۱۱۳۶۱

۱۳۸۴

۰٤
۱۳۸۷/۹/۰۲
اسکن شد

کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی
جمهوری اسلامی ایران
شمارهٔ ثبت کتاب ۸۹۵۰۰
کتاب تفسیر فارسی قرآن (قسمتی)
مؤلف
مترجم
موضوع
شمارهٔ قفسه ۱۱۳۶۱

خطی
کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی
۱۱۳۶۱

کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی

جمهوری اسلامی ایران

شمارهٔ ثبت کتاب ۸۹۵۰۰

کتاب تفسیر فارسی قرآن (قسمتی)

مؤلف

مترجم

موضوع

شمارهٔ قفسه ۱۱۳۶۱

۱۱۳۶۱

۱۳۸۶

۰۴
۰۳-۱۳۸۷/۱۲
اسکن شد

خطی
کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی
۱۱۳۶۱

بسمه تعالى

وقع في ملكي من الله وفضله

سید ابراهیم میرباقری شاهرودی

٤٠٢/١٤

[illegible]

احسن

من ملكات اقل الطلبة عبد الحسين

خطی
١٣٦١

مجلس شورای اسلامی
تاسیس ۱۳۰۲

هر که بجوید بجز این دو گروه که یاد کردیم شان از حدّ در گذرند کان اند العادی
والمعتدی سواء ومنه العدو وهو السرعة فی المشی قوله عز وجل والذین
هم لاماناتهم وعهدهم راعون رستند مؤمنان که امانتها گزارنده باشند
وعهدها نگاه دارنده باشند قوله لاماناتهم ای امانات العباد التی لا یطّلع
علیها غیر الله عز وجل راعون ای حافظون کما قال عز وجل فان امن بعضکم
بعضا لیرد الذی ائتمن امانته وقیل الوضوء والغسل من الجنابة من الامانة
وعهدهم ای حلفهم ونذرهم وذکر الامانة علی الجمع والعهد علی التوحید
لان الامانة هی الفرائض وهی کثیرة کالسمع والبصر والفؤاد والعهد من
العبد اوزده قوله عز وجل والذین هم علی صلواتهم یحافظون باز یکبار نماز ذکر
را مکرر یاد کرد تاکید را وقیل ذکر الخشوع فی الاول ینصرف الی جمیع الصلوة
نفلا کان او فرضا وذکر المحافظة ههنا ینصرف الی المفروضات الخمس
قوله عز وجل اولئک هم الوارثون ایشان اند از میراث گیرندگان باز
تفسیر کرد چه میراث گیرند گفت الذین یرثون الفردوس هم فیها خالدون
آنان که میراث گیرند بهشت نعمت را از بهر نعمتها در وی موجود بود وانما
قال فیها والفردوس مذکر لان معناه فی جنة الفردوس خالدون ودلیله
ما قال فی آیة اخری کانت لهم جنات الفردوس نزلا خالدین وسعد بن جبیر
گوید رحمه الله این میراث گرفتن ثواب اعمال است وبقول بعضی آن میراث
گرفتن مسکنها دوزخیان است در بهشت چنانکه یاد کردیم وفردوس نام
بستانی است پر نعمت که همه نعمتها در وی بباید تا از یک نعمت نبود آنرا فردوس
نگویند قوله عز وجل ولقد خلقنا الانسان من سلالة من طین الآیة این بیان
منت است وبیان منت است وبیان وحدانیت بنوعی دیگر گفت هر رستنی
در رستنی که بیافریدیم آدم را از پارهٔ از گل سلاله پاره بود بیرون آورده از
بسیاری کالنخالة والنخاتة والعصالة وآدم از خاکست قوله عز وجل ثم جعلناه

خطی
۳۶۱

نطفة في قرار مكين باز بيافريديم فرزندان آدم را از نطفه آب اندک قرارگاه
استوار وجعلنا كناية به بعضي از ايشان باز كردد نظيره حملها الانسان يعني
آدم وذريته انه كان ظلوما جهولا يعني ان بعض اولاده كذلك ثم خلقنا
النطفة علقة اي صيرنا النطفة علقة فخلقنا العلقة مضغة اي فصيرنا العلقة
مضغة فخلقنا المضغة عظاما على الجمع وعظما على الجنس قوله عز وجل فكسونا
العظام لحما اي والبسنا العظام لحما استخوان را بگوشت وپوست بپوشانيديم
موي بر ظاهر وي برويانيديم قوله عز وجل ثم انشاناه خلقا آخر يعني باز
جان بوي در آورديم مرده بود زنده گردانيديم فتبارك الله احسن الخالقين
اي فتعالى الله احسن المصورين واحسن المقدرين تفسير تبارك تعالى بر آن
معني گفتيم كه تبارك تفاعل من البركة وهو الزيادة والشيء اذا زاد في الشيء
تعالى وتعاظم اين استعارت است از بزرگواري اي بزرگوارست وعالي خداوند
تعالى نيكوترين صورتكننده گان وتقديركننده گان است وتخليق بمعني
تصوير وتقدير بايد كما في قصة عيسى عليه السلام اني اخلق لكم من الطين اي
اصور واقدر قوله عز وجل ثم انكم بعد ذلك لميتون باز شما از بعد اين خواهيد
مردن ونيز چنان نيست كه بميري رستي قوله عز وجل ثم انكم يوم القيامة
تبعثون وشما روز قيامت زنده خواهيد شد جزا را قوله عز وجل ولقد خلقنا
فوقكم سبع طرائق ثم عد نعمة اخرى على عباده گفت ما بيافريديم هفت
آسمان از زبر شما اين اظهار جلال خداي است طرائق گفت كه از هر آسمان براه
كنايت كرد چنانكه بپارسي عادت است كه گويند بفلان راه هيچ بودي
يعني بفلان شهرها قوله عز وجل وما كنا عن الخلق غافلين وما بي خبر نيستيم
از خلق خود از بهر هيچ چيز نيستي مرا باري از بهر علم من بحال تو مرا نيست
كه هرچه كني من دانم قوله عز وجل وانزلنا من السماء ماء بقدر ديگر بيان
نعمت است بفرستاديم از آسمان باران باندازه حاجت شما دريايي

خطی
۲۶۱

شما يكبار نفرستاديم جمله قطره قطره فرستاديم دوساله يكسال نفرستاديم
باندازه مي فرستيم نفع وي بشما رسانيم وضرر باز ميداريم وقيل بقدر يعني باندازه
اندازه كه تقدير كرديم كما قال الله عز وجل فالتقى الماء على امر قد قدر تقدير كرده
چند آب از آسمان فرود آيد قوله عز وجل فاسكناه في الارض قرار دهيم آن
باران در زمين قوله عز وجل وانا على ذهاب به لقادرون وما بيرون
آريم آن آب را از زمين قادريم وقيل فاسكناه في الارض يعني در چشمها جاي
داديم كما قال فسلكه ينابيع في الارض وما بر خشك گردانيدن بر چشمها قادريم
قوله عز وجل فانشانا لكم به جنات من نخيل واعناب ديگر بيان نعمت است
بيافريديم شما را بدين باران بوستانها از خرما وانگور لكم فيها اي في الجنات
فواكه كثيرة ومنها تاكلون وبيافريديم شما را درين بستانها چون خرما وانگور
وميوهاي بسيار وازوي ميخوريد وازجمله ميوها خرما وانگور را خاصه كرد كه بسياري
نفع ايشان قوله عز وجل وشجرة تخرج من طور سيناء يعني وانبتنا لكم بباران
الشمار شجرة الزيتون خصها بالذكر لكثرة منافعها في الارض الشام والحجاز
والعراق بيرون آيد اين درخت زيتون از طور سيناء قال قتاده من جبل
حسن وقال الكلبي من جبل ذي شجر وقال ابن عباس رضي الله عنه من جبل
الذي نودي منه موسى عليه السلام وهو الاصح لانه لو كان نعتا الجبل لكان
منونا فلما لم ينون دل انه اسم اضيف اليه الطور عرف به كان قليل جبل
احد وجبل سيناء وسيناء بالفتح والكسر لغة تنبت بالدهن التاء بمعنى السلام
تكتب بالنصب يعني تنبت ومعه دهن وبالرفع اي يخرج والباء صلة وكلاهما
في المعنى واحد يقال جاء فلان بالسيف وجاء فلان ومعه سيف كلاهما بمعنى
واحد قوله عز وجل وصبغ للآكلين اي وادام ونان خورش ميخورند كه نان
را زيتون بايات ميخورند عبر انه سمي الادام صبغا لانه يصطبغ الخبز به قوله تعالى
وان لكم في الانعام لعبرة نسقيكم ديگر بار گفت شما را قياس كردنيست درين

۸

جهارپایان ودلیلی بر وحدانیت من وقدرت من که میخورانیم شمارا از انج در شکمها
ایشانست یعنی شیر میان خون وسرگین شیر لطیف بیرون می آرم ودرو بی
لون خون نه وبوی سرگین نه قوله عزوجل **ولکم فیها منافع کثیرة** وشمارا درو
نفعهای بسیارست پشم وبچه ورکوب وحال حمل اثقال ومنه قوله عزوجل **ومنها**
تاکلون وازگوشت ایشان میخورید حلال شمارا قوله عزوجل **وعلیها وعلی**
الفلک تحملون یعنی وعلی الانعام فی البر وعلی السفن فی البحر تحملون من
بدر وبرین چهارپایان درخشک وبرین کشتیها در دریا برداشته می شوید
شهر بشهر نظیره وتحمل اثقالکم الی بلد قوله عزوجل **ولقد ارسلنا نوحا الی قومه**
از بعد ان همه انواع نعمت بیان وعید گفت بنگرید بقوم نوح که نگرویدند
چگونه هلاک کردم شان واین قصه تسلی دل است محمد مصطفی علیه السلام و
یاران وی یا بدرستی وراستی که فرستادیم نوح را علیه السلام بقوم وی به پیغامبری
وانما کرر قصص الانبیاء تاکید الحجة کما کرر الدلایل وان کان یکفی دلیل واحد قوله
عزوجل **فقال یا قوم اعبدوا الله ما لکم من اله غیره افلا تتقون** ظاهر **فقال**
الملاء الذین کفروا من قومه گفتند اشراف ومهتران قوم وی مر اتباع خویشتن
را قوله عزوجل **ما هذا الا بشر مثلکم** ای لیس نوح الا آدمی مثلکم این نوح
نیست مگر آدمی هم چون شما خورنده وخسپنده ورونده کما قالوا فی حق الرسول
ما لهذا الرسول یاکل الطعام ویمشی فی الاسواق قوله عزوجل **یرید ان یتفضل**
علیکم میخواهد که خود را بر شما فضل نهد ودرجه نهد به پیغامبری **ولو شاء**
الله لانزل ملائکة واگر خداوند عزوجل بار رسول فرستادی فرشته فرستادی
نه آدمی هم چو ما قوله عزوجل **ما سمعنا بهذا فی آبائنا الاولین** ما نشنیده ایم
آنچه وی میگوید از پدران گذشته خویش که خدای عزوجل یکی است وبتان
باطل اند قوله عزوجل **ان هو الا رجل به جنة** ای ما هو یعنی نوحا الا رجل مع
جنون لا یدری ما تقول نیست این نوح مگر [illegible] میگوید وچه میگوید

قوله عزوجل **فتربصوا به حتی حین** چشم دارید مرگ وراکه بمیرد برهیم
از وی ایشان چشم بمرگ وی نهادند خدای عزوجل عمرش دراز کرد تا
بدانی که هیچ مرگ کسی نکنی که بیم بود تو بمیری ووی بماند قوله عزوجل **قال**
رب انصرنی بما کذبون نوح دعا کرد وگفت یارب نصرت کن مرا برین
کافران بانچ دروغ گوی داشتند مرا اجابت کردم دعاء ورا قوله عزوجل
واصنع الفلک باعیننا وحی کردیم بوی که بساز کشتی بر نگاهداشت ما
وگفتیم که این عین کنایت است از نگاهداشت که از عادت ادمیان عادت
نگاهداشت چیزی بدان بود که چشم بر وی دارند ازین معنی کنایت کرد
از نگاهداشت بعین **ووحینا** ای بامرنا وبیاموزانیدیم ما ترا **فاذا جاء امرنا**
وفار التنور چون بیاید فرمان ما بعذاب کنایت کرد از آمدن عذاب بآمدن
فرمان جلال خدای را وبرجوشید تنور ای آب جوشید از تنور خانه نوح
قوله عزوجل **فاسلک فیها من کل زوجین اثنین واهلک** در آر در این کشتی
از هر گونه دوی یعنی از هر جنسها نر وماده ودر آر اهل ترا بکشتی در آر یقال
سلکت الخیط واسلکته اذا دخلته وقرا من کل بالتنوین نظیره من کل یاتوه
قوله عزوجل **الا من سبق علیه القول منهم** مگر آنرا که سابق شده است وعید من
بهلاک وی از ایشان ومراد از وی هم زن نوح بود هم پسر نوح علیه السلام عالم
بود بنفاق زن خویش ولیکن وی عالم نبود بنفاق پسر خویش از این بود که
گفت پسر را رب ان ابنی من اهلی وان وعدک الحق تا جواب آمدش
انه لیس من اهلک قوله عزوجل **ولا تخاطبنی فی الذین ظلموا انهم مغرقون**
وخطاب مکن وسخن مگوی درین کافران یعنی هیچ کافر را از من مخواه که ایشان
غرقه شدگانند قوله عزوجل **فاذا استویت انت ومن معک علی الفلک**
چون راست ایستادی تو وانکه با تست در کشتی شکر نجات را از عذاب
من شکر کن بگوی [illegible] خدای عزوجل که برهانید مرا از گروه ظالمان یعنی

کافران از بعد شکر منه دعا بگوی خود را آنج تو این ساعت بوی محتاج تری
بگو قوله عز وجل رب انزلنی منزلا مبارکا وانت خیر المنزلین یارب
فرو آر مرا بجایگاه مبارک که نفع و برکت آن جایگاه بار سد خدا وند تعالی
دعا ورا اجابت کرد گفت یا نوح اهبط بسلام منا و برکات علیک این
در جواب ان دعاست وانت خیر منزل علیک حوایج یعنی اعتماد و پناه بر تو
کنند و حاجتها بتو بردارند قوله عز وجل ان فی ذلک الایات اندرین چه یاد کردیم
از اول سورة از بیان وحدانیت واز قصه نوح نشانهاست و دلیلها بر یگانگی
قدرت وی قوله تعالی وان کنا لمبتلین ای وما کنا الا مبتلین ما نیستیم
مگر مبتلی کننده ای خلق را در ابتدا آفریدیم و دلایل وحدانیت وحق پیدا
کردیم تا این مبتدا ازین آیات نظر کنند و تفکر کنند از ابتدا مطیع بر آید
قوله عز وجل ثم انشانا من بعدهم قرنا آخرین باز بعد قوم نوح بیافریدیم
قوم دیگر را یعنی قوم هود را قوله عز وجل فارسلنا فیهم رسولا منهم ای من
عشیرتهم یعرفون مولده ومنشاه آمد و دعوت کرد گفت ان اعبدوا
الله ما لکم من اله غیره الی اخره ظاهر وقال الملا من قومه
ای من اشراف قومه گفتند گروهی از اشراف قوم هود که منکر بودند وحدانیت
خدای عز وجل را ولقا را الآخرة وبعث را از بعد موت واترفناهم فی
الحیوة الدنیا که نعمت دنیا بر ایشان فراخ گردانیدیم و عیش و زندگانی بر ایشان
خوش گردانیدیم در زندگانی دنیا گفتند آن قوم اتباع خود را ما هذا الا بشر
مثلکم من الطعام الذی تاکلون ویشرب من الشرب الذی تشربون ممن این
له الخصوصیة بالنبوة فحذف ذلک الفاء وان اطعتم بشرا مثلکم ای آدمیا
مثلکم قوله عز وجل انکم اذا لخاسرون شما از زیانکاران باشید از آدمی
مثل خود را طاعت دارید و شما بال و عنت تو بکنید قوله عز وجل ایعدکم
انکم اذا متم وعده میکند شما را ان مدعی ... بعد

زارا وعظاما رمیما قوله عز وجل انکم مخرجون مبعوثون هیهات هیهات
لما توعدون قال ابن عباس رضی الله عنه بعید بعید ما توعدون انکم مبعوثون
بعد الموت وهیهات کلمة یستعملها العرب عند الاستبعاد الامر یعنی دور است
آنج وی وعده میکند از بعث از پس مرگ قوله عز وجل ان هی الا حیوتنا
الدنیا نموت زندگانی نیست مگر این زندگانی ما در دنیا می میریم و زنده می باشیم
یعنی اثار ما فرزندان ما زنده می باشند وهذا کما یقال ما مات من خلف مثلک
ویقال نموت ونحیا یعنی می میریم و زنده مانند ما در اینم و پدرانیم و زنده می مانند
فرزندان ما باز چون ما در و پدر گرد ندایشان نیز بمیرند و فرزندان ایشان
می مانند کذلک الی یریک گروهی میمیرم دیگر گروه تو میرسند و زنده میمانند تا
لا یزال وقیل فی الایة تقدیم وتاخیر یعنی ما هی الا حیوتنا الدنیا نحیی فیها ونموت
قوله عز وجل وما نحن بمبعوثین ما را هرگز بعث نخواهد بودن ان هو الا رجل
افتری علی الله کذبا ای وما هو نیست این هود مگر مردی که دروغ میگوید
بر خداوند قوله عز وجل وما نحن له بمؤمنین ای بمصدقین هود چون در
ماند دعا کرد گفت قوله عز وجل رب انصرنی بما کذبون یارب دعوت کردم
مرا دروغ زن داشتند مگر و دیدند مرا الفرصت ده بدانچ مرا بوی دروغ زن داشتند
اجابت آمد دعاش را قوله عز وجل قال عما قلیل لیصبحن نادمین ای
لیصرف نادمین زود بود که پشیمان کردند ازین تکذیب تو یعنی بوقت
عذاب قوله عز وجل فاخذتهم الصیحة بالحق بگرفت شان آواز عذاب
بحق هر عذابی را آوازی بود از عذاب با آواز کنایت کرد فجعلناهم
غثاء هبار والغثاء ما ارتفع علی وجه السیل من حطام الاشیاء التی لا نفع
فیها وهذا مثل لان الغثاء یتفرق ویذهب ولا ینتفع به یعنی همه را
بمیرانیدیم و پوسیده وریزیده و پراکنده گردانیده قوله عز وجل فبعدا للقوم
الظالمین ... الذم یقیل بعدا وسحقا وهلاکا سحقا ورغما دوری

٤١١٤

باد کافران را از رحمت من هرچند بصیغت دعاست مراد از وی اخبار است
ای دور کردانند شان از رحمت خود قوله عز وجل **ثم انشانا من بعدهم**
قرونا آخرین واز بعد قوم هود بیافریدیم امتان دیگر را قوله عز وجل **ما**
تسبق من امة اجلها وما یستاخرون هیچ گروهی پیشی نکرد بدان
اجلی که ما ورا تقدیر کرده بودیم ونه تاخیر کرد از ان اجلی که حکم کرده بودیم قوله
اجلها کنایة ترجع الی ذکر الامة والتذکیر فی قوله تعالی یستاخرون راجع
الی معنی الامة وهم الرجال والنساء **ثم ارسلنا رسلنا تترا**
ای وترا فابدلت الواو بالتاء کما یقال تجاه ووجاه پس فرستادیم
رسولان را از پس یکدیگر پیاپی تتری متتابعا بعضها فی اثر بعض واصله
من المواترة والتواتر قوله عز وجل **کلما جاء امة رسولها کذبوه**
هر باری که بیامد رسولی بقومی دروغ زن داشتندش قوله عز وجل **فاتبعنا**
بعضهم بعضا ای فاهلکنا بعضهم علی اثر الرسل می آمد وایشان تکذیب
می آوردند وما هلاک میکردیم قرن از پس قرن تا همه را حدیث کردانیدیم
ازیشان جز حدیث نماند وحدیث در مذموم گویند قوله عز وجل **فبعدا**
لقوم لا یومنون دوری باد گروه ناگرویدگان را واین یعنی اخبار است
ای دور کنند از رحمت وی ناگرویدگان قوله عز وجل **ثم ارسلنا موسی**
واخاه هارون بآیاتنا بفرستادیم موسی را وهارون را بآیات ما یعنی
بانشانهای ما با قوت وقدرت بآیاتنا دلیل ومعجزه وحجت خواست قوله
تعالی **وسلطان مبین** بیان قدرت وقوت ووعده نگاهداشت
کما قال عز وجل وجعل لکما سلطانا فلا یصلون الیکما بآیاتنا انتما ومن
اتبعکما الغالبون السلطان بمعنی النصرة والقدرة واین آیت دلیل است
که فرعون جادوان را که اسلام آوردند بدار نکرد ونکشت وبای بنبره
والقران دلیل وعید هست از فرعون فاما دلیل تحقیق ... وعده نصرت

آمد از خدای تعالی انتما ومن اتبعکما الغالبون وسران متابعان سحره
بودند باید که همه غالب بودندی واگر تحقیق وعید فرعون در سحره درست شود با جادو
تاویل انتما ومن اتبعکما الغالبون آن بود که بعاقبت غالب شما باشید وتابع
شما چنانکه دو سلطان یک جای جنگ کنند یکی مر یکی را بکشد وغالب وی
بوده باشد هرچند که سپاه سرگشته شده باشند وموسی را نیز متابعان بودند
پیش از سحره اسرائیلیان وهم غالب شدند قوله عز وجل **الی فرعون**
وملئه فاستکبروا وکانوا قوما عالین فرستادیم موسی وهارون را بفرعون
وسپاه ایشان کبر آوردند وایشان قومی متکبر بودند وقیل عالین ای
قاهرین لبنی اسرائیل **فقالوا انؤمن لبشرین مثلنا وقومهما لنا عابدون**
گفتند بگرویم وراست گوی داریم دو آدمی را مانند ما خورنده وقوم ایشان
ما را پرستنده یعنی زیردست ما اند چه اسرائیلیان پرستنده بودند فرعون
را وکذلک عرب را عادت است که چون کسی را گردن دهد ملکی کسی را گویند
دان بلکه ای صار عابدا له قوله عز وجل **فکذبوهما فکانوا من المهلکین**
دروغ زن داشتند موسی وهارون را پس گشتند از غرقه شدگان قوله عز وجل
ولقد آتینا موسی الکتاب لعلهم یهتدون براستی ودرستی که بدادیم
موسی را کتاب تا هدی باشد قوم وی را بشریعت چنانکه هدی یافته بودند
بایمان قوله عز وجل **وجعلنا ابن مریم وامه آیة** ولم یقل آیتین لان الآیة
مدت بهما جمیعا قوله عز وجل **وآویناهما الی ربوة ذات قرار ومعین**
ای صیرناهما وضممناهما الی مکان مرتفع من معین ای ذات مستقر
سطین ومعین ای وماء ای جاء بظاهر لعین الناظرین یقال عان الماء
بعین عینا اذا ظهر جریان الماء وجای دادیم شان وقرارگاه دادیم
شان بر بلندی یعنی بیت المقدس یا دمشق جایگاه وقرارگاه آرامیده
ودشت بالبشت ... آب ... وان زمین که بلندتر بودی با درخت بر بود ونعمت

ای ماء جاریا

بهتر بود خاصه که چون ایشان رسول بود قوله عزوجل یا ایها الرسل کلوا من
الطیبات واعملوا صالحاً ای قلنا یا ایها الرسل وگفتیم ان رسولان را که
یاد کردیم از اول سورة تا اینجا اول از آدم خبر داد پس از نوح باز از هود واز
وا زاده تا عیسی ان همه رسولان را که بخلق فرستادیم همه را گفتیم یا رسولان
حلال خورید و کار نیک کنید و همه مومنان متعبد اند بهمان که انبیا متعبد اند
بهمان که انبیا متعبد اند قال النبی علیه السلام ان الله تعالی امر المومنین بما
امر به المرسلین یا ایها الرسل کلوا من الطیبات واعملوا صالحاً وقال فی
حق للمومنین یا ایها الناس کلوا مما فی الارض حلالا طیباً قوله عزوجل انی
بما تعملون علیم وبدانکه شما میکنید دانا ام قوله وان هذه امتکم امة واحدة
ای دینکم وملتکم واحدة دین را امت گفت که اصل امت ازام ای قصد بی
الدین امة لانه یقصد الیه وانا ربکم فاتقون یعنی همه شان را دین یکی است
واز دید کار رهبه منم از من ترسید قوله عزوجل فتقطعوا امرهم بینهم زبرا
پاره کردند امر خود میان خود یعنی مختلف شدند در دین خود یعنی جهودان
وترسان ومغان ومشرکان زبرا ای قطعاً کقوله زبر الحدید وقال الحسن
رحمه الله ای تقطعوا کتاب الله بینهم وحرفوه وبدلوه قوله عزوجل کل
حزب بما لدیهم فرحون هر گروهی شادند بر آنچ اعتقاد کردند قوله عزوجل
فذرهم فی غمرتهم حتی حین بهاشان یا محمد درین پوشش وغفلت
ونادانانی ایشان تا وقت هلاک وعذاب قوله عزوجل ایحسبون
انما نمدهم به من مال وبنین که آنچ می فزاییم شان از مال وپسران
قوله عزوجل نسارع لهم فی الخیرات خیر ایشان می افزاییم وبهترین
ایشان را این مسارعت فعل است وما خداوند را عزوجل بمسارعت
نشاید وصف کردن یعنی آنچ میدهیم شان از مال وپسران بزودی
وآرزوهای ایشان خیرات ایشان را نمیدهیم با ایشان [illegible] دادن

مال وپسران بهتری ما دارست تا می فخر کردند ومیگفتند نحن اکثر اموالا
واولادا وما نحن بمعذبین قوله ایحسبون انما نمدهم جواب ورد لهذا الظن
بل لا یشعرون بل رونا قبلت واثبات ما بعد ای این دادن مال وپسران
بهتری ایشان را نیست بل که استدراج وابتلا ایشان میدانند قوله
عزوجل من خشیة ربهم مشفقون دادن آرزو مراد خیر وبهتری نیست کی
است که ایشان از خداوند خود ترسانند قوله عزوجل والذین هم بآیات
ربهم یومنون آنانکه بآیات خداوند بگروند قوله عزوجل والذین هم بآیات
ربهم لا یشرکون وآنان که برب خود شرک نیارند والذین یوتون ما اتوا
وقلوبهم وجلة وآنان که می آرند از طاعتها ودلشان ترسان بود ای
یعطون ما اعطوا انهم الی ربهم لا یرجعون ای بانهم الی جزا ربهم لا
یرجعون سادات عایشه رضی الله عنهم عن النبی علیه السلام عن معنی قوله
یوتون ما اتوا وقالت من الزنا والسرقة من الطاعات ولکن قلوبهم
وجلة ان الله تعالی هل یقبل ام بر قوله عزوجل اولیک یسارعون
فی الخیرات آنان که بدین وصف اند از خدای عزوجل ترسانند وبوی
گرویده اند از شرک حذر کرده اند وطاعت گزارده اند وبر قول وی ترسان
اند که پذیرد یا نه ایشان اند که شتابنده اند در خیرها قوله عزوجل وهم لها
سابقون ای وهم بها وایشان بگزارد این امرها پیشی کننده
باشند مسارعت بخیر ارما برین مسارعان در خیر آنست دانست که بعض
گویند که گزارد این فرمانها دشوار است گفت قوله عزوجل ولا نکلف نفسا
الا وسعها نفرماییم ما هیچ تنی را مگر بطاقت وی خواهی تا گزارد وی
ترا آسان شود از قیامت اندیشی که هرچه میکنی می بینم تا قیامت ان
نامه تو بیان کند براستی هرچه کردی قوله عزوجل ولدینا کتاب ینطق
بالحق [illegible] سخن گوید براستی یعنی آنچ باید که اندا کرده قوله

عزوجل وهم لایظلمون ووزره ازطاعت ایشان کم نکنیم وبرگناه ایشان
نیفزاییم قوله عزوجل بل قلوبهم فی غمرة من هذا بل ردما قبل است ای بت
چنانکه این کافران گمان می بردند دلشان در پوشش غفلت است ازینها
که یاد کردیم از ترس خداوند عزوجل وکروش بوی دبآیات یعنی کافران
منکرند اینها را قوله تعالی عزوجل ولهم اعمال من دون ذلک اکنانها
اعمال خبرنا گذارده اند جزاینها زکارها دیگرست که ایشان غافلان کارها
اند از کفر وشرک ومعاصی لاجرم چون عمل ایشان خلاف جزاء ایشان
آمد قوله عزوجل حتی اذا اخذنا مترفیهم بالعذاب الآیه والله کریم
آن مترفان دنعمت راسران اشراف ایشان را الآیه ایشان زاری
کردن گیرند ترفان راندگر خاص کرد انک زشت کار تروی بتخفیص فرم
اولیتر چنانکه نیکو کارتر بتخفیص مرح اولیتر والمترف والموسع علیه بالمال
وهو فی ذلک نظیر لاتجاروا الیوم انکم لا تنصرون فرشته گوید ایشان را
که زاری مکنید که امروز شما را کس از عذاب ما نصرت نکند وکس شما را
امروز فریاد نرسد قوله عزوجل قد کانت آیاتی تتلی علیکم چرا نصرت
نکنم شان زیراک کتاب من برشما خواندند قوله عزوجل وکنتم علی اعقابکم
تنکصون مستکبرین به سامرا تهجرون پس برکشید درحال کبر سمر گویان
برنده از حق وبه انک بنده را سه چیزست یکی تن ودیگر زبان وسیوم دل
بتن فرمان برداری بایست وبزبان اقرار بایست وبدل قبول حق بایست
ایشان بتن برگشتند وبزبان کفر گفتند وبدل کبر آوردند لاجرم امروز شان
کس از عذاب ما نصرت نکند قوله عزوجل افلم یدبروا القول الالف
واللام فی القول ها ما مقام الاضافة یعنی تدبر وتفکر نکنند درکلام من وانها
استفهام است بمعنی امرای تدبر کنید قوله عزوجل ام جاءهم مالم یات
آباءهم الاولین ام حرف عطف علی الاستفهام یعنی وقد اه واما ایشان

ایج نیامد بدران ایشان یعنی رسول وکتاب من ودین زیادت ترغیب
ایشان راست بتوحید کما قال عزوجل لقد جاءکم رسول من انفسکم قوله
عزوجل ام لم یعرفوا رسولهم یا نشناختند ایشان رسولان خود را فهم
له منکرون که ایشان منکرانند ورا ای میشناسند نسب وشرف وصلاح
وامانت ورا چرا منکر میشوند سزای رسالت ورا قوله عزوجل ام یقولون
به جنة یا میگویند بوی دیوانگی است قوله عزوجل بل جاءهم بالحق بل ردما
قبل است واثبات بعد یعنی دیوانه چنانکه ایشان میگویند ولیکن امده
است بایشان حق را قوله عزوجل واکثرهم للحق کارهون وکافران جمله
کاره اند قوله عزوجل ولو اتبع الحق اهواءهم لفسدت السموات والارض
ومن فیهن از بعد بیان توحید وبیان حق مصطفی علیه السلام بگرویدن گفتند
که یا رسول بحلی جبرا ولید مغیره بنود یا مسعود ثقفی دسوالها اقتراح کردند
درین نامی گفتند سقانا بالطاغیة سنة یعنی از گناه تمتع بالطاغیة وهو
الظلم سنة ای بعده سنة وتمنی میکردند که خدای عزوجل کار بمراد وهوای
ما کند خدای تعالی ردکرد مقالت ایشان را بدین آیت وحکمت پیدا
کرد که چرا کار بآرزو وهوای شما نمیکنم غایت لطف وکرم را کفت شما بعبث
کند خدای تعالی مراد آرزو کافران را لفسدت السموات والارض جمع
درین موضع خدا وندست کما قال الله تعالی ان الله هو الحق المبین لفسدت
السموات والارض هر اینه تباه شود آسمانها وزمینها وهرکه درین دو جای
است باوشاه میگوید عزوجل درمتابعت من وهوای شما راف وهلاک
ماست وخرابی آسمانها وزمینها وخلقان من چراکه آسمانها وزمینها وخلق
همه بیان حقند ودلیل حلیمی وعلیمی من اند چه من حکم خدای خود بهوای
شما بسته کنم بهوای شما نسب واثبات شریک وزن وفرزند کردن
آن ونگار آسمانها وزمین وخلق دلیل است بر یکانگی وبی شریکی

من در متابعت کردن هوای شما خرابی آسمان و زمین بود بار در متابعت
کردن تو کتاب مرا عزت و شرف تست قوله عز و جل بل اتیناهم بذکرهم
فهم عن ذکرهم معرضون یعنی وقد اعطیناهم عزهم و شرفهم عن
عزهم و شرفهم معرضون و بدین که ایشان میکنند از اثبات بر کفر و سوال
اقتراح از شرف و عز خود روی میگردانند و ذکر بمعنی عز و شرف است کما قال
الله تعالی ص والقرآن ذی الذکر الشرف و قال تعالی وانه لذکر لک
ولقومک یعنی قرآن عزت است یا محمد و عز تو و قیل الذکر بمعنی خبر یعنی ما دادیم
شما را کتابی که در وی است آنچ شما را بوی حاجت افتد دینا و دنیا عقلا و فعلا
و قولا و فعل ایشان ازین یاد روی گردانیده اند قوله عز و جل ام تسألهم
خرجا ای جعلا و اجرا این استفهام است بمعنی نفی بهم رویها یاد آمد
بقول و فعل بتقول نمیکنند و کسی که کسی را امری کند و آن مامور در ایتمار
تقصیر کند یا ازلال کند که تقصایا بتن وی رسد باز پایه بکیسه خدای عز و جل
میگوید در قبول امر مزد از تو شما تقاضا یا منت و در مال شما زیان که محمد از
شما مزدی میخواهد قوله عز و جل فخراج ربک خیر و هو خیر الرازقین مزد خدای
تو ترا بهتر یا محمد از جعل و خراج ایشان و هو خیر الرازقین وی بهترین روزی
دهندگان است قوله تعالی لتدعوهم الی صراط مستقیم تو که مصطفایی
میخوانی ایشان را براه راست قوله عز و جل وان الذین لا یؤمنون بالآخرة
ای وانهم عن ذلک الصراط لناکبون ای لمایلون و ایشان یا محمد از راه
راست من خدای گروندگانند یعنی بر کفر باید اف شرند یقال نکب عن
الطریق ای عدل عنه قوله عز و جل ولو رحمنا ای ولو اصابهم ضرهم
ثم رحمناهم و کشفنا ذلک عنهم یا محمد از من این وعید معاینه کردانم دیگر شان
بعذاب و سختی باز رحمت کنم بر ایشان و ببرم آن ضر و سختی ایشان
قوله عز و جل للجوا فی طغیانهم یعمهون دور در شده [illegible] خود و میروند

در گروهی
در گروها

در گروهی و متحیر یعنی بکاوزی باز روند قوله عز و جل ولقد اخذناهم بالعذاب
و بدرستی و راستی که بگرفتیم شان بعذاب خود یعنی بقحط و تنگی قوله عز و جل
فما استکانوا لربهم وما یتضرعون ای فما اجتهدوا فی الدعا و سوال
کشف البلا ای بنوید خدای را پرستنده یعنی گردن ننهادند خدای را عز و جل
و تضرع و زاری نکردند با خدای عز و جل ببردن آن بلا از ایشان قوله
عز و جل فتحنا علیهم بابا ذا عذاب شدید هیچ قومی را که خدای عز و جل هلاک
کرده است با استاصل نکرده است تا نخست ببلاها و قحط و نا ایمنی و مانند آن
مبتلا کرده است شان اینجا نیز خبر میدهد که اهل مکه را بقحط و هر گونه بلاها
مبتلا کردیم نگرویدند باز چون بگشادیم بر ایشان در عذاب سخت یعنی
بگرفتیم شان بعذاب بی فرج و بی نجات قوله عز و جل اذا هم فیه مبلسون
همیدون ایشان نومید گشتند از فرج و آن گرفتن روز بدر بود که سران
ایشان هفتاد را گردن بزدند قوله عز و جل وهو الذی انشا لکم السمع
والابصار والافئدة الخ ایشان را بوی بفرمودیم اسباب وی یاب آختیم
حق شنوید گوش دادیم سماع حق را و از گفتیم آیات و حدانیت بنگرید
چشم دادیم وی آن خداوند است که بیافرید شما را گوش شنیدن حق را
و چشم دیدن حق را و دل بقبول حق را قوله عز و جل قلیلا ما تشکرون
اندکست از شما که این اندامها را استعمال کند در شکر قوله عز و جل وهو الذی
ذراکم فی الارض والیه تحشرون وی آن خدایست که بیافرید شما را از خاک
و از خاک بیافرید و بر خاک روان کرد و بعاقبت بازگشت همه تان بوی
است یعنی بجزای وی است قوله عز و جل وهو الذی یحیی و یمیت وی
است زنده کننده یعنی آفریننده و باز میراننده قوله عز و جل وله اختلاف
اللیل والنهار افلا تعقلون و دست اختلاف بر آفریدن شب و روز
از یکی می کاهد و دیگری می افزاید هر دو خلیفت یکدیگرند خود تان نمیبینید که

تفکر کنید و بگروید قوله عز و جل **بل قالوا مثل ما قال الاولون** نگروید و همچنین
گفتند گفت راستان پیشین مر پیغامبران خود را آیدا کرد که چه گفتند قوله عز
و جل **قالوا ایذا متنا وکنا ترابا وعظاما** وصرنا ترابا وعظاما رمیما گفتند
از ما بمیریم و خاک گردیم و استخوان پوسیده باز ما را برانگیزانند و ما از بر انگیختگان باشیم
ای بیستیم استفهام است یعنی کی قوله عز و جل **وعدنا نحن واباؤنا هذا من
قبل** بدرستی که وعده داده اند ما را و پدران ما را پیش از این بعث که شما را
از پس مرگ زنده خواهند کرد قوله عز و جل **ان هذا الا اساطیر الاولین**
ای ما هذا الا ما سطر اولیک وسطر هو لا عنهم ولیس له حقیقة واحدها
اسطوره ای نیست این مگر حکایات پیشینیان اینها از گفته پیشینیان
میگویند و اما این سخن را حقیقت نیست قوله عز و جل **قل لمن الارض و
من فیها** این بیان وحدانیت است بجهة سوال و این قسمت بیان الف
دست و تاکید دست در الزام حجت و بمقر آوردن خصم بحق حجت گفت
بگو ایشان یا محمد که زمین و ملک وی و هر انچ در وی است کراست فاخبرونی
قوله عز و جل **ان کنتم تعلمون** کیست را در روی دعوی و منازعتی نیست میدانید
خبر کنید مرا قوله عز و جل **سیقولون الله** زود بود که بگویند که ملک زمین و نفاذ
ولتصرف وی راست قوله عز و جل **قل فانی تسحرون** ای فانی تصرفون
عن الحق والسحر صرف الشیء عن حقیقته یعنی از کجا گردانیده میشوند حیث
که شما را بدین کفر می بند قوله عز و جل **بل آتیناهم بالحق وانهم لکاذبون**
که این گروش ایشان از حق نه از جهل و پوشیدگیست بل که ما آوردیم
با ایشان حق را یعنی حق بیان کردیم و ایشان دروغ زنان اند و هر چند که
در آیت اثبات فعل ایشان است در کفر تقدیر و مشیت رب عز و جل
نفی نکنیم که کفر هر چند بفعل و کسب بنده است بتقدیر و مشیت خداوند است
و بتحقیق خداوند عز و جل کما قال والله خلقکم وما تعملون ما اتخذ الله من ولد و این

ملکوت همه چیز با حکم

کافران

کافران خداوند را عز و جل انباز میگفتند و فرزند لعنهم الله رد قول ایشان را
گفت نگرفت خداوند عز و جل هیچ فرزندی خود را من ههنا لتاکید وما کان
معه من اله اذا لذهب کل اله ومن ههنا للتاکید ایضا یعنی نبود و نیست
با وی هیچ خداوندی دیگر چنانکه شما میگویید یعنی ورا هیچ انباز نیست
وههنا اضمار ای ولو کان معه الف لما یزعمون اذا لذهب کل اله بما
خلق ورا انباز بودی چنانکه شما میگویید همیدون ببردی هر انبازی
هر آفریدگاری آنچ وی آفریده است یعنی ملکوت قسمت کندی و هر یکی
نصیب خود بگیری و جدا کندی چون کس ورا در ملک منازع نیست یعنی
پس پیدا که خلق وی است قوله تعالی **ولعلی بعضهم علی بعض** و هر
قاهر و غالب کردی یکی از ایشان بر دیگری مغلوب قوله **سبحان
الله عما یصفون** آنگاه از ناسزا گفتن ایشان خود را بپاکی وصف
کرد گفت پاک و بی عیب است خداوند عز و جل از انچ کافران بوی
صفت کنندش قوله عز و جل **عالم الغیب والشهادة** آنکه پاک و بی عیب
است دانا و نهان و آشکارا است دانا بانچ آدمی نه بیند و نه داند و
هر انچ به بیند و بداند و پیدا و نهانست بانچ بوده است و این عبارتی
جامع است همه مخلوقات را قوله عز و جل **فتعالی عما یشرکون** برتر
است انچ وصف کنند و را یعنی دور است از انچ کافران و را بی صفت
کنند بوی از انباز و فرزند گفتش قوله عز و جل **قل رب اما ترینی ما
توعدون** یوعدون من اوعد وعد مستقیم باز امر کرد مصطفی را علیه السلام
بگو یا محمد ای خداوند از بنمای مرا انچ وعید کردی این کافران را از هلاک
عقوبت قوله عز و جل **فلا تجعلنی فی القوم الظالمین** ای خداوند مرا
نیست مگردان در جمله هلاک و عقوبت کردن کافران پیش دنیا سزا
ابدا است و [illegible] که کافران را هلاک کند عقوبت و را و انبیا را مخلص

را ومطیعان را منت کند درجات ایشان را چنانکه ابن عباس رضی الله عنه
برسید که این هلاک بحق مردمان از بحق بالغان عقوبت بود بحق کودکان
و دیوانگان چه بود فقال بحق ایشان منت کردن بود با جل و الیه اشار الله
تعالی بقوله واتقوا فتنة لا تصیبن الذین ظلموا منکم خاصة قوله عز وجل وانا علی
ان نریک ما نعدهم لقادرون وما برانچ بنماییم ترا انچ وعید کردیم این کافران
را بعقوبت کردن ایشان قادریم قوله عز وجل ادفع بالتی هی احسن السیئة
ادفع السیئة بالحسنة هی احسن اکنون تا کار بهلاک ایشان رسید تو دل بهلاک
سنه انچ فرمودیم ترا انچ وعید ترا از تبلیغ وحی بیکار واز جفاهای میکویند
یا می کشند باز مدار ودفع میکن آن بدیهای ایشان را به نیکویی ترا ای نیکویی
واین مجمل است مفسر وی بآیت دیگر گفت ادفع بالتی هی احسن السیئة
فاذا الذی بینک وبینه عداوة کانه ولی حمیم قوله عز وجل نحن اعلم بما یصفون
ما دانیم بدانچ این کافران می وصف کنند ما را الصفون ما خواستی خطاب
کافران بود قوله عز وجل وقل رب اعوذ بک من همزات الشیاطین
دانست که هوا النفس مانع است وشیطان وسوسه کننده است گفت
اگر شیطان ترا وسوسه آرد بدل از وی ایمن اندیش وبگو اعوذ بک من
همزات الشیاطین ای خداوند من بتو پناه خواهم از وسوسهای شیطان واز خاطر
آمدن ایشان واین مبالغت است یعنی از خاطر آمدن بتو می پناه خواهم تا کار
بوسوسه رسد وتاویل دیگر واعوذ بک رب ان یحضرون عند النزع چه
چند شیطان بهر وقتی که بجذای اندیشی از خاطر آمدن ایشان وقت
نزع است قوله عز وجل حتی اذا جاء احدهم الموت وچون مرگ یکی
از ایشان آید قوله عز وجل قال رب ارجعوا بانگ بدکیرد ای خداوند
من باز گردان مرا بدنیا تا کار نیک کنم یعنی ایمان آرم وطاعت آرم
واین سخنی است که بگویند از اندر ماندگی دانند که از این هیچ نفعی نخواهد بودن

کلا جوب

کلا جوب ایشان است حقا باز نگردانند بدنیا دیگر یعنی قسم است حقا این
سخن است که این کافران خواهند گفتن وهیچ نفع نخواهد بودن قوله عز وجل
ومن ورائهم برزخ الی یوم یبعثون واز وراء مرگ ایشان برزخ گور است
وبرزخ نام چیزی است که میان دو چیز بود کما قال الله تعالی بینهما برزخ
لا یبغیان کذلک اینجا گور میان دنیا وقیامت بود قوله عز وجل فاذا
نفخ فی الصور واز بعد گور بیان کرد احوال قیامت چون دمیده شود
در صور والصور القرن علی ما ذکرنا قوله عز وجل فلا انساب بینهم یومئذ
ولا یتساءلون چون اسرافیل بصور در دمد نسبت کردن نبود در آن روز
میان ایشان ونپرسند یکدیگر را از نسبت یعنی هول وفزع قیامت
بجایی رسد که مفاخرت نسبت یاد نیاید شان وایشان را از نسبت نپرسند
ازچه پرسند از گناه پرسند که چرا کردید کما قال فوربک لنسئلنهم اجمعین عما کانوا
یعملون قوله عز وجل فمن ثقلت موازینه فاولئک هم المفلحون از بعد
سوال سنجیدن اعمال بود هر کرا آید سنجیدها وی روز قیامت ایشان رستگارند گران ۳
قوله عز وجل ومن خفت موازینه وهر کرا سنجیدها وی سبک آید ایشان
کردند تنها خود را بهشت زیان کردند وبدل وی با دوزخ جاودان افتادند
بدانکه این آیتی است مشکل ودر آیت بیان دو قسمت است یا کرانیه ترازو
بطاعت وخلود در دوزخ دو گروه خلق را در تفسیر این آیت تقدم بغرضه
یکی مرجیان گویند با ایمان گناه زیان ندارد واباحتیان گویند هیچ کبیره با
ایمان زیان نکند ودیگر معتزلیان وخارجیان گویند ارباب ایمان یکی کبیره بیارد
ایمان هیچ منفعت نکند چون بی توبه روی ومذهب سنت وجماعت است
گر گناه کار را زیان دارد فاما ایمان ورا زیان ندارد وزیان ایمان جز بکفر
نیست زیراک بترک فرض مومن نگردد لاجرم بفسق کافر نگردد اکنون
هر چند که در آیت بیان دو قسمت است اعتقاد آنست که قسمت سه است یکی را نجات

پس هیچ عذاب ویکی را در ماندکه با هیچ نجاة ویکی مدتیا عذاب وبازنجاة
اما جاود انکی عذاب جز کافرانیست ونجاة مطلق وعده جز مومنان
مطیع را نیست وعید عذاب موقت وبازنجاة جز بحق مومن فاسق نیست
این دو قسمت دانستم این معنا از کجا میکوئی بدانکه این سورت
مکی است وهر سورتی که دروی بیان دو قسمت است ان سورت مکیت کا
قال الله عز وجل ان الابرار لفی نعیم وان الفجار لفی جحیم وقال تعالی فاما من
ثقلت موازینه فهو فی عیشة راضیة واما من خفت موازینه فامه هاویة و
قال عز وجل فاما من اوتی کتابه بیمینه فیقول هاؤم اقرؤا کتابیه این
سورتها همی مکی است وقسمت خلق بکه دو بود یا کافر یا مومن مؤمن را امر
بتوحید بود وامر نماز بدو رکعت بود ودروی اختیار سخن کفتن بود وروزه
با یکی اوازبود وهمه باسلام تودرآمد بودند غیبت کذارد این امرها
وارزومند بامرها دیکر تا کذارند ودر اعمال خلل نبود خداوند عز وجل قرآن
پراکنده فرستاده بمقدار حاجت بندکان ابت باید چون رسول علیه السلام
بمدینه آمد وامرها بسیار شد در سورة البقرة تنها هزار حکم است دراعمالها
خلل بدید آمد قسم سوم آمد وحکم ثالث بدید آمد آیات بیان حکم ثالث
کجاست یکی بسورة الانفال که مدنیاست یا ایها الذین آمنوا اذا لقیتم الذین
کفروا زحفا فلا تولوهم الادبار الی ان قال فقد باء بغضب من الله وماویه
جهنم جایکاه این مومن دوزخ است ولیکن موقت ربوا ووعید خوردن مال
یتیمان بسوره النساء است ووعید دزدان وراه زنان وحرام خواران
وشکنندکان حق حرم بسورة المایده است وبیان قذف ذکر المستین
بحرام بسورة النور است ونظایره تلفح وجوههم ای علی وجوههم آتش زبانه
می زند بر ویهاء ایشان وهم فیها کالحون وایشان زبانه میزنه بر ویهای ایشان
وهم فیها کالحون وایشان درین آتش زشت رویان باشند ور دی که بسوزد

زشت کرد

زشت کرد قوله عز وجل الم تکن آیاتی تتلی علیکم استفهام است بمعنی
تقریر ای وقد کانت آیاتی یعنی این زبانه زدن آتش بر روی شما وزشتی
صورت شما کافران بدان است که میخواندند بر شما آیات من قوله عز وجل فکنتم
بها تکذبون شما دروغ زن دارنده بودید آیات ومعجزه انبیارا قوله عز وجل
قالوا ربنا غلبت علینا شقوتنا واز بعد این در دوزخ باشند در عذاب وزاری
محمد بن کعب القرظی کوید نود هزار سال میکویند ربنا ربنا وفی روایة بعمر
دنیا هفت بار ربنا میکویند واز بعد ان مدت جواب آید قوله عز وجل
قال اخسئوا فیها ولا تکلمون یارب غلبه کرد برما شقاوت وکنا قوما
ضالین ما کروهی بودیم در دنیا کم بوده بکناه خود مقر آیند فاعترفوا بذنبهم
ربنا اخرجنا منها یارب برون آر مارا ازین آتش قوله عز وجل فان عدنا
فانا ظالمون ار مارا برون آری ازین آتش وباز کردیم بکفر وخلاف امر تو
ما ستمکار باشیم برتن خود وایشان دانند که ایشانرا خدای عز وجل از
دوزخ برون نیارد ذلک این در ماندکه کویند چنانکه دزدی راکه دست
برند وحاضی حکم کرده باشد بقطع زانکه دست برین نمایند ولیکن باهمین
از در ماندکه همین تضرع وزاری کند وکوید توبه کردم جواب آید شان اخسئوا
فیها در باشید درین آتش از رحمت من ونومید باشید قوله عز وجل
ولا تکلمون وبا من سخن مکوئید مرا ربنا مخوانید زبانهاشان دردها
شان پاسایه سخن نتوانند کفتن کنک کرد ردکردند ویش وبا ایشان هیچ
خطاب نباید واین خطاب اخرین بود قوله عز وجل فریق من عبادی
انکاه خبر کرد ایشانرا این عذاب آتش وزشتی ونومیدی رحمت و
منع وخواندن دنیا بچه سبب گفتن این بدانست که کروهی بوده اند
از بندکان من می کفتند ربنا امنا ای خداوند ما کرویدیم بتو بیامرز مارا و
رحمت کن برما وتو بهترین رحمت کننده کانی قوله عز وجل فاتخذتموهم سخریا

شما ایشانرا بفسوس گرفتید واین فسوس بود از بهر دین نظیر وی قوله عز وجل
الذین اجرموا کانوا من الذین امنوا یضحکون قوله عز وجل حتی انسوکم ذکری
تا بفراموشی اورده شما را از ذکر من یعنی فرامشت کرد اید ندیدین مومنان ذکر
خدای عز وجل چون فرامشتی ایشان ذکر خداوند را عز وجل عقب فسوس ایشان
بود اضافت کرد نظیره قوله عز وجل فلم یزدهم دعای الا فرارا نیفزود این کافرانرا
خواندن من مگر رمیدگی و خواندن رغبت افزاید نه رمیدگی ولیکن جز رمیدگی
ایشان عقب دعوت نوح بود رمیدگی بدعوت اضافت کرد قوله عز وجل
وکنتم منهم تضحکون واز ان مومنان می خندید قوله عز وجل انی جزیتهم الیوم
بما صبروا من جزا دادم آن مومنانرا امروز بدان صبر ایشان بر جفا و
رنج شما قوله عز وجل انهم هم الفائزون که ایشان امروز رستگارانند
قال کم لبثتم فی الارض عدد سنین انگاه سوال کنند شان که چند سال
درنگ کردید در زمین جواب دهند ان کافرانرا لبثنا یوما او بعض یوم
یکروز درنگ کردیم بعضی از روزی همه عمر ایشان بدنیا بنزد ایشان
در مقابله در روزی روز قیامت هول و عذاب دوزخ چون ساعتی
نماید کما قال تعالی خبرا عنهم ویوم تقوم الساعة یقسم المجرمون ما لبثوا
غیر ساعة کذلک کانوا یوفکون اول بروزی خبر دهند لبثنا یوما باز
ب عتی باز انید او بعض یوم قوله عز وجل فسأل العادین بترس شمار
گیرانرا یعنی فرشتگان حفظه را و قیل حساب را یعنی منجمان را که ایشان
در دنیا شمارها نگاه میداشتند خداوند عز وجل جواب دهدشان قوله
عز وجل ان لبثتم الا قلیلا لو انکم کنتم تعلمون ای ما لبثتم الا قلیلا
ای درنگ نکردید مگر اندکی اگر بدانید یعنی بمنیت چنانکه شما میگوئید که روزی
درنگ کردیم و ساعتی بل که اندکه درنگ کردید عمر دنیا در جنب زندگانی
عقبی اندکست خدای گفت عز وجل کذلک کانوا یوفکون این دروغ ا

که میکنند

که میکنند روزی درنگ کردیم یا بعضی از روزی جواب مومنان آنست که
گفتند لقد لبثتم فی کتاب الله الی یوم البعث بخبری آید که چون کافرانرا
را گویند یوما او بعض یوم یقول الله تعالی بیما اخبر بو یا الکتم لیغتی
و غضبی فی مدة قلیلة در مدت اندک کاری کردید که سزای خشم و عذاب جاودانه
کشید بل بازنگاه فی کشما کردید و مومنانرا جواب آید نعم ما تاجر تمونیا الکتم
رحمتی و رضائی فی مدة قلیلة واین سوال از کافران زیادت عقوبت ایشانرا
و زیادت حسرت ایشانرا بود و اختلاف است که خداوند تعالی کافرانرا خطاب
بواسطه کند یا بی واسطه بعضی گفته اند که بواسطه بود که کافر سزای دیدار مولی
نیست و بعضی گفته اند که روا بود که خطاب بی واسطه شنوانند شان لیکن بر سبیل
هیبت و سیاست چنانکه سلطانی بدنیا با یکی سخن گوید به نیکوئی واین از غایت
کرامت وی بود و دیگری را خود وعید کند هول هیبت را که شنیدن
وعید از زبان سلطان بزرگ تر از شنیدن وعید از هر سیاه وی بود گذلک
ههنا قوله عز وجل افحسبتم انما خلقناکم عبثا از بعد این همه که گفتیم می پنداردید
که من شمارا بازی آفریدیم استفهام است بمعنی نفی ای شمارا بازی نیافریدیم
ابتلا آفریدیم تا امر کنم و نهی تا از امر و نهی چون بر آیند کما قال عز وجل انا خلقنا
الانسان من نطفة امشاج نبتلیه قوله عز وجل وانکم الینا لا ترجعون و می
پنداردید شمارا باز گشت نیست و دیگری تاویل می پنداردید که در خلق شما بازی
کاریم چون تو خلق بیافریدیم از جمله و همه خلق عالم ممیز کردانیم بعقل و خرد شایسته
تکلف و قد بر وشایسته رکوع و سجود و خواندن قران و عبادت انگاه مهمل گذاردیم
ایحسب الانسان ان یترک سدی از من تراهمل و معطل گذاشتن انگاه کداشتن
که قطره آب بودی الم یک نطفة من منی یمنی از قطره آب چنین خلقی بیافریدیم
عاقل و ممیز انگاه ضایع و بیکار بمانم چه حکمت بود از این از من بازگشت همه بمن
است و جزا همه نزد منست انگاه وصف کرد خود را قوله عز وجل فتعالی الله

الملک الحق عالی است و بزرگوار کن خداوندی که وی پادشاه حقست
قوله عز وجل لا اله الا هو رب العرش الکریم نیست خدای بجز وی وی است
خدای عرش نیکو و عرب چیزی را نیکو بود آنرا کریم گویند کما قال عز وجل ومقام
کریم قوله عز وجل ومن یدع مع الله الها اخر لا برهان له به این آیت
مشکلست هر که بخواند با خداوند خود خدای دیگر ورا هیچ حجت و برهان
نباشد بقیامت بدین خواندن قوله عز وجل فانما حسابه عند ربه ای عذابه
عند ربه هر اینه وی نزد خداوندست عز وجل اضافت عذاب بود رب
بزرگی عذاب بعضی گفته اند که تاویل جزانیست قوله فانما حسابه عند ربه
فا جواب شرطست چون چنین بود لا برهان را جوابی دیگر باید تاویل در
نه انست قوله ومن یدع مع الله الها اخر بغیر برهان ای بغیر حجة لا معنی
غیرست هر که بخواند با خدای خود عز وجل خدای دیگر با حجتی و برهانی عذاب
وی نزد خداوندست و روا بود که با خدای تعالی دیگر بخواند بی حجت
و برهان و این حال کراست ومن یدع میگوید دعوت خدای دیگر بحال
اکراه رخصت است ومن یعتقد نمیگوید و اعتقاد کردن خدای دیگر با خداوند
بهیچ روی روا نیست و بنده را حجت نیست که اعتقاد پوشیده است
و دست خلق ازوی کوتاه است فاما از بار خدای خدای دیگر میخواند بحال
اکراه عذاب وی نزد خداوندست قوله عز وجل انه لا یفلح الکافرون
وی کافر بود کافر را هرگز نجات نیست قوله عز وجل وقل رب اغفر وارحم
فاما بجز کفر بنده را امید آمرزش است گفت اکنون دعا کن و بگوی
ای خداوند من بیامرز رحمت کن بر من قوله عز وجل وانت خیر الراحمین
و تو بهترین رحمت کنندگانی تفسیر سوره نور الف وثلثمایة وست وعشر
کلمة وخمسة الالف وستمایة وثمانون حرفا وعن ابی کعب رضی الله عنه عن النبی
علیه السلام انه قال من قرا سورة النور اعطی من الاجر عشر حسنات بعدد ذلک

مومن ومومنة فیما مضی وفیما بقی ونظم السورتین فسورة المومنین علیها
بیان خلقة الادمی وما یحتاج الی الادمی وبعد ذلک خطاب للکل بالتوحید
والعبادة وبعده مدح للمومنین وسورة النور جامعة فی بیان المعاملات
وبیان الامر والنهی وبیان احکام الشرع وبیان الوعد والوعید بسم الله الرحمن الرحیم
قوله عز وجل سورة انزلناها قال ابن عباس معنی هذه السورة که نبشته شده است
در لوح المحفوظ که بتو می فرستیم که مطلقا ای و همه سورتها قران را سورت
گویند و همه منزل است که این سورت مخصوص است از همه سورتها بزیادت
بیان احکام و معاملات قوله عز وجل وفرضناها قیل اوجبناها واجب
کردیم متابعت کردن مرین سورت را متابعت کردن همه قران واجب است
لیکن گفتیم که این صورت بحکم زیادت بیان احکام است وقیل وفرضناها
ای بیناها بیان کردیم درین سورت امرها ونهیها و بیان کردیم درو
حلال و حرام شایست و ناشایست و زنا و حکم وی و قذف و لعان
و حکم ایشان و گفتن بهتان و عفو کردن ازان و اندر آمدن بملک مردمان
و نگاه داشتن فرج و چشم و نگاه بحجت خود و حجت بندگان و میان مثل
نور اسلام و ظلمت و کفر و بیان تسبیح همه خلایق و بیان نرم مولی بخلق
از باران و شب و روز و آفرینش اجناس همه خلق و بیان حضرت
این خلق و کردن ورود ایشان شریعت را و تمکن کرد ایشان مرایشان
در گزارد و طاعت در دنیا و امر نماز را و زکوة دادن و طاعت داشتن
رسول را و در آمدن بندگان شما بر شما و بیان استواری خواستن وقت
در آمدن بر شما کودک و بالغ را و صحبت داشتن با خویشان و دوستان
و ناخوردن بخانه ایشان و بازگفت قل اطیعوا الله واطیعوا الرسول وگفت فلیحذر الذین
یخالفون عن امره قوله عز وجل وانزلنا فیها آیات بینات از بعد آنکه
جمله خبر داده بود که بیان کردیم خبر داد تاکید را که فرستادیم درین سورت آیات

بیدا در بیان هر حکمی خادمه جرا قوله عز وجل **لعلکم تذکرون** بگفت
ما بگروید که خود گرویده بودند گفت تا پند گیرند ازین معنی بود که فرمان
صاحب شریعت بود که زنان را این سورت بیاموزانند قال النبی علیه
السلام علموهن سورة النور لا تعلموهن سورة یوسف واین برآن دلیل
فرمود که زنان اصل اند در صلاح وفساد وعالم را دو فرزند فرع است چون
اصل نیکو بود و عکسه معلوم والیه اشار النبی علیه السلام بقوله لا تسترضعوا
اولادکم بلبن الفاجرة وقال علیه السلام ایاکم وخضراء الدمن برشما باد
که حذر کنید از گیاهی که سرگین دان برآید تر و نیکو بود ولیکن با بوی
بین بود برنگ ظاهر طاهر منکر با اصل و پاکیزگی بجز آغاز حکم شهوت
بیان کرد که عهده کار مومنست وخلق در وی ضعیف است کما قال تعالی و
خلق الانسان ضعیفا قیل فی التفسیر ای صریع شهوته از جمله آیات بیان
یکی حکم زنا لست ان زن پلید کار و مرد پلید کار که محصن باشند قوله
عز وجل **فاجلدوا کل واحد منهما مائة جلدة** تازیانه زنید هر یکی را از ایشان
صد تازیانه زخمی پراکنده که ادب راست نه کشتن را بر سر مزنید که هلاک
شود و بر روی مزنید که هلاک شود ای صورت زشت شود وسبحانا خدایا
که در عقوبت زانی چندین لطف نگاه داشت بقیامت امید بود که روی ما
زشت نگرداند و زنا نزد در زنا مقدم یاد کرد که اسباب اغلب در وی از
ایشان بود قوله عز وجل **ولا تاخذکم بهما رافة فی دین الله** خطاب
جماعت راست قاضی حکم کننده را وسلطان فرماینده را وجلاد زننده را جی
فرماید نگر تا این مرد زانی و زن زانیه برحم و شفقت برایشان بدان
نیارد که حکم تقصیر کنی دین یعنی حکم است یعنی با بر شهوت حکم نگردانی و آن رحم
وشفقت نرم تر برنیا قوله عز وجل **ان کنتم تؤمنون بالله والیوم الآخر**
اگر بگرویده اید بخدای عز وجل و روز قیامت در و ابود که ان بمعنی لا بود ای

فرمان مرا نگاه دارید که شما گرویده اید بخدای عز وجل و بقیامت قوله عز وجل
ولیشهد عذابهما طایفة من المومنین یعنی زخمی باید که ور الم رسانی
پس باید که حاضر آیند بوقت زدن ایشان گروهی از مومنان تا زجر بود
ورا وعظت و عبرت بود بینندگان را صلاح امت احمد بحاصل آید قوله
عز وجل **الزانی لا ینکح الا زانیة او مشرکة** نه زناکن و نه بازی صحبت
کن و نه با وی عقد بند قال الکلبی ترابت الآیة فی المهاجرت من اصحاب الصفة
الذین ارادوا ان یتزوجوا بغایا کن بالمدینة لیاووا الیهن باللیل ویاکلون
من طعامهن فذکروا ذلک لرسول الله علیه السلام گفتند یا رسول الله ارم
دستوری دهی تا این زنان را بزنی کنیم هم ما را پناهگاه کرده هم ایشان
بصحبت با صلاح آیند واین قوم مقدی خواستند خدای تعالی ایشان را
از صحبت آنگونه نگاه داشت یا مخالفی را در ایشان بهیچ روی زبان عیب
نماند واین فرستاد الزانی لا ینکح الا زانیة او مشرکة او بمعنی النظم معنی
الآیة الزانی لط اوست والزانیة المشرکة لا ینکحها الا زان مشرک الا آنکه
از عادت عرب است که چون چیزی را یاد خواهند کردن بدو ظرف یکی
طرف یاد کنند الثقار اجون یک طرف یاد کنند هر دو طرف معلوم شود کما
قال الله تعالی عن الیمین وعن الشمال قعید معناه عن الیمین قعید وعن
الشمال قعید کذلک هیهنا والمراد من الزانی والزانیة المشرکة الا آنکه
ذکر مشرک بطرف زنان مشرکه یاد کرد و بطرف مردان یاد نکرد الثقار قوله
عز وجل **وحرم ذلک علی المومنین** صحبت هر کس با جنس باید قوله عز وجل
والذین یرمون المحصنات زنا مکن و کس دیگر را بزنا منسوب مکن آنان
که قذف کنند پارسا زنان را زانی و قذف بمعنی واحد یعنی دشنام داد قوله
عز وجل **ثم لم یاتوا باربعة شهداء** باز نیارند چهار گواه بر صدق مقالت
خویش قوله عز وجل **فاجلدوهم ثمانین جلدة** تازیانه زنید شان هشتاد

تازیانه مادزی دشنام براید که صد هزار دینار که بدر کوره درست شود
کسی را که قذف کنی و خواهی که درست کنی چهار گواه باید واین لطفت
از پادشاه تعالی که حکم گواهی بر زنا مضیق تر از حکمها دیگر نهاد و دیگر علما
در وی معتبر داشت چون احصان واعتبار وقت ومکان تا دریده نشود
پرده مسلمانان تا تو از گزاف لاف نزنی بزنا وگناهان قوله عز وجل ولا
تقبلوا لهم شهادة ابدا واز جملهٔ حد هرگز گواهی ایشان مپذیرید
وار مثل در هوا مپرید با مرغان چرا مومنی را جفا گفت بزبان زبانش
را ببرید از روی معنی تا تیغ زبانش برفت تا اگر همه عمر جایگه گواهی دهند
نپذیرند قوله عز وجل واولئک هم الفاسقون ظاهر الا الذین تابوا
من بعد ذلک واصلحوا مگر که توبه کنید از بعد این حال وصلاح آرید آن
ف ویعنی پشیمان شوند در ماضی وعزم کنند که پیش نکنند در مستقبل
واین استثنا بمذهب اصحاب ما بفسق بازگردد بتوبه نام فاسق از وی بر
خیزد فاما گواهی وی نپذیرند وبمذهب شافعی است استثنا راز رد
شهادت است یعنی ولا تقبلوا الا ان یتوب قوله عز وجل فان الله
غفور رحیم از توبه کنید خداوند عز وجل امرزگار ورحمت کننده است
و دیگر از آیات بینات آنست که گفت قوله عز وجل والذین یرمون ازواجهم
جاییکه زبان از قذف نگاه داری از قذف عیال خود نگاه دار پس
از عیال خود را قذف کند گفت انان که قذف کنند مر زنان خود را قوله
عز وجل ولم یکن لهم شهداء الا انفسهم ونبود مر ین مردان قاذف
گواهان مگر تنها ایشان قوله عز وجل فشهادة احدهم اربع شهادات بالله
وی یکی از ایشان چهار گواهی است بخدای عز وجل که مرا راست گویام
یعنی چهار بار بگوید قوله عز وجل انه من الصادقین واین لفظ یمین است
بمذهب ابو حنیفه رحمه الله علیه وبمذهب شافعی لفظ شهادت است وبه لفظ

بجای که ایای بالسند قوله عز وجل والخامسة ان لعنة الله علیه ان کان
من الکاذبین وپنجم بار بگوید این مرد قاذف لعنت خدای بر ان زن
بادا از این سوی ای روی از دروغ گویان است بمز قوله عز وجل والخامسة
ان غضب الله علیها ان کان من الصادقین وپنجم بار بگوید این زن با
خشم خدای بر آن زن باد اگر این شوی مرا از راست گویان است قوله
عز وجل ولولا فضل الله علیکم ورحمته ارنه فضل ورحمت خداوند بودی
برشما وارنه بیان کردی واشکارا کردی کاذب را از صادق وقتل وهلاک
الکاذب قوله عز وجل وان الله تواب حکیم خداوند عز وجل تواب
است توبه پذیرنده است آنرا که از زنان توبه کند حکیم حکم کرد بر فلان عنین
حکم بر شویت وقتل ولولا فضل الله علیکم ورحمته بوجوب الحد مکرا اینه
والنهی عن الفواحش فضلها تباه کشتی وهلاک کردندی همه یکدیگر را قوله عز وجل
ان الذین جاءوا بالافک عصبة منکم وهذه قصة الافک انک عائشه رضی الله
ذکر فی بعض التفاسیر وقال من عادة النبی علیه السلام انه اذا اراد سفرا اقرع
بین نسایه فای امراة خرجت القرعة علیها ذهبت مع النبی علیه حتی اذا
اراد غزوة بنی المصطلق اقرع بین نسایه فخرجت القرعة علی عائشة
رضی الله عنها فی روایة خرجت علی ام سلمة رضی الله عنها لعلها مراد النبی
علیه السلام لذلک رسول الله علیه السلام باختیار خود ورا بیرون آورد با خود
بازگشت تا بمقابله آن اختیار رنجی بود نرسید چون از غزو فارغ شدند
وبازگشتند نزدیک مدینه رسیدند لشکر بمنزل گاه فرود آمد شب بودند
پیش از آنکه سپاه بجنبیدی عائشه میگوید رضی الله عنها من بکناره سپاه
بیرون رفتم بقضاء حاجت برحنت باز آمدم نگاه کردم قلادهٔ خود برکردن
نیافتم بازگشتم بهمان موضع تا بجویم درین میان لشکر برخاست وهودج
مرا بر اشتر نهادند وندانستند که من غایبم وگفت جاریة حدیثة السن وب

بوده است و یاران مصطفی علیه السلام چنان پاک دل بوده اند که خاطر
ایشان نگذشته است که وی در هودج ما نیست و در قصه من قلادۀ یمانیم
سپاره رفته بود همانجا فرود نشستم و گلیم در سر کشیدم دانستم آخر
کسی بطلب من باز آید چون روز شد مردی بود در لشکر مصطفی علیه السلام
نام وی صفوان بن معقد بن السلمی رضی الله عنه و عادات وی آن بود که
بهر منزلی بودی تا سپاه وی کردن لشکرگاه میگشتی و بدید مرا چون بنزدیک
آمد گلیم بجنبد در پیچیدم بشناخت مرا که درین لشکر زن جز عایشه رضی الله
عنها زنی نبود عایشه میگوید رضی الله عنها والله ما کلمنی بکلمة و ما سمعت منه
کلمة غیر استرجاعه انا لله وانا الیه راجعون فنزل عن راحلته سریعا و اناخها
وتنحی عنی حتی رکبتها ثم جاء واخذ زمامها چون بلشکرگاه رسیدیم خبر بلشکر
گاه درافتاد و هودج چون بدیدند صفوان را مهار اشتر گرفته بود عبدالله بن
ابی بن سلول المنافق اللعین زبان دراز کرد و گفت آنچ گفت قال
والله ما تخلف عایشة الا لفاحشة و یاری در مجلس حسان بن ثابت
الانصاری بود و مسطح بن اثاثة بن اثاقه و غیرهما رسول علیه السلام
بطلب وی کس باز فرستاده بود و آنچ خبر در لشکر فاش شده و سخن
منافقان بگوش رسول علیه السلام رسید و مصطفی علیه السلام بغایت غیور
بود چون بمدینه در آمد آن گفت و گوی منتشر شد و عایشه رضی الله عنها
بیمار شد رسول علیه السلام ورا لطف نکردی که پیش ازین کردی عایشه
استواری خواست تا بخانه پدر رود دستوری دادش گفت لا باس علیک
رفت بخانه پدر باشی با عم خویش با در مسطح بحاجت بصحرا بیرون آمدم عایشه
رضی الله عنها گفت چرا لعنت کنی بر مردی که وی مرد ما دری و بدری است
مادر وی گفت این همه محنت ترا سبب وی پیش آمد پس گفت چگونه
مادر گفت خبر نمی داری که ترا چه گفته گفت نه خبر دادمش از گفت گوی منافقان

وحسان و مسطح عایشه رضی الله عنها چون بشنید بر جای بنشست و خواب
او میان بروی بسته شد و باز گفت بخانه گریان و همه شب نخفت وی
گفت
گریست ابوبکر رضی الله عنهما مادر عایشه را پرسید که چرا میگرید فقالت الان
علمت بذلک کلامهم فدخل علیهم رسول الله علیه السلام وقال وکیف تیکم
وجلس و تا این سخن گفته بودند رسول علیه السلام بر عایشه رضی الله عنها
نرفته بود و قریب ماهی که وحی نیامده بود آنگاه رسول علیه السلام روی بعایشه
کرد و گفت یا عایشه اما بعد بلغنی عنک کذا وکذا فان کنت المت ربنا
فاستغفر الله فان العبد اذا اناب تاب الله علیه فقالت عایشه رضی الله
عنها لابی بکر الصدیق رضی الله عنه یا ابت اجبه رسول الله علیه السلام
فقال ابوبکر رضی الله عنها لا ادری کذلک فقالت امها والله ما ادری ما اقول
گفته ما چه میگوییم در چیزی که خدای تعالی داناست و تو عایشه میگوید رضی الله
عنها از غم رسیدن نام یعقوب فراموش شد فقلت ان صدقت کذبتمونی وان
کذبت صدقتمونی لا اقول الا ما قال ابو یوسف علیهما السلام فصبر جمیل والله
المستعان علی ما تصفون عایشه میگوید رضی الله عنها من دانستم که مرا خداوند
عز و جل برهاند ازین غم باکه من ازین گناه مبرا لیکن هرگز این
گمان نبردم که آیات قرآن در شان من فرود آید قالت والله ما خرج
رسول علیه السلام ولا احد من اهل البیت حتی ظهر علی رسول الله علیه السلام
آثار الوحی پدر و مادر من هر دو سجده افتاده بودند و دعا میکردند یارب
برده ما مدان و من این بوده ام و شادی میکردم چون رسول علیه السلام
از وحی فارغ شد فاول کلامه سمعته منه ان قال یا عایشة البشری البشری
فقلت الحمد لله لا بحمدک فتبسم رسول الله علیه السلام و نزلت فی شانها
ثمانی عشر آیة و گویند کان درین حادثه بر سه قسمت بوده اند قاذفان
بودند و دیگر حاکیان سیوم نیکوگویان درین حادثه بر سه قسمت بوده اند قاذفان

وعید بعقوبت آمد وحاکیان را عتاب و ملامت آمد باک کویان را ملامت وثنا
آمد قوله عزوجل ان الذین جاوا بالافک عصبة انانکه بیاورده اند دروغ
رایعنی انانکه دروغ کفته اند برعایشه رضی الله عنها قال سعید بن جبیر رضی الله
عنه کل افک فی القران فهو کذب عصبة منکم کروهی بوده اند از شما موحان
وهو عبد الله ابن ابی لعنه الله وحسان ثابت ومسطح بن اثاثة وحمنه بنت
جحش اخت زینب زوجة النبی علیه السلام ثم قال معنی بالعایشه رضی الله
عنها ولا هلها ولصفوان قوله عزوجل لا تحسبوه شرا لکم بل هو خیر لکم کمان مبرید
که این دروغ که کفتند بتری شمارست بل که بهترین شماست وبدترینه
ایشان که شمارا بدین ثواب ومزد باید وایشان را غرامت وعقوبت و
مذمت باید قال سعد بن جبیر هذا الخطاب لعایشه والصفوان رضی الله عنه
ویجوز ان تخاطب الاثنات بخطاب الجماعة کما قال الله تعالی فی قصة
سلیمان وداود وسلیمان اذ یحکمان فی الحرث ثم قال وکنا لحکمهم شاهدین
وقد سبق ذکر الاثنین قوله عزوجل لکل امری منهم ما اکتسب من الاثم هر یکی
راست ازین قاذفان عقوبت انچ کسب کردند از بزه علی کل امره وقال
لکل امری منهم ما اکتسب وان کان منهم انثی لکن الاصل ان المذکر یغلب
المونث اذا اجتمعا قوله عزوجل والذی تولی کبره منهم له عذاب عظیم
قال الضحاک والذی بدا بذلک هو ابن ابی سلول له عذاب عظیم وانکه
این دروغ وی بدایت کرد ورست عذاب بزرک هشتاد تازیانه حد قذف
در دنیا وآتش جاودان در عقبی یقال هذا کبر القوم ای عظیمهم انکه کفت
این مرک تر وآغاز وی کرد چون این ایت بیامد جلد رسول الله علیه السلام
عبد الله بن ابی بن سلول ومسطحا وحسان وحمنه این ایت بحق قاذفان
رست اما عتاب الحاکین قوله عزوجل لولا اذ سمعتموه ظن المومنون
والمومنات بانفسهم خیرا یعنی اذا سمعتم الافک وهذا ظننتم کظن المومنین

والمومنات

والمومنات ولولا قلتم هذا افک مبین چرا چون بشنیدید این دروغ
را کمان نبردید چنانکه موحد مردان وموحد زنان بردند بتنهای ایشان
به بهتر یعنی کمان نیکو بردند بعایشه وصفوان به ازان که بتن خود بردند
ونزول آیت شان ابو ایوب الانصاری است وزان وی جنة ابو ایوب
بخانه در آمد غمناک زن کفت که دروغ کفتند ابو ایوب کفت چرا غمناک
باشم که برعایشه چنین وچنین کفتند زن کفت دروغ کفتند اری دروغ است
ولکن باری کفتند زن کفت والله که دروغ کفتند ابو ایوب کفت دروغ است
ولیکن سوکند مخور که از چشم ما دورست فقال والله که دروغ است خواهی
تا بدانی از بجای صفوان تو بودی که ابو ایوب بحرم مصطفی هرکز این قصد کردی
فقال لا قالت والله که صفوان از تو بارساترست واز بدل عایشه منزلتی بود
واین بکفتندی تو استوار داشتی کفت نی زن کفت والله که عایشه
از من بارساترست عتاب آمد بدین آیت حاکیانرا که چرا همچنین کمان
نبردید که ایشان بردند قوله عزوجل لولا جاوا علیه باربعة شهداء
این قاذفان برین دروغ چهار کواه نیاوردند بشریعت بر درستی مقالت
خود قوله عزوجل فاذ لم یاتوا بالشهداء چون بیاوردند چهار کواه فاولئک
عند الله هم الکاذبون این کویندکان نزدیک خدای عزوجل از دروغ
زنان اند از کسی سوال کند از سه تن کواهی دهند بزنا قاذفان دروغ
کفته باشند نزد خدای عزوجل جواب کوییم اینجا مضمرست ای فاولئک
عند الله هم ای فی حکم الله هم الکاذبون وحکم چنین نهاده اند شریعت
که کم چهار کواه را دروغ زن دارد قوله عزوجل ولولا فضل الله
علیکم ورحمته فی الدنیا والآخرة واز فضل ورحمت خدای بودی بر شما
حاکیان قذف از منافقان بی قصد قذف ویا بدوی بعفو در دنیا وآخرت
قوله عزوجل لمسکم فیما افضتم عذاب عظیم بکرفتی شمارا انچ خوض کردید

وروی وبازگشتند بوی عذاب بزرگ درین جهان ودران جهان وفی
الآیة تقدیم وتاخیر معناه ولولا فضل الله علیکم ورحمته لمسکم فیما افضتم
فیه عذاب عظیم فی الدنیا والآخرة ولا فاضة التزلق والاساعة یقال
هذا امر مستفیض اذا تفرق فانتشر فی الافواه ومنه الافاضة من عرفات
اذا اندفعوا متفرقین کرهمه هلاک شوند واین ایت دلیل است بر مراعات
حقوق قوله عز وجل اذ تلقونه بالسنتکم ثم بین ما افاضوا فیه فقال یادکنید
که میگردانید بدان سخن را باز با شما خود ای یاخذ الافک بعضکم من بعض کما
قال تعالی فتلقی ادم من ربه کلمات ای اخذها مکان الرجل اذا التقی
اخر یقول اما بلغک کذا عن عایشة حکان ذلک الکذا یتقلبه بعضهم من
بعض حتی استفاض وانتشر علی السنتهم قوله عز وجل وتقولون بافواهکم
ما لیس لکم به علم والقول لا یقال الا بالافواه ومعناه یقولون قولا من
غیر تحقیق کما قال تعالی ذلکم قولکم بافواهکم والله یقول الحق مثل ان القول
فصل بالافواه ما خرج عن الحق یادکنید که میگردانید ان سخن دروغ را بدهنها
شما وهو کنایة عن الاختفاء ومیگفتید بدهنها شما انچ نبود شما را بحقیقت دروی
علم قوله عز وجل وتحسبونه هینا ای وتحسبون الافک هینا واین گفت
را سبک وخوار گمان بردید واین بنزدیک خدای تعالی است بدان معنی که
لغو گفتید ومخالف را زشت گفتن عایشه پاکیزه را دلاوید ودلیری کردید
بشنیدن ورونا کردن وامر مرا خلاف کردید که گفته بودم ولا تقف ما لیس
لک به علم قوله عز وجل ولولا اذ سمعتموه قلتم ما یکون لنا ان نتکلم بهذا وچرا
چون بشنیدند نگفتند نزامیت ورواست ما را که این سخن گوییم وان
دروغ برزبان رانیم سبحانک هذا بهتان عظیم ای هذا قلتم سبحانک هذا وهی
کلمة تعجب اذا ذکر الانسان ما یتعجب به لقوله سبحان الله یعنی التعجب ممن
ای هذا قلتم سبحانک هذا بهتان عظیم آن بهتانی بزرگ است وعقوبت وی بزرگ

است

است یقال بهت بهتا وبهتانا اذا قال ما لا حقیقة له قوله عز وجل
یعظکم الله ان تعودوا لمثله ابدا ان لا تعودوا پند میدهد تان خدای
عز وجل وی ترساند وحذر میفرماید تان والوعظ هو النهی بالرفق واللطف
من غیره عنف که باز نگردید باشد ان بهتان هرگز اموسید ای نه بشنوید
ونه گویید قوله تعالی ان کنتم مومنین علی سبیل الزجر والحث لا علی
سبیل الشرط وقیل معناه ان کنتم مومنین ویبین الله لکم الایات ای
العلامات لدینه من امره ونهیه ووعده ووعیده قوله عز وجل والله علیم
حکیم ای علیم بکم وبافعالکم لا یخفی علیه شیء یجازی کل عامل علی عمله حکیم
فی تدبیر خلقه قوله عز وجل ان الذین یحبون ان تشیع الفاحشة فی الذین
آمنوا این قسمت چهارم است که قدم نمی کردند ورد و نکردند و حکایت
نکردند ولیکن دل دوست داشتند که آشکارا شود این فاحشه بر عایشه
وصفوان والفاحشة اسم لفعل قبیح فی غایة القبح وسمی الله الزنا فاحشة
رضی الله عنه انه قال المتکلم بالفاحشة والذی یسمع لها سواء فی الاثم
انان که دوست دارند بلک آشکارا شود زشتی در عایشه رضی الله عنها
لهم عذاب الیم فی الدنیا والآخرة ایشان راست عذاب دردگین درین
جهان وهم دران جهان قوله عز وجل والله یعلم وانتم لا تعلمون وخدای
تعالی داند که کیست دوست داراو آشکارا شدن فاحشه اندر ایشان وشما
ندانید قوله عز وجل ولولا فضل الله علیکم ورحمته بالوعید علی اشاعة
الفاحشة وجوابه مضمر ای ولولا الاشاعة قوله عز وجل وان الله رؤف رحیم
یا ایها الذین آمنوا لا تتبعوا خطوات الشیطان ثم نهی الله تعالی عن طاعة
ابلیس لعنه الله عن مثل ما یکلم به المنافقون قوله عز وجل ومن یتبع خطوات
الشیطان وهر که متابعت کند وسوسه وتزیین شیطان را وجوابه مضمر ای
وقع فی الفحشاء والمنکر ویقع کل واحد منها علی جمیع المعاصی قوله تعالی

ولولا فضل الله علیکم ورحمته ما زکی منکم من احد ابدا واگر نه فضل ورحمت
خداوند عزوجل بودی یک تن از شما بصلاح وپارسا وبیگناه نبودی
قوله عزوجل ولکن الله یزکی من یشاء ولیکن خداوند عزوجل پاک
کند از گناه آنرا که خواهد وزکوة یاد کرد بمعنی صلاح وپارسای کما قال الله
تعالی لاهب لک غلاما زکیا یعنی وصف عیسی علیه السلام یعنی طاهرا
من الذنوب وذکر لولا فی اربع مواضع وذکر الجواب فی موضعین وحذف
الجواب فی موضعین لان من عادة العرب انها یظهر الجواب تارة وتضمر
اخری فانه بالمذهبین جمیعا وتاویل اخری قال ابن عباس رضی الله
عنهما قوله عزوجل ما زکی منکم من احد ابدا ای ما وحد الله تعالی من احد ابدا
کس از شما خداوند را عزوجل هرگز یکی نگفتی ولیکن خداوند عزوجل پاک
کند بایمان آنرا که خواهد والله سمیع بمقالتهم علیم بعقوبتهم قوله عزوجل
ولا یاتل اولوا الفضل منکم ای اولوا الفضل فی الدین واولوا السعة فی
المال وهو شامل لکلاهما بعد فضلا من العلم والسنة وقال النبی علیه السلام
ما طلعت شمس ولا غربت بعد النبیین والمرسلین علی احد افضل من ابی بکر
رضی الله عنه ونزول این آیت بحق ابوبکر صدیق است رضی الله عنه گفت مسطح
را که اگر عبدالله بن ابی سلول که منافق است دختر مرا زشت گوید چه عجب و
حسان مردی انصاریست مرنیز مرا نشناسد وچه خواهراشاع دختر منست
از ایشان چه عجب اما تو قرابت منی ودر نفقه منی ومرا ودختر مرا نیکو
شناسی چرا بایستی که تو با ایشان موافقه کردی بخدای که من با تو سخن
نگویم وبیش بر تو نفقه نکنم مسطح را درد بر درد بیفزود وملامت خلق وزخم
حد وآزار صدیق رضی الله عنه ونفقه ناکردن بروی ومومن بفرج خود راه
نداند جز آنکه بنماز مشغول کرد ومسطح زاویه مسجد گرفت ونماز میکرد وتضرع
وزاری میکرد تا آیت آمد ولا یاتل اولوا الفضل وسوگند مخورد خداوند بفضل

دردین

دردین واین خداوند دردنیا ای توانگر بدنیا خداوند عزوجل با نبل دانست
که بعضی را نضیان ببردن آید واین فضل را بفضل مال تفسیر کنند خداوند
عزوجل یاد کرد والسعة توانگر بدنیا وهم توانگر بدین گواهی داد بر فضل
وفزون کاری وی این معنی بود که بنام جماعت یاد کردش گفت
اولوا الفضل چندانک در جماعت بودی تنها در وی بودی قوله عزوجل
ان یوتوا اولی القربی یعنی ان لا یوتوا سوگند مخورد آنکه نه نفقه کنند
نکوئی با مسطح خویش نه مسکین مهاجر یعنی طعام دهش کرا ورا با تو قرابتیست
اضلیست وجفاش عارضی جفا عارضی را القرابتی اصلیا بخش ودیگر مسکین
ودرویش است ومهاجرست از خان ومان وشهر خویش بریده است
وبا شما آرامیده واین دلیل است قاطع ما را بر معتزله وخوارج که ایشان
گویند که ایمان پاکیزه نبود از قذف عایشه بزرگتر وباهمین خداوند عزوجل
نام مهاجری از بعد این کبیره باقی داشت تا بدانی که کبیره بود ایمان را
زیان ندارد قوله عزوجل ولیعفوا ولیصفحوا بر سبیل معاتبه یاد کرد
درگذارند وعفو کنند آنگاه حریص گردانیدش بر عفو گفت قوله عزوجل
الا تحبون ان یغفر الله لکم دوست ندارید که بیامرزد خدای عزوجل
شما را قوله عزوجل والله غفور رحیم غفور لمن عفی ورحیم لمن
یرحم چون این آیت بیامد صدیق رضی الله عنه بگفت یا رسول الله خداوند
عزوجل میچه فرماید سوگند مخورد او من سوگند خورده ام رسول گفت علیه السلام
نه نیکوست این از نگاه داشت سوگندت مرادت حسبت گفت رضای خدای
تعالی عزوجل تا حق نام وی شکسته نیاید فقال علیه السلام رضا روی در آن
است که سوگند بشکنی وکفارت کنی صدیق رضی الله عنه رفت بر خاست
ومسطح را بکنار گرفت واز وی عفو کرد وورا بنفقه خود باز آورد وکفارت
کرد کما قال النبی علیه السلام من حلف علی یمین فرای غیرها خیرا منها فلیات

ما دري هو خير وليكفر عن يمينه واين آيت هر چند خاص است كه نزول وي بحق
صديق است حكم وي عام است بحق عامه مومنان فان النبي عليه السلام
قال ان الله تعالى عفو يحب العفو و قرار وليعفوا وليصفحوا قوله عز وجل
ان الذين يرمون المحصنات الغافلات المومنات آنان كه قذف
كنند بارسا زنان كرويده كانرا واين آيت وعيد است مطلق مرين قاذفانرا
وتحت اين آيت شرف عايشه است رضي الله عنها كه هر كجا مدح عايشه
وبرات وي ياد كرد بدين آيت خاص عايشه را ياد كرد مدح ورا و وعيد
قاذفانرا واين ذكر غفلت در قران بر سه قسمت غفلتي نكوهيده كما قال
عز وجل يعلمون ظاهرا من الحيوة الدنيا وهم عن الآخرة هم غافلون ونظيره
اقترب للناس حسابهم وهم في غفلة معرضون و غفلتي است ستوده ونه
نكوهيده كما قال عز وجل نحن نقص عليك احسن القصص الى ان قال وان
كنت من قبله لمن الغافلين تو پيش از وحي از بي خبران بودي خبر بود ترا
بوحي كتاب واين ستوده است ونه نكوهيده سيوم غفلت است ستوده
كما قال عز وجل ههنا الغافلات المومنات لان بي خبران از زنا سايان
كرويده كان قوله عز وجل لعنوا في الدنيا والآخرة اي بعدوا في الدنيا
والآخرة دور كرده شده اند از رحمت در دنيا و آخرت بحق منافقان و
كافران نوميد كه از رحمت مطلق است و بحق مومنان موقت است دور كشتيت
قوله عز وجل ولهم عذاب عظيم وايشانراست عذاب بزرگ بجز لعنت قوله
عز وجل يوم تشهد عليهم السنتهم اي اذكرهم وحذرهم يوم تشهد وقيل و
لهم عذاب عظيم في يوم تشهد عليهم السنتهم بيم كن ايشان روزي كه كواهي
دهد بر ايشان زبانهاء ايشان و دستهاء ايشان و پايهاء ايشان بانچه
كردند از كفر و شرك واين اخبار نه ترتيب كه دران حال كه دست و پاي
كواهي دهد زبان بمهر بود كما قال تعالى اليوم نختم على افواههم وتكلمنا ايديهم

وتشهد

وتشهد ارجلهم بما كانوا يكسبون وقال الله تعالى حتى اذا ما جاؤها شهد
عليهم سمعهم وابصارهم وجلودهم چون منكر شوند قذف عايشه را و شرك
بخداوند را و سوكند خورند والله ربنا ما كنا مشركين خداوند عز وجل ختم
بر زبان ايشان بر كيرد زبان با عضار ديكر بسخن آيد كويد وقالوا لجلودهم
لم شهدتم علينا جواب دهند انطقنا الله الذي انطق كل شيء قوله عز وجل
يومئذ يوفيهم الله دينهم الحق آن روز قيامت تمام دهد خداي عز وجل جزاء
ايشان بحق قال الحسن رحمه الله على المجازي المومن بايمانه والكافر والمنافق
بنفاقه قوله عز وجل ويعلمون ان الله هو الحق المبين و بدانيد درين روز كه
خداي تعالى حق است وبيد است قوله عز وجل الخبيثات للخبيثين باز
خبر داد كه اين قاذفان بجه افتادند بدين بد بليدي ايشان كه از مرد بليد
چون سخن بليد بايد و از فاسق جز سخن فسق نيايد و از مطيع جز سخن طاعت
نيايد از هر كسي سخن در خورد وي آيد يعني الخبيثات من الكلام للخبيثين من الرجال
والخبيثون من الرجال للخبيثات من الكلام والطيبات من الكلام للطيبين
من الرجال وهو قول من قال هذا بهتان عظيم وكان هذا طيبا من الكلام جاء
من اقوام طيبين وهو ابو ايوب الانصاري وزوجته منه ولا يجوز حمل الآية
على معنى الخبيثات من النساء للخبيثين من الرجال للخبيثات والخبيثون من
من الرجال للخبيثات من النساء وكذلك الطيبات والطيبون لان هذا خبر
من الله تعالى فلا يجوز ان يكون بخلاف المخبر به وقد يري اليوم المراة
الخبيثة للرجل الطيب والصالحة للخبيث وقد كانت امراة نوح ولوط عليهما
السلام كافرتين خبيثين كما اخبر الله تعالى فخانتاهما فلم يغنيا عنهما
من الله شيا وكان لفرعون الخبيث امراه صالحة مثل السم فدل انا
لو حملناه على ما قالوا لوقع الخبر بخلاف المخبر به وذلك لا يجوز فاما ما قلنا
لا يقع الخلف في الخبر لان الخبيث من الكلام قط لا يتكلم به الا الخبيث من

الناس الا انكه از سخن خبيث از معاملتي بود از جهة معاملت واز كفر بود گوينده
روي خبيث بود از جهة اعتقاد وقال قتادة رحمه الله عليه الخبيثات من
القول والعمل للخبيثين من الناس والخبيثون من الناس للخبيثات من القول
والعمل قوله عز وجل اولئك مبرؤن مما يقولون يعني عايشه وصفوان
مبرون اي يطهرون مما رموا به اي خبر عنهما بجمع لان التثنية اقل الجمع عند
العرب قال الله تعالى وكنا لحكمهم شاهدين اي لحكمهما قوله عز وجل لهم مغفرة
ورزق كريم اين وعده است عايشه را رضي الله عنها وصفوان رضي الله
عنه ايشان راست بمقابله اين رنج كه بايشان رسيد آمرزش گناه در
دنيا وروزي نيكو در بهشت وروي عن ابن عباس رضي الله عنهما انه دخل
عايشه رضي الله عنها في مرضها روزي ماتت فيه فذكرت ما كان
منها من الخروج يوم الجمل وغيره فقال لها ابن عباس رضي الله عنهما ابشري
بالمغفرة فقالت يا ابن عباس لقد انقطع الوحي من السماء فمن اين تقول قال
قول الله تعالى في اخر قصتك اولئك مبرؤن مما يقولون لهم مغفرة والله ينجز
وعده من اي ذلك عنها وفرحت قوله عز وجل يا ايها الذين امنوا لا تدخلوا
بيوتا چنانكه نهي كرد از آزار مومن بدشنام وما نند آن نهي كرد از آزار وي
بدر آمدن خانه وي بفرمان وي اي گرويدگان در ميايد بخانها جز آن
شما تا دستوري نخواهيد ونه سخن ليد الاستيناس الاستعلام فان آنستم
منهم رشدا اي علمتم اني آنست نارا اي علمت يقول العرب اذهب
واستانس هل ترى في الدار احدا اي استعلم في الدار والاستيناس طمانينة
النفس بوقوع الالفة له ويقال لمن دخل على احد بغير اذنه ليتوحش اهل البيت
وشق عليهم دليل ان الاستيناس هو الاستيذان قوله فان لم تجدوا فيها
احدا قوله عز وجل فلا تدخلوها وتسلموا على اهلها در ميايد تا دستوري
نخواهيد وسلام نكنيد وعن ابن عباس رضي الله عنهما انه قال كان يقرا حتى

يستاذنوا

يستاذنوا وعن مجاهد رحمه الله انه قال الاستيناس التنحنح وصوت
النعلين وعن ابي ايوب رضي الله عنه قال قلت يا رسول الله ما الاستيناس
في قوله عز وجل حتى تستانسوا فقال عليه السلام يتكلم الرجل بالتسبيحة
والتكبيرة والتحميدة والتنحنح وعن ابن عباس رضي الله عنهما انه قال في
الاية تقديم وتاخير معناه حتى تسلموا وتستانسوا بقول السلام عليكم ادخل و
قال عليه السلام الاستيذان ثلثة فان اذن والا فليرجع ذلكم خير لكم اي ذلك
الاستيذان والتسليم خير لكم دينا ودنيا اما دينا فاحراز الثواب واما دنيا
كيلا يسوء المدخول عليه لعلكم تذكرون اي لكي تتعظوا فلا تدخلوا بغير اذن
فكان اهل الجاهلية يدخلون من غير الاستيذان فشق ذلك على المدخول
عليه فانزل الله تعالى هذه الاية قوله عز وجل فان لم تجدوا فيها احدا
اي في بيوت غيركم احدا ياذن لكم بالدخول از كسي نيابيد شما را دستوري دهد
بدر آمدن مياييد وفي الوجود ههنا العلم اي فان لم تعلموا من قولك وجدت
فلانا كريما اي علمته وان قيل لكم ارجعوا فارجعوا فلا تدخلوها فان الرجوع اطهر
لكم في دينكم ودنياكم من القعود على ابواب الناس قال قتادة رحمه الله
لا تقعد على باب قوم ردوك بابهم فان للناس حاجات واشغالا قوله عز وجل
والله بما تعملون عليم وخداوند عز وجل بافعال شما داناست وهو وعد
ووعيد ثم رخص لهم في الدخول بغير اذن في البيوت على طريق الناس
نحو الرباطات والخانات والحمامات وذلك ان ابا بكر الصديق
رضي الله عنه قال كيف يا رسول الله بالبيوت التي بين الشام و
مكة ومدينة على ظهر الطريق فنزل قوله عز وجل ليس عليكم جناح ان تدخلوا
بيوتا غير مسكونة فيها متاع لكم يعني تنزه نيست بر شما كه بي دستوري
شوم با آن كه رباطها باشد بهم ورباط وگرمابه اندرايد كه كسي كه در وي
دربانان دليل در دستوري است غير مسكونة اي فيها ساكن در وي باشنده

تا شد فيها متاع لكم يعني فيها منفعة لكم بالاستراحة ودفع الحر والبرد والمطر
وقال عطاء رحمه الله اراد به الخربات التي يدخلها الناس لبول وغائط فيها
متاع لكم يفرجون عما لكم والله يعلم ما تبدون وما تكتمون اي تبدون من
اقوالكم وافعالكم وما تكتمون شده از دين تنم در باطن از وكينه كان نه
زبان بهانه ديگر كه جز طمع ديگر در يمن پيدا ثم قوله عز وجل قل للمؤمنين
يغضوا من ابصارهم يا محمد بگو مردان گرويده را ببين و تو يكفوا ابصار
هم عن النظر الى ما لا يحل لهم ومن صلة وقيل من بها لتميز الابصار من غيرها
لان الغض يحتمل اشيا يقال اغضض صوتك نصرك كقوله تعالى
واغضض من صوتك ثم دخل من تميز ما يريد من ذلك ويحفظوا فروجهم
ان يراها احد وقال كل اية فيها حفظ الفرج فهو من الزنا الا هذه الاية
ثم ذكر حرف من النظر ولم يذكر في حفظ الفرج لان حفظ الفرج اعم واكثر
في الحظر من النظر وقيل حرف من التبعيض النظر حتى قيل لولا من لهلك
بعض الناظرين بنظره والذين هم لفروجهم حافظون مقدمه نگاه داشت
چشم ها وچنانكه مقدمه نماز طهارت نهاد ذلك ازكى لكم اين نگاه داشت
فرج پاك تر وبهتر شمارا در دين ودورتر از تهمه ان الله خبير بما يصنعون ظاهر
ثم خص النساء بالنهي تاكيدا فقال تعالى قوله عز وجل وقل للمؤمنات
يغضضن من ابصارهن عن كل ما لا يحل النظر اليه ودر اغلب ذنابها
زنان تبع اند مردان را كما قال في الصلوة والزكوة واقيموا الصلوة واتوا الزكوة
وفي الطهارة يا ايها الذين آمنوا اذا قمتم الى الصلوة الاية وفي الصوم والحج
كذلك وخص النساء في بعض الاوامر والنواهي تاكيدا كما في السخرية
قوله لا يسخر قوم من قوم الى ان قال ولا نساء وفي باب النظر خص
النساء بالذكر ايضا كما ذكرنا ولا يبدين زينتهن اي مواضع الزينة الباطنة
مواضع آرايش خود آشكارا مكنند الا ما ظهر منها قال ابن عباس وسعيد بن

جبير وابراهيم النخعي والشعبي والوجه والكفان وقال ابن مسعود رضي الله
عنه الملاءة والخف عائشة رضي الله عنها احدى عينيها وليضربن
بخمرهن على جيوبهن اي وليلقين مقانعهن التي يسترون بها رؤوسهن
على جيوبهن اي على صدورهن فان جيوب دروعهن كانت من قدام فانه
النساء كن في الجاهلية يبدين جمهور بهن من ورايهن فينكشف نحورهن
فامر النساء المسلمات بستر ذلك وذكر الضرب للمبالغة في الالقاء و
الالصاق اي بر افگنند چادر را بر سينها ولا يبدين زينتهن اي مواضع
الزينة الباطنة وهو الصدر والساق والساعد والراس والعضد الا لبعولتهن
يعني ازواجهن او ابائهن او اباء بعولتهن او ابنائهن او ابناء بعولتهن
او اخوانهن او بني اخوانهن ذكر البعض المحرمين ولم يذكر البعض كالعم والخال
ونحوهما والحكم في الكل واحد لان كل واحد ذو رحم محرم او نسائهن
يعني نساء اهل دينهن من المسلمات لانهن اخوات في الاسلام ويكره
للمراة ان يظهر مواضع زينتها عند امراة كتابية لانها تصف ذلك عند
امراة كتابية لانها تصف ذلك عند غيرها وقيل او نسائهن يعني العفائف
او ما ملكت ايمانهن من الجواري او التابعين غير اولي الاربة قيل هو
الشيخ الفاني وقيل هو الابله الذي لا ارب له في النساء بهمه لبلهه
والصحيح ان قوله تعالى قل للمؤمنين يغضوا من ابصارهم محكم وقوله
او التابعين غير اولي الاربة متشابه فيعمل من كان من الرجال يحجز عن
النساء الامن هو مذكور في هذه الاية ويدع قوله او التابعين الى قوله
تعالى او الطفل الذين لم يظهروا على عورات النساء يا كودكي خرد
نارسيده كه بر رسد بر عورت زنان ولا يضربن بارجلهن اي باحدى ارجلهن
على الاخرى ليعلم ما يخفين من زينتهن وهي الخلخال فاذا جاءت
المجلس ضربت احدى رجليها على الاخرى فنزلت وتوبوا الى الله جميعا

این خطابها است عام عالم وجاهل مرد وزن سلطان
وبنده وآزاد وتحت این فرمان اند توبه عالم فرمود قال النبي علیه السلام
توبوا الی الله جمیعا ایها المؤمنون فانی لاتوب الی ربی فی الیوم مایة مرة لعلکم
تفلحون ظاهر قوله عز وجل وانکحوا الایامی منکم اگر از حرام نهی کرد
بمقابله وی نکاح حلال کردم گفت مردان را زن دهید و زنان را شوی دهید
واین خطاب اولیا راست والایم اسم الرجل لا زوجة له والامراة لا زوج لها
قوله عز وجل والصالحین من عبادکم وامائکم خطاب مولایان
راست ای غلامان را زن دهید وکنیزکان را شوی دهید ار ندهید بزنا
افتند بسبب تو بوده باشی وحض الصالحون لشرف الصلاح کقوله
تعالی وکاتبوهم ان علمتم فیهم خیرا می باید که ضایع کردن کار
بنده مصلح ترا منفر باید که کار وی ابرحه کوی از تو بصلاح باشی
کار تو ضایع کند قوله عز وجل ان یکونوا فقراء درست که بعضی اولیا را
وخداوندان بنده بهانه کنند بدرویشی خداوند گفت از درویش
باشند توانگر کند شان خداوند تعالی از فضل خویش بفضل خود اضافت
کرد که هرچه خداوند تعالی بنده را نفقه کند بفضل خود قال ابن عباس
رضی الله عنهما هذا فی الاحرار خاصه لان العبید لا یملکون شیأ وان ملکوا
قوله عز وجل والله واسع علیم وخداوند عز وجل فراخ عطاست وبخشنده
ودانا باحوال خلق قال ابن عباس رضی الله عنهما التمسوا الرزق را
که زن بیابد از درویشی باز از غزوی گفت پارسائی کنند آنان
کرای قوله عز وجل ولیستعفف الذین لا یجدون نکاحا باز
بفرمود آنرا که زن نیابد از درویشی باز از غزوی گفت پارسائی
کنند آنان که نیابند انج بوی بزنی کنند ای مدتی پارسا باشند تا
توانگر کند شان خدای عز وجل از فضل خود قوله عز وجل والذین یبتغون

الکتاب مما ملکت ایمانکم والکتاب مصدر یقال کاتب یکاتب مکاتبة
وکتابا وانان که بجویند از شما کتاب را از بندگان شما وهو کالقتال المقابل قوله
عز وجل فکاتبوهم ان علمتم فیهم خیرا وهذا امر ندب واستحباب مکاتب
کنندگان از درویشان وفای قول وامانت دانند قال ابن عباس رضی الله
عنه معناه اجیبوهم ان علمتم ان لهم فی الکتابة خیرا کیدا یقعوا فی الفساد
بعد الکتابة قوله تعالی واتوهم من مال الله الذی اتیکم وهذا امر ندب
ای بدهید شان از ان مالی که خداوند عز وجل داده است شما را یعنی یاری
دهید شان بگزاردن مال کتابت وروی ان عمر رضی الله عنه کاتب عبدا که
یکنی ابا امیه وهو اول عبد کوتب فی الاسلام فاتاه باول نجم فرده علیه
وقال استعن به علی مکاتبتک فبقیه له آخر نجم فقال اخاف ان لا
ادرک ذلک وقال ابن عباس رضی الله عنه معناه ان تضعوا عنهم ما قطعتوهم
علیه وقیل هذا خطاب بغیر الموالی با عطائهم السهم الذی فرض الله لکم
فی الزکوة کما قال عز وجل انما الصدقات للفقراء الی قوله وفی الرقاب
وهذا اولی لان ذکر للابنیا اجل علیه لانه یستعمل فی الزکات دون الوضع
قوله عز وجل ولا تکرهوا فتیاتکم علی البغاء ان اردن تحصنا از ایشان
پارسائی خواهند وان اجبارست از وقف حال نه شرط راست وسبیل هذا
قوله عز وجل ولا تاکلوها اسرافا وبدارا ان یکبروا قوله تعالی لا یحل لکم
ان ترثوا النساء کرها قوله تعالی ولا تقتلوا اولادکم خشیة املاق
وان کره زنان فرمودن از بهر دنیا را بود نه می که خداوند را تبتغوا عرض
الحیوة الدنیا ومن یکرههن بالزنا هر که فرماید شان بزنا خداوند عز وجل
از بعد ان اکراه امرزگار این گناهان است ورحمت کند برایشان قوله عز وجل
ولقد انزلنا الیکم ایات مبینات بدرستی وراستی که فرستادیم بشما
آیات پیدا کرده بیان شناخت و پرستش وامر ونهی وحلال وحرام ووعید

و وعید قوله عز وجل **ومثلا من الذین خلوا قبلکم** ای انزلنا مثلا
وبیان کردیم آن کسانی که گذشته اند پیش شما خبر دادیم از حال
ایشان و از عذاب و عقوبت ایشان پند و صلاح مؤمنان را والمثل قد
یجیٔ بمعنی الصفة قال الله عز وجل ولله المثل الاعلی ای الصفة العلیا وموعظة
للمتقین ای وجعلنا موعظة للمتقین قوله عز وجل **الله نور السموات**
والارض الآیة اوّل مسئله درین آیت آنست که خداوند عز وجل نور شاید
گفتن یا نه جواب گوییم روا بود که بقرآن آمده است ولیکن به پارسی
روشنایی نگوییم چه این نام از اسماء متشابه تفسیر آن باید گفتن که هم
موافق سنت وکذلک تأویل الآیات المتشابهة فی القرآن موافق اصول
ولغت باید و این را یاد کردیم کذلک هنا اگر نور بمعنی روشنایی تفسیر کنی
لغت بپذیرد ولکن نه پذیرد که وی خالق روشنایی است چنانکه
گفت وجعل الظلمات والنور دیگر که وی را بخلق مانند گفته باشی
وقد قال تعالی لیس کمثله شیٔ پس تأویل صحیح موافق سنت و لغت
آنست که الله نور السموات والارض ای هادی اهل السموات والارض
نور بمعنی هادی است الله راه نمای خلق است براه راست چنانکه گفت
وان الله لهادی الذین آمنوا الی صراط مستقیم و قیل قوله تعالی
الله نور السموات ای منور السموات بالملائکة و منور الارض بالرسل
روشن کرداینده آسمانها بملایکه روشن کرداینده زمین است به
پیغامبران و دلیل برین قول ان ابا جعفر المدنی قرأ الله نوّر السموات
والارض وقال ابن عباس رضی الله عنهما منور السموات والارض بالشمس
والقمر وقیل الله نور السموات والارض مثل نوره قوله عز وجل **کمشکوة**
الهاء راجعة الی المبتدی وهو المؤمن الذی اهتدی بهدایة الله تعالی
ویجوز حرف الکنایة الیه لکنی لم یظهر تسمیة فی اول الکلام اذ اول سیاقه

علیه کقوله

علیه کقوله تعالی انا انزلناه فی لیلة القدر وکقوله ما ترک علی ظهرها
من دابة علی ظهر الارض ولم یتقدم ذکر الاول وکقوله حتی توارت بالحجاب
یعنی الشمس ولم یتقدم ذکرها کذلک هنا اخرنا ذکر المبتدی فیرجع الکنایة
علیه لا علی الله تعالی ای مثل نور المؤمن جعل له بهدایة الله تعالی و
یجوز ان یرجع الکنایة علی الله تعالی علی معنی التخلیق والبیان یعنی مثل آن
نور خداوند بنده اثر نور وی بحاصل آید وهذه الاضافة اضافة مدح
وتخصیص لان الاقرار والتصدیق فعل العبد کمشکوة فیها مصباح فی الآیة
تقدیم وتأخیر ای المصباح فی زجاجة فی مشکاة یعنی مثل نور مؤمن که بهدایت
رب است در روشنایی چون چراغی است افروخته در قندیلی در طاقچه
و این مثل است و مثل را ممثل باید ممثل مصباح معرفت مولیست و ممثل
زجاجه دل مومن است و ممثل مشکاة تن مومن است چنانکه آن مشکاة
بی قندیلی و بی چراغی تاریک بود کذلک تن بی دل بی خطر بود چنانکه مشکاة
باب کینه اندک مایه روشنایی گیرد کذلک هم چنین تن بی دل اندکی بآبگینه
روشن شود واهل خطاب گردد که تن بی دل مخاطب نیست و چنانکه آبگینه
گینه و مشکاة مصباح منور گردد و با قیمت گردد کذلک تن آدمی با ایمان منور
گردد و با قیمت گردد مشکوة گفت که هرچند جای محفوظتر بود مصباح روشن
تر گردد الزجاجة کانها کوکب دری وصف آبگینه است یعنی در صفا و روشنی
چنانست چون ستاره تابنده قوله عز وجل **توقد من شجرة مبارکة**
زیتونة چون مثل بچراغ و قندیل بود و چراغ را روغن باید تا بسوزد
گفت افروخته شود و گرفته شود روغن این چراغ از درختی مبارک
وآن درخت زیتون است هذا مثل وممثله کما اخذ دهن هذا المصباح
من شجرة الزیتون فکذلک حصل لهذا المؤمن هذه المعرفة التی وصفنا
بسبب دعوة نبی مبارک وهو محمد علیه السلام بحاصل آمد ثم قال لا شرقیة

ولا غربية وهذا وصف الشجرة يعني اين درخت زيتون كه روشنايي
وروغن مصباح ازوي است نه شرقي است ونه غربي يعني نه خالص
غربي مراد نفي خلوص است نه اثبات شرقي وغربي بخلاف ما يقوله بعض
الناس ان المراد به الاثبات اي هم شرقي است وهم غربي است
لانه متى اجتمع حرفان في الكلام نفيه معنى الايجاب والاثبات كما يقال
فلان لا مسافر ولا مقيم لا ينفرد باحد الوصفين اي هو مسافر ومقيم
كذلك ههنا وهذا الكلام فاسد وهو كلام المعتزلة فانهم يحتجون علينا
في مسالة الصفات ان صفة الله تعالى لا هو ولا غيره فيقولون معنى
كلامكم وهو غيره وهذا محال فنقول هذا الكلام في غاية الفساد لانه
لو فهم من النفيين الاثبات نزول الفاهم وانما يستقيم هذا اذا دخل
النفي في كلمة متحدة كما يقال لا لا وجود لوية لانه اذا دخل النفي على النفي
في كلمة متحدة صار النفي منتفيا فثبت الاثبات ضرورة اما ههنا دخل
النفيان في كلمتين مختلفتين فلا يراد به الاثبات كما يقال هذا العين
ليس بابيض ولا اسود لا يقتضي ان يكون اسود ابيض واذا قيل
الله ليس بساكن ولا متحرك وهذا لا يقتضي ان يكون ساكنا متحركا
ومن قال ذلك فهو كافر بالله تعالى وقال ابن عباس رضي الله عنه
شجرة بالصحراء لا يسطها جبل ولا كهف ولا شجر اخرا ولا يولد لها شيء فيها اجود
الذيت واخلص وهي الذيت من بين الادهان لان ساير الادهان
اذا اقتبس به المصباح لا يخلو من دخان الا الزيت فانه لا دخان
فيه هذا مثل وممثله چنانكه درخت زيتون كه مثل مصطفى عليه السلام است نه
خالص شرقي است نه خالص غربي كذلك رسول عليه السلام يعني رسول
تاثير مباركي دعوت وي هم بشرق وهم بغرب تا جهان گردد كه هم
جانب شرق اباد ان گردد وهم جانب غرب واين وعده بستاز خداوند

تعالى باعلاء دين اسلام وديگر مثل يعني رسول عليه السلام شرقي نيست وغربي
نيست بلك از ناف عالم است از خداوند تعالى كه نه شرقي ونه غربي
وتفسير حسن بصري رحمه الله ديگرست درين بيان مثل گويد كه مراد ازين
درخت مبارك درخت بهشت نه بيني كه گفت لا شرقية ولا غربية
واشجار الدنيا لا تخلو عن احد هذه الوصفين وروغني كه از درخت بهشت
گيرند صافي تر بود وممثل اين مثل آنست كه مصطفى عليه السلام نه ترسا است
ونه جهود اي لا النصرانية ولا يهودي فالشرقية عبارة عن النصارى لانهم
اختاروا جانب الشرق قبلة ويعظمونه وقالوا ان عيسى عليه السلام ولد من
جانب الشرق كما قال تعالى واذكر في الكتاب مريم اذا انتبذت من اهلها
مكانا شرقيا ان مكانه بود فاضلتر از جانب مشرق ولادت عيسى عليه السلام
آنجا بودي الغربية عبارة عن اليهود لانهم اختاروا جانب الغرب قبلة ويعظمونه
وگويند از مكانها بودي فاضلتر از جانب غرب كنودي موسى عليه السلام
من ذلك الجانب وقد قال الله تعالى وما كنت بجانب الغربي اذ قضينا
الى موسى الامر قوله عز وجل يكاد زيتها يضئ يعني نزديك كه روغن اين
درخت زيتون بتابد هرچند كه بوي نرسيده باشد آتش ونه افروخته باشد يعني
از صفوت خدي تابد ان مثلست ممثل وي آنست چنانكه ان روغن
زيت پيش از افروختن چراغ روشن وتابان بود كذلك رسول الله عليه السلام
كه نور معرفت ما بمباركي دعوت وي بحاصل آيد پيش از وحي روشن و
تابان بود بنور معرفت ومعاملت اي خداوند شناس بود وخداي
برست وبا معاملات خير وصلاح وسداد بود كما مدحته خديجة رضي الله
عنها نور على نور في الآية اختصار يعني اذا مسته النار يصير نورا على نور يعني
چون ازين چراغ افروزند نور بر نور گردد هذا مثل وممثل وي آنست كه
مصطفى عليه السلام پيش از وحي با خير وباشد وصلاح بود خالي بود از كفر

ولو لم تمسسه النار

وکبره کما بعد الوحی چون وحی آمد خود بر نور بیفزود نور نبوت با نور معرفت قرین گشت خبر زیادت گشت قوله عز و جل یهدی الله لنوره من یشاء ای یکرم الله تعالی بنبوته و وحیه من یشاء هذا کقوله عز و جل الله اعلم حیث یجعل رسالاته ونظیره وربک یخلق ما یشاء ویختار ویضرب الله الامثال للناس ای ویبین الله قوله عز و جل والله بکل شیء علیم ای یبین امثال التوحید والکفر ومعاملات الناس ثم بین مواضع القنادیل التی بها مثل نور المعرفة وقال عز و جل فی بیوت اذن الله ان ترفع گفت موضع این قندیلها مسجدهاست چنانکه مسجد هم بقندیل روشن اینا شود این تن مومن بنور معرفت روشن چون مثل نوره لا تفسیر نور مومن گوئی ممثل چنین بود که یاد کردیم و چون تفسیر مثل مصطفی علیه السلام ممثل وی دیگر بود الله نور السموات والارض ای منور السموات بالملائکة والارض بالانبیاء علیهم السلام و رسول ما علیه السلام لا محاله تحت این انبیاء در آید اکنون از جمله این انبیا و را بذکر خاصه کرد از انکه فاضلتر بود و دیگر که همه انبیا رفته بودند وی باقی بود و این آیت بودی وی بود مثل نوره درین معنی همان است و مثل رسول الله وعبد الله همان الا انک تا بی دارد روشن مشتق از صفت وی رسول را علیه السلام نور گفت کما ذکرنا فی قوله تعالی قد جاءکم من الله نور وکتاب مبین و این اضافت ملک است مدح و تخصیص و شرف مصطفی را کما قال الله تعالی محمد رسول الله نه اضافت صفت چنانکه قرآن کلام الله هذه اضافة صفة ومن جملة اضافة ملک یکی مثل کمشکوة فیها مصباح ای کمصباح فی زجاجة فی مشکاة و بدین تاویل مصباح مثل است ممثل وی دل مصطفی است علیه السلام و زجاجة مثل است ممثل وی پدر مصطفی است علیه السلام چنانکه مشکوة تاریکی بروشنائی آبگینه اندک مایه روشنائی گیرد پدر مصطفی علیه السلام پاره نور گرفته بود

تا بمبارکی

تا بمبارکی وی از زنا معصوم آمد بدلیل قصه زن خثعمیه که از بنی خثعم بود و در عرب خبر بود و از اهل کتاب شنیده بود که وقت بیرون آمدن خاتم انبیاست علیه السلام گفت آنکس را که خاتم انبیا از پشت وی خواهد بود طلب کم بود که بیابم تا بدید روزی پدر مصطفی را علیه السلام و دوست در گل و نور در پیشانی وی می تافت و را بخود خواند بزنا و صد اشتر وعده کرد اجابت نکرد بخانه رفت و با مادر مصطفی علیه السلام از پشت پدر برحم مادر گذشت در وقت و را طمع صد اشتر افتاد باز آمدن وزن آن نور ندید پس گفت که آن نور از تو بیرون رفت آری خلوت کردم با عیال خود گفت روکه مقصود من فوت شد و هم چنین از وقت آدم علیه السلام تا نکاح وی پدر بفرزند وصیت همی کردند که این امانت بجا یگاه بنه چون عبد الله پدر مصطفی علیه السلام از صحبت وی جدا ماند بهمان تاریکی اصل باز رفت چون مشکاتی که از چراغ و قندیل جدا ماند و تن رسول علیه السلام روشن بود بنور معرفت و درخت زیتون را مبارک گفت از بسیاری نفع که در وی هست خوردن را و دارو ها را از ین معنی هست که خداوند تعالی بوی قسم یاد کرد و قیل نور مصطفی علیه السلام بدرخت زیتون مانند کرد از انکه آفریده شد از نسل پیغامبر مبارک یعنی ابراهیم علیه السلام کما قال عز و جل وبارکنا علیه وعلی آل اسحاق و این جدا کردن نسبت مصطفی است شرق و بنزدیک وی را لا شرقیة ولا غربیة قول حسن بصری گفتن اینجا یعنی درخت بهشتی است نه درخت دنیائی از یکی ازین دو وصف خالی نبود یا شرقی بود یا غربی ممثل وی آنست که ابراهیم علیه السلام که مصطفی علیه السلام از نسل وی بود نه ترسا بود و نه جهود که ترسایان گفتند وی ترسا بود و جهودان گفتند وی جهود بود خدای گفت عز و جل ما کان ابراهیم یهودیا ولا نصرانیا ولکن کان حنیفا مسلما و تاویل دیگر آنست مثل نوره ای مثل کلام

الله وهذه اضافة صفة لان القرآن كلامه وكلام صفته كمصباح في زجاجة
في مشكاة المصباح هو القرآن والزجاجة قلب المومن والمشكاة نفسه
فكما ان المشكاة منوره بالزجاجة والزجاجة بالمصباح فكذلك نفس
المومن منوره بقلبه وقلبه بالقرآن والمثل الممثل كالمراة الوجه وكالزمام
الناقة وهو تقرر الخفي بالجلي فان قيل چه حكمت را خداي عز وجل
ايمان را بچراغ وصف كرد وبآفتاب وماهتاب وستاره نكرد وا پنهان روشن
ترند وجه حكمت را مثل در آبگينه كرد به زر وسيم نكرد با قيمت ترست
جواب تنبيه است ترا بر نازكي ايمان كه هيچ چيز از آبگينه نازك ترنيست
بلمسي بشكند واز چراغ نازك ترنيست ببادي بميرد واثرش بچراغ و
آبگينه مثل بر حذر باشي بايد كه بشكند قيمتش برود يا چراغ بميرد
بچراغ وآبگينه مثل بر حذر باشي بايد كه بشكند تا چراغ بميرد واثرش برود
تا ساعتي از نگاه داشت وي غافل باشي تا چراغ معرفت روشن باشد
از ذكر مولي غافل مباش تحته دليل برين آنكه خداوند عز وجل مردانرا ازينها
آيت بدين وصف ياد كرد قوله عز وجل رجال لا تلهيهم تجارة
ولا بيع عن ذكر الله تقديم وتاخيرست از روي نظر اين آيت مقدمست
برآيت في بيوت اذن الله ان ترفع وصفا آن مردمست كه مشغول نكند
شان بازركاني شهر بشهر ونه بيع در بازار از ذكر خداوند عز وجل
تجارت وبيع هر دو يكي است ليكن چون عبارت مختلف آمد بدين عبارت
گوئيم تا فائده تو بحاصل آرد وتجارت وبيع بدرم ودينار بود يعني لغت
كه دنيا ان مردانرا از ذكر خداي عز وجل غافل نكند تا نگوئي كه وصف
درويشان است ان وصف توانگران اصحاب صفه است تا بدانيد كه ياد
خداي توان ياد داشتن واقام الصلوة وايتار الزكوة اي وعن
اقام الصلوة وعن ايتار الزكوة وعن ابن مسعود رضي الله عنه انه راي قوما من

اهل السوق

اهل السوق سمعوا الاذان فتركوا بياعاتهم وقاموا الي الصلوة فقال هولاء
من الذين قال الله تعالي لا تلهيهم تجارة ولا بيع عن ذكر الله واقام الصلوة
ودر اين رجال دو تاويل است احدهما ان هذه اخبار انهم لا يتجرون
ولا يبيعون فيشغلهم التجارة والثاني قال الحسن يبيعون ويكن اوحضر
حق الله تعالي بدوا الحق لله قوله عز وجل يخافون يوما تتقلب فيه
القلوب والابصار مي ترسند از روزي كه در وي دل وچشم گردان بود
از هول قيامت از بعد اين مردان دو چيز بايد تا از ن نجات آيد يكي جاي
بايد ديگر بار جاي نگاه است مساجد قوله عز وجل في بيوت اذن الله ان
ترفع معتكف باشند نشيند در خانها كه خداوند عز وجل فرموده است
بر ورشتن وي يعني مساجد وياران باشند كان مسجد مصطفي عليه السلام
چه نشان صحابه رسول عليه السلام آمده است ويذكر فيها اسمه ياد وي كنند
بامداد وشبانگاه عذو واصال ياد كرد واصال جمع كرد بامداد پيش از آنكه
نماز همي كنند ودر شبانگاه نماز ديگر ونماز شام ونماز خفتن است وقيل التسبيح
ميكنند بامداد وشبانگاه ليجزيهم الله اي يقيم القيامة ليجزيهم الله اي قيامت
آرد تا اين گروه را جزا دهد نيكوترين خداي بكاري كه كرده اند ويزيدهم
من فضله چنين بيفزايد شان از فضل خود يعني اجر وعده است برشان
ونيز بر وعده زيادت دهد شان چه بايد دهد قوله عز وجل والله يرزق
من يشاء بغير حساب چندان افزايد كه حساب آن نداند نظيره لهم ما يشاؤن
فيها ولدينا مزيد ايشان زيادت در بهشت اجر آرزو برند ونزد ماست زيادت
بعضي ان زيادت را ديدار گويند واين خطاست كه ديدار در تحت ما يشاؤن
فيها در آمد اين زيادت نعمت است بر وعده است چنانكه بخبر آمده است كه
يعطي المومن ما لا عين رات ولا اذن سمعت ولا خطر ببال احد والذين
كفروا اعمالهم كسراب بقيعة وبدانكه هرچه در قرآن آمنوا وكفروا است دليل

اختیار بنده است که بنده اضافت کرد واین دلیل است که بر کفر وایمان
جبر نیست فان قیل هذا یبطل بالموت فانه اضافت الموت الی العباد
واضاف نفسه وقال وما توهم مجبورون غیر مختارین والجواب قلنا
ثم کما اضافت الی العباد واضافت الی نفسه ایضا اما ههنا بخلافه مثل
اعمال الکفر ما که کافر شد در بی نفعی چون مثل سراب است در بیابان و
سراب مانند در شوره بود که می تابد به نیم روز مرد تشنه پندارد که آب
است از دور وهو والقیعة جمع واحدها قاع وهو المنبسط من الارض
کثور وبرة وکجار وجیرة یحسبه الظمآن ماء حتی اذا جاءه لم یجده شیئا مرد
تشنه می دود وجهد تا وی رسد یابد سراب هیچ آب نه نومید شود این
بیان مثل است مثل وی آنست که کافران در دنیا امید می برند وچون
انهم علی شیء چون پدر بند رسند مرگ رسند وبدا لهم من الله ما لم یکونوا
یحتسبون فلم یک ینفعهم ایمانهم لما راوا باسنا به پدر بند مرگ با خود
هیچ نه بیند ووجد الله عنده ای ووجد عقوبة الله عنده چنانکه تشنه بسراب
رسد آب نیابد نومید کرده انجا بیابد پس مردن از تشنگی همچنین کافر
بقیامت نیابد هیچ از ایمان واعمال نیابد عقوبت در رسد پس توفیه حسابه
وبقیامت تمام بدهد خدای تعالی خدای کار وی مدرک حساب که جزا عقب
حساب بود قوله عز وجل **والله سریع الحساب** وخداوند عز وجل زود
جزا دهنده است او کظلمات فی بحر لجی یعنی او کمن هو فی ظلمات فی
بحر لجی ان آیت بیان مثل معاملت ایشان بود واین آیت بیان
مثل کفر ایشان است یعنی مثل ایشان در عقیدت چون مثل ان کسانست
که در مانده باشند در تاریکی دریای بسیارات الا انکه ذکر مثل را اگر مکرر باید
نکرد اکتفا بالغشیه موج من فوقه موج من فوقه سحاب این تاریکی شب
وتاریکی بخار آب همون براید موجی دیگر زیر این موج وهنوز زیر ان دو موج

ابری

ابری براید تاریک چگونه تاریک بود تاریکی شب تاریکی دریا تاریکی دو موج تاریکی
ابر زیر ان هم چگونه تاریک بود ظلمات بعضها فوق بعض تاریکی بود زیر یکدیگر
این مثلست مثل است وی تاریکی دل کافر است ای مثل الکافر فی ظلمات
الکفر کمثل من هو فی ظلمات البحر والظلمات وهو الختم والطبع علی القلب والسمع
والبصر کما قال عز وجل ختم الله علی قلوبهم وعلی سمعهم الآیة قوله تعالی **اذا اخرج**
یده لم یکد یریها این کس در تاریکی چنان بود که اگر دست بیرون کند هیچ
نه بیند وذکر کار در این موضع صله است ای لم یرها که یقرب توان تفسیر کرد این
مراد ازین نفی رویت آیت اصلا وراسا یعنی کذلک الکافر لا یری من ثواب
الاعمال شیئا اذا حضر یوم القیامة قوله عز وجل **ومن لم یجعل الله له نورا فما له**
من نور وهر که را خداوند تعالی نور ندهد اورا نور نیست این نه نفی
تا داون است بحرکت با اول ایت گفت الله نور السموات والارض
ای هادی اهل السموات والارض یعنی آنرا که نور دهد که اهل هدایت
وآنرا که نور دهد بفضل دهد قوله عز وجل **الم تر ان الله یسبح له من فی**
السموات والارض الآیة با یه اول خبر داد که هادی خلق منم ودرین
آیت دلیل وحدانیت خود پیدا کرد گفت نه بینی یا خبر نکرده اند ترا یا محمد که تسبیح
میکنند خدایرا عز وجل هر که هست از عقلا وغیر وی در آسمان وزمین
ومرغان تسبیح میگویند ورا در حال ایستادن وهو الصف قوله عز وجل
کل قد علم صلوته وتسبیحه هر یکی ودرین خلقان میدانند خواندن خداوند
عز وجل را وپاک گفتن وی ازعیبها صلوة روا بود که مجاز نظیر این جاست
است که ذکر با گفت علیه السلام ولم اکن بدعائک رب شقیا روا بود که گوییا
بدعائک اللهم رب شقیا والعرب تضیف المصدر تارة الی الفاعل وتارة
الی المفعول واین تسبیح بتحقیق است که اخبار از جانوران است نه از جمادات
قوله عز وجل **والله علیم بما یفعلون** ای بدعائهم وتسبیحهم والصلوة بمعنی الدعاء

كما قال وصل عليهم ان صلاتك سكن لهم اي ادع لهم وقال القايل وصلى
على ربها وارحم اي دعا، قوله عزوجل ولله ملك السموات والارض والى
الله المصير ظاهر الم تر ان الله يزجي سحابا ديگر دليل وحدانيت است
نه بيني يا محمد الله آن خداي است كه بر انگيزد ابري را و بر اندش ازجي يزجي
ازجا يجي اذا ساق والسحاب جمع وان كان في اللفظ واحد كما قال وينشي
السحاب الثقال ثم يولف بينه اي نضم ونصل بعضها ببعض اي گرد آرد ميان
ابرها بينه كناية اي يضع بعضه على بعض رجع الى السحاب ثم يجعله ركاما ازان
سحاب را بر هم جمع كند اي يضع بعضه على بعض ومنه سحاب مركوم ومنه
قوله فيركمه جميعا فترى الودق يخرج من خلاله تو نه بيني كه باران بيرون
مي آيد از ميان آن ابرها يعني از ازو ميان ابرو آب در حال قوله عزوجل
وينزل من السماء من جبال فيها من برد ذكر حرف من ثلث مرات
من الاول لابتداء الغاية لان الابتداء للانزال من السماء والثاني
للتبعيض لان الجبال يكون انواعا والثالث لتبيين الجنس اذ من جنس
تلك الجبال جنس البرد ومعناه ان الله تعالى يجمع السحاب فيجمع البرد في
السحاب كالجبال ثم ينزل منها قال الزجاج رحمه الله معناه اي من جبال برد
فيها كما يقال هذا خاتم في حديد في يدي يفرستند بچه ازكوهها بچه
كوهها كه در وي آفريده باشد فيصيب به من يشاء برساند ازو عذاب كند و بزند
ان بچه آنرا كه خواهد و هلاك كند كشت و مال انكه خواهد ويصرفه عن من يشاء
ويگرداند صرفه اين بچه از مال و كشت انكه خواهد ويرسل الصواعق فيصيب
بها من يشاء آن مغفرت يكاد سنا برقه سنا برقه يذهب بالابصار وصفت
صاعقه است نزديك بود كه ببايد روشنايي از آتش چشمها يذهب بالابصار
والسنا مقصور ضوء البرق والسناء ممدود هو الشرف يقلب الله
الليل والنهار بگرداند شب و روز يعني از يكي مي كاهد و بديگري مي افزايد

يكى
يكي مي برد و ديگري مي آرد كما قال عزوجل وهو الذي جعل الليل والنهار
خلفة لمن اراد ان يذكر ان في ذلك لعبرة لاولي الابصار الذي ذكرنا
من انشاء السحاب وانزال الودق والبرق وتقليب الليل والنهار
عبرة و دلالة على قدرة الله تعالى لاولي العلم والبصر عبرت قياس گرفتن
بود واندرين حجت ياد كرديم قياس گرفتن است و حجة گرفتن بر يكتايي خداوند
عزوجل والله خلق كل دابة من ماء اي كل حيوان يدب على وجه الارض
من الناس وغيرهم ماء الذكر والانثى كما قال وجعلنا من الماء كل شيء
حي قال الحسن رحمه الله لم يرد بكلمة الكل العموم وانما اراد به اكثر ما يدب
على وجه الارض خلق من ماء الذكر والانثى وذكر الكل يجي في القران
بمعنى الاكثر كما قال تعالى واتاكم من كل ما سالتموه وقال يجبى اليه ثمرات كل شيء
وقال اوتيت من كل شيء وذكر في بعض التفاسير ان رجلا دخل على عبد الله
بن عمرو بن العاص وقال يا ابا محمد اخبرني مم خلق الخلق قال خلق من الماء
والريح والنار والنور والظلمة وسيل ابن عباس رضي الله عنه عن هذا
ايضا فاجاب بهذه الحكمة الله كه ملك آسمان و زمين ورا است راننده
سحاب وي است آفريننده جانوران از آب وي است فمنهم من يمشي
على بطنه كالحيات والديدان والحيتان وانما قال منهم ولم يقل منها ولا
منها لانه اجتمع في قوله كل دابة من يعقل وما لا يعقل فغلبت اهل العقل
والتمييز على غيرهم فكنى عن جميعهم كناية من يعقل وانما قال من على المعنى
الذي ذكرناه وانما قال يمشي المشي لا يكون الا بالقوايم لاختلاطهم بماله
قوايم كما يقال اكلت خبزا ولبنا ولانه يقال لكل مستمر ماش وان لم يكن من
الحيوان يقال مشى هذا الامر ومنهم من يمشي على رجلين كالانسان
والطيور ومنهم من يمشي على اربع اي اربع قوايم كالبهايم والانعام ولم
يقل اربعة لانه عدد مونث وانما قدره بالاربع فان كان من الدواب من

يمشي على الاربع وزيادة ولكن هو في صورة من يمشي على اربع وانما خص
خلق كل دابة من الماء لان الخلق من الماء الطف واعجب بخلق الله
مايشاء يا فريد از آب آنچ خواهد قوله عز وجل ان الله على كل شيء قدير
اي قادر على خلق مايشاء انما امره اذا اراد شيا ان يقول له كن فيكون
قوله عز وجل لقد انزلنا آيات مبينات وبدرستي ودرستي كه فرستاديم آيات
پيدا ودرستي حجت وتوحيد كه مومن مخاطب است بدو چيز يكي شناخت وديگر
پرستش قوله عز وجل والله يهدي من يشاء الي صراط مستقيم خداي
عز وجل هدي دهد آنرا كه خواهد براه راست قوله عز وجل ويقولون آمنا
بالله وبالرسول واطعنا ازين بيان آيات خلق به قسمت برآمدند
بعضي كنندگان ايات وان كافرانند كما قال وكاين من آية في السموات
والارض يمرون عليها وهم عنها معرضون وديگر گفت وما خلقنا السماء
والارض وما بينهما باطلا كافران هرچند بزبان نگفتند ولكن بفعل
ميگفتند تا بي شريك گفتند وخداوند عز وجل ايچ بهر نكند كه آن شريك
تقاضا كند وديگر گروه پذيرنده ايات برآمدند وان مومنان اند ازين معني
است كه آيت را با ايشان اضافت كردن في ذلك لآيات للمومنين
لآيات لقوم يومنون وسيوم گروه بباطن قبول نكردند وازخود بظاهر
بنمودند قبول كرديم وان منافقان اند اكنون خداوند عز وجل خبر ميكند از
وصف ان منافقان گفت كه فعل ايشان مخالف قول ايشان بود گفتند
اين منافقان ومومنان كه گرويديم بخداي عز وجل ورسول وي فرمان برداريم
خدايرا در هرچ بفرمايد ورسول ورا در انچ بيان كند ثم يتولى فريق منهم اي
من القابلين وهم المنافقون پس برگشتند گروهي از ايشان يعني منافقان
وخود برگشته بودند يعني با پيدا شدند برهان نفاق قوله عز وجل وما اولئك
بالمومنين ونيستند ايشان مومن قوله عز وجل واذا دعوا الي الله ورسوله

ليحكم

ليحكم بينهم اذا فريق منهم معرضون ونزول الاية في شان اليهودي والمنافق
بينهما خصومة فدعا اليهودي المنافق الي النبي عليه السلام وعرف انه لا يميل
بالرشوة وقيل المنافق يحاكم الي كعب بن اشرف وعرف انه يقبل الرشوة
فنزلت الاية وقد ذكرنا في سورة النساء عند قوله يريدون ان يتحاكموا
الي الطاغوت اي وصف منافقان آنست كه بزبان گويند حكم خداي و
رسول را عليه السلام گردن دهيم قوله عز وجل وان يكن لهم الحق ياتوا
اليه مذعنين يعني چون آن بدانند كه حق ايشانراست بركس ديگر زود بيايند
بحكم رسول گردن داده اند اذا اقرطايعين افي قلوبهم مرض ام ارتابوا
استفهام است بمعني تقرير يعني در دل ايشان بيماري است اي شك و
نفاق قوله عز وجل ام يخافون ان يحيف الله عليهم ورسوله وي ترسند
كه جور كند بر ايشان خداي عز وجل ورسول وي قوله عز وجل بل اولئك
هم الظالمون بل رد ما قيل است اي ظلم وجور نكند خداي عز وجل ورسول
وي ليكن ايشان ستمكارانند برخود بنفاق واعراض از حكم خداي عز وجل
انما كان قول المومنين اذا دعوا الي الله ورسوله ليحكم بينهم الخ خبر داد
كه سزا از مومن حيث گفت قول مومنان ان بايد كه چون ورا بخوانند بحكم
خداي عز وجل ورسول قوله عز وجل ان يقولوا سمعنا واطعنا كه گويند بشنيديم
وفرمان برداريم بتحقيق امنا بالله وبالرسول واطعنا قوله عز وجل واولئك
هم المفلحون فراكويد رحمه الله يعني آيت آنست كه اخبار از ماضي نيست بلكه
تاديب است از خداي عز وجل يعني با دل گفتند امنا بالله وبالرسول واطعنا
ولو كانوا مومنين كما قالوا اذا دعوا الي التحاكم اليه قالوا سمعنا واطعنا اي
سمعنا قولك واطعنا امرك فيكونوا من المفلحين ومن يطع الله ورسوله
اي يطيع الله فيما امر ورسوله فيما حكم قوله عز وجل ويخش الله ويتقه
وبترسد از خداي عز وجل در گذرد فرمانها وبترسد در تحذير بودن از نهيها

وقيل ويحبس الله منها معني من ذنوبه وتبقه فيما يستقبل قوله عز وجل فاولئك
هم الفائزون اي اهل هذه الصفة هم الفائزون قوله عز وجل واقسموا
بالله جهد ايمانهم چون مصطفى عليه السلام آن آيت برخواند آمدند منافقان
وسوگند بخداي مي خوردند كه تا آمدن مانه روكم ترا بوده است انگاه كه برما
ببعض مال ما حكم خواستی کردن ولدمارا بفرمای ما از همه حال و ملک خود
بیرون ایم جهد یمین سوگند دروغ مي خورند كه برشما سوگند فريضه نيست
بس فريضه جيست برشما طاعت معروفة اي لكن طاعة معروفة كه از شما طاعت
در آرید و شما مطیع باشید و مخلص قوله عز وجل ان الله خبیر بما تعملون و
قيل الآية نزلت في حق عثمان بن عفان رضي الله عنه وعلي بن ابي طالب
كرم الله وجهه فان روي الكلبي عن ابن عباس رضي الله عنه انه قال لما قدم
النبي عليه السلام المدينة سال الانصار موات ارضهم التي لا يزرع للمهاجرين
فدفعوا اليه وقالوا هي لك يا رسول الله فاصنع بها ما شئت فقسمها رسول الله
بين المهاجرين فاعطى عليا وعثمان رضي الله عنه ارضا بينهما فوقع نصيب
عثمان عامرة وخصيب وبعض الثمر مدام عثمان وبعض لوته وقالوا
بیس ما صنعت عملت في ارض سبجه لا يجا لها الماء آر اردها عليه فاراد ان
يردها على علي رضي فجرى بينهما كلام فاختصما الي رسول الله عليه السلام فكان
جري على لسان عثمان شيء وقضى رسول الله عليه السلام بينهما وذم عثمان
عما قال فحلف وقال يا رسول الله والله لو امرتني لاخرجن مراد جميع المال فنزلت
الآية واقسموا بالله جهد ايمانهم سوگند خورد عثمان كه از بفرمايي از همه مال برون
ايم قل لا تقسموا طاعة معروفة حسنة جميلة بگوي يا محمد ورا سوگند مخور كه
اين ميگويي طلب كردن رضا آن على را از تو كه عثمان طاعتي بذيرفته است قوله
عز وجل قل اطيعوا الله واطيعوا الرسول انگاه بفرمود مصطفى را عليه السلام
بگو يا محمد طاعت دارید خداي را عز وجل ورسول ورا وارانج ميفرمايد رسول

شمارا

شمارا وابن آيت بحق مومنان امر بود بيانات بر طاعت وبحق منافقان
روي بگردانند از بعد اين امر بطاعت برسول است عليه السلام انج بروي
نهاده شده است از فرمان برداري وقيل برشماست آنج برشما نهاده اند
بفعل شما از کنا ان قوله عز وجل وان تطيعوا تهتدوا واز طاعت وارید
رسول را راه است بايد واين شرف بزرگ مصطفى است عليه السلام كه
يافت هدي بطاعت وي بسته کرد قوله عز وجل وما على الرسول الا البلاغ
المبين واز طاعتش بداريد بروي جز وحي رسانيدن نيست بقول وعثمان
وعمل برشما قوله عز وجل وعد الله الذين آمنوا وعده كرد خداوند
عز وجل مومنان را منكر از شما قوله عز وجل وعملوا الصالحات انكه كردار نيك
كردند قوله عز وجل ليستخلفنهم في الارض من قبلهم چنان خليفگان — كما استخلف الذين
زمين كردانيد بني اسرائيل را از بعد غرق فرعون وسپاه وي قوله
عز وجل وليمكنن لهم دينهم الذي ارتضى لهم وممكن كند شان
وبرخورداري دهد شان از دين ايشان از ديني كه بسنده است ايشان را
وان دين اسلام است كما قال عز وجل ورضيت لكم الاسلام دينا وتمكين
از دين وبرخورداري از وي وختم واسلام وايمان وطاعت قوله عز وجل
وليبدلنهم من بعد خوفهم امنا وهر آينه بدل كند شان ايمني با بيمي ما را
پرستيد بي پرستش پرستيدن اي [illegible] رند قوله عز وجل يعبدونني لا
يشركون بي شيئا قال ابن عباس رضي الله عنهما اي لا يخافون احدا
غيري وقال ابو العالية رحمه الله لا يكفرون امتي دليل برانكه از شرك
گفت منت ناسپاسی است كه گفت ومن كفر بعد ذلك گفت هركه ناسپاسي
كند اين نعمت ايمني را وي از جملة فاسقان است و در اين آيت دليل است
بر صحت نبوت مصطفى عليه السلام كه درين وقت كه اين آيت آمد براهم
در مدينه بودند تا برار ابن عارت رضي الله عنه ميگويد نزلت الآية ونحن في خوف

شده فیقوی به قلوبن و اطان به الفسنا تا اگر کسی بحکم این آیت تقلید
کند همه آیات و منزلت رسول را روا بود و واجب است آموختن این
یک دلیل مر هر مومنی را قوله عز و جل واقیموا الصلوة واتوا الزکوة واطیعوا الرسول
لعلکم تفلحون ترحمون گفت نماز برپای دارید و زکوة مال بدرویشان
دهید و طاعت دارید مر رسول را در آنچ بفرماید تا سزای رحمت گردید ای
بر طاعت پای فشارید تا سزای ختم بر سعادت گردید قوله عز و جل لا
تحسبن الذین کفروا معجزین فی الارض کافران چون بشنیدند طعن
کردند ما قوی بدین صنیع ایشان که کردند در زمین عرب و عجم و هنیز
بر خاطر بعضی مومنان میگذشت که چگونه بود این خدای گفت عز و جل
مپندارید ان کافران که عاجز کننده اند خداوند را عز و جل در زمین
از تمکین گردانیدن مومنان و خلیفت گردانیدن ایشان در زمین
قوله عز و جل وما ویهم النار ولبئس المصیر و جایگاه ایشان دوزخ
است و بد بازگشتن جای است دوزخ قوله عز و جل یا ایها الذین آمنوا
لیستاذنکم الذین ملکت ایمانکم انگاه بدین آیت خبر داد ار خواهید
تا گذارد این فرمانها آسان آید کودک را از اول بخرد بباید اداب
شریعت شان بیاموزند ای مومنان هر آینه دستوری خواهند از شما
بندگان شما و این کودک خرد نارسیده که می داند که عورت چه بود ثلث
مرات در هر شبانروزی سه بار و من قبل صلوة الفجر از وقت نماز بامداد نیز
که وقت خاص است و جامه بوشیدن یعنی تا برهنه باشید پیش ایشان
و دوم قوله عز و جل وحین تضعون ثیابکم من الظهیرة و انگاه که جامه
بنهید بنیم روز که وقت قیلوله است و سیم قوله عز و جل ومن بعد صلوة
العشاء از پس نماز خفتن که وقت جامه بیرون کردن است قوله عز و جل
ثلث عورات لکم ای اوقات التجرد وظهور العورة لکم یعنی این سه وقت

وقت

وقت برهنه گشتن شماست و هر چند خطاب بندگان و فرزندان راست
لیکن مراد ازین خطاب خداوندان بندگان و مادران و پدران اموزانیدن
رفتن بندگان و فرزندان تا این سه وقت ایشان درنیایند و نزول آیت
بحث عمر بن الخطاب است رضی الله عنه که رسول علیه السلام غلامی را ازنجا
ختثم بخواندن عمر فرستاد و آمد غلام و در بزد کسی جواب نداد در باز کرد
و بخانه در آمد بافت عمر را رضی الله عنه خفته و ازار وی بعضی عورت وی
افتاده غلام زود بازگشت و بدر بیرون آمد و دیگر بار بانگ کرد عمر رضی الله
عنه بیدار شد باواز بیرون آمد وی بندشت که این غلام وی را بدیده است
گفت دوست داشتمی که خداوند عز و جل آیتی فرستادی تا بخش کسی بخانه
کسی که دستوری درنیامدی تا وی این تمنی کرد و همین تا دیا نزد رسول آمد
این آیت آمده بود یا ایها الذین آمنوا لیستاذنکم والذین ملکت ایمانکم
لیس علیکم جناح بعدهن ولا علیهم بعد هذه الاوقات الثلثة مینت بر ایشان
مسلمانان بره که دستوری دهید آن بندگان و فرزندان نارسیده خود را
بدر آمدن و نیز بره مینت بر ایشان بدر آمد بشما از بعد این که وقت قوله
عز و جل طوافون علیکم بعضکم علی بعض یعنی میگردند بیرون این سه وقت
میان یکدیگر کذلک یبین الله لکم الایات چنین که کرد شما را علامت و
شرایع دین خود والله علیم بصلاح العباد وهکذا حکم قال ابن عباس رضی الله
عنهما سه آیت والله که حکم ایشان منسوخ مینت و معاملت خلق درین سه
آیت جاهلستی که گوئی منسوخ استی یکی این آیت که خداوند گفت در بیابند
بندگان و فرزندان نارسیده بدین سه وقت بجا نها یکدیگر والثانیة
قوله عز و جل یا ایها الناس انا خلقناکم من ذکر و انثی وجعلناکم شعوبا
وقبایل لتعارفوا لا لتفاخروا والثالثة قوله عز و جل واذا حضر القسمة
اولوا القربی والیتامی والمساکین دیتمردا خود نماید که تا بگرود جای قسمت

کرد و قوله عز وجل واذا بلغ الاطفال منکم الحلم فلیستاذنوا کما استاذن
الذین من قبلهم چون برسند کودکان شما برسیده که استواری خواهند
بدرآمدن بشما بهمه اوقات چنانکه دستوری خواستن بدرآمدن پیش
ازین کودکان رسیدگان دیگر یعنی بالغان بهمه اوقات بشما دربایند
که دستواری واین نارسیدگان بجز این که وقت درآمدندی اکنون
چو رسیده گشتند با این بالغان دیگر برابر گشتند کما استاذن الذین
من قبلهم یعنی المخاطبین بقوله تعالی یا ایها الذین آمنوا لا تدخلوا بیوتا
غیر بیوتکم حتی تستانسوا کذلک یبین الله لکم آیاته همچنین که کرد
شمار احکام وعلامات دین قوله عز وجل والله علیم حکیم و خداوند عز وجل
علیمست وحکیم روی عن عطاء ان یسار ان رجلا قال یا رسول الله
استاذن علی امی قال انه خادمها ای معها فی البیت فقال علیه السلام
اتحب ان تراها عریانة قال لا قال استاذن علیها والقواعد من
النساء اللاتی این زنان کنند پیران نبستندگان از زنان آن که
امید نکاه ندارند از کند بری یعنی از تشنگان حیض و ولادت از زنان
قوله عز وجل فلیس علیهن جناح ان یضعن ثیابهن بزه نیست ایشان را ان
که بنهند چادر و یا جامه خود را یعنی بی چادر روند از بعد آنکه کشاده نکنند زینتها
خود را یعنی جامه رنگین ونغز بپوشند قوله عز وجل وان یستعففن خیر
لهن ورب سوعرة وبستن خیر لهن واربارسائی کنند و با چادر روند
یعنی از پوشیده باشند با چادر رای ایشان را بهتر بود قوله تعالی والله
سمیع علیم وهی کلمة وعید وتحذیر لیس علی الاعمی حرج جمله سورت یا
معاملات شریعت وبیان توحید وانچ حاجت افتد مومن را بوی وکار
خوردن معظم ترین حاجتهاست وسبب نزول این آیت آن است که چون
این آیت بیامد قوله عز وجل ولا تاکلوا اموالکم بینکم بالباطل الا ان تکون

تجارة عن تراض منکم پیش کسی جز از کسب وتجارة خود نخوردی وعادت
رسول این بود که دوستی وبرادری دادی میان هر دو یاری یکی ضعیف
خاطر کارخانه وی بساختی ونان وی خوردی تا رسول را علیه السلام غزو پیش
آمده یاران بر عادت بیماران وضعیفان را آنجا بها ماندند تا کار ایشان
راست کنند آن یاران گفتند ما را سامان نیست که نان شما خوریم که خدای
گفت ولا تاکلوا اموالکم بینکم بالباطل الا ان تکون تجارة عن تراض
منکم واین تجارت از خوش منشی نیست وما چون کسب خود مشغول
کردیم بکار شما که رسم یاران بر رسول بیامدند وبنالیدند آیت آمد لیس علی
الاعمی حرج پیدا کرد بجز تجارت از خوش منشی وجوه دیگرست حلال بر نابینا
ولنگ وبزه نیست این نفی حرج است از خوردن مال کسی که ترا مباح کند
قوله عز وجل ولا علی الاعرج حرج و بدانکه حرج نیست که خورد از مال
کسی که مباح کرده باشد ورا ولا علی انفسکم وبزه نیست بر شما که بخورید از
خانها خویش قرن کرد اباحت خوردن نابینا و شله با خوردن مرد از خانه
خود در بیحرجی قوله عز وجل او بیوت آبائکم او بیوت امهاتکم او ما ملکتم
مفاتحه فالهاء ترجع الی ما وما بمعنی من ای ما ملکتم مفاتحه واراد بالمفاتح
الخزائن ای نفتح بها و حرج نیست بر شما که بخورید از خانها بندگان خود
عرب را عادت بودی که دستوری دادندی بندگان خود بیازرگانی
وقد بروهم بیوتا ای ان بندگان با ما لها شما ملک شماست او صدیقکم
بزه که بخورید در خانها دوستان شما قوله عز وجل لیس علیکم جناح ان تاکلوا
جمیعا او اشتاتا بزه نیست که بخورید جمله یا پراکنده چنانکه اتفاق افتد قوله
عز وجل فاذا دخلتم بیوتا فسلموا علی انفسکم چون در آیید در خانها سلام
کنید بر اهل خانه انفسکم گفت که المسلمون کلهم کنفس واحدة کما قال تعالی
ثم انتم هولاء تقتلون تحیة من عند الله مبارکة طیبة یعنی این سلام در اسلام

بدل است ازان تحیت که در جاهلیت میگفتند یکدیگر حیاک الله وان سلام
از نزدیک خدای عزوجل بدان معنی که با مروی است و به بیان وی است
و به بسند وی است هرچه به بسند وی بود مبارک بود وطیب بود کذلک
یبین الله لکم الآیات لعلکم تعقلون ای کما بین الله لکم سنة دینکم
فکذلک یبین لکم ما یکم الحاجة الیه فی دینکم کم یفهموا بذلک امره ونهیه
انما المومنون الذین آمنوا بالله ورسوله عادت منافقان آن بود که رسول
علیه السلام ایتی بر خواندی ایشان از مجلس وی خویشتن بکشیدندی
یکان یکان بر سبیل استخفاف بافرمان آمد که چون با مصطفی علیه السلام
بجمعی وبکاری کرد آمده مروید بی دستواری وی چون این ایت اول
بر خواندند هم چنین کردند و دستوری خواستندی لب تا ایدخدا وندتعالی
ایشان را بدستوری خواستن منافقان منت وقیل نزلت الآیة یوم خندق
وکان بعض المنافقین ترجعون الی منازلهم من غیر اذن النبی علیه السلام
ویترکون اصحابه فیها نهم الله تعالی عن ذلک ثم وصف المسلمون کفت اهل
مومنان آنان اندکه بگرویده اند بخدای وبرسول خدای واذا کانوا معه ای مع
النبی علیه السلام علی امر جامع نحو العید والجمع وامر الغزو وچون با رسول علیه السلام
باشید وامری کردآینده چون غزوی با عیدی باجمعه لم یذهبوا من عند النبی
علیه السلام حتی یا یستاذنوه از رسول مصطفی علیه السلام علی امر جامع تا دستوری
نخواهند ازوی الذین یستاذنونه آنان که دستوری میخواهند از تو به بازگشتن
وقیل کان عمر رضی الله عنه استاذن بالرجوع الی اهله فی غزو تبوک فاذن
له وقال ارجع فلست بمنافق یغیر المنافقین منزلت الآیة ان الذین امنوا
یستاذنونک آنانکه دستوری بازگشتن میخواهند از تو قوله عزوجل اولئک
الذین یومنون بالله ورسوله ایشان اندکه گرویده اند بخدای و رسول
وی فاثنی علی المومنین بالاستیذان فی سورة البراة فقال انما یستاذنک
الذین

الذین لا یومنون بالله والیوم الآخر لان استیذانهم کان التخلف عن
الجهاد نفاقا فذمهم الله تعالی فاذا استاذنوک لبعض شانهم فاذن
لمن شئت منهم چون دستوری خواهند از تو از بهر بعضی کارها خود را
دستوری ده آنرا که خواهی از ایشان واین ایت دلیل شرف و بزرگی
مصطفی است که رضا خود را در رضا وی نهاد هر کرا تو دستوری دهی لسند
منست و نظیره ترجی من تشاء منهن وتووی من تشاء ونظره ان
اراد النبی ان یستنکحها خالصة لک من دون المومنین واستغفر لهم الله
چون دستوری دادن شان آمرزش خواه شان از من که من امر کارم
ورجم ایشان را قوله عزوجل لا تجعلوا دعاء الرسول بینکم کدعاء بعضکم
بعضا این نیز شرف و فضیلت مصطفی است علیه السلام می نهی کند که
رسول نخوانید میان یکدیگر چنانکه یکدیگر را خوانید یا محمد یا احمد ورا بتعظیم خوانید
چنانکه بقرآن مذکورست محمد رسول الله یا ایها الرسول یا ایها النبی قوله عزوجل
قد یعلم الله الذین یتسللون منکم لواذا آنانکه بر رسول علیه السلام سبکی
میکنند وان منافقان اند من میدانم هر کسی که خداوند عزوجل میداند آنانرا
که خویشتن میکشند وازمیان جمع بیرون میروند نه بیاه یکدیگر وعادت
منافقان آن بود که یکی یاد وبایستادندی پیش علیه السلام منافقی دیگر
بپناه ایشان برخاستی وبیرون رفتی یقال لاذت من الانسان بغیره او استتر
منه عند الود لیادا وانما قال لواذا لانه مصدر لاوذ لیادا وزیدا وده ولواذا
الله تهدید کردشان کفت فلیحذر الذین یخالفون عن امره ان تصیبهم
فتنة او یصیبهم عذاب الیم حذر کنید آنان که خلاف میکنید امر الله را
وامر رسول را سبق المسکیان جمیعا که برسد بدنیا فتنه وبلای وعذاب
کما قال عزوجل ذوقوا فتنتکم ای عذابکم وقیل حذر کنید از مخالفت که بیم بود
کان مخالفت آخر رسول وامر خدای عزوجل سبب هلاک ایشان کرد در دنیا

وعذاب اليم بقيامت اصحاب سبب را و قيل ان تصيبهم فتنة يعني بتولي
خلاف فرمان به بدعت افتند كه افتادن بكفر و بدعت بترك طاعت و سال
رجل مالك ابن انس رضي الله عنه و قال ابن حرام قال من الميقات قال
من پيش از ميقات كيرم و انم كه مرا خدا وند عز وجل بدين عقوبت بكند
فقال له مالك مي خواني فليحذر الذين يخالفون عن امره ان تصيبهم فتنة واي فتنة
اعظم من ان ترا رايك لنفسك افضل من راي نبيك عليه السلام لك و انك فعلت
شيا لم يفعل النبي عليه السلام قوله عز وجل الا ان لله ما في السموات والارض
كسي كه وعيد كند بچيزي كه ورا نفاذ و قدرت و تحقيق ان وعيد بود نرسد
هرگز ايت پيدا كرده كه آسمان و زمين و آنچ ما بين اوست مر اوست قوله
عز وجل قد يعلم ما انتم عليه هم قادر بتحقيق وعيد و هم عالم آنچ شما ميكنيد
قوله عز وجل ويوم يرجعون اليه اي ويعلم يوم يرجعون اليه و روزي كه باز
گشت ايشان همه دران روز بخداي وليت قوله عز وجل فينبئهم بما عملوا
خبر كند شان هر آنچ كرده اند از خير و شر جزا از مخالفت امر و از موافقت
امر و هر كجا ينبئهم است مراد از وي جزا وست قوله عز وجل والله بكل شيء
عليم خداي عز وجل داناست بهمه چيزها بحركت و سكون و كردار و گفتار شما
و قادرست بر دادن ثواب و جزا شما و قال النبي صلى الله عليه وسلم علموا رجالكم
سورة المائدة وعلموا نساءكم سورة النور وعن سفيان بن سلمة رضي الله
عنه قال شهدت ابن عباس رضي الله عنهما قال شهدت ابن عباس رضي الله
عنهما وقد ولي الموسم فقرا سورة النور على المنبر وفسرها ولو سمعها الروم
لاسلمت سورة الفرقان وهي سبع وسبعين آية وثمان مائة واثنان وتسعون
كلمة وثلثة الاف وسبعمائة وثلثة وثمانون حرفا وعن ابي بن كعب رضي الله
عنه النبي عليه السلام انه قال من قرا سورة الفرقان بعث يوم القيامة وهو
في نصب موقن ان الساعة اتية لا ريب فيها وان الله يبعث من في القبور

و ادخل

وادخل الجنة بغير حساب ونظم السورتين ان فيها بيان معرفة الله تعالى
واوصافه ورد الكفر وبطلانه وبيان العبادة والوعيد والوعيد الا ان
سورة النور اغلبها بيان المعاملات وسورة الفرقان اغلبها بيان الوحدانية
لان سورة النور مدنية وسورة الفرقان مكية والله اعلم بسم الله الرحمن الرحيم
قوله عز وجل تبارك الذي نزل الفرقان الآية قوله تبارك اي تعاظم وهو
تفاعل من البركة وهو زيادة الشيء في الشيء واذا زاد الشيء قال الشيء
تعاظم وتعالى الذي نزل الفرقان اي القرآن سماه فرقانا لانه نزل
متفرقا بين الحق والباطل على عبده محمد عليه السلام ثم بين لماذا نزل
فقال ليكون للعالمين وقد سبق ذكر الكل واز خدا وند عز وجل بهر بندگان
دو چيز است يكي كتاب ودیگر رسول هر دو فرستاده و دهنده اند خلق را بيم
كننده اما كون الرسول بشيرا ونذيرا قوله عز وجل انا ارسلناك شاهدا
ومبشرا ونذيرا واما كون الفرقان بشيرا ونذيرا قوله عز وجل بشيرا ونذيرا
فاعرض اكثرهم قوله عز وجل الذي له ملك السموات والارض
اي تبارك الذي له ملك السموات والارض ويقال له خزاين السموات
والذي هو المطر والسحاب والرياح وخزاين الارض البحار والثمار
والاشجار والمعادن قوله عز وجل ولم يتخذ ولدا و هرگز نگرفت
خود را فرزندي چنانكه جهودان و ترسايان گفتند نحن ابناء الله واحباؤه
وقيل لم يلد ولدا لنفسه لما قالت النصارى المسيح ابن الله وقالت
اليهود عزير ابن الله نظيره ما اتخذ الله من ولد ونظيره لم يلد ولم يولد ولم
يكن له شريك في الملك و ورا در پادشاهي انباز نبوده است هرگز چنانكه
كما قال تعالى ولا يشرك في حكمه احدا قوله عز وجل وخلق كل شيء
بيافريد همه چيزها چون همه چيزها آفريده وي بود و فرزند گرفتن ورا
كه درست ايد و اسم شي بر قرآن نيفتد كه دوستي قديم لازم آيد از

از قرآن وصف شي كويم قوله عزوجل **فقدره تقديرا** اندازه هر چه
بيدا كرد طول وي وعرض وي لون وي فنا وي وبقا وي وتقدير كرديم
چشم ديدن را ودل دانستن را وزبان گفتن را وگوش شنيدن
ودست گرفتن را وپاي رفتن را ثم عجب عبارة من معاملة الكفار بعد
هذا البيان فقال عزوجل **واتخذوا من دونه الهة** خبر داد از بعد اين
بيان كه مر اخلاق كردند بتان را بانبازي گرفتند باين كنى عن المشركين
ولم يسبق ذكر الكفار وههنا تكون الكنى عنه معروفا قوله عزوجل **لا يخلقون
شيا وهم يخلقون** اين بتان نيافرينند چيزي را وايشان خود آفريده
شده اند وتراشيده واندازه كرده شد قوله عزوجل **ولا يملكون لانفسهم
ضرا ولا نفعا** ومالك نيستند بدفع ضري از خود وبي جبر نفعي بخود چرا الا بها
جادات قوله عزوجل **ولا يملكون موتا ولا حيوة ولا نشورا** ومالك نيستند
اين بتان مر ميرانيدن زنده ونه نيز بر زنده كردن مرده ونه نيز بر بعث
كسي ان كه وصف وي اين بود سزا نبود كه ورا شريك كويي بامن
قوله عزوجل **وقال الذين كفروا ان هذا الا افك نا افتريه** آنگاه
خبر ميدهد كه از بعد آنكه خداوند را عيب وناسزا گفتند كتاب ورا ناسزا
گفتند كافران ما هذا الا افك افتداه ميت اين قرآن مكر دروغ كه محمد عليه السلام
بافته است از خود قوله عزوجل **واعانه عليه قوم آخرون** وهو خير ويسار
وابو فكيهه باز گفتند يعني جبر شرياري داده است ورا برين دروغ قومي
ديكر قوله عزوجل **فقد جاءو ظلما وزورا** يعني فقالوا كذبا وبهتانا
وقالوا اساطير الاولين بازي جرافسانه پيشينيانست رود بود كه
بعضي ديكر گونه باشد ورود باشد كه هم ايشان بركشته باشند از قول الاول
كتبتها اي التمس كتابتها املا كردن خواست اين محمد از جهودان يا از غير ايشان
قوله عزوجل **فهي تملى عليه بكرة واصيلا** اين اساطير بر وي املا كرده ميشود

بامداد وشبانگاه نزول اين آيت بحق نضر بن الحارث است كه رسول عليه السلام
در مجلس خود خبرداري ياران را از گذشتها پيشينيان وار قصها ايشان چنانكه
بقرآن مذكور است وچون قرآن ميخواند نضر بن الحارث روزي برخاست وقصه
رستم واسفنديار وملوك فارسيان بر گرفت باز گفت يا محمد بن حسن
حديثا مني وما حديثه الا اساطير الاولين قال ابن عباس رضي الله عنه
نزلت فيه ثمان ايات من القران وهي كل ما فيه ذكر الاساطير قوله عزوجل
قل انزله الذي يعلم السر في السموات والارض ثم امر نبيه عليه السلام
بان يرد عليهم بگوي يا محمد كه فرستاد اين قرآن را آنكه دانا است سر اهل زمين
است در قرآن بيان بسيار خبرست كه آن غيب است وپنهان است
ازين كفته از كسي است تا بشنيد كتابها است دروي بيان معينها است
قوله عزوجل **انه كان غفورا رحيما** ظاهر قوله تعالى **وقالوا مال هذا الرسول**
از بعد بيان وحدانيت وفرستادن كتاب نه كرديد خداوند عزوجل
وناسزا وصف كردند وقرآن را عيب كردند مصطفى را عليه السلام كه
آرنده كتاب بود عيب گفتند چه بود است اين را كه دعوي رسولي ميكند رسول
گفتند بر سبيل استهزا كما قال تعالى خبرا عن فرعون اللعين قال
ان رسولكم الذي ارسل اليكم لمجنون چه بود است كه طعام ميخورد چنانكه
ما ميخوريم ودر بازار گراه ميرود چنانكه ما ميرويم يعني او ميت همچو ما ورا بر ما
فضل نيست جواب خداوند عزوجل ياد كرد وما جعلناهم جسدا لا ياكلون
الطعام قوله عزوجل **لولا انزل اليه ملك** از روي رسول است چنانكه وي
نيكو ميه چرا فرستاده نشد با وي فرشته قوله عزوجل **فيكون معه نذيرا**
تا با وي بيم كننده بودي خلق را ودليل بودي بر صدق نبوت وي وي
وجوابه في صورت الانعام ولو انزلنا ملكا لقضي الامر ويتقي اليه كنز از آسمان
ميآمد بعطي كه كنز استغني به ايا اجوا نداديم ورا بر بني تا رسول تو انكر بودي چنانكه

کفتند انزل هذا القران علی رجل من القریتین عظیم و جوابه قوله ولولا ان
یکون الناس امة واحدة الی قوله وزخرفا قوله عز وجل او تکون
له جنة یاکل منها وجزا داونه ورا بستانی که بخوردی از میوها وی وجواب
مابعده تبارک الذي ان شاء جعل لک خیرا من ذلک جنات قوله عز وجل
وقال الظالمون ان تتبعون الا رجلا مسحورا ای مسلوب العقد انظر کیف
ضربوا لک الامثال الخاه تسلی دل مصطفی را و بزرکی و شرف ورا میکوید یا محمد
بنکر جکونه وصف کردند ترا بصفات ناسزا کاه کفتند مفتری است کاه کفتند
معلی علیه است کاه کفتند مسحور است این غایت جهل و نافقی ایشان است
قوله عز وجل فضلوا فلا یستطیعون سبیلا کم شدند از راه حق نتوانند یافت
راهی آن نه نفی ناتوانید راه یافتن است آن نفی کراهیت داشتن است
قوله عز وجل تبارک الذي ان شاء جعل لک خیرا من ذلک بزرکوار است
آن خداوندی که او بخواهد ترا بستانهای که می رود زیر درختان جویها
روان و بدهد ترا کوشکها بلند برکشیده برازان که ایشان می کویند دیکر
تاویل آنست که بقیامت تعریض کنی ای تبارک الذي قد شاء جعل لکم ان
یعنی قدرت که دادن بستانها و کوشکها مصطفی را علیه السلام با خرت
وعده مطلق است نه معلق بمشیت قوله عز وجل بل کذبوا بالساعة
بل رد ما قبل است یعنی دروغ زن داشتند آن کافران ترا و انکار ایشان
ترا نه بدان است که طعام میخوری یا در بازار میروی ولیکن بدان است که ایشان
منکرند قیامت و بعث را قوله عز وجل واعتدنا لمن کذب بالساعة سعیرا
وآماده کردیم مرا زا که دروغ زن دارنده است قیامت و بعث را آتشی
زبانه زننده قوله عز وجل اذا راتهم من مکان بعید یعنی اذا رات
النار هولاء المشرکین من مسیرة مایة سنة وقیل من مسیرة خمسمایة سنة
قوله عز وجل سمعوا لها تغیظا وزفیرا یعنی سمعوا منها بشنوند این کافران

از آتش

از آتش بخشم و نالیدن از کینه والتغیظ من الانسان هو غلیان الصدر
بزیادة الغضب والزفیر کالشهیق وعن النبی علیه السلام انه قال من تقول
علی ما لم اقل وانتمی الی غیر موالیه فلیتبوا بین عینی جهنم معقدا قالوا یا رسول الله
هل لها من عین قال نعم الم تر الی قوله اذا راتهم من مکان بعید جون به بینند
آتش مر این کافران را از دور ومثل هذا قوله تعالی تکاد تمیز من الغیظ وروی
ان لجهنم کل یوم زفیرة تبین ما بقی شیء الا سمعها الا الثقلان الذین
علیهم الحساب والعذاب وعن کعب رحمه الله انه قال والله لتزفرن جهنم
یوم القیامة زفرة لا یبقی ملک مقرب ولا نبی مرسل الا جثی علی رکبتیه
برعه فرایصه ویقول نفسی نفسی حتی یقول ابراهیم علیه السلام یا رب نفسی
نفسی انا خلیلک ابراهیم قوله عز وجل واذا القوا منها مکانا ضیقا ای
فیها اذا القی المکذبون فی مکان ضیق من السعیر جون افکنده شود این کافران
در دوزخ در جایکاه تنک دوزخ بر کافران تنک کردد جنانکه سنان
در رمح جون بهشتی از دوزخ بیرون رود کافران مانند ماس در تنور خانه
افتند تا جهان تنک کردد بر کافران که کفتیم مقرنین جفت کرده هر کافر
را با ان دیو که در دنیا متوکل بوده باشد بر وی و ورا بر سوسه تزیین
برکفر داشته باشد کما قال تعالی ومن یعش عن ذکر الرحمن نقیض له شیطانا
فهو له قرین وقیل مقرنین ای مسلسلین فی القیود موثقین فی الحدید
ودست ایدیهم الی اعناقهم فی الاغلال نظیره وتری المجرمین یومئذ
مقرنین فی الحدید قربت ایدیهم الی اعناقهم فی الاغلال نظیره وتری
المجرمین یومئذ مقرنین فی الاصفاد قوله عز وجل دعوا هنالک
ثبورا ای ثبر ثبورا قال ابن عباس رضی الله عنهما الثبور الویل وهو
المصدر یقال ثبر الرجل اذا هلک وحبس ویعنی ای دعوا واویلاه
واحسرتاه واندامتاه واهلاکاه قوله عز وجل لا تدعوا الیوم ثبورا واحدا

وادعوا ثبورا کثیرا اي یکبار مگویید واحسرتاه واهلاکاه لایزال باشند
اینجا کار از دست رفته است قوله عزوجل **قل اذلک خیر ام جنة الخلد**
التي وعد المتقون بگو یا محمد الخ یاد کردیم از وعید وعذاب بهتر مر کافرانرا
یا بهشت جاودان که وعده کرده شده است مرمتقیان را قوله عزوجل **کانت**
لهم جزاء ومصیرا این بهشت جاودان جزاء متقیان است وجاي باز
گشت ایشان است وجزا گویند عرب چیزي را بمقابله چیزي یا هرچند دریکی
هیچ جز نباشد کما یقال العافیة خیر من البلاء قوله عزوجل **لهم فیها ما**
یشاؤن این متقیان راست دربهشت الخ ایشان خواهند کما قال الله تعالی
ولکم فیها ما تشتهي انفسکم ولکم فیها ما تدعون قوله عزوجل **خالدین کان**
علی ربک وعدا مسؤلا جاودان باشند درین بهشت واین بهشت جاودان
مرمتقیان را وعده است از خداوند عزوجل خواست یعني سال العبد ذلک الوعد
في الدنیا کما قال تعالی ربنا واتنا ما وعدتنا علی رسلک وقیل سالت
الملائکة ذلک الوعد للمؤمنین کما قال تعالی ربنا وسعت کل شیء رحمة
وعلما الي ان قال ربنا وادخلهم جنات عدن التي وعدتهم ابن عباس
رضي الله عنهما گوید این وعده است از خداوند عزوجل خواستني که خواهید از
خداي عزوجل آن وعده تا وفا کند قوله عزوجل **ویوم یحشرهم وما یعبدون**
من دون الله زمان ده یا محمد تا آن روزي که گرد آریم این کافرانرا وما
یعبدون من دون الله وآنها را که ایشان مرایشانرا مي پرستند بدون
الله ازان کسها که ایشان مطیع اند مرخدایرا عزوجل چون فرشتگان
وعیسی علیه السلام وعزیر مانند مع است قوله عزوجل **فیقول ءانتم**
اضللتم عبادي هؤلاء ام هم ضلوا السبیل گوید خداي عزوجل
مرین معبودان مطیع را شما گم کردید این بندگان آفریده مرا اضافت
ملکیت نه اضافت شرف ومدح یا خود ایشان گم گشتند اي شما گفتید ایشانرا

٨
که مرا پرستید جواب دهند قالوا سبحانک گویند پاکي تو خداوند از همه عیبها
از آنکه این کافران بتو اضافت میکنند از انباز گفتن وان جواب تمام
است واین همان جواب است که عیسی گوید علیه السلام چون فرمان
آید بس بقیامة ءانت قلت للناس اتخذوني وامي الهین من دون
الله جواب دهد سبحانک ما یکون لي ان اقول ما لیس لي بحق اینجا گوید قوله
تعالی **سبحانک ما کان ینبغي لنا ان نتخذ من دونک من اولیاء**
سزا نبودي مارا که بگرفتمی بدون تو خودرا معبودي بس که روا بودي مارا
که ما عابد گرفتمی خودرا هیچ روي سزا ومحل معبودي نیست والذي
یؤید هذا التاویل قراءة ابن عباس رضي الله عنه والحسن وابي جعفر
بن المدینة ما کان ینبغي لنا ان نتخذ بضم النون ~~وفي العابد والعابد~~
المعبود وقیل ~~ما کان ینبغي لنا ان نتخذ بضم النون~~ وفتح الخاء من دونک
معبودا وانما سمي المعبود ولیا لان المعبود ولي العابد والعابد ولي المعبود
وقیل ما کان ینبغي لنا ان نتخذ من دونک سزا اولیاء لعبادتهم لانا نصیر بعضا
اولیاء لبعض قوله تعالی **ولکن متعتهم واباءهم** یعني اجلتهم في النعمة و
مهدتهم ومکنتهم في الدنیا متمتعین بالمال والجاه والصحة حتی ترکوا ذکرک
یعني پرستش ایشان نه مارا بفرمان ما بوده است ایشانرا ولیکن مدان
بوده است که تو ایشانرا برخورداري دادي در دنیا وزندگاني ولعنت
فراخ وپدرانشانرا تا ایشان طاغي شدند وفرامشت کردند قوله عزوجل
حتی نسوا الذکر اي ذکرک والالف واللام بدل است از اضافت یعني توحیدک
وطاعتک ونظیره فبشر عبادي الذین یستمعون القول اي قولي قوله
عزوجل **وکانوا قوما بورا** وبودند ایشان قومی هلاک شده بدنیا بار افتاده
شد وذهب خیره ویقال بارت السوق اذا کسدت وقال علیه السلام
استعیذوا بالله من بوار الایم ومنه قوله عزوجل ومکر اولئک هو یبور

گذشت

وقوله عز وجل واحلوا قومهم دار البوار الهلاك والبأس من الخير قال قتاده رحمه الله والله ما النبي قوم ذكر الله الا بآثار وافسدوا وقال قتاده ايضا ما ترك احد فريضة من فرايض الله تعالى الا اهلك واختلط والتبس ويشوش عليه امره اي شوريده كرد كار بروي ان شوريده كه كار از عصيان است در حق رب وقال ابن عباس رضي الله عنه قوما بورا اي ذهب اعمالهم في الدنيا فلم يكن لهم اعمال صالحة قوله عز وجل **كذبوكم بما تقولون** ما مع الفعل بمعنى المصدر اي فقد كذبكم بقولكم وفي قولكم قوله عز وجل **فما يستطيعون صرفا ولا نصرا** نتوانند كه بگردانند امر وعذاب از شما ونتوانند كه نصرت كنند شما را از عذاب من چه ايشان اين معبودان را بدين زعم مي پرستيدند تا ايشان را بوقت در ماندگي نصرت كنند قوله عز وجل **ومن يظلم منكم نذقه عذابا كبيرا** ثم ليس في الخطاب الكفار والظلم ههنا الكفر كما قال تعالى والكافرون هم الظالمون وهر كه از شما بر كفر وشرك باي فشارد بچشانيمش عذاب بزرگ وهو الخلود في النار قوله عز وجل **وما ارسلنا قبلك من المرسلين** وفيه اضمار يعني وما ارسلنا قبلك رسولا من المرسلين نفرستاديم ما پيش از تو كه مصطفايي هيچ رسولي از رسولان وآن جواب كافران است كه گفته بودند ما لهذا الرسول ياكل الطعام ويمشي في الاسواق الا انهم لياكلون الطعام ويمشون في الاسواق نه كه همه آدمي بودند همچو تو خورنده طعام وروندگه در بازار وعن ابن مسعود رضي الله عنه انه قال لم يكن للانبياء قبلك الا وسيحبون ان يلبسوا الصوف ويحلبوا البعير ويركبوا الحمل قوله عز وجل **وجعلنا بعضكم لبعض فتنة** وبعضي گرويدگان گرويدند وايشان قوم خود را وزيد گرديده در اسلام بزرگ شده ننگ آمدشان تبع بودن مر آن اتباع قوم خويش را نگرويدند خداي عز وجل گفت من بعضي از شما را فتنه بعضي كردانيديم تا كي آن

كويدرن را

كند شان را اسلام آوردن تبع درويشان ونظيره وكذلك فتنا بعضهم ببعض ليقولوا اهولاء من الله عليهم من بيننا خلق همه فتنه يكديگر اند سلطان فتنه رعيت جاهل فتنه عالم شوي فتنه زن فتنه پدر وفرزند همه مطالب اند بشكر وصبر فالبني ممتحن بالبشري والمرسل اليه ممتحن بالانقياد له قوله عز وجل **اتصبرون** خبر ميكند استفهام است بمعني تحذير وتهديد يعني اتصبرون فتنابلوا ام لا تصبرون فتعاقبوا قوله عز وجل **وكان ربك بصيرا** وخداوند تو يا محمد تو را ناست ودانا بانگ لدت مطيع بر آيد وبانگ عاصي بر آيد قوله عز وجل **وقال الذين لا يرجون لقاءنا** الاية قيل الرجاء بمعنى الامل اي لا يأملون لقاءنا كما قال تعالى ويرجون تجارة لن تبور ونظيره اولئك يرجون رحمة الله وقيل الرجاء بمعنى الخوف لا يرجون اي لا يخافون كما قال تعالى ما لكم لا ترجون لله وقارا اي لا تخافون لله عظمة وههنا يحتمل كلا المعنيين قوله عز وجل **لولا انزل علينا الملائكة** اي هلا ارسل الينا الملائكة دون البشر وجوابه قل لو كان في الارض ملائكة يمشون مطمئنين الاية وقيل چرا نفرستاد خداوند عز وجل بما رسولي تا گواهي دهد بر نبوت مصطفي وجوابه ولو اننا نزلنا اليهم الملائكة الاية او نري ربنا فيخبرنا انه رسوله اليكم يا چرا نمي بينيم خداوند ما را اي چرا خود را نمايد تا به بينيم ورا تا خبر دهد ما را كه محمد رسول منست بشما قوله تعالى **لقد استكبروا في انفسهم** بدرستي كه كبر آوردند در دلهاي خويش يعني گردن از كبر گرفتند **وعتوا عتوا كبيرا** قال ابن عباس رضي الله عنه عصوا عصيانا كبيرا قوله عز وجل **يوم يرون الملائكة** انگاه وعيد كردشان روز قيامت به بينند فرشتگان را وعند النزع يرون ملك الموت مع اعوانه لا بشري للمجرمين نبوده فرحه وبشارت ان روز مر كافران را چرا كه اعمال شان حبط شده باشد ونبود ايشان را نزد آن روز خداي عز وجل چيزي كه بدان سبب اهل مژده باشند قوله تعالى **ويقولون حجرا محجورا** اي ويقولون الملائكة

للمجرمين حجرا محجورا اي حراما محرما ان يكون لكم البشرى شما را مژده
نيست بيك مژده خبر بر شما حرامست كما قال تعالى انه من يشرك بالله فقد
حرم الله عليه الجنة وقال ان الله حرمهما على الكافرين واصل الحجر في اللغة
المنع ومنه حجر القاضي على الايتام ومنه حجر الكعبة لا يدخل اليه في الطواف
اي يطوف وراءه وسمي الحرم حجرا لانه ممنوع وقيل ان المشركين اذا استقبلهم
احد في شهر الحرام يقولون حجرا محجورا يريدون بذلك ان يذكره انه في
الشهر الحرام وانتصابه على المصدر على معنى قد حجرت عليك حجرا وحجر الله
عليك حجرا وعن عطية العوفي رضي الله عنه انه قال اذا كان يوم القيامة
يتلقى المؤمن بالبشرى بالجنة واذا راى ذلك الكفار قالوا للملائكة
فيقولون حجرا محجورا اي حراما محرما ان يلقيكم بالبشرى وقيل يوم يرون
الملائكة يعني وليد بن المغيرة وعبد الله بن امية واصحابهما يقول الملائكة
لهم لا بشرى يومئذ للمجرمين بالجنة ويقولون حجرا محجورا وقدمنا
الى ما عملوا من عمل اي قصدنا وعمدنا وهذه الكلمة في لغة العرب عبارة
عن ابتداء الامر على سبيل المبالغة والتاكيد واين در وصف خداوند
عز وجل جايز نيست پس اين اجابت از خداوند عز وجل بابطال كار
كافران عبارتي كه اين مبالغت والتاكيد واجب كند ودر سخن مردمان
رود چنانكه گويند باز آمديم ما بكار خود ونظير اين چنانست كه خداي
عز وجل گفت سنفرغ لكم ايها الثقلان واين در عبادت خلق چنان بود
كه تا بردرجت تو كنيم وتا بتو پردازيم واين معني در وصف خداي عز وجل
روا نيست كه او را مشغولي روا نبود بچيزي تا بردرجت چيزي ديگر كندي
پس اين معني وعيد است شما را اي بحساب معكم ونظيره هو الذي
خلق لكم ما في الارض جميعا ثم استوى الى السماء اي خلق السماء بعد
ان خلق الارض فجعلناه هباء منثورا قال ابن عباس رضي الله عنه الهباء

المنثور

المنثور ما ترى في شعاع الشمس في الكوة في رواية الماء المهراق اي لا
يحصل من اعمالهم شي وقيل غبار ساطع في السماء كانه في دخان وقيل
وقدمنا الى ما عملوا من عمل يعني احدنا الى ما عملوا لغير الله في الدنيا فجعلناه هباء
منثورا اي فجعلناه كالغبار الذي يسطع من حوافر الدواب يعني ناچيز گردانيديم
اين عملشان مانند اين غبار في منفعت وگردي كه از پاي ستوران
خيزد ونظيره اولئك الذين كفروا بآيات ربهم ولقائه فحبطت اعمالهم
فلا نقيم لهم يوم القيامة وزنا اصحاب الجنة يومئذ خير مستقرا واحسن
مقيلا اين دو وصف اصحاب بهشت آن روز قيامت بهتر باشند بقرارگاه
ونيكوتر باشند باسودن جايگاه ومقيل خوابگاه بود ودر بهشت خواب
نبود وليكن اين عادت است بر اخبار است از راحت بهشتيان در بهشت
قوله عز وجل ويوم تشقق السماء بالغمام اين كه خواهد بودن آن روز كه
بشكافد آسمانها بابر سپيد وفرود آيند فرشتگان همه فرود آمده با الغمام
اي عن الغمام بشكافد آسمانها بگرد اين غمام وديگر آمده است كه غمام ابر سپيد است
از بر هفت آسمان سپيد ونظيره بطري آسمان بشكند وآسمان از القيامة
احوالها خواهد بودن يوقتي كه بدر ودرزه درزه گردد كما قال تعالى وفتحت
السماء فكانت ابوابا ومدتي كه راق بود چون ابها ميكرد وچنانكه گفت
يوم تمور السماء مورا ومدتي رنگ برنگ گردد كما قال تعالى فاذا انشقت
السماء فكانت وردة كالدهان باز بشكند كما قال تعالى يوم تشقق السماء
بالغمام باز با خرمنيت گرده كما قال تعالى يوم نطوي السماء كطي السجل
للكتب كما بدانا اول خلق نعيده وعدا علينا از زنادقه ومجبره گويند
خداي عز وجل درين غمام بود چون آسمان آيد از گرامت جبة وي آسمانها
بشكند ودليل كنند هل ينظرون الا ان ياتيهم الملائكة في ظلل من الغمام
وسخن ميان ما وايشان بدان مسئله باز گردد كه تغير صفات بر خداوند عز وجل

جایز بود یا نی بمذهب ما روا نبود قوله عز وجل ونزل الملائکة تنزیلا چون
آسمانها بشگافند هفت هم ملک بعرصات حاضر شوند قوله عز وجل الملک
یومئذ الحق للرحمن پادشاهی دران روز من رحمان راست امروز هم
ورا است ولیکن تخصیص این اضافت بدان روز از بهر آن که امروز دعوی است
واین دعویها آن روز همه منقطع گردد وقیل معناه الملک یومئذ الحق لله عز
قوله عز وجل ویوم یعض الظالم علی یدیه حسرت کافران درین روز بدان
جای رسد وکان یوما علی الکافرین عسیرا وروز قیامت روزی دشوار است
بر کافران دشوار بود امید بود که بر مومنان آسان بود ونظیره فذلک
یومئذ علی الکافرین غیر یسیر که بازوها خود را بخایند ونزول آیت بحق
امیه بن خلف الجمحی است در اعادت بود که چون از سفر باز آمدی
مهمانی کردی روزی مهمانی کرد مصطفی را علیه السلام بخواند رسول علیه السلام
اجابت نکرد گفت مرا طعام تو نشاید خوردن تا آنگاه که تو [illegible] نکردی
وعرب ننگ داشتی که کسی را که بخواندی اجابت نکردی وطعام وی
نخوردی گفت چه تو بگردم بگو کلمه شهادت امیه بگفت رسول علیه السلام
طعام وی بخورد عقبه بن ابی معیط وابوجهل وغیرهما آمدند وامیه را ملامت
کردند وگفتند صوت شرم داشت گفت بخواندمش طعام من نمی خورد سخنی
گفتم تا طعام من بخورد انکار بل که نگفتم گفتند ما از تو بدین نگردیم تا
او را خوی بر رخ نزنی ودشنام ندهی وروده اشتر فلان که مرده است
بر روی نزنی ففعل ذلک ولا تل لعنه الله فقتل عقبه ابن ابی معیط
یوم بدر وامیه ابن خلف الجمحی یوم احد فقتله النبی علیه السلام بیده
چون روز قیامت این امیه الخلف بازوی خود می خاید از حسرت همه
کافران را حسرت بود ولیکن ورا بیشتر بود که وی گرد دیده بود
السماک گوید رحمه الله که در مدت شبانروزی بیست چهار هزار بار هر دو بازو

خود بخاید

خود بخاید وخداوند عز وجل نومی روبا ندهم گوید قوله عز وجل یقول یا لیتنی
اتخذت مع الرسول سبیلا ای کاشکی من با رسول گرفته بودمی راهی
یعنی راه اسلام در دنیا با مصطفی علیه السلام قوله عز وجل یا ویلتا لیتنی لم
اتخذ فلانا خلیلا یعنی ابا جهل وابا معیط لعنهما الله بدوستی نگرفته بودمی
وقیل فلان لیس لشخص معین کالظالم لیس اسما لشخص معین انما هو
اشارة لکل موصوف بذلک المعنی انه یندم کل کافر علی اتباع الباطل قوله
عز وجل لقد اضلنی عن الذکر بعد اذ جاءنی بدرستی وراستی که گم کرد از توحید
وقرآن از بعد آنکه آمد بمن قوله عز وجل وکان الشیطان للانسان
خذولا شیطان مر آدمی را مخذول کرداننده است وعده کند ولیکن وفا نکند
هر خلافی که از بنده حاصل آید بجلال شیطان بحاصل آید ولیکن بی بخلق رنجه
نبود وبیان مخذول کردن شیطان آدمی را بقصه برصیصا عابد است کمثل
الشیطان اذ قال للانسان اکفر فلما کفر قال انی بری منک وقال
الرسول یا رب چون بر مخالفت همی بودند رسول علیه السلام بخدای عز وجل
نالید از ایشان گفت یا رب قوله عز وجل ان قومی اتخذوا هذا القرآن
مهجورا یا رب این قوم من ببریدن از این قرآن ای بوی منکر شدند
وکار نمی کنند تحت تنبیه است از غایت رنج که بمصطفی رسیده است علیه السلام
با بتدا اسلام قوله عز وجل وکذلک جعلنا لکل نبی عدوا من المجرمین همچنین
دشمنان کردیم بدین وصف که تراست هر پیغامبری را از کافران واینان
صبر کردند بر جفاء ایشان تا وعدهٔ نصرت من در رسیده است تو نیز صبر
کن قوله عز وجل وکفی بربک هادیا ونصیرا بس خداوند بنده ام راه نمای
ونصرت کننده بر دشمنان قوله عز وجل وقال الذین کفروا لولا نزل
علیه هذا القرآن جملة واحدة ثم اخبر عن طعن الکفار فی النبی والقرآن
گفتند این کافران از این محمد حق است وقرآن کتاب راست است چرا قرآن

يکبار بنا ورد چنانکه موسی عليه السلام توريت را وعيسی عليه السلام انجيل
را جواب داد خداي عز وجل کذلک لنثبت به فوادک هم چنين را جواب
داد خداي عز وجل کذلک لنثبت به فوادک هم چنين پراکنده خواستيم که
بفرستيم در مدت بيست وا ندران تا استوار کنيم دل ترا بر نگاه داشت
وي ودیگر يعني آنست که از يک بار فرستادي دل بعضي از قبول امر ها رنجيدي
چنانکه دل قوم موسی رسيد پراکنده فرستاديم تا دل شما بر قبول وي استوار
بود وقبول وي بر شمان آسان تر بود ورتلناه ترتيلا اي بيناه تبيينا
کذلک قاله قتاده قوله عز وجل ولا يا تونک بمثل الا جيناک ولا يا تونک
بصفة اي عيب نگويند ترا که مصطفايي در ذات تو هيچ عيبي مانند ان
که گفتند نه ما جواب آن بياريم ترا بحجت چنانکه اوتيم جواب ايشانکه گفتند
وقيل ولا يا تونک بمثل الا جيناک قيل مثل ما ربنه ابن الزبعري في قوله ولما
ضرب بن مريم مثلا الاية واحسن تفسيرا سر جواب نيکوتر به بيان از مثل
ايشان قوله عز وجل الذين يحشرون علی وجوههم واين کافران خودرا
محل ومرتبه بلندتر داشته اند با مر مصطفی را عليه السلام ومومنان را عيب
کفتند خداوند عز وجل پيدا کرد که ميشت چنين که کفت ان را که حشر
کنند بدوزخ برروي کشان اوليک شر مکانا واضل سبيلا ايشانند بحال
و درجه و مرتبه بتر از مومنان وگمراه تر وليکن بمقابله دانند و بر نگويند چيزي
را در مقابله چيزي هرچندکه دران ديگر هيچ شر نبود چنانکه خير نگويند چيزي
را درمقابله چيزي هرچندکه دران هيچ خير نبود کما قال تعالی ارباب متفرقون
خير ام الله الواحد القهار ونظايره قوله عز وجل ولقد آتينا موسی الکتاب
انکار جز دادند پيغامبران گذشته ومخالفت قوم ايشان را کفت بدرستی ودرستی
که بداديم موسی را توريت قوله عز وجل وجعلنا معه اخاه هارون وزيرا
وهارون برادر را با وي هم بازو همپشت کردانيديم وزير دولت اين بود که

بوي باز کردند در راي وبوي تباه کشتند ومنه قول الله تعالی کلا لا وزر قوله
عز وجل فقلنا اذهبا الی القوم الذين کذبوا بآياتنا وبسوره طه
کفت من موسی را عليه السلام اذهب الی فرعون آنجا بيا فرستيم از جا بايان
و مردمان بسيار را کثير کفت که بعضي هستند که آب جشمها وآب جاهها خورند
ودر وزکار بدان کردانند وقيل اين کثير بمعنی کل است ونظيره في العدد کبير
قوله عز وجل ولقد صرفناه بينهم ليذکروا وبدرستی ودرستی که ما ميکردانيم
اين باران را ميان خلق تا پند گيرند قال ابن عباس رضی الله عنه وابن
مسعود رضی الله عنه ما من عام باسطر من عام ولکن الله تعالی يصرفه حيث
يشاء من ارضه وبلاد قوله عز وجل فابی اکثر الناس الا کفورا اين اخبار
است با استثنا در نفي تاکيد را يقال ما رايت الا رجلا از گفتن ناسپاسي
کردند خود بس بودي وليکن کفت نخواستند بيشتر مردمان مگر ناسپاسي
غايت ناسپاسي را يعني حواله کردند اين آمدن باران فا آمدن باران ستارگان
کفتند مطرنا بنو کذا اين سنا بکذا وبکذا کما قلنا في قصة تبرک وتجعلون
رزقکم انکم تکذبون اي وتجعلون شکر رزقکم التکذيب قوله عز وجل ولو
شينا لبعثنا في کل قرية نذيرا اين بيان نعمت است بر مصطفی عليه السلام
وتسلی دل وي که دل تنگ مکن ورنج مکش که از ما بخواستمی در هر شهري ودهي
رسولي فرستادمي چون تو تا پند دادندي خلق را بفرستاديم وترا بدين پند
دادن مخصوص کرديم تا شرف ترا بود شکر کن نعمت مرا ورنج کش قوله عز وجل
فلا تطع الکافرين فيما يدعونک من متابعة هواهم طاعت مدار ان کافران
را و رنج از تو اندر خواهند از سوالها اقتراح قوله عز وجل وجاهدهم
بالقرآن جهادا کبيرا بمتابعت تا کردن بس مگر هر حجت کوي با ايشان حجت
کفتني بزرگ کما قال تعالی ولا تجادلوا اهل الکتاب الا بالتي هي احسن ثم
الکناية ينصرف الی القرآن وان لم يسبق ذکره کقوله تعالی انا انزلناه

فی لیلة القدر قوله عز وجل وهو الذي مرج البحرين هذا عذب فرات
یعنی وی آن خداوندی است که بیامیخت هر دو دریا را این یکی
خوش سخت خوش واین شور سخت مرج ای خلط قوله عز وجل وجعل
بینهما برزخا وحجرا محجورا وما بینی نهاده است میان این هر دو آب فرمانی
این ازان جدا باشد چنانکه بند کند شیاطین را در ماه رمضان بندی فرمانی
است امر کند که بند باشند وحجرا محجورا ای منعا ممنوعا تاکیدست قوله
عز وجل وهو الذي خلق من الماء بشرا ای من النطفة بشرا آدمی خداوندی
است که بیافرید از آب نطفه آدمی قوله عز وجل فجعله نسبا وصهرا میان
ایشان بندی و فرزندی حرام کرد ومیان خسر و داماد حلال کرد وکان
ربک قدیرا وخداوند عز وجل قادرست بدانچ خواهد قوله عز وجل ویعبدون
من دون الله می پرستند این کافران بدون خدای عز وجل آنچ منفعت
کند شان او پرستید واین دلیل است که خداوند عز وجل ضارست
ونافع قوله وکان الکافر علی ربه ظهیرا ای قادرا غالبا علی معبوده وهو
الصنم می پرستند این کافران بت را نفع کند ومضرت نکند وبا همین این
کافر قاهرست وغالب است برین بت چنین را با هر ابا زمیکوبد قوله عز وجل
وما ارسلناک الا مبشرا ونذیرا ما نفرستادیم ترا که رسولی مگر مژده دهنده
آنرا که متابعت کند حق را و قبول کند وبیم کننده آنرا که بر کفر باشد فرستاد
اکنون تو که مصطفای بگوی چون بیان کردم با بر وینی خبر دادم کار را که خود
ماندار طمع فرماید قوله عز وجل قل ما اسئلکم علیه من اجر الا من شاء ان
یتخذ الی ربه سبیلا این استثنا منقطع است بمعنی لیکن یعنی هیچ نمانده است
بیان کردید اکنون اختیار شمار است هر که بخواهد از شما که راهی کرد بخداوند
خود بتوحید وطاعت کرد ای من شاء ان یتخذ الی ربه سبیلا فلیتخذ قوله
عز وجل وتوکل علی الحی الذي لا یموت بیان ار اما از هدت بر توکل ارزد

کن که

کن که هرگز بمیرد واگاه می بیاموزد که توکل چگونه کن که توکل بحق دگفتار مدنیت
کرکوی توکل کردم توکل بفعل کن قوله عز وجل وسبح بحمده وپاک کوی
ورا از عیب بحمد وی بعنت منت ورا به بین برخود وقیل وصل بحمده متوکل
مسبح بود کما قال تعالی فاعبده وتوکل علیه قوله عز وجل وکفی به بذنوب
عباده خبیرا وبسنده است خداوند دانا نگاه بندگان خود این وعیدست
تعلم و قوله به والباء صلة قوله عز وجل الذي خلق السموات والارض
وما بینهما فی ستة ایام ثم استوی علی العرش مراد از عرش
ملکت وثم اخبارست ای استوی الرحمن علی حفظ العرش قوله
عز وجل الرحمن فسئل به خبیرا هر حاجتی ومرادی که افتد از چیز خود
هر که ترا بیان کند نظیره ولا ینبئک مثل خبیر هر که ترا بیان کند چون
خداوند عز وجل بیان نکند قوله عز وجل واذا قیل لهم اسجدوا للرحمن
چون بگویند ایشانرا سجده کنند رحمان را آنک نگاه دارنده هفت آسمان
وزمین است قالوا وما الرحمن چون بگویند ایشانرا رحمن کیست واین بدان
کفتند که ذکر رحمان در عرب معروف نبود منکر شدند وهم بذکر الرحمن هم کافرون
وقال تعالی هم یکفرون بالرحمن قوله عز وجل انسجد لما تأمرنا وزادهم
نفورا سجده کنیم آنرا که پیغامبر ما را سجده کردن فرمود وایشانرا ارمیدکی
نظیره قوله عز وجل تبارک الذي جعل فی السماء بروجا میگویند که رحمن
کیست بزرگوارست رحمن آن خداوندی است که بیافرید در آسمان
وزمین ستارگان وستارگان را بروج گفت وبروج قصر وکوشک بود
ستاره بکوشک مانند کرد ومعنی رایکی بزرگیه ورا ودیگر بلندی ورا ودرواود
که بروج منازل ستارگان سیاره بود واین درست ترست قوله عز وجل
وجعل فیها سراجا وقمرا منیرا وبیافرید در آسمان آفتاب وماه روشن
تابنده قوله عز وجل وهو الذي جعل اللیل والنهار خلفة لمن اراد ان یذکر

او اراد شکورا وی ان خدای است که شب و روز را خلفت یکدیگر
گردانید یکی میرود و دیگری می آید ابن عباس رضی الله عنه خلیفه بدان معنی
گفت تا او کسی را وردی از شب فوت شده باشد بروز قضا کند و از روز فوت
شده بود بشب قضا کند روز و شب هر دو آفریده ام از بهر که آفریده ام
لمن اراد ان یذکر از بهر مریدان بند و شکر را آفریده ام قوله را عز و جل او
اراد شکورا ای واراد شکورا قوله وعباد الرحمن الذین یمشون علی الارض
هونا میابست باید امانرا که بندگیر بعبودیت و بعبادت و شاکر باشند و هم
خدای پرست خواص بندگان انانند که در زمین متواضع روند و کسی که دو
بر خاک کبر نیا در و بر خدای عز و جل کبر که گردانهم کانوا اذا قیل لهم
لا اله الا الله یستکبرون وعباد الرحمن ان اضافت مدح و شرف
است نه اضافت ملک تنها کما قال تعالی ناقة و بیت الله و رسول خانه
و قتی در زمین که کسی از بالا بنشیب آید از غایت تواضع قوله عز و جل
واذا خاطبهم الجاهلون قالوا سلاما خواص رحمن آنانند که چون سخن گویند
جاهلان با ایشان ان سخن نادرست را جواب نیکو روشن گویند معنی
آنست که هر کسی را زشت گفتی تعریض کردن خود را مر شنیدن جواب را
و مکافات خواص رحمن انانند که نه جواب درشت تا ردهند و نه مکافات
کنند بلک عفو کنند و سلام گویند یعنی تو ایمنی از مکافات ما نیکو کنند هزار
باری قوله تعالی والذین یبیتون لربهم سجدا وقیاما ذلک وصف
نهارهم و هذا وصف لیلهم بروز با خلق حلیم بارکش باشند چون شب در آید
همه شب بیدار گذارند گاه بسجده و گاه بقیام خدای خود را یقال بات
فلان یفعل کذا اذا فعل ذلک لیلا و ظل فلان یفعل کذا اذا فعل
نهارا و نصبت سجدا علی الحال و قیاما عطف علیه قوله عز و جل والذین
یقولون ربنا اصرف عنا عذاب جهنم و چون از اذا عبادت فارغ شوند

دعا گوید

دعا گویند یا رب بگردان از ما عذاب دوزخ قوله عز و جل ان عذابها
کان غراما که عذاب دوزخ عذابی لازم است و دایم یقال فلان غریم
فلان لانه یقیم علی مطالبة و یدوم علی اقتضایه و قال الحسن رحمه الله علیه
ما من غریم الا و یفارق غریمه یوما الا غریم جهنم فانها لا یقال یفارق
غریمها قوله عز و جل انها سائت مستقرا ومقاما بگردان از ما عذاب دوزخ
و جای قرار است و بد بانگاهی است و انما وصفها بالسوء لما فیها من المکروه
کما یسمی المریض سوء لما فیه من المکروه وان کان کفارة و موعظة للمومنین
قوله تعالی والذین اذا انفقوا ولم یسرفوا ولم یقتروا خواص رحمان
آنانند که چون نفقه کنند اسراف نکنند که در وی ضایع کردن حق و مال بود
ولم یقتروا و یکبارگی تنگ نکنند که حق اهل خود ضایع کنند نه در نفقه اسراف
کنند نه یکبارگی تقتیر کنند میان دو راست ایستاده باشند و میان راهی گیرند
و قال رسول الله علیه السلام ما عال امرا اقتصد و نظیره ولا تجعل یدک
مغلولة الی عنقک ولا تبسطها کل البسط هذا امر و ذلک وصف قوله عز و جل
والذین لا یدعون مع الله الها آخر خواص رحمان انانند که با الله
دیگری را بخدای نخوانند قوله عز و جل ولا یقتلون النفس التی
حرم الله الا بالحق و نکشند تنی را که خدای عز و جل حرام گردانیده است
کشتن و را مگر بحق و هو ان یحب کفر بعد ایمان و زنا بعد احصان و قتل نفس
بغیر حق ولا یزنون و زنا نکنند و هذا یدل علی انه لیس بعد الکفر ذنب
اعظم من القتل ولا بعد القتل اعظم من الزنا الا تری انه یجب بکل
واحد القتل و عن ابن عباس و مسعود رضی الله عنه انه قال سئل رسول الله
علیه السلام ای الذنب اعظم فقال ان یجعل لله ندا و هو خلقک فقلت ثم ای
فقال ان تقتل ولدک خشیة ان یاکل معک قلت ثم ای قال تزنی بحلیلة جارک
قوله عز و جل ومن یفعل ذلک یلق اثاما و هر که بکند یکی از ین سه کفر و قتل

تازیانه بپند عذاب را، اثام گفت که اثام سبب عقوبت است و روا بود که
جزای را بنام سبب خوانند وقیل الاثام وادٍ فی جهنم للزناة وللفتّار
بمعنی الاصابة کما یقال لقیت الشدائد ای اصابنی وجزیة علی الجزا قوله
عز وجل **یضاعف له العذاب یوم القیامة** زیادت کنند ورا روز قیامة
عذاب کفر وقیل عذاب زنا وقیل زیادت عذاب بدان معنی است که دایم
است یعنی درین عذاب بود قوله عز وجل **ویخلد فیه مهانا** وجاودانه دارند
کاوزا اندرو بخ خواری را قوله عز وجل **الا من تاب** ای من تاب **وآمن**
وعمل صالحا مگر که از کفر تبرا کند وبایمان وتوحید تو کند عمل صالح بایمان
ضم کند قوله عز وجل **فاولئک یبدل الله سیئاتهم حسنات** آنان که بدینها
وصف اند بدل کند خدای عز وجل بدیها را ایشان نیکیها را ایشان را
بدل کفر وتوحید پسند بدل زنا وقیل عمل صالح نویسند وی وصف
بدل کرد خدای عز وجل **وکان الله غفورا رحیما** ظاهر **ومن تاب وعمل**
صالحا هر که برگردد از گناه وطاعت کند قوله عز وجل **فانه یتوب الی**
الله متابا وی بخداوند عز وجل می باز گردد بازگشتنی قوله عز وجل **والذین**
لا یشهدون الزور وخواص رحمان آنان اند که چون باللغو رسند
یعنی اذا الفوق ان مروا باطل مروا کراما وار برگذرند یعنی روی ازوی
بگردانید واللکرم بالامه هو الاعراض یقال شاه کریمة اذا کانت تعرض
عند حلیفه بوجهها فاما معه ذلک الصفح عن الذنب کانه یعرض عنه ولا یجازی
علیه حکم الایة مکیة نزلت قبل ان یفرض الامر بالمعروف والنهی عن المنکر
ثم نسخ ذلک مگر سامان باز داشت بود که معذور باشد بروی کردانید آن
وقال قتادة رحمه الله مروا کراما لا یساعدون اهل الباطل علی باطلهم
وقال الحسن اللغو جمیع المعاصی قوله عز وجل **والذین اذا ذکروا بآیات ربهم**
لم یخروا علیها صما وعمیانا وخواص بندگان رحمن آنانند که چون ایشان را

رانند دهند بآیات قرآن وروی درنیفتند زیر بند کران ونابینایان
یعنی چون در اکر و عبرت بگیرد نابینا است و هر که عکس این کند وی از خواص
رحمن است قوله عز وجل **والذین یقولون ربنا هب لنا من ازواجنا**
وذریاتنا قرة اعین خواص رحمن آنانند که دعا کنند گویند ای خداوند ما ببخش
ما را از زنان ما و فرزندان ما که روشنائی چشمها بودند یعنی مطیع زیند ومطیع
میزیند از خداوند خواهند دعانه از زلالة فواده قوله عز وجل **واجعلنا للمتقین**
اماما و ما را پیش رو متقیان گردان یعنی ما را در همه جزها وطاعتها سابق
گردان تا اقتدا بما کنند وصف شان گفتی از جزا شان خبر ده قوله عز وجل
اولئک یجزون الغرفة بما صبروا این بندگان جزاء داده شوند در بهشت
درجات بلندیان صبری که کردند در دنیا باین معاملتها که گفتیم درجه سال راه
قوله عز وجل **ویلقون فیها تحیة وسلاما** و بهر جنس آورده شوند درین بهشت
تحیت وسلام مهربان رسانند این تحیت وسلام حکایت بود قوله عز وجل **خالدین**
فیها جاودان بودند اندر بهشت قوله **حسنت مستقرا ومقاما** نیکو قرار
گاهی است نیکو بازگشتگاهی قوله عز وجل **قل ما یعبؤا بکم ربی لولا دعاؤکم**
ای لولا عبادتکم الاصنام گفت بگوی چه کند خدای عز وجل من عذاب
شما را اگر نه آنست که شما بوی دیگری میخوانید ای ما یعبؤا بکم بعذابکم لولا انکم
تدعون مع الله غیره ودلیل صحة هذا التاویل انه قال **فقد کذبتم فسوف**
یکون لزاما بدرستی در راستی که دروغ زن داشتند رسول را وقرآن را
زود بود که رسد بشما عذاب لازم قیل عذاب یوم البدر وقیل عذاب النار
فی الآخرة وهذا التاویل موافقت النظم الایة وتاویل آخر قل ما یعبؤا بکم
ربی لولا دعاؤکم ای ما یصنع بحذفکم لولا عبادتکم ایای بگو یا محمد چه کند و چه خواست
کردن خداوند عز وجل آفرینش شما از بهر آن بود تا از آسمان شما متعبد گرفتنی
مرین معاملها که یاد کردیم چنانکه وما خلقت الجن والانس الا لیعبدون بیافریدم

آدمی را و پری را کمتا متعبد کریم شان بعبادت و نظم سوره از اول
تا آخر بیان شناخت است و بیان پرستش و با آخر سوره خبر داد که من شما را
از بهر آن آفریدیم تا عبادت خود بفرمایم فعل کذبتم برستی و راستی که
شما دروغ زن داشتید رسولانرا و پرستید دون مرا و تاویل سوم قل ما یعبؤ
بکم ربی لولا دعاکم و تفسیر علم بگوی یا محمد صلی که خدای عز و جل این عبادت
شما را به تضرع و زاری شماست تا بدانی که بجز عبادت بس باید کردن و پس
هر عبادت دعا و بقبول باید کردن که خدای عز و جل بپاز نیت عبادت
بتضرع و زاریست و تضرع عقب فراغ عبادت همه پیغامبران است کما
قال تعالی ربنا و تقبل دعاء ربنا اغفر لنا فقد کذبتم فسوف یکون لزاما سورة
الشعرا مکیة و عن ابی بن عباس کعب رضی الله عنه عن النبی علیه السلام انه
قال من قرأ سورة طسم الشعراء کان له من الاجر عشر حسنات بعدد من صدق
بنوح و کذب و بهود و شعیب و صالح و لوط و ابراهیم و اسحاق و یعقوب
و بعدد من کذب بعیسی و صدق بمحمد علیه السلام عشر حسنات و نظم السورتین
سورة الفرقان فیها بیان المعرفة والتوحید و حجة الحق و بیان تحقیق الوعد
فی حق المؤمنین و بیان تحقیق الوعید فی حق الکفرة بسم الله الرحمن الرحیم
قوله عز و جل طسم قال ابن عباس رضی الله عنه الطاء من ذی الطول والسین
من السلام والمیم من الملک و قیل هذا قسم بحروف المعجم و قال قتادة رضی الله
عنه طسم اسم من اسماء القرآن قوله عز و جل تلک آیات الکتاب المبین
تلک اشارتست بآیات قرآن که فرستاده شده است پیش از فرستادن
این سورت قوله عز و جل لعلک باخع نفسک الا یکونوا مؤمنین ای
لاجل ان لا یکونوا مؤمنین کز کشنده تن خویشی از حریصی تو با یا (؟)
ایشان بانک ایشان نگرویدند بدین قرآن و کسی که در کاری بغایت حریص
بود بکشتن وصف کنند گویند هر زمانیا خویشتن بکشتی و این استفهام است

بمعنی

بمعنی نهی ای لا تبخع نفسک نظیره فلعلک باخع نفسک علی آثارهم و قال
فلا تذهب نفسک علیهم حسرات ان نشأ ننزل علیهم من السماء آیة
این ناگرویدن ایشان نه از عجز وصف منست اگر من بخواهم بفرستم
با ایشان آیتی قاهر و جبر کننده ایشان را با یمان قوله عز و جل فظلت
اعناقهم لها خاضعین زود کردنهاشان خاضع کرده چنانکه آیتی فرستادم
سلیمان که همه دیوان عالم را مقهور وی کرده ایدم کما قال و من یزغ
منهم عن امرنا نذقه من عذاب السعیر آتشی از دوزخ در نوک تازیانه
سلیمان علیه السلام نهادیم تا اگر از شرق عالم تا غرب عالم دیوی از فرمان
وی باز گردان ببردی تازیانه بسوی وی باشارت کردی آتش بجستی و دیو را
بسوختی از نخواستمی تا لستمی همه را بقهر با یمان آوردن و توانستمی نیز
همه را بلطف باختیار همه را با یمان آوردن قوله عز و جل و ما یاتیهم من
الرحمن محدث بیاید با ایشان یعنی با ین کافران معرض هیچ ذکری
یعنی رسولی یا هیچ ذکری با ایشان بار و آرنده نو بوی با آرنده باز گردد
و مصطفی را علیه السلام بمحدث وصف شاید کردن از کوی عز الرحمن گفت
گویم معنی انست که این ذکر مصطفی علیه السلام به لب سند رحیم است در صادق
و امر وی روا بود که بوی اضافت کنی قوله عز و جل الا کانوا عنه معرضین
مگر که ایشان روی کردانیدند از ان بند قوله فقد کذبوا برستی که دروغ
زن داشتند این کافران مصطفی را علیه السلام و قرآن را و این هذا را
هر سه محتمل است قوله عز و جل فسیاتیهم انباء ما کانوا به یستهزئون زود
بود که با ایشان آید خبر آگاهی آنچ ایشان بوی دروغ زن داشتند قوله
عز و جل او لم یروا الی الارض کم انبتنا فیها من کل زوج کریم مگروند
یا محمد مرین زمین که چند گونه نعمت نغز و نیکو آفریده ام و رویانیده ام
هر جفت را بکرمی وصف کنند غایت حسن و شرف آن جفت بوده و کرم کثرت را

آزمیش
بود قوله عز وجل ان فی ذلک لآیة در اینچ یاد کردیم از آیات
نباتها نیکو از زمین نشانه وعلامتی است بر قدرت وحدانیت من قوله
عز وجل وما کان اکثرهم مومنین و بیشتری از ایشان گروان مومن نیست
ای نخواهند گردید قوله عز وجل وان ربک لهو العزیز الرحیم ظاهر
قوله تعالی واذ نادی ربک موسی ان ائت القوم الظالمین یاد کن
یا محمد که بخواند خداوند عز وجل موسی را و گفتش برو بسوی قوم کافرشان
باز تفسیر کرد که این قوم ظالمان قوله قوم فرعون الا یتقون قوم فرعون
اند نمی ترسند استفهام بمعنی التوبیخ او بمعنی الامر قوله عز وجل قال رب
انی اخاف ان یکذبون موسی گفت یا خداوند من می ترسم که دروغ
زن دارند مرا قوله عز وجل ویضیق صدری و بترسم که دروغ زن
دارند مرا قوله عز وجل که جان استوار ندارند و مرا تنگ شود دل من قوله
عز وجل ولا ینطلق لسانی و بترسم که نرود زبان من بسخن گفتن
قوله عز وجل فارسل الی هارون که امر کن هارون را بوحی کما ذکرنا فی الآیة
الاخری واشرکه فی امری وکما قال واخی هارون هو افصح منی لسانا فارسله
معی ردا یصدقنی قوله عز وجل ولهم علی ذنب ای عندی ذنب وهو
قتله القبطی حیث وکزه وایشان نزا زدمن گناهی است از ایشان که بخطا بدست
من کشته شده است قوله عز وجل فاخاف ان یقتلون ترسم که مرا بکشند
واین اخبار است از ضعف بشریت یا عارض ضعیف بود تا بنوت ماکه
می ترسم قوله عز وجل قال کلا فاذهبا بایاتنا جواب داد خداوند عز وجل
که چنانه رسند بکشتن تو برو و برادر تو هارون و آیات قوله عز وجل
وفعلت فعلتک التی فعلت وانت من الکافرین کردی اینچ کردی
از کشتن قبطی و تو از ناسپاسان بودی نعمت مرا ای وانت من الکافرین
للنعمة موسی جواب داد قوله عز وجل قال فعلتها اذا وانا من الضالین

ای کنت

ای کنت جاهلا ان الوکزة تودی الی القتل آری کردم ومن از جمله جاهلان
بودم وقال ابن عباس رضی الله عنه وانا من الجاهلین ومن از جمله نادانان
بودم وقیل من الضالین ای من الناسین کما قال تعالی ان تضل احدیهما قوله
عز وجل ففررت منکم لما خفتکم بگریختم از شما چون بترسیدم از شما قصاص
قبطی که جبریل علیه السلام گفته بود کس ان الملا یأتمرون بک لیقتلوک فاخرج
ومن کلام الحکماء الفرار مما لا یطاق من سنن المرسلین کما قال تعالی موسی
ففررت منکم لما خفتکم وقال ایضا فلما راها تهتز کانها جان ولی مدبرا
ولم یعقب من الخوف قوله عز وجل فوهب لی ربی حکما از انجا که ترس بود
وغم بود هم از انجا شادی نمود کس گفت بخشید مرا خداوند من صواب
گفت و کردار قوله عز وجل وتلک نعمة تمنها علی ان منتی است که
بر من می نهی ای هست این منت ترا بر من تا ریک بنی اسرائیل را به بندگی
گرفتی و مرا به بند گرفتی ولیکن منت تو بر من بدان جای منت که حق
خدای بان حق خدای برتر از حق بود وقیل نعمة تمنها علی بدیگر تا دیل
این استفهام است یعنی این خود منتی است که تو بر من می نهی که ترا برادرم
بنی اسرائیل را مستضعف و مقهور کردی تا ایشان را سامان پرورش من
نبود ار بایند هی نه مرا پرورندگان بودند استفهام است بمعنی نفی چون هر دو
جوابش بداد انگاه فرعون ماصل سخن باز گشت موسی گفته بود انا رسول رب
العالمین قوله عز وجل قال فرعون وما رب العالمین روا بود که بمعنی
من بود کما قال عز وجل والسماء وما بنیها ومن بناها وقیل وما رب العالمین
گفت چیست رب عالم سوال از انجا داد که اعتقاد وی بود از جهل ونادانی وی
موسی علیه السلام جواب از انجا داد که سرای خدای وی بود قوله عز وجل
قال رب السموات والارض وما بینهما ان کنتم موقنین گفت رب عالم رب
آسمان و زمین وی است و اینچ ما بین وی است از استوار دارید ولکاکنید

دروین آسمان وزمین فان قیل کیف تحل سواله ومارب العالمین
علی الجبه منه برب العالمین والله تعالی یقول خبرًا عن موسی حین خاطب
فرعون قال لقد علمت ما انزل الا رب السموات والارض بصایر وقال وجحدوا
بها واستیقنتها انفسهم ظلموا وعلموا الجواب قلنا هذا السوال من فرعون
انما کان سیئ ابتدا امری ثم لما اظهر موسی الایات لجربه فظهر عنده الحق
الا انه وجحده قوله عز وجل قال لمن حوله الا تستمعون اراد فرعون علیه
اللعنة آن عنیت موسی بین یدی قومه الی الحیوان فقال لمن حوله الا
تستمعون ای سالت موسی ومارب العالمین سالته عن الماهیة
وهو یقول رب السموات والارض من وراء ازجه می پرسم وی مرا از که
جواب میدهد فقال قومه لموسی کیف یقول یا موسی فاجز موسی عن
مقالته الحق قوله عز وجل قال ربکم ورب ابائکم الاولین فلما سمع فرعون
ذلک منه قوله عز وجل قال ان رسولکم الذی ارسل الیکم لمجنون
وانما قال رسولکم الذی علی طریق الاستهزا کفت ان رسول شما که بشما
فرستاده اند هر آینه دیوانه است فقال موسی انما علی مقالتی الحق لا
اعزل عنه رب العالمین قوله عز وجل قال رب المشرق والمغرب
وما بینهما ان کنتم تعقلون رب آفریدکار آن جانب است که آفتاب بر آید
و آن جانب که آفتاب فرو شود و آنچه که در ما بین وی است از هش داری
و خرد داری قوله عز وجل قال لین اتخذت الهًا غیری لاجعلنک من
المسجونین اره ون من معبودی کیری ترا از زندانیان کنم یعنی بزندان
کنمت قال ابن عباس رضی الله عنه کان سجنه اشد من القتل لحبسه فی
مکان ولا یسمع ولا یبصر شیا قوله عز وجل قال موسی او لو جیتک
بشی مبین الف استفهام است یعنی جیتک بحجة ظاهرة علی صدق دعوای
قوله عز وجل انی رسول الله الیک وار جند حجت و دلیل ظاهر بیارم بر آنکه

من رسول

من رسول خدایم تو هم بزندان باز داریم مبین ای یسی واین بدان
کفت موسی علیه السلام که دانسته بود ان طبع خلق که چون معاینه بینند
کردن نهند فرعون کفت قوله تعالی فات به ان کنت من الصادقین
بار این حجت پیدا را اور است کویا یعنی قوله عز وجل فالقی عصاه بیفکند
موسی عصا را واین نخستین اعدت بود در ساعت ثعبان کشت ماری
عظیم بدان فرعون و قوم وی قوله عز وجل فاذا هی بیضاء للناظرین همیدون
سپید بود و روشن که نور و علیه کرد نور آفتاب را کفتا کان را و روشن
شد همه سرای و خانها و کنجینها و جایها و همه شهر که هیچ چیز آن نور را
غلبه نکردی چون بدیدند کفت فرعون مر قوم خویش را قوله عز وجل قال
للملاء حوله ان هذا لساحر علیم این جادوی است دانا انکاه تیز قوم
خود را بر موسی کفت قوله عز وجل یرید ان یخرجکم من ارضکم بسحره
میخواهد این موسی که بجادوی شما را از شهرتان بیرون کند و بر مرد هیچ
رزان سخت تر نیاید و الا از خان ومان خود بیرون کنی قوله عز وجل
فماذا تامرون اکنون شما چی فرمایید مرا چکنم با وی از خود تواضعی اظهار کرد
در دل بعض ایشان را دیگر تا ویل یرید ان یخرجکم ای یخرج حده کم و عبید
کم و هم بنو اسرائیل من ارض المصر الی ارض الشام بقهره ایاکم بسحره
واین بدان کفت که موسی کفته بود که خدای عز وجل مرا بدان فرستاده است
تا بکویم ترا ان ارسل معنا بنی اسرائیل را با ما قومش جواب دادند قوله
عز وجل قالوا ارجه واخاه فرعون قصد کشتن موسی کرده بود چنانکه
کفت درونی اقتل موسی قوم وی کفتند مکش ورا ولیکن بزندان باز دار یعنی
الارجاء التاخیر یعنی آخر قتلهما عن هذا الیوم المیعاد یوم یجتمع الناس فیه
کفتند تاخیر کن کشتن ایشان را و بفرست رسولان از شهرها بجوالی مصر کرد
کنندکان تا بتوارند هر چه جادوی است استاد فرعون همان کرد که قومش

اشارت کرده بودند جادوان را کرد کرد این جادوان بقول ابن عباس رضی الله
عنه هفتاد تن بودند و بقول سدی سی و اند هزار تن بودند و بقول وهب
بن منبه پانزده هزار مرد بودند روا بود که این هفتاد سران بودندی قوله
عز و جل وقیل للناس هل انتم مجتمعون استفهام است یعنی ای اجتمعوا
کفتند این اصحاب فرعون مردمان را که کرد آیید قوله عز و جل لعلنا نتبع السحرة
ان کانوا هم الغالبین تا است مارا مزدی اکر ما غلبه کنیم موسی را فرعون
کفت نعم شما را مزد و من مزد است چنین و چنین و شما مزد از مقربان من باشید
و بار اول شما کردایند و باخر شما بیرون آیید کفتند ما را لبس و بیرون آورند
وصف بالسته اند و راز کفتند ابکدیکر و قد ذکرنا فی سورة طه کفتند
یا موسی اما ان تلقی و اما ان نکون نحن الملقین کفت موسی بیفکنید
من اول تا شما افکنید و این امر اجازت نیست چنانکه یاد کردیم قوله
عز و جل فالقوا حبالهم و عصیهم و قالوا بعزة فرعون انا لنحن الغالبون
لموسی و هارون فاوحی الله تعالی الی موسی ان الق عصاک قوله عز و جل
فالقی عصاه فاذا هی تلقف ما یافکون همی دون یکبار بکرفت آن
همه ساختها بدروغ بلا و فرو برد موسی دست دراز کرد بار دیکر عصا شد
فالقی السحرة ساجدین همه سحره یکبار در سجده شدند قوله عز و جل
قالوا آمنا برب العالمین رب موسی و هارون شنیده بودند از موسی
که کفته بود انا رسول رب العالمین فرعون علیه اللعنة بترسید سحره شما را
دستوری دادی ان موسی ان میلکم فی السحر قوله عز و جل وهو الذی علمکم
السحر فلسوف تعلمون زود بود که بدانند آنچ بشما رسد از عذاب آنکاه
بیان کرد که چکونه خواهد کردن با ایشان کفت قوله عز و جل لاقطعن ایدیکم
وارجلکم من خلاف ولاصلبنکم اجمعین بذکر اجمعین تاکید کرد تا بدانید
یکی را نجورهم ماندن سحره با یاران دوستان خدای عز و جل کشته بودند از

بستد به دشمن خدای عز و جل بنه لیشد کفتند قوله عز و جل لا ضیر هو من ضاره
یضوره ضیرا یعنی ضرر ای لا مضرة لنا فی ذلک قوله عز و جل انا نطمع ان
یغفر لنا ربنا خطایانا ای بشانیم کر ترا طاعت داشتیم و بدین ایمان بسبب
موسی طمع میداریم که عفو کند از ما آن کناهان که کذشته ما و عقوبت نکند مارا
بدین کفر و سحر کذشته ان کنا اول المؤمنین ای بان کنا که ما اول کرویدکان
بودیم برب موسی و هارون یعنی از اهل این جمع قوله عز و جل واوحینا
الی موسی موسی علیه السلام آمد بفرعون و دعوی و معجزه بنمود و نکرویدند
فرمان آمد موسی را علیه السلام که ببر بندکان مرا بنی اسرائیل را بشب تا
ایشان بدم آیند شما را الا مرا را لسر باللیل یقال اسری یسری اسرا و سری
وهب لیلا قال الله تعالی سبحان الذی اسری بعبده لیلا موسی علیه السلام
با بنی اسرائیل اتفاق نهادند برفتن فلان شب و علامتی کردند تا بدانند
که رفتند دیکر روز فرعون خبر یافت کس فرستاده با سپاه تا جمع
کنند وان از خانها غایب بودند فرعون را عادتی بود که طبل زدی کاه
بکشتی حکروی بیرون کردی بر آن انک در شهر حاضر بودی بیامدی
و آنکه نبودی حاضر شدی دیکر روز طبل زد و سپاه جمله کرد و بدم ایشان
رفت و بیک روایت دو هزار سوار مقدمه سپاه وی بودند تاج با مرکب
ایشان که سپاه موسی را که ششصد هزار مرد بودند کروه اندک کفتند قوله
عز و جل ان هؤلاء لشرذمة قلیلون الشرذمة الطایفة والعصبة القلیلة
من عصب کثیرة قوله عز و جل وانهم لنا لغائظون ای لمبغضون و ایشان
دشمن داران مااند قوله عز و جل وانا لجمیع حاذرون و ما همه خود کرفته ایم
حذرون ای عالمون بالحذر و حاذرون ای مستعدون للحرب قوله تعالی
عز و جل فاخرجناهم من جنات و عیون و کنوز بیرون آوردیم شان
یعنی فرعون و قوم ورا از بوستانها و چشمها و کنجها و مالها و ورز سراها

فراخ قوله تعالی عزوجل مقام کریم ای الدور الواسعة وقیل مسکن حسن
شریف وعن ابن عباس رضی الله عنه انه قال المقام الکریم المنابر وکان
بمصر الف منبر یخطبون علیها فرعون قوله عزوجل کذلک واورثناها بنی اسرائیل
بیرون شان از مصر چنین که خبر دادیم واین بوستانها وگنجها وکوشکها
بنی اسرائیل قوله عزوجل فاتبعوهم مشرقین ای لحقوهم مشرقین
ای مصبحین حین شرقت الشمس ای طلعت یقال اشرقنا ای دخلنا فی
الشروق کما یقال ربینا واصبحنا ای دخلنا فی المساء والصباح ومنه قول
العرب فی الجاهلیة اشرق ثبیر کیما ای دخل فی شروق الشمس فرعون
وقوم وی از پس رفتند بنی اسرائیل بوقت آفتاب برآمدن قوله عزوجل
فلما تراء الجمعان چون دیدار افتاده هر دو سپاه را قوله عزوجل قال
اصحاب موسی انا لمدرکون گفتند قوم موسی موسی را دریافت فرعون
وسپاه او موسی گفت کلا حقا دریابند مارا قوله عزوجل ان معی
ربی سیهدین خداوند ناصر ونگاه دارنده منست آن بدان گفت که خداوند
عزوجل ویرا وعده کرده بود که لا تخاف درکا ولا تخشی وعلم موسی علیه السلام
انه لا خلف فی وعد الله قوله عزوجل فاوحینا الی موسی ان اضرب بعصاک
البحر موسی علیه السلام بدریا رسید فرمان در رسید که عصا بر آب زن بزد
فانفلق بزد بدوازده پاره شد دوازده راه پیدا آمد تا هر سبطی براهی رفتند
قوله عزوجل فکان کل فرق کالطود العظیم هر پاره آب که از جای برجای
برخاسته بود چند کوهی بود که هر دو سنگ دراز وبالای وی بود قوله عزوجل
وازلفنا ثم الآخرین نزدیک آوردیم آنجا بدریا فرعون وقوم ورا ازلفنا
ای قربنا فرعون چون دریا شکافته شده است تا دشمنان خود را یابیم و
انجینا موسی ومن معه اجمعین برهانیدیم موسی را وقوم همه را وقوم
فرعون را غرق کردیم با فرعون قوله عزوجل ان فی ذلک لایة ودرین خبر یاد کردیم

ازهلاک

ازهلاک فرعون وقوم وی ونجات موسی علیه السلام وقوم وی نشانها
است وحجتی بر قدرت خداوند عزوجل وبدانکه هر که بوی عاصی شود و بر
رسولان وی هلاک شود قوله عزوجل واتل علیهم نبا ابراهیم قصه
موسی با فرعون برخواندی برایشان که بعهد ایشان نزدیکتر بوده است
اکنون برخوان برایشان قصه ابراهیم تو با ایشان بوی است قوله عزوجل
اذ قال لابیه آزر وقومه ماذا تعبدون قالوا نعبد اصناما گفتند می پرستیم
بتانرا همه روز معتکف ایم بر پرستش ایشان آنگاه ابراهیم علیه السلام تنبیه
کرد شان بر باطلی کار ایشان گفت قوله عزوجل هل یسمعونکم اذ تدعون
او ینفعونکم او یضرون ای اجابت کنند تان این بتان چون ایشانرا
بخوانید بحاجت خود یا منفعت کنند تان چون ترسید تا زیان کنند تان
چون ترسید قالوا بل وجدنا اباءنا کذلک یفعلون بل رد ما قبل است
یعنی نشنوند ومنفعت نکنند وزیان نکنند گفت چرا می پرستید گفتند از بهر
آنک پدران خود را یافته ایم که چنین میکردند ما تقلید کردیم پدران خود را
قوله عزوجل قال افرایتم ما کنتم تعبدون ارایت ابتدا بود وآغاز سخن را
معنی آنست که بدانید آنچ شما پرستنده وی آید وپدران گذشته شما پرستنده
وی بودند قوله عزوجل فانهم عدو لی الا رب العالمین دشمنان منند
شما وپدران شما ومعبودان شما الا رب العالمین لان الاستثناء یکون
من جنس المستثنی منه ولم یوجد هاهنا فیکون استثناء منقطعا یعنی لیکن
ورد بود که استثناء دارد ولیکن معنی آن بود که هر چند عبادت تان
اعتقاد داشته اند عبادت خداوند نه اعتقاد داشته اند ابراهیم گفت
علیه السلام هر چه را شما اعتقاد دارید معبودی همه دشمن منند مگر که رب عالم
که وی دوست منست فانهم عدو لی الا رب العالمین العابد والمیم کنایة
یرجع الی العابدین والمعبودین آنگاه صفت کرد رب عالم را گفت قوله عزوجل

الذي خلقني فهو يهدين رب عالم آنست كه مرا بيافريد وراه نمود مرا قوله عز وجل
والذي هو يطعمني ويسقين وطعام دهد مرا وشراب دهد مرا وچون بيمار
شوم وي شفا دهد مرا يعني كويند مرض بخود كرد رفت وبخداوند اضافت
نكرد چه در وي كراهيت است واين هيچ وباطل است لقوله عز وجل والذي
يميتني ليكن يعني دروي آنست كه هر چيزي كه بسته باشد بدو طرف بهر طرف
كه اضافت كني روا بود كه كويي من بيمار شدم وروا بود كه كويي وي بيمار كرد مرا
چنانكه در كيك فلان برد فلان را بميرانند قوله عز وجل والذي اطمع ان يغفر
لي خطيئتي يوم الدين ورب عالم آنست كه من طمع دارم بوي كه بيامرزد
خطاها را روز قيامت والخطيئة الاثم واين ان سه سخن بتعريض است
كه كفته بود كه سارة اختي بل فعله كبيرهم واني سقيم وقيل معناه طمع دارم
بوي كه بيامرزد زلالت مرا در مستقبل الخ از من در وجود آيد كه انبيا عليهم السلام
معصوم نه اند از زلالت وانما علق بالطمع وزلات الانبياء مغفورة لا محالة
ولكن از بزركي محل وقرب ايشان نزد رب خود را بدان ملوم دارند غايت
اظهار عبوديت را تعليم كردار تا اقتدا آرد ديكران بايشان بود كما قال يوسف
عليه السلام توفني مسلما رب هب لي حكما يارب بخش مرا علم شريعت وبيان
معاني وي تا حكم كنم بوي ميان بندكان تو قوله عز وجل والحقني بالصالحين
اي باباي المرسلين نوح وشيث وآدم عليه السلام في الآخرة والثاني في
معناه اجعلني بمنزلة من تقدم من صالحي عبادك وهر دو دعا حق اجابت
كرد يكي بسورة الانعام كفت اولئك الذين آتيناهم الكتاب والحكم والنبوة
اولئك اشارت است بابراهيم وامثال وي ودعاء ديكر را اجابت كرد وكفت ولقد
اصطفيناه في الدنيا وانه في الآخرة لمن الصالحين واجعل لي لسان صدق
في الآخرين يارب مرا ثنا نيكو ده در زبان پسينان يعني وي آنست كه ثناء
من باقي دار بر زبان است احد جواب اين وجعلنا لهم لسان صدق عليا و

نظره

نظره وآتيناه في الدنيا حسنة وهو لسان الصدق الذي سال ربه قوله عز وجل
واجعلني من ورثة جنة النعيم يارب مرا از وارثان بهشت كردان
اجابت اين دعا وادخلناه في رحمتنا اي في جنتنا انه من الصالحين قوله
عز وجل واغفر لابي انه كان من الضالين وبيامرز پدر مرا آزر را كه وي
از كم بودكان بوده است در عمر كذشته واين دعاء مغفرت پدر را در حال
حيوة بود نه از بعد مرك وانما دعا له بالمغفرة لانه كان وعد له ذلك بقوله
لاستغفرن لك وقال ساستغفر لك ربي وقال الله تعالى وما كان استغفار
ابراهيم لابيه الا عن موعدة وعدها اياه انه يومن فلما تبين له انه عدو لله
الكفر تبرا منه وكان يجوز في شريعته ان يدعوا للكافرين بالمغفرة مادام
حياة رجاء ان تومن ولا يجوز بعد الموت وقد نسخ ذلك في شريعتنا
بقوله قد كانت لكم اسوة حسنة في ابراهيم الي قوله الا قول ابراهيم لابيه
لاستغفرن لك قوله عز وجل ولا تخزني يوم يبعثون رسوا مكن وعذاب
مكن مرا برات روز قيامت واين دليل است كه انبيا در وعيد عذاب رات
اند تا فروه عفو بايد شان قوله عز وجل يوم لا ينفع مال ولا بنون الا
روزي كه منفعت نكند هيچكس را مال وپسران قوله عز وجل الا من اتى
الله بقلب سليم استثنا منقطع است يعني ليكن باو في بسلامت آزاد از كفر
وشرك ورا منفعت كند مال كه از حلال نفقة كرده باشد وفرزندي كه بصلاح
برآورده باشد قال ابن عباس رضي الله عنه القلب السليم ان يكون صحة شهادة
ان لا اله الا الله وهو ما ذكرنا وقيل سليم عن المعاصي لان من سلم
قلبه عن المعاصي سلم جوارحه واثنى الله تعالى على ابراهيم وقال اذ جاء
ربه بقلب سليم قوله عز وجل وازلفت الجنة للمتقين ونكه ميبين وصف
بود نزديك كرده شود بهشت بوي ومتقي وسليم القلب همه يكي است قوله عز وجل
وبرزت الجحيم للغاوين وآشكارا كرده شود دوزخ مر بيراهان را وعن

ابن مسعود رضی الله عنه انه قال تجر جهنم یوم القیامة وعلیها سبعون الف
زمام بجره سبعون الف ملک حتی برز الناس قوله عز وجل وقیل لهم
ای للکفار الغاوین اینما کنتم تعبدون من دون الله کجا اند آنان که
ریشان را می پرستیدند بدون الله عز وجل هل ینصرونکم او ینتصرون
می پرستیدند بطمع آنکه شما را نصرت کنند اکنون هیچ توانند که شما را از بلا
عذاب نصرت کنند یا خود را نصرت کنند یا خود را نصرت کنند از معارضه شما
خود با الا آتش برابند قوله عز وجل فکبکبوا فیها هم والغاوون ای القوا
فیها علی وجوههم واصله کبوا من قولک کببت الاناء فابدل الباء
الوسطی کافا لاستثقال اجتماع ثلاث امثال فکبکبوا این معبودان را نگونسار
بر روی بآتش در آرند با گمراهان قوله عز وجل وجنود ابلیس اجمعون
و سپاه شیطان را همه را یعنی دیوان و دیو بچگان را همه را بآتش در آرند
قالوا یعنی قالت الشفعة العابدة یعنی گوید مر متبوع را قوله عز وجل
وهم فیها یختصمون وایشان دران آتش با حال وخصومت با یکدیگر
میکنند و خصومت و جدال شان مذکورست آیت دیگر کما قال تعالی
واذ یتحاجون فی النار الی آخره والنظایر قوله عز وجل تالله ان کنا
لفی ضلال مبین از بعد خصومت با یکدیگر گویند والله که ما بودیم بگمره درگم بودیم
پیدا کجه قوله عز وجل اذ نسویکم برب العالمین مرانکه برابر کردیم
شما را با رب عالم وما اضلنا الا المجرمون ونگمراه نکردند ما را از راه راست
مگر پیشروان ما که اقتدا کردیم ما با ایشان الکاه از بعد حسرت خوردن که
منفعت کوند قوله عز وجل فما لنا من شافعین ولا صدیق حمیم نیست
ما را کسی از یکان که شفاعة کند یا بشفاعت وی برهیم و نه دوست
خوبست و نه که غم ما خورد واصل الحمیم الحرق فسمی به القریب فی النسب والمودة
لما صفة و قربه من صاحبه کما صفة العرق و قربه من الجسد قوله عز وجل فلو

ان لنا

ان لنا کرة فنکون من المومنین از ما بدنیا باز گشتن بود ما از جمله مومنان
باشیم قوله عز وجل ان فی ذلک لایة اندرین چه یاد کردیم از خصومت
گمراهان و حسرت ایشان و بی نفعی ایشان و نجاة مومنان ان فی ذلک
لایة نشانست مر شنونده گان را قوله عز وجل وما کان اکثرهم مومنین
و بیشتر ها ازین گروه نه گروندند قوله عز وجل وان ربک لهو العزیز الرحیم
ظاهر قوله عز وجل کذبت قوم نوح المرسلین هذه القصة لبیان
معجزة النبی علیه السلام وتسلیة قلبه وذکر المرسلین بلفظ الجمع لان
تکذیب رسول واحد تکذیب للکل قوله عز وجل اذ قال لهم اخوهم نوح الا
تتقون ای اتقوا الله ولا تعبدوا غیره قوله عز وجل انی لکم رسول امین
ای امین عند الله تعالی علی ما امره فی به وقیل امین عندکم لم یظهر منی
کذب ولا خیانة قط فیما بینکم قوله عز وجل فاتقوا الله واطیعون وانما
عاد ذکر التقوی لانه ذکر شیا فقوی صدقه عندهم وهو قوله انی لکم رسول
امین فعقبه بالامر لهم بتصدیقه وقیل اعاد کررتا کیدا قوله عز وجل وما اسألکم
علیه من اجر ای لا اطمع فیکم بما فی ایدیکم من الدنیا وما اطمع الا فی
الثواب بوعد الله تعالی قوله عز وجل قالوا انؤمن لک واتبعک الارذلون
استفهام بمعنی الجحد یعنی لا نصدقک وقد اتبعک الارذلون ومتابعت
کرده اند ترا بوهم بان قالوا هم الحرکة وقیل الحایکون وقیل الاساکفه
وقیل ناقص العقل و وسیله قال فی ایة اخری الا الذین هم اراذلنا
بادی الرای قوله عز وجل قال وما علمی بما کانوا یعملون یعنی این فرومایگان
متابعت کردند ترا نه از بهر ایمان را ولیکن از بهر طلب عز را یا بسبب
توانگری و جاه بوده نه اخلاص را گوید ای نوح گفت مرا علم نیست
بباطن ایشان با نج ایشان میکنند من ظاهر دانم و بظاهر کردیده اند
قوله عز وجل ان حسابهم الا علی ربی لو تشعرون جزاء ایشان نیست مگر

برخداوند من ارزد ایدکه خداوند من جست قوله عزوجل وما انا بطارد
المومنین من بدین عیب که شما میکویند برام ایشانرا که من رانندهٔ مومنانم
بستم من خوانندهٔ مومنان ام قوله عزوجل ان انا الانذیر مبین ظاهر
قالوا لئن لم تنته یا نوح کفتند اکر باز نایستی تو ازین دعوت تو از جمله
سنک ساران باشی یعنی سنکسار کنیت وقیل من الشؤمین والرجیم ای بالقول
الاتری ان بعض الشتم یسمی قذفا والقذف هو الرمي قوله عزوجل قال
نوح رب ان قومي کذبون فافتح بیني وبینهم فتحا ای حکم کن میان من
وایشان حکمی ونظیره ربنا افتح بیننا وبین قومنا بالحق ای فاحکم قوله
عزوجل ونجني ومن معي من المومنین فاجابه الله تعالی وقال فانجیناه
ومن معه في الفلک المشحون درکشتی پربار وکران بار السفینة المملوة یقال
شحنت البلد من الجند قوله عزوجل ثم اغرقنا بعد الباقین ای من
بقي من السفینة قوله عزوجل ان في ذلک لایة وماکان اکثرهم مومنین
وان ربک لهو العزیز الرحیم ظاهر قوله کذبت عاد المرسلین وعاد
اسم لل اب الاب یسمی به القبیلة کلها قوله عزوجل اذ قال لهم اخوهم
هود الا تتقون ای اتقوا امر بالتقوی علی سبیل اللطف قوله عزوجل
اني لکم امین علی ماذکرنا في قصة نوح الی قوله عزوجل ان اجري
الا علی رب العالمین اتبنون بکل ریع آیة تعبثون استفهام بمعنی
التقرب والتوبیخ ای بنا میکنید بهر مکانی بلند الریع ما ارتفع من الارض ایة تعبثون
ای علامة تلعبون عادت بود این قوم عاد را خانها مخصص ومطول راوردند
بر مکانها بلند مرایات ومفاخرت را نه حاجت وباش را تا حوذ راست
بدان خانها را معروف کردندی وکار بی نفع را بازی کویند وقیل کبوتر خانها
برآوردندی بازی را وقیل بلاف کاهها خانها برآوردندی وبنظاره بنشاندندی
وچون کسی از مومنان بکذشتی فسوس وناخره کردندی قوله عزوجل وتتخذون
مصانع

مصانع لعلکم تخلدون ومی کیرید این بناها شکلها ومسکنها خود راکه شما
کسی که کوی بدنیا جاودانه خواهد ماندن والمصانع البناء واحدها مصنعة
قوله عزوجل واذا بطشتم بطشتم جبارین وچون عقوبت کنند کسی را
از مومنان عقوبت جباران کنید یعنی سخت کیرید البطش الاخذ بالشدة
فلما ان اراد ان یبطش بالذي هو عدو لهما واین اخبارست از ظلم
وجور ایشان قوله عزوجل فاتقوا الله واطیعون بکنید واز خدای بترسید
ومرا طاعت دارید واتقوا الذي امدکم بما تعلمون وبترسید از آن خدای
که داده است تان وبفزوده است شما را آنچ شما می دانید باز بعضی را
تفسیر کرد قوله عزوجل امدکم بانعام وبنین وجنات وعیون وبفزوده
است شما را خداوند عزوجل چهار پایان وپسران وبوستانها وچشمها
روان وبا این همه نعمتها ناسپاسی کردید وکفر ورزیدید قوله عزوجل
اني اخاف علیکم عذاب یوم عظیم روا بود که این روز قیامت بود
وروا بود که مراد ازین روز قیامت عذاب ایشان بود بدنیا قوله عزوجل
قالوا سواء علینا اوعظت ام لم تکن من الواعظین کفتند یکسان است
بر ما پند دادن تو وپند نادادن تو قوله عزوجل ان هذا الا خلق الاولین
ای دا اختلقه منهم وکذبهم یقال خلقت الحدیث واختلقه افتعلته وادارت
تقول للخرافات احادیث الخلق یعنی آنچ تو میکویی کذب است پیشینیان
وافسانه ایشان قال ابن عباس رضي الله عنه ای ما هذا الذي نحن
فیه الا دین الاولین فکذبوه هودا قوله عزوجل واهلکناهم بریح صرصر
عاتیة ان في ذلک لایة وماکان اکثرهم مومنین وان ربک لهو العزیز
الرحیم ظاهر قوله تعالی کذبت ثمود المرسلین سمیت ثمود لانه ثمد ماء
هم ای قل وکانت لهم بیر واحدة قوله عزوجل اتترکون فیما هاهنا امنین
ای تظنون انکم تترکون فیما انتم علیه من النعمة في الدنیا امنین من الموت

والفساد وبغير الاحوال استفهام بمعنى النفي اي لا يدوم لكم هذا ولا تتركون
ابدًا في اب تين قوله عز وجل وعيون وزروع ونخل طلعها هضيم قال
الهضيم ان يكثر حمل الثمر حتى يهضم بعضه بعضًا وقال القتبي الهضيم الطلع
قبل ان ينشق عنه القشر وينفتح يريد انه منضم مكتنز ومنه قيل رجل اهضم
الكشحين اذا كان منضما قوله عز وجل وتنحتون من الجبال بيوتا فارهين
ويقرا فرهين اي اشرين بطرين وقيل الها بدل عن الحا اي فرحين والفرح
يكون بمعنى السرور ويكون بمعنى الاشر قال الله تعالى ان الله لا يحب الفرحين
اي الاشرين وفارهين اي حاذقين عالمين ميكنند از كوهها خانها لغز
استاد وانه هر نقش كه نقاش تعلم نكند ايشان باتيق ميكردند دركوه
قوله عز وجل فاتقوا الله واطيعون ولا تطيعوا امر المسرفين فرمان
برداري مكنيد امركافران راكه ازحد روند كافرند واصل الاسراف الافراط في
الغش والسرف الفساد ودراين الغش والكفر قوله عز وجل الذين يفسدون
في الارض ولا يصلحون اي يفسدون بالكفر والمعاصي قوله عز وجل قالوا انما
انت من المسحرين اي المعللين بالطعام والشراب يريدون انما انت
بشر وقيل هو من السحر كفتند صالح را كه تو از جمله جادوي كردكانى ومادوم
ترا جادوي ميكند مستجر شدي از تحير ميكويي وقال ابن عباس رضي الله
عنه المسحرين اي المخلوقين الا ترى انه قال خبرا عنهم قوله عز وجل ما انت
الا بشر مثلنا تاكل وتشرب فلا نطيعك فات باية بعلامة نبوتك ان
كنت من الصادقين ان الله تعالى ارسلك الينا كفتند چه خواهيد كفتند
اشتري مي بايد وصف كه از كوه بيرون آيد وپيش ما باز نهند وقد ذكرنا القصة
في سورة الاعراف صالح كفت قوله عز وجل هذه ناقة لها شرب ولكم شرب
يوم معلوم اينك ناقة وليكن نوبت آب يك روز ورا ويك روز معلوم
شما را وهركي مرادي بود واختياري تحت وي بلاي بلا وقيل لست الناقة

بين اظهر

بين اظهرهم اربعين سنة وقال الحسن وقتادة لم يكن لها ولبن اذ لو كان
لها لبن لكانت رحمة وغيرهما يقولون كان لها لبن يحلبونها بمقدار ما يشربونها
قوله عز وجل ولا تمسوها بسوء مبسا وبد ورا بدي كه بكيرد تان بعذاب
روز بزرگ قيل يوم هلاكهم في الدنيا وقيل يوم القيامة قوله عز وجل فعقروها
بكشتند ان ماده اشتر را وبچه وي بكوه بازگشت وسه بانگ بكرد صالح
مرايشان را كفت شمارا سه روز عذاب آيد فقال تمتعوا في داركم ثلثة
ايام فاصبحوا نادمين اي صاروا پشيمان شدند از پشيماني قوله عز وجل فاخذهم
العذاب وهم ظالمون وهو صيحة جبرئيل عليه السلام وقيل نزلت نار من
السماء فاحرقتهم قوله عز وجل ان في ذلك لاية ظاهر كذبت قوم لوط المرسلين
الى قوله العالمين اتاتون الذكران من العالمين فراز مي آييد ومردان
ازميان همه عالم وتذرون اي وتتركون ما خلق لكم ربكم من ازواجكم
يعني من نسائكم اي من اقبال نسائكم بل انتم قوم عادون جواب دادند
قوم وي با لوط قوله لئن لم تنته عن مقالتك لتكونن من المخرجين
من ارضنا ازانه باز نه ايستي ازين معروف كردن ما از شهر بيرون
كنيت قال لوط اني لعملكم من القالين اي من المبغضين لوط كفت
من چه خوداين نمي جويم كه از شما جدا شوم كه من بي دشمن دارم اين فعل شمارا
كما قال ما ودعك ربك وما قلى اي وما ابغض قوله عز وجل رب نجني واهلي
مما يعملون اي من عقاب ما يعملون فنجيناه واهله اجمعين وهو لوط عليه السلام
وابنياء كرديده بخانه ايشان نبودند كما قال عز وجل فما وجدنا فيها غير بيت
من المسلمين الا عجوزا في الغابرين وهي امراة لوط وي از پس
مانده كان بود اي الباقين في الهلاك وامطرنا عليهم مطرا فروباريديم
بر ايشان باراني از سنگ قوله عز وجل فساء مطر المنذرين بد باران
انان راكه بيم كردند شان وعبرت نگرفتند قوله عز وجل ان في ذلك لاية

وما كان اكثرهم مومنين الى آخره. كذبت اصحاب الايكة المرسلين اي
اصحاب الغيضة قال ابن عباس رضي الله عنه الايكة الشجر الملتف كانوا
ياكلون في الصيف الفاكهة الرطبة وفي الشتاء الثمار اليابسة قوله عز وجل اذ
قال لهم اخوهم شعيب الا تتقون ولم يقل اخوهم لان شعيبا كان
مبعوثا قوله تعالى اوفوا الكيل ولا تكونوا من المخسرين تمام پيمايد واز جمله
کم نمايندگان مباشيد قوله عز وجل وزنوا بالقسطاس المستقيم بر کشيد
ترازوي راست ولا تبخسوا الناس اشياءهم اي حقوقهم ولا تعثوا في
الارض مفسدين العثوا المبالغة في الفساد ولا تبالغوا في الارض
بالفساد وقوله تعالى واتقوا الذي خلقكم والجبلة الاولين بترسيد از آن
خدايي که بيافريد شما را و خلقان گذشته قوله عز وجل قالوا انما انت من
المسحرين يعني ما ذكرنا وما انت الا بشر مثلنا وان نظنك لمن الكاذبين
وما خود گمان بنهيم تو مگر آنکه تو از دروغ زنانی باين دعوي که ميکني ما خواهيم
که اين بتو قوله عز وجل فاسقط علينا كسفا من السماء پاره از آسمان
برما زن از راست ميگويي تا ما هلاک شويم جواب داد قوله عز وجل قال
ربي اعلم بما تعملون خداوند من عالم برست بدانچ وقت
درآيد هلاک تان فكذبوه فاخذهم عذاب يوم الظلة بگرفت
شان عذاب روز سايه ابري بيامد باد و در وي آتش همه را هلاک کردانيد
قوله عز وجل انه كان عذاب يوم عظيم آن عذاب روز سايه عذاب روزي
بزرگ بود ان في ذلك الذي ذكرنا الى آخره قوله عز وجل انه لتنزيل رب
العالمين اين قصها را و اخبارها اليشان که خبر داديم ترا که رسولي واين
قرآن فرستاده پروردگار عالم است نزل بالتشديد به الروح الامين فرستاد
بدين قرآن فرستاده جبرئيل امين را بردل تو که مصطفايي و نزل بالتخفيف
بيامد جبرئيل عليه السلام بدين قرآن بردل تو گفت که فهم و ياد گرفتن بدل بود

ازين معنی تخصيص کرد دل را بذکر قوله عز وجل لتكون من المنذرين تا
تو که مصطفايي از منذران باشي بدين قرآن بند دهي قوم خود او بترساني
شان بحذر کردن از همه گناهان خاصه از ابن خداي تعالى معين کرد از کافران
قوله عز وجل بلسان عربي مبين واين قرآن بشما بلغت عرب فرستاده ام
بدانکه ميدانند قوله عز وجل وانه لفي زبر الاولين و اينه در کتب پيشين
همين فرستاده ام خداي شناختن و خداي پرستيدن قوله عز وجل اولم يكن
لهم آية ان يعلمه علماء بني اسرائيل نسبه هست اين مشرکان عرب
را عادة اعتماد بر علماء اهل کتاب و رفتندي و از ايشان پرسيدندي که
وقت آمدن رسول هست و راست و صف وي حجت بر ايشان
کسي کرايشان را اعتماد بر قول وي است قوله عز وجل ولو نزلناه
على بعض الاعجمين و ديگر بديه ميکنند حجت گفتن کافران گفت من اين قرآن
بر رسولي فرستاده هم از شما عربي که اگر اين قرآن بر مردي عجمي فرستادي
قوله فقراه عليهم ان رسول عجمي بر خواندي بر ايشان آن قرآن بگرويدند
وکردن نداوندي اين عجمي را عربي فرستادم بزرگوارترين شما است تحب
ولب چه باز و ردشان از گرويدن اين بديه کردن حجت ساختن ايشان
است بدروغ نه آنکه ايشان بدين حجت بودي در نا گرويدن بمردي عجمي
ديگر تاويل ولو نزلناه على بعض الاعجمين فقراه عليهم ما كانوا به مومنين
يعني علماء بني اسرائيل كذلك سلكناه في قلوب المجرمين اين راد و تاويل
است يکي آنک همچنين که خبر داديم اين در آورديم اين قرآن را در دل کافران
تا فهم کردند و شنيدند بخواندن تو جاي هست که گرويدن ايشان از نادانستن
است بلکه دانستند وليکن مکابره ميکنند در نا گرويدن قوله عز وجل لا يومنون
حتى يروا العذاب الاليم نگروند و تا به بينند عذاب دردگين تا وقت
مرگ اي نخواهند گرويدن کما قال تعالى ءانذرتهم ام لم تنذرهم لا يومنون

دیگرها و بل کذلک سلکناه فی قلوب المجرمین همچنین درآوردیم تکذیب قرآن
و رسول در دل کافران بدین وصف که خبر دادیم بفعل و اختیار ایشان
نه در آوردیم بر سبیل قهر و جبر والمراد بتخلیق کفرهم باختیارهم علی
ما ذکرنا قوله عز و جل فیاتیهم بغتة وهم لا یشعرون بیاید این مرگ و
عذاب دردگین با ایشان ناگاه که ایشان را خبر نبود که از کجا آمد و چگونه آمد
قوله عز و جل فیقولوا هل نحن منظرون چون عذاب بگیردشان بانگ بر
گیرند که هستیم ما زمان دادگان ای زمان و مهلت ما را از مصطفی علیه السلام
این شنیدند فسوس کردند گفتند یکبار این عذاب را بیار تا که تهدید و
وعید کنی اکنون باری در بعث وکامرانیم قوله عز و جل افبعذابنا یستعجلون
ای بر عذاب ما پیشی کنند از چه می عذاب خواهند قوله تعالی افرایت ان
متعناهم سنین ارایت ابتدا کلام را بود چه بینی یا محمد ار ما برخوردار کنیم
این را سالها دراز قوله عز و جل ثم جاءهم ما کانوا یوعدون بس بیاید
بایشان آنچ وعده داده اند شان بران یعنی عذاب ناگاه قوله عز و جل ما اغنی
عنهم ما کانوا یمتعون چه سود کندشان و چه منفعت کندشان آن روزگار
برخورداری یا برداشته از دنیا قوله تعالی وما اهلکنا من قریة الا لها منذرون
این ابلاغ در وعظ است ای اهل دیهها و شهرها که هلاک کردیم چنین که
خبر دادیم رسولان فرستادیم بیان کردند نگرویدند هلاک کردیم کس را هلاک
نکردیم خبر ناداده شما را نیز خبر دادیم قوله عز و جل ذکری وما کنا ظالمین ای
هذه ذکری این پندست مر شما را خبر دادیم و آگاه کردیم تا فردا نگویند که
ندانستیم این همه را هلاک کردیم و ما در هلاک کس ظالم نبودیم قوله عز و جل
وما تنزلت به الشیاطین کافران گفتند محمد این از تلقین شیطان میگوید
خداوند تعالی جواب داد و رد سخن ایشان را وما تنزلت به الشیاطین شیطانان
هرگز بوی فرو نیاورند و نتوانند که بوی فرو آیند قوله عز و جل انهم عن السمع

لمعزولون

لمعزولون و ایشان خود از شنیدن و گوش داشتن معزول گشته اند
قوله عز و جل فلا تدع مع الله الها آخر از ایشان مرا ما شنیدی میگوید تو سزای
کری باش دیگر را مخوان بخدایی ار بخوانی تو از جمله عذاب کردگان باشی
قوله عز و جل وانذر عشیرتك الاقربین و بیم کن ایشان را و قوم را
این دعوت کردن خلق را بهم میکن باز خویشاوندان نزدیک تر خود
باز قوله عز و جل واخفض جناحك لمن اتبعك من المؤمنین آنکه
از ایشان بگرود ورا متواضع باش و مشفق و مهربان باش قوله عز و جل
فان عصوك فقل انی بری مما تعملون و آنکه از ایشان متابعت نکنند ترا
و بتو عاصی شود بگوی من بیزارم از آنچ شما میکنید و از رنج بودن از بردین
خویشان مترس قوله عز و جل وتوکل علی العزیز الرحیم و توکل کن
بر خدای عز و جل عزیز الرحیم الذی یریك حین تقوم آن خداوندی که ببیند
ترا آنگاه که بر خیزی بنماز شب و می بیند گشتن ترا در میان یاران ساجدین که مصطفی
علیه السلام شب بگرد و بایاران طواف کردی تا کیست نماز کننده و کیست
قرآن خواننده و کیست تضرع و زاری کننده قوله عز و جل انه هو السمیع العلیم
ظاهر هل انبئکم علی من تنزل الشیاطین خبر کنم شما را که شیطان بچگونه
کسی فرود آید قوله عز و جل تنزل علی کل افاك اثیم فرود آید بر بسیار
دروغ گوینده بزه کاری قوله عز و جل یلقون السمع شیطانان بگویند ای
یلقون بعض ما یسترقون السمع عن الکهنة این دیوان صحبت گیرند
با بعضی کاهنان چنانکه بر زبان با بعضی آدمیان و بگویند این شیطانان بعضی
از آنچ نشنیده اند بروزگار اول از فرشتگان با این کاهنان تا این کاهنان هم
با مرغ ندا آنرا با باطل و روایت کنند بر مسلمانان قوله عز و جل واکثرهم الکاذبون
اکثر یعنی کل است و این کاهنان همه دروغ زنانند قوله عز و جل والشعراء
یتبعهم الغاوون آن رد بر ایشان که مصطفی را علیه السلام شاعر گفتند چنانکه

كفته بودند كه قرآن وحى شيطانان است اين ذكر را جواب ميدهد كفت
شاعران بود كه شاعر وي غاوي بود از مصطفى عليه السلام وصحابه
رضوان الله عليهم اجمعين چه بيراهي ديدند چه لغو ودروغ شنيدند
قوله عز وجل الم تر انهم في كل واد يهيمون نه بيني يا محمد اين شاعران
را كه در هر وادي مي كردند براه كژ الهايم الجاير عن القصد وقيل في كل
واد يهيمون اي في كل واد من القول وفي كل مذهب يذهبون كما
يذهب الهايم في وجه وانهم يقولون ما لا يفعلون وشاعران ميكويند
آنچ نكنند يعني خود را مي ستايند ووعدها ميكنند ودروغ ميكويند در شعرا
از مصطفى ويارا[ن] وي چون اين آيت بيامد حسان بن ثابت وعبدالله بن
رواحه وكعب بن مالك كريان شدند وآمدند بنزديك مصطفى عليه السلام
برخواندن بر ايشان قوله عز وجل الا الذين آمنوا وعملوا الصالحات
الا يعني ليكن است استثناء منقطع است وروا بود كه استثناء متصل بود
از انجا كه كفت والشعراء يتبعهم الغاوون الا الذين آمنوا الا آنكه كرويده است
وبا كردش عمل صالح آورده است چون حسان بن ثابت كه مصطفى بود
قوله عز وجل وذكروا الله كثيرا وياد كردند خداوند را بسيار يعني حسان ويارا[ن]
وي قوله عز وجل وانتصروا من بعد ما ظلموا انصاف ستدند بجواب دادند
شعرا را كافران شعر خود را بستودند ومومنان را بنكوهيدند وجان مصطفى
ويارانرا بستودند وكافران را بنكوهيد زود بود كه بدانيد بدين كافران كه كدام
بازكشتن جاي بازكردند وبديد آيد كه چنان است كفت با ايشان

وعن ابي بن كعب رضي الله عنه عن النبي عليه السلام انه قال
من قرأ سورة النمل كان له من الاجر عشر حسنات بعدد من كذب بموسى
وصدق به سليمان وهود وشعيب وصالح ولوط وابراهيم واسحاق ويعقوب

وخرج من قبره وهو ينادي لا اله الا الله ونظم السورتين لبيان الوحدانية
وحجة الحق ورد الكفر وبيان القصص وبيان معجزة النبي عليه السلام و
تسلية قلبه والمومنين بسم الله الرحمن الرحيم قوله عز وجل
طس على ما ذكرنا تلك آيات القرآن وكتاب مبين اين سورة
آيات قرآن وكتاب پيداست وواردكتاب واوضح است كما قال
تعالى وسيدا وحصورا ونبيا من الصالحين قوله عز وجل هدى وبشرى
اي هاديا وبشرا للمومنين ثم وصف المومنين وقال الذين يقيمون
الصلوة ويؤتون الزكوة وهم بالآخرة هم يوقنون ظاهر ان الذين
لا يؤمنون بالآخرة وصف الكافرين فقال انا كه نكرويدند بقيامت
بيارا ستيم زشتي اعمال شان مر ايشان را واين آراستن است بر سبيل
اختيار نه بر سبيل قهر وجبر تا اكر بكروند ازين تزيين بيرون آيند
وايشان درين كوري ميروند والعمه الضلال عن قصد قوله عز وجل اولئك
الذين لهم سوء العذاب ايشانند كه ايشان راست سختي عذاب و
ايشان در آخرت زيان كارانند الخاسرين ميدهد كه چرا بايد كه منكر شدند
كلامي را كه همه حكمت وصواب بود در وي اي محمد اين قرآن ترا تلقين
داده شده است از نزد خداوندي كه وي حكيم است عليم است وهرچه
از حكيم بود جز حكمت نبود وهرچه از عليم بود جز راست نبود قوله عز وجل
وانك لتلقى القرآن من لدن حكيم عليم اي تلقى عليك لتأخذه اكنون
از منكران دل خوشدار يا محمد كه ترا بعاقبت بر ايشان ظفر دهيم واينها را
هلاك كنيم تسلي دل خود را ويارانرا برخوان قصه موسى عليه السلام قوله
عز وجل اذ قال موسى لاهله چون از شعيب باز ميكشت بمصر بوادي
مقدس رسيد شب در آمد تاريك شد وسرد بود وباد برخاست از دور آتشي
ديد اهل خود را كفت امكثوا درنك كنيد اينجا كه من ديدم آتشي قوله عز وجل

سآتیکم منها بخبر او زود بود که بیارم شما را خبری ازان آتش قوله عز وجل
او آتیکم بشهاب قبس الشهاب الشعلة من النار والقبس ما یقتبس من
النار الکبیر والصحیح ان الشهاب والقبس کلاهما واحد ومعناهما واحد
وهو النار وهذا کما قال وللدار الآخرة وحب الحصید الحب هو الحصید
هو الحب تا بیارم بشما پارهٔ آتش ای چوبی که برسروی آتش بود قوله عز وجل
لعلکم تصطلون تا گرم شوید شما فلما جاءها چون بیامد موسی بآتش
نودی ان بورک ای ان بورک ای من فیه طلب النار خوانده شد موسی را
بانکه برکت کرده شد بر آنکه در طلب آتش است الا آنکه بکلمه نعی خبر داد که عادت
مردمان آنست که کسی که در طلب کاری بود گویند فلان در میان کار است
اینجا نیز موسی علیه السلام بطلب آتش بود گفت در آتش بود چنانکه
عرف عادت عرب بود معنی وی آنست جمله که ندا کرده شد موسی را که
موسی مبارک قوله عز وجل ومن حولها ای ومن حول النار و برکت
کرده شد بر آنکه گرد بر گرد این آتش است وهم الملائکة که فرشتگان حاضر
بودند آنجا وقیل ومن بعینه وما یعنی برکت کرده شده است گرد بر گرد
ان وادی که این وادی مبارک بود و بالشگاه انبیا بود علیهم السلام
ویک تاویل اینست مراخلع نعلیک را ما ترکه این وادی پای منزه نهند
قوله عز وجل وسبحان الله رب العالمین آنگاه برخود ثنا کرد گفت پاکست
از همه عیبها آنکه آفریدگار عالم است جل جلاله یعنی لذا سزا گفتن کاو را
مرا جبر زبان قوله عز وجل یا موسی انه انا الله العزیز الحکیم یا موسی منم که
منم عزیز و حکیم انه معاینه است و از عادت عرب آنست از معاینه بمخاطبه
رفتن و باخبار از خود والق عصاک و فرمان آمدش که بیفکن عصا را
و بیفکند بار گشت قوله عز وجل فلما رآها تهتز کانها جان والجان الحیة
التی لیست بخطة چون بدید موسی که می جنبید گوئی مار خورد کشتی یعنی تیز

جون مار

جون مار خردک بود قوله تعالی ولی مدبرا نبس بازگشت بهزیمت ولم
یعقب ای ولم یرجع ویقال ولم یلتفت یقال کر علی القوم وما عقب ای لیس
بی کر یست نداکردنش قوله عز وجل یا موسی لا تخف انی لا یخاف لدی
المرسلون مترس که من آنم که نزد من وحی من رسولان یعنی از غیر من
الا من ظلم ثم بدل حسنا مگر کسی وی زلتی کرده بود وان قتل قبطی بود
ابن عباس رضی الله عنه ازان زلت بموسی رفته بودی وی هرگز از بار
گشتن عصا نترسیدی قوله عز وجل بعد سوء فانی غفور رحیم مگر کسی که
زلت کند باز بدل کند وی را بتوبه از گناه تو به جز آمرزیده ان گناه وی
ایم قوله عز وجل وادخل یدک فی جیبک دست خود را در جیب یعنی
زیر دست قوله عز وجل تخرج بیضاء بیرون آید سپید بی برص نور آسمان
آفتاب را غلبه کردی و بهجر من نور را حجاب نکردی قوله تعالی فی
تسع آیات ای مع تسع آیات وهی الطوفان والجراد والقمل والضفادع
والدم والسنین والطمس والید والعصا قوله عز وجل الی فرعون وقومه
انهم کانوا قوما فاسقین ظاهر فلما جاءتهم آیاتنا مبصرة چون
بیامد آیات ما بایشان پیدا گفتند قوله عز وجل وجحدوا بها واستیقنتها
انفسهم ظلما وعلوا یکمان بودند ایشان که آیات حق است ان
از نزد خداوند عز وجل ولیکن جحود آوردند و تکذیب کردند بظلم و کبر دلیل
برانکه وی دانستند این معجزه حق است که خداوند تعالی خبر میدهد از موسی
که وی گفت فرعون را لقد علمت ما انزل هؤلاء الا رب السموات
والارض بصائر قوله عز وجل فانظر کیف کان عاقبة المفسدین
جون ایشان معجزه و آیات را منکر شدند بنگر که عاقبت شان بکجا رسید
قوله عز وجل ولقد آتینا داود وسلیمان علما از بعد قصه موسی و ما
کردیدن کافران خبر داد از قصه داود و سلیمان و از شکر ایشان بمقابله

نعمت خداوند تنبیه کرد مصطفی را بر شکر و تسلی ورا بر کشیدن جفاء قوم براستی
و راستی که برادم داود را و سلیمان را علیهما السلام که پسر داود بود علیهما
السلام و این عموم علمست علم بیان شریعت و احکام داود و را زیادت
علم زره گری کما قال تعالی وعلمناه صنعة لبوس لکم و سلیمان علیه السلام
زیادت علم بود دانستن گفت مرغان کما قال تعالی خبرا عن سلیمان
عُلّمنا منطق الطیر قوله عز وجل وقال الحمد لله الذی فضلنا علی کثیر انگاه
بمقابله ان نعمتها از شکر ایشان خبر داد گفتند هر دو حمد مران خداوند را
که فضل نهاد ما را بر بسیاری از مومنان قوله عز وجل وورث سلیمان
داود میراث گرفت سلیمان داود را آنچ ازوی ماند از علم و حکمت و صلاح
و عبادت گاه که روا نبود که اینجا نبوت باشد یا مال ماری که نبوت را میراث
گرفتن روا نبود و از پیغامبران مال نماند کما قال علیه السلام انا معاشر
الانبیاء لا نورث ما ترکناه صدقة قوله عز وجل وقال یا ایها الناس
علمنا منطق الطیر گفت سلیمان با مردمان بدانید که خدای عز وجل بیاموزانید
ما را یعنی مرا زبان مرغان و سخن ایشان قوله عز وجل واوتینا من کل شیء
و داده از هر چیزی و کل بمعنی اکثر است و این فضل بزرگ است که ما را داده است
خداوند عز وجل یعنی علم و از انواع شکر یکی ذکر نعمت است با خلق و زینجا
بود که یوسف علیه السلام گفت یا پدر وقد احسن بی اذ اخرجنی من السجن
وقال رب قد اتیتنی من الملک و مصطفی را علیه السلام این امر آمد قوله عز وجل
واما بنعمة ربک فحدث وحشر لسلیمان جنوده من الجن والانس انگاه خبر
داد از ملک سلیمان گفت گرد کرده شد سلیمان را سپاه و از پری و آدمی و مرغ
ایشان باز داشته بودند یعنی سفه صدرها باز داشتندی تا دیگران در رسیدندی
تا جمله بودندی که در سپاه پراکنده نه جمال بود و نه هیبت قوله عز وجل فهم
یوزعون ای یدفعون و اصل الوزع الکف والمنع یقال وزعت الرجل اذا

کففته

کففته وادزع الجیش هو الذی یکفهم عن التفرق و یرد من شرد منهم و قیل لابد
من وزعة ای مانع یمنعهم قوله تعالی حتی اذا اتوا علی واد النمل انگاه بساط
سپاه وی هر کجا سلیمان صلوات الله علیه برفتی آن سپاهها از پری و آدمی
و دیو و مرغان با وی بودندی تا باد وی بر تخت و مرغان بر سر وی پرها
بر زدندی و سایه میداشتندی که با اینچنین حال خبر میدهد الله از عدل
وی که می رفتندی چون برسیدند بوادی موران و اضافت بدیشان
بدان معنی است که درین وادی مور بسیار بودند نه آنک وادی ملک ایشان
چنانکه گویند زمین عرب هر چند که دران میان عجم بود و نظایره کثیرة دریا
موران را مهتری بود آورده اند که بکلانی چند از کی بود نام وی منذره
و غیر روایة عن نوس چون بدید سلیمان را و سپاه را خبر میدهد خداوند
عز وجل از نجابت شفقت وی بر رعیت خود گفت ای موران اندر آیید
بجایهای خود تا بنزد سلیمان و سپاه وی شما را و ایشان ندانند یعنی قصد
خود از ایشان آن نباید و حطم شکستن بود ای بر شما بنزد که شکسته
و کوفته شوید و این تنبیه است ملوک عالم را و آنرا که ورا بر کسی ولایت است
که اقتدا کنند بسلیمان علیه السلام در بی آزاری خلق که سلیمان هم نبی
بود و هم ملک بوده   بس اگر چون وی نتوانید بودن کم از موری
مباش که زیر دستان خویش را نگاه داشت از شاید بودن خیر سلطانی
باید که رعیت خود را ارشاید بود ظلم چنانکه مور نگاه داشت قوله عز وجل
فتبسم ضاحکا من قولها سلیمان بشنید قول مورچه را تبسم کرد در حد
خنده از گفتار آن مور گفت قوله عز وجل رب اوزعنی ان اشکر
نعمتک التی انعمت علی ای الهمنی یا رب توفیق ده مرا تا شکر کنم
این نعمت ترا که بر من منت نهادی و شکر نعمت مادر و پدر کنیم که منت نهادی
بر ایشان و همه انواع نعمت تحت این در آید از اسلام و نبوت و علم و شریعت

وفعا و معاملت قوله عز و جل وان اعمل صالحاً ترضيه و توفيق ده عمل صالح
كنم كه برضا تو در آيت قوله عز و جل وادخلني برحمتك في عبادك الصالحين
اي مع عبادك الصالحين اين بهشت خواستن است از خداي عز و جل
اي در آر مرا در بهشت تو با بندگان صالح تو با پيغامبران و غير هم و اين
چنانست كه ابرهيم عليه السلام دعا كرد گفت واجعلني من ورثة جنة
النعيم و قيل اين رحمت خواستن است از خداوند عز و جل و قيل اين دعا
ختم بر اسلام است يعني اين نعمت بر من تمام كردان و تمامي نعمت ختم بر اسلام
است كما قال الله تعالى خبرا عن يوسف عليه السلام توفني مسلما والحقني
بالصالحين اي باباء ابنا ئه الذين خلوا في قوله عز و جل وتفقد الطير الآيه
خبر هدهد از معاملت كردن سليمان با ما زيكه وي با مرغي كه وي آب شناس
بود تا تو با موري معاملت كردن با مومني كه وي خداي شناس است
عادت سليمان عليه السلام آن بود كه چون بزميني فرود آمدي آب نبودي
در ان وقت ديوان را بفرمودي تا چاه بكندندي و تخت ورا آب بردندي
و بر تخت وي با هزار كرسي بود و بروايتي چهار هزار كرسي بر هر كرسي
عالمي بود كه از سليمان عليه السلام آموختن و خلق را پند ميدادي وقتي
جاي فرود آمده بود و آب مي بايست و هدهد آب شناس بود بدانستي
كه آب كجا نزديك تر است هدهد را طلب كرد و نيافت و بعضي گفته اند
كه در رفتن كه ميرفتندي آفتاب بتخت سليمان در افتاد نگاه كرد هدهد را
غايب ديد طلب كردش و قيل سليمان عليه السلام وقت سپاه عرض كردي
و از حال هر يك تفحص كردي وقتي عرض كرد مرغان را هدهد را غايب ديد وتفقد
الطير يعني هدهد را تفقد ان بود كه كم شده جست قوله عز و جل فقال
مالي لا ارى الهدهد ام كان من الغائبين يعني سبب ناديدن نگوند چيست
كه گفت مرا چه بوده است كه هدهد را نمي بينم حاضر است من نبينم يا غايب است ازان

مي بينم حاضر است من نمي بينم يا غايب است ازان نمي بينم بهتر مرغان پيش
آيد گفت غايب است سليمان گفت بس بي فرمان من از خدمت من غايب
است لاعذبنه عذابا شديدا هر آينه عذاب كنمش عذابي سخت قيل لافرقن
بينه وبين زوجته مرغي در حق سليمان تقصير كرد گفت از دو دوستش جدا كنم
تا بداند كه هم بيم جدائي در ترك خدمت ان جفت جدائي بار دارد و كذلك
ترك الامر دليله قصة آدم وحوا و قيل العذاب الشديد نتف الشعر اي بر ها
بركنمش و عن زيت بالاميش و بر مور جگان دهمش قوله تعالى لاذبحنه
يا ببرمش او لياتيني بسلطان مبين يا بيارد بمن حجتي پيدا كه چرا غايب
شده است قوله عز و جل فمكث غير بعيد درنگ كرد نه دير آمد هدهد گفت پس
بشرطي معلق نكرد گفت او ليأتيني بسلطان مبين هدهد گفت من رسيدم
بقيامت مبين بود غدا بر آيه يا معشر الجن والانس ان استطعتم ان تنفذوا
من اقطار السموات والارض فانفذوا لا تنفذون الا بسلطان مبين
اي بحجة هدهد بدم حجت رفت خداوند تعالى حجت بنمودش آمد هدهد سليمان
گفتش كجا بودي اين فعل آوردي هدهد نكر بحكم علم و حجت علم مرد را دلير كند
عالم باك دست دلير بود قوله عز و جل فقال احطت بما لم تحط به گفت آنجا
بودم كه تو نبودي و هر چند تو پيغامبري چيز آن ديدم كه تو نديدي قوله عز و جل
وجئتك من سبا بنبأ يقين آوردم بتو از سبا خبري درست يعني
از سبا مي آيم و خبر يقين آوردم نيز قوله عز و جل اني وجدت امرأة تملكهم
زني يافتم از انجا پادشاه گشته بر ايشان قوله عز و جل واوتيت من
كل شيء كل يعني اكثر است داده شده است در اهتمين چيزها از
ملك و سپاه و علت قوله عز و جل ولها عرش عظيم و ازين ملك را تختي
بزرگ است نيكو آراسته قوله عز و جل وزين لهم الشيطان اعمالهم شيطان
ايشان را آفتاب پرستي آراسته است قوله عز و جل فصدهم عن السبيل و باز

داشته است ایشان را از راه راست یعنی از دین حق قوله عز وجل فهم لا یهتدون
تاکید ما قبل است وایشان پند راه یافته قوله عز وجل الا یسجدوا
لله الذی یخرج الخبء فی السموات والارض گفتیم چرا با خود سجده نکنند
آن خداوندی را که بیرون آرد نهانیهای آسمان وآن باران است و
نهانیهای زمین وآن نبات است قوله عز وجل ویعلم ما تخفون وما تعلنون
میداند آنچ خلق پوشیده دارد و آشکارا خلق را وی داند قوله عز وجل
الله لا اله الا هو رب العرش العظیم اینک بدین صفت که بجز وی
خدای نیست آنرا که عرش عظیم است روا بود که عرش اینجا یعنی ملک
است قوله عز وجل قال سننظر اصدقت ام کنت من الکاذبین
گفت بنگرم تا راست میگویی یا از دروغ زنانی مرغی از کاری خبر داد و سلیمان
توقف کرد وسخن وی بشنید بعضی بپذیرفت امروز بر سلطانان هزار
دروغ قایم میکنند و سلطانان می نشنوند گفت قوله عز وجل اذهب بکتابی
هذا ببر این نامهٔ من وبیفکن ایشان قوله عز وجل ثم تول عنهم پس بر
گرد از ایشان قوله عز وجل فانظر ماذا یرجعون بنگر تا بر چه باز گردند نامه
نبشت قوله عز وجل انه من سلیمان ودر نامه قوله عز وجل انه بسم الله الرحمن الرحیم
الا تعلوا علی واتونی مسلمین نام خود بر نبشت نامه نبشت عنوان نامه
تا بدانند که نامه از کیست ودر نامه سخن همین مقدار بود پس بر من
کبر میارید وزود بمن آیید مسلمانان وشنوان سخن که گویند نام خود آغاز
نبشت تا اگر استخفاف کنند بنام وی کنند آن خطاست چه استخفاف بنام
سلیمان استخفاف بنام خداوند بود چه وی بفرمان خداوند [illegible]
آمد ونامه آورد وبروزن خانه در برد بلقیس خفته بود نامه بر سینه وی
نهاد وی بر کرانه بام نشست بلقیس بیدار شد یافت نامه مهر کرده بر سینه
وی نهاده ومرغی بر کرانه بام نشسته در وقت سپاه را گرد کرد دوازده هزار

سرهنگ

سرهنگ بودش زیر دست هر سرهنگی دوازده هزار مرد بود وسلیمان
علیه السلام هدهد را بفرموده بود فانظر ماذا یرجعون بنگر تا چه باز گردند هم
گویند در نامه من و خداوند عز وجل ورا الهام داده بود تا سخن ایشان بدانست
چون بلقیس سپاه را بخواند گفت قوله عز وجل قالت یا ایها الملؤا انی القی الی
کتاب کریم گفت ای گروه ای سران سپاه سوی من افکنده شد بمن نامه کریم ای
مختوم مهر کرده وقیل بکرم از آن وصف کردش که نبشته کریم ای که آرنده وی مرغی
بود وقیل بکرم از آن وصف کردش که نام سپاه وی زبان بدرستی سلیمان
دراز نکنند که عادت حشم سلطان آنست که گوش بر زبان سلطان دارند تا هر کرا
بزرگ دارد بزرگ دارند گویم گفت تا اگر بیاید گرویدن بگروند بلقیس نامه سلیمان
را گرامی کرد خداوند عز وجل ورا بایمان گرامی کرد مومن کتاب خدای را عز وجل گرامی
کرد خداوندش نجات بر ایمان کرامت کند عجب بود چون نامه برخواند بلقیس
قوم خود را گفت قوله عز وجل یا ایها الملؤا افتونی فی امری جواب دهید
مرا در کار من ای هر چند ملکه شما منم قوله عز وجل ما کنت قاطعة امرا حتی
تشهدون هرگز برنده کاری نبودم تا شما حاضر نبودید و دین سخن بر آن
میخ گفت بلقیس دل بر اسلام نهاده بود الا اینک می ترسید که اگر گوید مسلمان
شدیم بعضی ورا خلاف کنند آن خطب کرد ایشان بود قوله عز وجل قالوا
نحن اولوا باس شدید قوم گفتند در دل ملکه دو جبر شاید بود یا طاعت
سلیمان یا مخالفت وی از طاعت باشد باید که بخلاف جواب کنیم ولد
باشد که بطاعت جواب گوییم گفتند ای ملکه ما خداوندان قوتیم و خداوندان
حرب سختیم از حرب فرمای تا تیر و دنیم کنیم وار صلح قوله عز وجل والامر الیک
فانظری ماذا تامرین بنگر تا چه فرمایی قالت ان الملوک اذا دخلوا قریة
افسدوها بلقیس گفت برگشتن از دین کاری هول است نباید که خلاف
کنند تا کاری کنم که خود را با قوم برابر کنم گفت ای در نامه حدیث ملک و مال

بنت حدیث و بنت وار بار باشیم تا وی بیاید عادت ملوک آنست که چون
ایشان بولایتی یا در شهری درآیند تباهی و خرابی کنند قوله عز وجل وجعلوا
اعزة اهلها اذلة و عزیزان شهر را ذلیل کنند و خداوند بحکمت و صواب
گفتار بلقیس گواهی داد گفت قوله عز وجل وکذلک یفعلون و هم چنین که
میکنند قوله عز وجل وانی مرسلة الیهم بهدیة یا قوم من اکنون در ابال و هدیه
بفرستم ار بدنیا فرود اند مرد دنیا بود مارا با وی جز حرب نیست وار هدیه بپذیرد
مرد دین بود جز اسلام آوردن روی نیست قوله عز وجل فناظرة بم یرجع المرسلون
چشم دارنده ام تا رسولان من چه کردند قوله عز وجل فلما جاء سلیمان قال
اتمدوننی بمال چون هدیه با هدیه بسوی سلیمان آمد گفت من بیکویم و اتونی مسلمین
شما را ای مال فرا سید تا مرا بمال فریبید قوله عز وجل فما آتانی الله خیر مما آتیکم آنچه
خداوند عز وجل مرا داده است از اسلام و نبوت و علم و حکمت و ملک و مال به
از آن است که شما را داده است قوله عز وجل بل انتم بهدیتکم تفرحون آری
شمائید که بدنیا فریفته شوید و شادی کنید قوله عز وجل ارجع الیهم بازگرد
ای رسول با ایشان و هدیه باز برکار آید مسلمانان ور نه قوله عز وجل
فلنأتینهم بجنود لا قبل لهم بها و از بی سپاهی آرم بشما که شما را با وی
طاقت نباشد و بیرون کنم تان ازین شهر بخواری و شما از جمله خواران
باشید تاکید اوله است رسول آمد و هدیه کنم تان باز آورد گفتند نه این
مرد دین آمد نه مرد دنیا جز اسلام آوردن روی نبود بلقیس کار ساخت
تا ساخت راه رفتن را و سلیمان را علیه السلام از بیان زن دو خبر گفته
بودند یکی گفته بودند که بی خردست دیگر گفته بودند که موی ناک است ساق
پای وی موی ناک است چنانکه بر ساق ستوران تا دل سلیمان از وی برمد او را
بزنی نکند چون سلیمان خبر یافت که وی می آید خواست که از خرد و عقل وی
رسد قوله عز وجل قال یا ایها الملأ ایکم یأتینی بعرشها قبل ان یأتونی مسلمین

کفت

گفت کیست از شما که پیش آرد تخت او را پیش از آنکه ایشان از قرار زین مجلس
حکم و مظالم برخیزی و دلان از بامداد بودی تا وقت نماز پیشین و من با آوردن
وی توانایم و امینم بر گوهر و مروارید وی سلیمان گفت ازین زودتر خواهم قال
الذی عنده علم من الکتاب انا آتیک به قبل ان یرتد الیک طرفک گفت آنکه
نزد وی بود علم کتاب وآن آصف بود وزیر سلیمان و بگوهرکی استاد سلیمان
بود گفت من آرم تخت بلقیس را پیش از آنکه چشم بر چشم زنی گفت بیار
آصف گفت یا حی یا قیوم زمین بشکافت و تخت برآمد قوله عز وجل فلما رآه
مستقرا عنده چون بدید سلیمان بدید تخت را قرار گرفته بود خود گفت قوله
عز وجل هذا من فضل ربی کرامت آصف از فضل خداوند است و آصف
ولی بود کرامت اولیا حقست و دیگر که این معجزه بود سلیمان را علیه السلام
قوله عز وجل لیبلونی ءاشکر ام اکفر تا مبتلا کند مرا بدین تا شکر
کنم یا ناسپاسی کنم قوله عز وجل ومن شکر فانما یشکر لنفسه هر که
شکر کند وی شکر خود را میکند ای ثمره آن شکر بوی باز میگردد قوله تعالی
ومن کفر فان ربی غنی کریم و هر که ناسپاسی کند نعمت پادشاه را خداوند
من عز وجل بی نیاز است از خلق و کریم است در خلق چون تخت حاضر شد
بفرمود سلیمان قوله قال نکروا لها عرشها گفت بگردانید تا شناخته کنید
بلقیس را تخت وی ننظر اتهتدی ام تکون من الذین لا یهتدون تا به
بینیم که راه یابد یعنی داند که این تخت وی است یا نداند تا جواب چگونه و زیر و زبر
و بعضی از اوصاف ور ا تغیر کردند چون بلقیس بیامد گفتندش قوله عز وجل اهکذا
عرشک قالت کانه هو چنین است تخت این خردمندانه جواب داد بگفت
هست نه گفت نیست بعضی متغیر دید و بعضی همان دید گفت کانه هو گویی وی است
معلوم سلیمان شد بدین جواب که زن خردمند است دعوت کردش با سلام
برفق و لطف در عبادت گفت قوله عز وجل واوتینا العلم من قبلها وکنا مسلمین

مارا داوند علم وحکمت پیش از آمدن بلقیس وما مسلمانان بودیم وهستیم قوله
عز وجل وصدها ما کانت تعبد من دون الله بدین دعوت باز داشتش از آن
پرستیده بود به دون الله عز وجل انها کانت من قوم کافرین این بلقیس
از جمله قوم کافران بود خردمندیش نخستش تجربه کرد سوی ما کیش تجربه کرد
بفرمود دیوان را تا کوشکی برآوردند در آن زمین کوشک آبگینه صافی نموده
کرده و آبگینه که برق آب می آن نماید و سلیمان در آنجا نشست و در آنجا
بار بلقیس را قوله عز وجل قیل لها ادخلی الصرح گفتند بلقیس را درآی در کوشک
قوله عز وجل فلما رأته حسبته لجة چون بدید بلقیس کوشک را گمان برد که این
آب بسیارست بحر بحری بسیارست بود و کارها عجایب بود چندانست
که این کوشک در آبست قوله عز وجل وکشفت عن ساقیها گشاده کرد هردو ساق
پای خود را سلیمان بدید موی بود و بدانکه سلیمان علیه السلام بلقیس را بقهر وجبر
آورده بود و در شریعت سلیمان آن بود که اختیار در روی سلیمان را بودی
بنده کیش بدرستی و خواستی آزاد کردی و بروی منت نهادی و چون چنین
بود روا بودی در ساق وی نگریستن قوله عز وجل قال انه صرح ممرد
من قواریر گفتش درآی که این کوشکیست نغز و ستوده از آبگینه درآمد و
اسلام آورد قوله عز وجل قال رب انی ظلمت نفسی گفت یارب ستم کردم
من بر تن خویش به پرستیدن غیر تو قوله عز وجل واسلمت مع سلیمان لله
رب العالمین و گردن دادم و اسلام بپذیرفتم با سلیمان مر خدای عالم
را و این معنی من قرآن است لیکن معنی آنست که همان اعتقاد کردم
که وی اعتقاد کرده است الا الذین تابوا واصلحوا واعتصموا واخلصوا دینهم
لله فاولئک مع المومنین ازانک لذ منافقان اخلاص کردی هم چون صفت
مومنان است کذلک هنا قوله عز وجل ولقد ارسلنا الی ثمود اخاهم صالحاً
بدرستی و راستی که فرستادیم بثمودیان برادر ایشان صالح پیغمبر اسلام ایشان

بدو کرده

بدو گروه گشتند خصومت کنند یکی در بیان حق خدای و دیگر ناشکر گفتن
خدای عز وجل بعضی بگرویدند و مر او را بشناختند و بعضی مر او را منکر شدند
و ستم کردند نظیره بذان خصمان اختصموا فی ربهم قوله عز وجل قال یا قوم لم
تستعجلون بالسیئة قبل الحسنة گفت صالح یا قوم چرا پیشی کنید و شتاب
کنید بکفر و گناه تا شما را عقوبت کردید قوله عز وجل لولا تستغفرون الله لعلکم
ترحمون ای هلا تستغفرون الله چرا آمرزش نمی خواهید از خدای عز وجل
گذشتها را بتوحید تا رحمت کند بر شما و استغفار از هر گناهی ترک گناه بود چنانکه
یاد کردیم قوله عز وجل قالوا اطیرنا بک وبمن معک گفتند این کافران مر
صالح را ما اختر گرفتیم بگرویدگان ما را جز قحط و تنگی نیست قوله عز وجل قال
طائرکم عند الله اختر شما از نزد خداوندست یعنی این قحط و تنگی نه از شومی
در زمان شما … بدان من بل که از خدای عز وجل هلاک خواسته است کردن مقدمه
آن هلاک قحط و تنگی بوده است که آدمی را طبعی است که بهیچ جان کردن
نهد که بگرسنگی آنگاه از نگرویده اند از عذاب نقل کرده است بل انتم
قوم تفتنون صالح گفت که شما قومید فتنه کرده بدین قحط و تنگی از این فتنه
جان ترا اینکه وی داشته است قوله عز وجل وکان فی المدینة تسعة
رهط یفسدون فی الارض ولا یصلحون درین شهر نه تن بودند مفسدان
که فساد میکردند ولا یصلحون تاکید یفسدون است قوله تعالی قالوا تقاسموا
بالله لنبیتنه واهله این نه تن گفتند با هم سوگند خوریم بخدای عز وجل که شبی
خون کنیم بر صالح و اهل وی و بکشیم ورا و اهل ورا پس گوییم هر آینه
ولی دم صالح را ما حاضر نبودیم بهلاک جای وی و ما از راست گویانیم سوگند
خوردند و بر جستم دیوار خلق از شهر بیرون رفته اند که ما بفر میرویم و شب
ناگاه در آمدند و دیوار خانه صالح سوراخ کردند تا در آیند خدای عز وجل
فرشتگان را فرستاد بر بام خانه صالح بایستادند و هر نه تن را سنگ بکشتند

با مداوهر نه تن را کشته یافتند خدای عز وجل گفت ومکروا مکرا ومکرنا مکرا
وهم لا یشعرون ایشان مکر کردند وسکالش کردند ما جزاء مکر ایشان بکردیم
ایشان گناه پوشیده کردند عقوبت پوشیده کردیم وایشان ندانستند که
ایشان را از کجا آمد خواهد گرفتن فانظر کیف کان عاقبة مکرهم بنگر
یا محمد چگونه بود عاقبت مکر ایشان قوله عز وجل انا دمرناهم وقومهم
اجمعین که ما هلاک کردیم آن نه تن را که راضی بودند برین عمل نه تن را وقوم
ودیگر از پس تر قوله عز وجل فتلک بیوتهم خاویة بما ظلموا اینک خانها
وجایهای ایشان بر نیکید رید می بینند خالی وویران سقف فرود رفته
ودیوارها زبر افتاده این خرابها وجدا خان ومان وهلاک بظلم ایشان
بود قوله عز وجل ان فی ذلک لآیة لقوم یعلمون ظاهر قوله عز وجل
وانجینا الذین آمنوا وکانوا یتقون کافران را هلاک کردیم ومومنان را برهانیدیم
واین مومنان همه متقی بودند واین دلیلست که درین وقت هیچ مومنی
نامتقی نبوده است از آنکه امر اکثر بوده است ام توحید بوده است شان
ولیس قوله عز وجل ولوطا اذ قال لقومه ای واذکر واقوما لوطا اتاتون
الفاحشة وانتم تبصرون با شما نید که می بیایید بفاحشه وشما می بینید که فاحشه
است یعنی وشما میدانید که این زشت است قوله عز وجل ما سبقکم بها من
احد من العالمین کاری میکنید که در عالم پیش از شما نکرده است قوله عز وجل
ائنکم لتاتون الرجال شهوة من دون النساء ای لتاتون الرجال من
دون النساء شهوة یا می بیایید بمردان بدون زنان بشهوة ومراد خویش
کس نفرموده است قوله عز وجل بل انتم قوم تجهلون لیکن شما قومی جاهلید
وان جهل باختیار است وم را نه جهلی که بوی معذور باشید قوله عز وجل
فما کان جواب قومه الا ان قالوا اخرجوا آل لوط من قریتکم
نبود جواب قوم وی مگر آنکه بیرون کنند ورا وآل ورا از دیه شما قوله عز وجل

انهم اناس یتطهرون که ایشان مردمانی اند که پاکی میکنند یعنی ازین عمل ما غدر میکنند
این ملامت که ما را میکنند از آن میکنند که ازین عمل پاک اند ایشان را بیرون
کنند تا پس کس نبود که ما را ملامت کند قوله عز وجل فانجیناه واهله
الا امراته برهانیدیم ورا واهل ورا هر دو دختر ورا که گرویده بودند مگر زن
ورا قوله عز وجل قدرناها من الغابرین تقدیر کرده بودیم که وی از ایشان که
باشد یعنی از هلاک شدگان باشد قوله عز وجل وامطرنا علیهم مطرا
وبیارانیدیم بر ایشان باران قوله عز وجل فساء مطر المنذرین بد باران
باران بیم کردگان یعنی باران از بهر نفع وصلاح نبود چون این سبب هلاک
ایشان بود بد بود قوله عز وجل قل الحمد لله وسلام علی عباده الذین
اصطفی بگو یا محمد خداوند را به بیان وحدانیت در دکفر ورهانیدن مومنان
وهلاک کافران بگوی سلام وایمنی بر بندگان وی آنان که بگروید بشان
توحید از پیغامبران ومومنان گذشته وما گذشته قوله عز وجل آلله خیر اما
یشرکون بگوی ایشان یا محمد از بعد این بیان خبر کنید مرا الله بهتر که
قادر وقوی است بر هلاک کافران ورهانیدن مومنان یا آنچ شما ورا انباز
میگیرید با وی یعنی بتی که وی عاجز است از نفع آن ورا پرستید واز زیان
آنک ورا نپرستید لا بل الله خیر قوله عز وجل امن خلق السموات والارض
بعضی گفته اند که اینجا مضمرست اما یشرکون خیر امن خلق السموات والارض
آنچ شما انباز میگیرید بهتر آنکه بیافرید آسمانها را وزمینها را وانزل من السماء
ونفرستاد شما را آبی از آسمان یعنی باران قوام عیش وفراخی روزی شما را
فانبتنا به حدائق ذات بهجة برویانیدیم بدین باران بوستانها بهار
با آرایش ما کان لکم ان تنبتوا شجرها نیست شما را که برویانید درخت
ازین بوستانها ای شما عاجز آیید واین از حکم خدای است ءاله مع الله
یا هست با الله خدای دیگر که بیافرید بوی بوستانها با نزهت ونیکو بل هم قوم

يعدلون بل ره ما قبلاست اي بت با وي آفريده كار ديگر ليكن ايشان
قومي آيند كه مي برابر كنند بت را با خداي عز وجل امن جعل الارض قرارا
يا كيست آنكه زمين را قرارگاه خلق كردانيد وجعل خلالها انهارا و
كرد ميان اين زمين جويها روان وجعل لها رواسي و زمين را كوهها
آفريد يعني در زمين و بر زمين كوهها بيافريد و زمين را استوار كرد وجعل
بين البحرين حاجزا و ميان دو دريا يكي تلخ و ديگر خوش براه كردانيد
بفرمان اين را از آن جدا داشت تا يك قطره خوش با تلخ نيامیخت
ءاله مع الله يا هست با الله ديگري كه بكند ازين كه گفتيم چيزي بل اكثرهم
لا يعلمون نيست با وي ديگري ليكن بيشتري ازين كافران نميدانيد اكثر يعني
كلاست امن يجيب المضطر اذا دعاه يا كيست آنكه جانب كند درمانده را
چون بخواند پس بيد ماند كه خويش ويكشف السوء باز ربح و سختي و بيماري
را ويجعلكم خلفاء الارض شمارا باشندگان زمين كردانيد يعني زير زمينها
تا قرارگاه دهد ءاله مع الله قليلا ما تذكرون اندكيد آنكه پند گيريد ما
بمعني هست قوله تعالى امن يهديكم في ظلمات البر والبحر يا كيست آنكه شمارا
راه نمايد در تاريكيها بيابان و دريا وب ومن يرسل الرياح نشرا بين يدي
رحمته و كيست كه بفرستد بادها را مژده دهنده بباران پيش از فرستادن
باران ءاله مع الله تعالى عما يشركون يا هست با الله ديگري كردي
بكرد چيزي ازين نيست با وي ديگري بزرگوارست و عالي آن خداوند
كه بدين وصف هست از آنچه ايشان ورا با وي انبازي ميكويند امن
يبدؤا الخلق ثم يعيده يا كيست آنكه بيافريد خلق را باغاز و بميراند و باز
زنده كند شان بقيامت ومن يرزقكم من السماء والارض و كيست
كه روزي دهد شمارا از آسمان باران و از زمين نبات ءاله مع الله
قل هاتوا برهانكم ان كنتم صادقين ار هست چنين كه شما دعوي ميكنيد
حجت برهان

حجت و برهان بياريد بر آنكه ايشان خدايانند قل لا يعلم من في السموات
والارض الغيب الا الله كافران گفتند ما فكريم اين بعث را از چنين
است كه مي گويي كه تو مي گويي كه خواهد بودن بگو جواب آمد بگو يا محمد نداند آنكه
در آسمانهاست از فرشتگان و آنكه در زمين است از خلق غيب را
جز خدا نداند آنك در آسمانها و بودن كه قيامت غيب است نه تنها من هيچ
كس نداند كه خواهد بود جز خداي عز وجل وما يشعرون ايان يبعثون و كس
نداند كه ايشانرا كي زنده خواهد كردن قوله عز وجل بل ادارك علمهم في
الآخرة بل ره ما قبل است نيست چنانكه ايشان ميگويند كه قيامت نخواهد
بودن بل كه در يابد علم ايشان بحقيقت وحق شمار و صراط وحق توحيد و طاعت
بل هم في شك منها بل هم منها عمون نيست چنانكه ايشان ميگويند لكن بعضي
از ايشان در كوري اند يعني منكر اند قوله تعالى وقال الذين كفروا
ءاذا كنا ترابا واباؤنا گفتند آنان كه كافر شدند كه چون ما خاك گرديم و پدران
ما مارا بيرون آرند اي بيرون بيارند استفهام بمعني نفي است قوله تعالى لقد وعدنا
هذا نحن واباؤنا من قبل و بدرستي و راستي كه وعده داده بودند مارا و پدران
پدران پيش ازين ان هذا الا اساطير الاولين نيست آنچه وعده داده اند
مارا مگر سخن پيشينيان و سمر سخني باشد بي نفع و بي فايده يعني اين سخن است بي
اصل و بي فايده قوله تعالى قل سيروا في الارض يا محمد ايشانرا بگو برويد
در زمين تا ببينيد عاقبت كار كافران كه بكذب بعث وبعثت حق را و قيامت را انكار كردند
بر هند از عقوبت و استيصال در نكردند اندوه مخور يا محمد بر هلاك ايشان ولا تحزن
عليهم ولا تكن في ضيق مما يمكرون و تا وقت هلاك ايشان آيد از تنگدلي از مكري كه كنند
بنوه درانج فعاش از آن ويقولون متى هذا الوعد ان كنتم صادقين مي گويند
كه خواهد بودن اين وعده هلاك ما بر كافران بياريد آن وعده را از جهت
شان راست كويان قوله تعالى قل عسى ان يكون ردف لكم بعض الذي

تستعجلون بگو یا محمد باشد که نزدیک آمده بود بعضی از انچ شما بوی شتاب میکنید
یعنی هلاک شما وان ربک لذو فضل علی الناس و خداوند تو یا محمد موصوف
است بفضل تاخیر عذاب از کافران بازای ایشان جز هلاک و عذاب را
ولکن اکثرهم لایشکرون ظاهر قوله وان ربک لیعلم ما تکن صدورهم
وما یعلنون وهر آینه خداوند تو می داند انچ پوشیده میدارد یعنی برساند
بایشان جزا ایشان واین وعید است وما من غایبة فی السما والارض
وهیچ چیز غایب نیست از علم شما واز دیدار شما الا فی کتاب مبین که نه
در لوح همه نبشته است غیب این دو چیز است یا انچ غایب است از علم تو یا از
دیدار تو ان هذا القران یقص علی بنی اسرائیل ای ان القرآن یخبر عن
بنی اسرائیل این قرآن بیان کننده وهدایت است و دور کننده گفتار باطل
است چنان بیان کردیم وخبر کننده است از بنی اسرائیل بیشتری از انچ
ایشان اختلاف کرده اند در وی بسیار است که ایشان در وی اختلاف
کرده اند وذکر این بقرآن نیست یعنی خبر دهنده است بطلان انچ کرده
اند در وی چنانکه خدای را فرزند گفتند ورد این بقرآن ما اتخذ الله من ولد
خدای را مریم زن گفتند رد این بقرآن است وامه صدیقة کانا یاکلان الطعام
وقال تعالی ان یکون له ولد ولم تکن له صاحبة وگفتند ان یدخل الجنة الا من
کان هودا او نصاری رد وی قل هاتوا برهانکم وانه لهدی ورحمة للمومنین
ظاهر قوله تعالی ان ربک یقضی بینهم بحکمه فیما اختلفوا فیه هر آینه خداوند
تو حکم کند میان مومنان واین کافران بحکم روز قیامت وهو العزیز الحکیم
ظاهر قوله تعالی فتوکل علی الله انک علی الحق المبین اکنون مصطفی را گفت
تا وقت حکم آید از ایشان انچ تو را جفا آید صبر کن وتوکل بر خدای
و میندیش که تو بر حق پیدایی وایشان در بلا خیری وبلا نفع چون مردگان
لذا انک لا تسمع الموتی تو نتوانی که بشنوانی مردگان را مرده گفت نه شان

ازانکه

ازانکه میت شان لیکن ازانکه باختیار خود بر کفر ثبات کرده اند ولا تسمع
الصم الدعاء ونتوانی که بشنوانی کران را خواندن تذکیر قهر وجبر است بل
که گری بسا خلقی است بدان دلیل که گفت اذا ولوا مدبرین چون نتوانی
شنوانیدن کسی را که روی گردانیده است ومیرود وما انت بهادی العمی
عن ضلالتهم ونیستی تو هدیه دهنده نابینایان را که بردیک ایشان ان
تسمع الا من یومن نشنوانی بدعوت خود مگر آنرا که بگرود بآیات ما ورا است
گوید ورد تر او در آیات ما وقبول کند وچنین کسی را بشنوانی ای چنین که
بشنود دعوت تو فهم مسلمون وایشان باشند مسلمانان وگردن نهندگان
واذا وقع القول علیهم اخرجنا لهم دابة من الارض ایشان را وعید کرد
بحکم کردن روز قیامت بعذاب جاوید وان گفتند که خواهد بودن این قیامت
که ما را بوی می ترسانید آیت آمد که هنوز مانده است مدتی اشراط است تا ان
بگذرد قیامت نیاید وآن اشراط ده است بقول ابن مسعود رضی الله عنه پنج
از وی گذشته است وپنج مانده است آنچ پنج گذشته است یکی خروج النبی
علیه السلام وانشقاق القمر واللزوم والدخان والبطشة واحد وکلاهما
عذاب یوم بدر یوم نبطش البطشة الکبری قوله تعالی ان عذابها کان غراما
ای لازما وان خروج یاجوج وماجوج وخروج الدجال وطلوع الشمس من المغرب
ونزول عیسی علیه السلام وخروج الدابة من الارض واخرهم اشراط خروج دابة
الارض بود که چون آفتاب از مغرب برآید در توبه بخلق بسته کرده پس توبه
از کافر پذیرفته نگردد ومدتی بر این بقا بتیل وحکم شان ایمان باس بود در حق
ناپذیرفتن توبه ومومنان میگویند کافران را که شما را پیش حکم بقبول توبه
نیست ایشان افسوس گشته تا دابة الارض بیرون آید واین دابة الارض
جانوریست عظیم ورا دو وجه بود یکی بقا بیاید ورود ناپیدا شود ودیگر باره
بیرون آید وگویند که بر هوا میرود وکرانه ورا عظیم مانند اشتری که همه خلق روی

روي زمين مومن وكافر را به بينند وي با همه سخن گويد واذا وقع القول
عليهم چون واجب شد قول من بعذاب بر ايشان بيرون آريم ايشان را جنبنده
از زمين تكلمهم ميشد به السلام سخن گويد با ايشان با هر يكي وخبر دهد هر يكي
را با يمان وكفر بگويد كه كافر كيست ومومن كيست تا كافران بحيرت زيند باقي
عمر وقري تكلمهم بفتح التاء وجزم الكاف وكسر اللام اي داغ كند جراحت
كند شان هر يكي را انجا روي پيدا كند كه كافر كيست ومومن كه داعي گرد در پيشاني
وي وبعد اين خطاب شان با يكديگر همه بنام كفر وايمان بود بعلامات مي نگرند
وبنام ميخوانند اي كافر چنين كن واي مومن چنين كن ان الناس كانوا
باياتنا لا يوقنون چون ان بفتح خوانند معني وي با ان الناس كانوا بود
يعني داغ كند شان بانك نبوده اند با يات ما يعني برسول وقران ما كمانها
يعني مقر نبوده اند وچون آن نخوانند بكسر بر تكلمهم وقف كن كه سخن تمام شد ان
الناس ابتدا بود يعني مردمان هستند با يات ما كه خبر داد بيامدن وي بجا
كمان قوله عز وجل ويوم نحشر من كل امة فوجا ياد كنيد آن روز كه گرد
كنيم زهر امتي يعني از هر قوم پيغامبري گروهي ممن يكذب باياتنا كلمه من
صله هاهنا لانه لو لم يجعل صلة بودي اي ان لا يحشر بعض المكذبين و
بيرون آريم از هر امتي يكذبان را باياتنا يعني كتاب ورسول فهم يوزعون
وپيشروان را باز دارند تا آن قوم آخرت در رسند چنانكه نگشد كه هر گروهي
كه در رسند بدوزخ در آرند يعني همه را بدوزخ گرد كنند كما قال تعالى ثم لنحضرنهم
حول جهنم جثيا ثم لننزعن من كل شيعة ايهم اشد على الرحمن عتيا يوزعون اي
يمنعون قال علي رضي الله عنه لابد الناس من وزعة وقالت عائشة رضي الله
عنها ما نزع السلطان اكثر مما نزع القرآن يعني ما منع حتى اذا جاؤا چون همه
گرد آيند قال اكذبتم باياتي ايشانند گويد خداي عز وجل با فرشته بامر خداوند
عز وجل اكذبتم باياتي دروغ داشتند آيات مرا اي كتاب ورسول مرا ولم تحيطوا

بها علما وعلم شما بدين نرسيده بود اي ندانسته بود اين روز بخواهد بودن
اي دروغ گفته مي دانستيد كه اين بخواهد بودن اي دروغ گفته مي دانستيد
كه اين نخواهد بودن اما كنتم تعملون يا خبر ميكرديد يعني چرا كرديد چرا دروغ گفتيد
ووقع القول عليهم بما ظلموا سامان عذر خواستن نبود كه بپذيرند واجب شد
وعيد خداوند عز وجل بر ايشان بعذاب جاودان ان يظلم وكفر ايشان
وسخن نگويند بعذر كه بپذيرند كما قال تعالى هذا يوم لا ينطقون الاية قوله تعالى
الم يروا انا جعلنا الليل ليسكنوا فيه والنهار مبصرا دليل بر حق ايشان خبر
داديم ان نه كه شب تاريك آفريديم ايام شما را در وي وروز روشن آفريديم
بيننده يعني ديدن را وتصرف وكسب شما را ان في ذلك لايات لقوم يؤمنون
ظاهر قوله تعالى ويوم ينفخ في الصور ففزع من في السموات ومن في
الارض الاية حذر كنيد واياد كنيد آن روز را دميده شود در صور بترسند
اهل هفت آسمان وهفت زمين تا از رسول همه بميرند مگر آنكه خداوند
عز وجل خواسته بدان خبرها باز گردد كه ثواب وعقاب ارند وبسورة
النمل تمامي ياد كنيم وكل اتوه داخرين واين اخبارست از ناگرويدن
يعني ديگر باره بر هند وخلق زنده گردد واين منكران قيامت همه حاضر
اند خوار ان وذليلان وترى الجبال تحسبها جامدة انگاه خبر داد از
هول وفزع قيامت وه بيني يا محمد كوهها را روز قيامت پنداري بر جاي
آرميده اند وروي خود مير ودر رفتن ابر در هم هو ليكن از درازي
كوهها بسيار جنبان نمايد گويي ايستاده اند صنع الله الذي اتقن
كل شيء اين آوردن قيامت وحاضر شدن كافران بخواري وروان
كردن كوهها صنع خدايست عز وجل كه محكم كرده است خلق همه چيزها را ادمي
را آفريده است در صورت مستوري مرغان در صورت مرغي كه كس نتواند كه يكي
وصف از حال بجال بگرداند انه خبير بما تفعلون ظاهر قوله تعالى من جاء بالحسنة

فله خير منها آنگاه خبر داد که هرکه بقیامت با ایمان آید ور احیت و هرکه با کفر
آید ورا حیت گفت هرکه بقیامت با ایمان آید ور است خیر و نیکوئی
از ایمان این خیر یعنی بهتر نیست که حسنه ایمان است و به از ایمان هیچ نیست
معنی آنست که گفتیم و ار خواهی تقدیم و تاخیر کن تا روشن تر شود ای فله خیر منها
خیر وهم من فزع يومئذ آمنون و از جمله چیزها یکی خبر داد گفت از فزع قیامت
و از بر عموم راید بجمع عامه مومنان فاسق و عاصی ایمن بود از فزع و هولهای آن
را بود کما قال تعالی لا يحزنهم الفزع الاكبر ومن جاء بالسيئة هرکه بقیامة
با کفر فكبت وجوههم في النار بر روی افکنند شان در آتش و بر رویها کشند
شان کما قال تعالی يوم يسحبون في النار على وجوههم هل تجزون الا ما كنتم
تعملون و بدین وقت عذاب گویند شان که جزا نمیکنند تان مگر بکردار شان
انما امرت ان اعبد رب هذه البلدة از ایمان و نفع وی خبر داد و از کفر
و ضرر وی خبر داد آنگاه گفت بگوی مرا چه فرموده اند گفت هر آینه من فرموده
شده ام که خدای خدای این مکه را پرستم که حرام کرده است شکستن حق وی
و این شوق و حرمت در آن دو در نهاده است که آسمان و زمین آفریده است
کما قال تعالی ان عدة الشهور الاية وله كل شئ و سزا است که او را پرستید
که در است ملک همه چیزها وامرت ان اكون من المسلمين وان اتلوا القرآن
و فرموده شده ام که از مسلمانان باشم و قرآن فمن اهتدى فانما يهتدي
لنفسه راه حق بیان کرد و براه حق دعوت کرد گفت هرکه بدین راه فرود
رود و راه یابد و براه خود را یافته است یعنی نفع راه یافتن ورا است و هرکه
بجز این راه رود تا گم شود زیان گم بودگی بروی است انما انا من المنذرين
من از بیم کنندگانم رو دلیل بر بیّنا که گفت مصطفی را علیه السلام و مومنان را
وقل الحمد لله بگو یا محمد حمد و ثنا مر خدا و خداوند را بدانکه ما را توفیق داد و بقبول امر وی
سيريكم آياته اتبلاست یعنی بنماید کافران را آیات وحدانیت خود قوله تعالی

فتعرفونها

فتعرفونها تا بشناسید حق وی در معنی آیات نموده ام و نیز مینمایم
چندانک حق مصطفی و کتاب من بر شما روشن شود تا هیچ نماید تان وما
ربك بغافل عما تعملون و خداوند تو نیست بی آگاهی از انچ کافران میکنند
بمقابله این بیان از انکار و جحود وعن ابی ابن
کعب رضی الله عنه النبی علیه السلام انه قال من قرا سورة طسم القصص
كان له من الاجر عشر حسنات ولم يبق ملك في السموات والارض الا شهد له
يوم القيامة انه كان صادقا ان كل شئ هالك الا وجهه له الحكم واليه ترجعون
ونظم السورتين كما ذكر بين النمل والشعراء بسم الله الرحمن الرحيم
قوله تعالى طسم تلك آيات الكتاب المبين على ما ذكرنا نتلوا عليك من
نبا موسى الكليم وفرعون العدو اللعين بالحق ای رسل جبريل حتی
تتلوا عليك بامرنا لقوم يؤمنون بالآيات ان فرعون علا في الارض
هر آینه فرعون کبر آورد در زمین یعنی در مصر وجعل اهلها شيعا و اهل
زمین را گروه گروه کرد ایشان را تفسیر کرد که چه کرد يستضعف طائفة
منهم يذبح ابناءهم ويستحيي نساءهم بعضی را ضعیف کرد یعنی
قهر کرد و کناسی و بیکار فرمود يذبح ابناءهم میکشت پسران شان را
و زنده میمانید زنان شان خدمت خانها را انه كان من المفسدين اینا
کافرین فرعون از مفسدان بود ونريد ان نمن على الذين استضعفوا
في الارض و خواستیم که منت نهیم بر بیچارگان در زمین برهانیم شان از
دست فرعونیان ونجعلهم ائمة و ایشان را پیش روان کردانیم و مقتدا
خلق کردانیم کما قال تعالی وجعلنا منهم ائمة يهدون بامرنا لما صبروا ونجعلهم
الوارثين و ایشان را وارثان زمین کردانیم و دشمنان شان را هلاک
کنیم شهر و ملک شان بمومنان میراث کنیم ونمكن لهم في الارض و تمکین
کنیم ایشان را در زمین تا هر چه خواهند بکنند در امور دین یا منع کی کا

کما قال تعالی لیمکنن لهم دینهم الذی ارتضی ونری فرعون وهامان وجنودهما
منهم ما کانوا یحذرون و بنمائیم فرعون را و هامان را و سپاه هر دو را از اینجا
اسرائیل ایشان حذر میکردند از وی یعنی از زوال ملک و هلاک ایشان از
هر چه می‌ترسیدند همان پیش آمد شان قوله تعالی واوحینا الی ام موسی
ان ارضعیه ذکر فی الآیة الامرین و نهیین و وعیدین آنگاه خبر میدهد از
آغاز شناختن اسباب نجات ایشان از دست فرعونیان و مقتدی گردانیدن
ایشان چون موسی از مادر جدا شد و درین سال می‌کشتند پسران را الهام
دادیم و در دل افکندیم مادر موسی را علیه السلام که شیر ده موسی را علیه السلام
فاذا خفت علیه چون بترسی بر وی بهلاک بدست فرعون فالقیه فی
الیم در انداز ورا بدریا ولا تخافی ولا تحزنی ای لا تخافی من الغرق
ولا تحزنی من المفارقة مترس از غرقه شدن و اندوه مدار از جدائی
وی انا رادوه الیک ما ورا باز دهیم بتو وجاعلوه من المرسلین
و گردانیده اورا از مرسلان مادر موسی علیه السلام هم چنان کرد فالتقطه
آل فرعون بدریا انداختش و آب آوردش تا لب خانه فرعون یا بجای
بود که آب بر داشتند یا آورد آب موسی را تا آنجا بر چیده شدش یعنی
موسی را با آل فرعون و برداشتندش لیکون لهم عدوا وحزنا این لام
عاقبت است اینجا ایشان از بهر آن بر گرفتند تا ایشان را روشنائی چشم
بود لیکن چون بعاقبت ایشان را از وی اندوه خواست بودن و موسی
دشمن ایشان خواست بودن خداوند عز و جل از آن خبر داد که بعلم وی
بود قوله تعالی ان فرعون وهامان وجنودهما خاطئین ای موسی کانوا
ایشان را دشمن از آن بود که فرعون و هامان و سپاه شان خاطی و گناه بودند
پیغامبران همیشه دشمن کافران باشند وقالت امراة فرعون یعنی آسیه
قرة عین لی ولک این موسی روشنائی چشم من است و آن تو لا تقتلوه

مکشید

مکشید اورا عسی ان ینفعنا باشد که ما را منفعتی بود از وی و ما ورا بفرزندی
گیریم و مردمان ندانند که وی جز فرزند ماست قوله تعالی واصبح فواد ام موسی
فارغا در ایجاب تقدیم و تاخیر است چون موسی را علیه السلام یافتند گفتند
که دوستی وی در دل ایشان افتاد کما قال تعالی والقیت علیک محبة منی
گفتند زود بود دایه آرید هر کرا آوردند شیر کسی نگرفت قال رضی الله عنه وذکر
این القصة فی تفسیره گفت منادی بازار بیرون فرستادند بطلب دایه تا
مادر موسی بشنید دختر را گفت خواهر موسی را برو و پرسش تا حال چیست وقالت
لاخته قصیه آمد بخانه فرعون یافت برادر را شیر هیچ دایه نمی‌گرفت گفت دلیل
باشم شما را بدایه وی بگرفت گفتندش اینجا باش تا وی را شیر میدهی و ما نیکوئی
خوریم گفت خانه و فرزندان ضایع نتوانم ماندن ار بدهید ببرم و در مهد نهم
بمانم بوی دادند امنیت منع واصبح فواد ام موسی فارغا ای صار گشت
دل مادر موسی فارغ هم در روز موسی بوی باز رسید و دلش خالی شد
از غم غرق و اندوه جدائی قوله تعالی ان کادت لتبدی به قد کادت
به نزدیک بود که آشکارا کردی که موسی پسر منست که خشم می‌آمدش که قوم
فرعون ورا پسر فرعون میگفتند لولا ان ربطنا علی قلبها اگر نه آن بودی
که به بستیم بر دل وی تا بگفت وی پسر منست تا باشد از یقینکامان که وعده
ماراست وقالت لاخته قصیه بدیگر روایت چون مادر موسی را علیه السلام
شیر داد و تابوت را در دریا انداخت بگفت خواهر موسی علیه السلام قصیه
ای ابتغی اثره قوله تعالی فارتدا علی آثارهما قصصا وقیل قصیه ای
البصریه چشم دار ورا فبصرت به عن جنب ای عن بعد چشم داشت
از دور وهم لا یشعرون و کس ندانست که ورا چشم میدارد فالتقطه آل
فرعون الآیة آنگاه خبر داد قوله تعالی وحرمنا علیه المراضع من قبل و بازداشتیم
شیر شیر دهندگان پیش از آنکه بمادر افتادی آمد خواهر موسی گفت هل ادلکم

علی اهل بیت فرددناه الی امه بازو آدیم ورا با مادر وی تا روشن شود چشم
مادر وی و تا اندوه نخورد بر جدای وی قوله تعالی ولتعلم ان وعد الله حق
و تا بداند که وعدهٔ خدای حق است و راست است که گفته بودیم انا رادوه الیک
ولکن اکثرهم لا یعلمون ظاهر قوله عز و جل ولما بلغ اشده واستوی چون
برسید موسی قوة مردی و راست شد تمامی چهل سال آتیناه حکما وعلما بدادیم
ورا حکم و علم و هم چنین جزا کنیم نیکوکاران را از تاویل حکم نبوت گوی
محسنین را انبیا را باید گفتن و از تاویل حکم صواب گفتار و کردار گوی تاویل محسنین
مطیعان باشند باعتقاد و اعمال قوله تعالی ودخل المدینة علی حین
غفلة من اهلها اندر آمد موسی بمصر بوقت غفلت اهل مصر و خالی وی
از اهل وی یعنی بوقت قیلوله که بدان وقت بجد رهمه جایها خالی بودی
که از کسی خواهد پوشیده تر جائی رود چنانکه بدریا ما لیث روند انجام هم
پشت روند و هم بوقت قیلوله که از کارها خالی بود هکذا قوله از کلبی و قیل
ما بین وقت المغرب والعشاء فیها رجلین یقتتلان ای یختصمان یافت
موسی دو مرد را با یکدیگر کارزار در آویخته میکردند هذا من شیعته وهذا
من عدوه یکی از گروه و تبار موسی علیه السلام و دیگر قبطی از دشمنان وی
فاستغاثه الذی من شیعته علی الذی من عدوه ای عند الذی من عدوه فریاد
میخواست آنکه از قوم موسی بود از آنکه دشمن وی بود قال مجاهد رحمه الله
وجد فیها رجلین کافرین یتنازعون بخصومته فیها احدهما من جنس موسی
اسرائیلی والاخر من جنس فرعون قبطی و دلیل کفر الاسرائیلی انما قال
لموسی ان ترید الا ان تکون جبارا فی الارض وما ترید ان تکون من المصلحین
وعند هذا قال موسی رب بما انعمت علی فلن اکون ظهیرا للمجرمین ای للکافرین
فیما بعد وقیل هذا الاسرائیلی کان سامریا بدلیل قوله لموسی انک لغوی مبین
والانبیاء علیهم السلام لا یظلمون بالصواب والحکمة قوله تعالی فوکزه موسی فقضی

فوجد

علیه

علیه ای اقضی الله تعالی بالموت موسی گفت هذا من عمل الشیطان
نه امر خداوند بود و نه پسندیدهٔ وی لان ... و وسوسه شیطان بود و اضافت
بشیطان درست آید چنانکه بنده پیر کسی کاری کند نیک بیاید گوی این تو
کردی انه عدو مضل مبین این شیطان دشمن گم کننده پیداست در وقت
پشیمان شد گفت رب انی ظلمت نفسی ای خداوند من ستم کردم بر تن
خویشتن بدین کشتن قبطی فاغفر لی بیامرز زلت را فغفر له بیامرزیدش
و این وعده مغفرت از بعد زلت آمدش بیا لها لبسیار انه هو الغفور الرحیم
ظاهر قوله قال رب بما انعمت علی موسی گفت ای خداوند من با آنک
منت نهادی بر من بعفو زلت هرگز از هیچ گناهکار نباشم نه گناه کنم
نه گناه کار را یاری دهم قوله تعالی فاصبح فی المدینة خائفا یترقب بامداد
برخاست موسی علیه السلام ترسان می رفت تا از جانبی یعنی می آید که کشتن
قبطی کس را خبر بوده بود بجز این اسرائیلی را فاذا الذی استنصره بالامس
یستصرخه همیدون موسی علیه السلام دید همان اسرائیلی وینه را که نصرت
خواسته بود بدینه روز فریادی میخواست که یا موسی زینهار از قبطی دیگر گفتش انک
لغوی مبین ای لفاسد بین الفساد یقال غوی الفصیل اذا فسد تو تباه کار
مردی ای کذاب تو مرا زلتی کرده آمد فلما اراد ان یبطش بالذی هو عدو لهما
خواست موسی تا بگیرد آن قبطی را که دشمن ایشان هر دو بود اسرائیلی پنداشت
که ورا میخواهد گرفتن از آنکه زبان ملامت موسی را با خود دید گمان برد مگر نیز
دست بازبان یار خواهد کردن اسرائیلی گفت یا موسی اترید ان تقتلنی کما
قتلت نفسا بالامس میخواهی مرا تا بکشی چنانکه کشتی دی تنی را ان ترید الا ان
تکون جبارا فی الارض میخواهی که باشی در زمین مگر جباری قاهری وما
ترید ان تکون من المصلحین و نمی خواهی که از جمله مصلحان باشی قبطی چون
این بشنید ایشان را بجاماند و رفت بخانه فرعون و قصه با فرعون بگفت فرعون

و نه بتدبیر

شم

کفته بود که هرکه این قبطی را کشته باشد باز کشیدش از بهر موسی کشته باشد دعوی
گفت بگیرد موسی و بکشیدش چون زن خربیل بشنید آمد و شوی خود را خبر کرد خربیل
رحمه الله زود بطلب موسی آمد و ورا خبر داد که قصد کشتن تو کردند وجاء رجل من
اقصی المدینة یسعی خربیل از آن کرانه شهر بشتاب قال یا موسی ان الملأ
یأتمرون بک ای یتشاورون فی امرک هکذا قال ابو عبیدة وقال غیره یهمون
بک لیقتلوک یا موسی آن گروه کافران می سکالند و مشورت می کنند بحق تو تا ترا
بکشند زود بیرون از این شهر که من ترا نیک خواهم موسی علیه السلام هم از آنجا
روان شد از شهر بیرون آمد فخرج منها خائفا یترقب ترسان و چشم دارنده
تا مرا کسی نه بیند قال رب نجنی من القوم الظالمین گفت یا رب برهان مرا
ازین قوم کافران قوله تعالی ولما توجه تلقاء مدین و هرگز یا موسی بوده
بود بهیچ راه نیامده بود و راهها ندانستی روی بنهاد و امید آنک خدای
تعالی ورا راه راست نماید خدای تعالی گمان وی وفا کرد و راه راست یافت تا
بدین قال عسی ربی ان یهدینی سواء السبیل چون روی بسوی مدین آورد
گفت باشد که مرا راه نماید خداوند براه راست هی خداوند عز و جل قدمش
سوی مدین روان کرد وی خود در عالم مدین نادانسته بود قوله تعالی ولما
ورد ماء مدین چون بیامد بچاه مدین هشت شبانروز رفته بود و هیچ طعام
نخورده جز گیاه و باصل کم خورده بود ضعیف گشته بود وجد علیه امة من الناس
یسقون یافت بر سر چاه گروهی از مردمان که آب میدادند گوسپندان را
ای آب می خواستند دادن ووجد من دونهم امرأتین تذودان ای
بیافت بیرون ازین مردمان دو زن را که گوسپندان از آب باز
داشته موسی را علیه السلام رحم آمد و شفقت اسلام بجنبید گفت مانده و گرسنه
بمعروف رسید بایشان گفت ما خطبکما چه بوده است شما را چرا آب نه دهید چرا
باز گردید قالتا لا نسقی حتی یصدر الرعاء گفتند ما آب نه دهیم تا باز نگردند شبانان که

ایشان

ایشان بیکار کانند ما در میان ایشان در نیاییم تا گوئی بیاید بیگانه
موسی گفت ای عجب شمارا مردی نیست و گوسپند از آب ده تا شمارا
نباید بیرون آمد گفتند هست وابونا شیخ کبیر پدر داریم و لکن پیر است موسی
گفت علیه السلام از شما را مرد نیست اینک من آب دهم شفقت را بر بیچاره
بر شما فسقی لهما این دلیل است بشعیب ازین قوم هیچ کس نکرده بود
که از یک تن کرده بود می دختران شعیب از خانه بالیستی بیرون آمدن
موسی علیه السلام گرسنه هشت شبانروز بود سنگی بود بر سر چاه بچهل تن برداشتندی
موسی علیه السلام تنها آن سنگ را برداشت و دلوی که بچهل تن بر کشیدندی
تنها برکشید و گوسپندان را سیراب کرد چاه ایشان را بجرد داشت تا زود
شکر کردند بیارید موسی علیه السلام آنگاه ایشان را گفت که زود بخانه روید که
زن را خانه بهتر چون بخانه رفتند شعیب گفت علیه السلام خیر هست که امروز
زود تر آمدید گفتند مسلمانی مبارک امروز با ما چنین کرد شعیب گفت علیه السلام
این مرد کجاست در ابن خوانید موسی علیه السلام چون گوسپندان را آب
داد ثم تولی الی الظل پس باز گشت بسوی سایه که آنجا بود گفت فقال رب
انی لما انزلت الی من خیر فقیر ای خداوند من بانچ بمن فرستی از نیکوئی
درویشم حاجت مندم ابن عباس گوید رضی الله عنه والله که موسی علیه السلام
بدین دعا از خداوند عز و جل نان جوین خواست که در عالم گرسنه نان
دوست تر نبود عرب هرچه را دوست دارد خیر گوید و هرچه از خدای عز و جل
بیابیده بود از خیر آنرا وصف کند و قیل انه مع انزلت الی من خیر فقیر الیه
خیر و این شکر است و آزادی مرنعمتها داده را و مطالبت است و سؤال از
خداوند عز و جل بنعمت دیگر ای من بانچ مرا دادی از نیکوئی نیز محتاج ام
بدیگر و لام لما بتاویل اول بمعنی با است و در ای بما انزلت و بتاویل ثانی بمعنی
خداوند تعالی دعاش را اجابت کرد و گرامی کردش چنانک شعیب که دختر بفرستاد

که رو بخوانش تا مکافات کنم شفقت و راکه نیک بود کردی با شما شفقت کند و او را
مکافات بکنیم فجاءته احدیهما تمشی علی استحیاء یعنی صفورا آمد یکی دختر شعیب قالت
ان ابی یدعوک لیجزیک گفت که پدر من ترا میخواند موسی گفت علیه السلام
تا چه کند گفت لیجزیک اجر ما سقیت لنا هم آمدن شعیب بود و هم سخن گفتن شعیب
بود گفت تا جزا کند ترا مزد آب دادی مارا ای گوسپندان مارا موسی روان
گرو سخن شعیب شنیده بود گفتش تو پس رو با من سخن مگوی چون پس رو راه
رسیم سنگ انداز تا من بدانم که کجای باید رفت فلما جاءه وقص علیه القصص
چون برسید بشعیب علیه السلام و قصه خود باوی بگفت و گریختن از فرعون شعیب
گفتش لا تخف نجوت من القوم الظالمین مترس که رستی از گروه ظالمان فرعون
لعین را با چندین دعوی کافری و تفاخر بملک هم ملکش خود این بود که موسی علیه السلام
بهشت شبانروز بگریخت و این گفت موسی علیه السلام قصد کرد تا باز بیرون رود
از ترس شعیب دختر گفت نباید که برود و ما باز تشنه افتیم قالت احدیهما یا
ابت استاجره ان خیر من استاجرت القوی الامین پدر را گفت یکی از آن
دختران ای بابا این مرد بمزد گیر پس که بهترین کسی را بمزد گیری آن بود که وی
قوی بود و امین بود قوی آید تا حال بکس ندهد امین باید تا خود بنود لاجرم
چون شعیب گفت انی ارید ان انکحک احدی ابنتی هاتین موسی گفت
علیه السلام آنرا خواهم مرا بستود یکی ستایش صفورا یگانه بود آشنا گشت
بعید بود و قریب گشت تو پنجاه سال است تا خدای را می ستائی و آشنائی
او بی تو که یگانه نشوی قال رضی الله عنه ذکر فی بعض التفاسیر و عار شعیب علیه
ابنته گفت فنی دختر این دو وصف از بطانه و از مروت از کجا دانستی
گفت بدان دانستم که کار چهل مرد تنها کرد و امانتش بدان دانستم که او
از من بگذشت که بستود شعیب گفت یا موسی میخواهم بزنی دهم ترا یکی ازین
دو دختر لیکن بدان شرط که مزدوری کنی مرا هشت سال فان اتممت عشرا

فمن عندک اگر ده سال تمام کنی آن فضل تست وما ارید ان اشق
علیک و نخواهم که کار بر تو سخت شود و دشوار کنم ستجدنی ان شاء الله
من الصالحین که مرا از جمله صالحان یابی از وفای عهد یابی موسی گفت
ذلک بینی و بینک ایما الاجلین قضیت فلا عدوان علی این عهد میان
من و تست ازین دو اجل هر کدام کنم کس بر من دست نباید و بیداد نبود
و بیداد نبود بر من والله علی ما نقول وکیل خدای عز وجل بدان عهد کردیم گواه
است همان دختر را خواست که ورا بستود بود بیش مهر فلما قضی موسی الاجل
چون موسی تمام ده سال واز دی سزا ده سال بودی سال دهم تمام شد گفت
بروم شعیب گفت علیه السلام بسزا امانت گزاری مفلس آمدی مفلس مرو باش
تا امسال هر چه رمه دو و دو زاید و دو رنگ زاید ترا و دختر را فرموده بود تا
نگاه داشتن موسی را ای دختر بدان خانه عصا تا ابراهیم است علیه السلام و آن
از پدرها آدم است علیه السلام و اصل وی از بهشت است دست بدست بما رسیده
است باز بر و تا دیگری آرد همین بدست آمد سه بار کذلک همین بدست می
آمد شعیب گفت علیه السلام ای دختر مژده ترا که شوی پیغامبر خواهد گشتن که این
عصا جز در دست انبیا نبود موسی علیه السلام بر سر چاه بایستاد و گوسپندان
آب میخوردند موسی علیه السلام عصا بر ایشان فرود می مالید اغلب آن
سال همه دو رنگ زادند و دو رنگ باز خداوند عز وجل آرزو باز گشتن در دل
موسی افگند که بمصر باز رود با گوسپندان و با عیال روی بودی بقصد
نهاد وسار باهله آنس من جانب الطور نارا ببرد اهل خود را هشت در آمد
آتش می بایستش هم روشنائی را و هم گرم شدن را که سرد بود آنس من جانب
الطور نارا سرد بود سنگ بر آهن زد آتش نجست از دور آتش دید پس من
جانب الطور قال لاهله امکثوا گفت اهل و خادم را که شما اینجا درنگ کنید
انی آنست نارا لعلکم تصطلون تا بیارم شما سوخته از آتش تا گرم شوید فلما

آیتها یعنی البقعتها المبارکة من شاطی الواد الایمن من الشجرة ونودی یا موسی
تقدیم وتاخیر لان وصف المحل لاتیان موسی یکون احسن من وصف المحل لنداء
الحق قاله ابو عبیدة الطوسی چون بیامد موسی علیه السلام باتش خوانده شد
موسی علیه السلام از کرانه وادی راست موسی در جایگاه مبارک از جانب
درخت یا موسی ومراد از یمین بود راست آینده است بوادی مثال وی چنان
است که کسی نشان دهد کسی را گوید راست بوادی در آن موضع مبارک نزدیک
آن درخت کلام در جهة است ولیکن موسی علیه السلام از جهة شنید بگوش
شنید که موسی شنوا بالت بود وخداوند عز وجل گویا بی آلت است یعنی از
اهل اصول با مذهب است انی انا الله رب العالمین که منم خدای خداوند
همه عالم وان الق عصاک فرمان آمد یا موسی بیفکن عصا را تا قدر خلاف
در عصا را تو پیدا کنم فلما راها تهتز کانها جان چون بیفکند بدید که می جنبید
گوئی مار خردستی بتیزی ولیکن جثه بزرگ بود بازگشت ولی مدبرا ولم
یعقب پس بگریزید ای ولم یلتفت موسی میدوید و بازپس وی ننگرید خدای
عز وجل ندا کردش یا موسی اقبل ولا تخف پیش آی یا بجای خویش
باز آی مترس گفت ای بار خدای بار ترست گفت آری انک من الآمنین
من ترا ایمن کنم از وی ولسورة دیگر گفت انی لا یخاف لدی المرسلون که نزد
خطاب من رسولان نترسند از غیر من مگر رسولی که وی را زلتی پیش رفته باشد
اگر کسی سوال کند که گفت الق عصاک و خبر بدو تا چه کرد و باز گفتش واضمم
یدک الی جناحک وخبر داد تا چه کرد و تخرج بیضاء من غیر سوء جواب از بیفکنی
یا موسی عصا بیفکن تا مار گردد ترس موسی کم شدی وی بایستی تا بترسد تا
تاثیر زلت بخشد از خبر داری ای نترسید وجواب دیگر آنست که خدای عز وجل
موسی را بدین مبتلا کرد تا بیاموزاند خلق را راه توکل تعطیل بدانکه بجوئی
اقتدا کنی راه توکل اینست و از بلا گریختن ترک توکل نیست گرسنه شوی نان

طلب کردن ترک توکل نیست که برادران یوسف طلب کردند از توکل ترک اسباب
بودی موسی علیه السلام ملوم بودی اسلک یدک فی جیبک تخرج بیضاء من
غیر سوء موسی را علیه السلام از بعد عفو زلت سر اعطا و کرامت کرد اینک کف در آر
دست راست را بزیر دست چپ تو تا بیرون آید سپید و نورانی بی برص واضمم
الیک جناحک من الرهب و فراز آر بخود دست را از آستین تا بحال اول
باز رود والرهب هو الکم بغضب الدار والرفع لغتان قال مقاتل دخلت البادیه
الشمس تغیر الذهب وگفت اکل طعاما بحاجار اعرابیة وقال تصدق علی فانت کنت
الیه یعنی رجای برار فقال منها فی رهبی ای اجعلها فی کمی یعنی آیت آنست که
دست بر روست در آر و بیرون کن تا بیرون آید نورانی بی برص چون خواهی
که بحال اول باز رود دیگرباره دست زیر دست در آر و مراد از جیب وادخل
یدک فی جیبک و مراد از رهب هم عبارت ازین است از در آوردن دست
زیر دست بدان دلیل که بآیت دیگر گفت واضمم یدک الی جناحک فذانک برهانان
من ربک این هر دو برهانند و حجت اند از خدای بسوی فرعون و سپاه وی
انهم کانوا قوما فاسقین که ایشان گروه فاسق اند چون موسی رفتن شنید
بسوی فرعون گفت انی قتلت منهم نفسا فاخاف ان یقتلون ای بار
خدای من بکشته ام از ایشان یکی بخطا ترسم که مرا باز کشند واخی هارون منی
لسانا برادر من هارون وی مر فصیح زبان ترست از من فارسله معی ردءا
یصدقنی بفرست ورا با من یار راست گوی و اردو انی اخاف ان یکذبون
من میترسم که مرا دروغ زن دارند خدای گفت عز وجل چنین کنم قال سنشد
عضدک باخیک قوی کنم بازوی ترا برادر من ونجعل لکما سلطانا فلا یصلون
الیکما بآیاتنا ای سلطانا بآیاتنا فلا یصلون الیکما تقدیم و تاخیر است و حجت
دهیم شمارا با آیات تا برسند ایشان بشما ای من شما را دو حجت داده ام عصا
و ید بیضا اگر ایشان از شما حذر کنند و گرد شما بگردند آیات نجح گفت که آیات

دیگر خواستش داون و دیگر دو رایت بود شان دالا سان افلا تجمع و دیگر هر آیتی
واحد اکانه آیات بگویند که در هر آیتی آیات بسیار است انتما و من اتبعکما الغالبون
شما را هر دو و آنکه متابعت کند شما را غالب باشند و این وعده نصرت بحجت است و غلبت
نه بدان معنی که هیچ روی ایشان را دست نبود یا بر متابعان وی نه بینی که سحره
متابعت کردند موسی را با ایشان دست بود بهلاک کردن ایشان و بعضی نیز گفتند
که فرعون را دست نبود بر سحره بحکم این وعده و این دست ربای بریدن و بردار کردن
از فرعون وعید بقول بود اما تحقیق نبود ان وعید را و بقرآن هیچ نص نیست
که دلیل بود بر تحقیق آن وعید بفعل قوله تعالی فلما جاءهم موسی بآیاتنا بینات
چون بیامد بایشان موسی بآیات ما پیدا قالوا ما هذا الا سحر مفتری گفتند
نیست این آیات که آوردی مگر جادویی دروغ بافته وما سمعنا بهذا فی آبائنا
الاولین و ما نشنیدیم این از پدران گذشته دروغ گفتند که شنیده بودند
کما قال ولقد جاءکم یوسف من قبل بالبینات الآیة و در هر قرنی و مدتی نام اسلام
ایشان را بوده است دروغ گفتند که نشنیده ایم قوله تعالی وقال موسی ربی اعلم
بمن جاء بالهدی من عنده گفت موسی خداوند من داناتر است بآنکه بیاورد
هدی را از نزد وی و بآنکه عاقبت بهشت ورا است انه لا یفلح الظالمون یعنی
بر هدی منم و بهشت مرا است و شما ظالم آیید و از هدی دور وید و از بهشت محرومید
و ظالم فلاح نکند قوله تعالی وقال فرعون یا ایها الملاء ما علمت لکم من اله
غیری موسی علیه السلام هر چند این سخن بلطف گفت و بتعریض و به درشتی نگفتش
فرعون در خشم شد گفت باکره چه ندانم شما را خدایی بجز من و پیش ازین میگفت
که هست ولیکن من بزرگترم انا ربکم الاعلی باز یک بار منکر شد فاوقد لی
یا هامان علی الطین آتش برافروز مرا بر گل یا هامان یعنی آجر پخته
کن فاجعل لی صرحا ای قصرا عالیا یا بکن مرا کوشکی بلند لعلی اطلع الی اله موسی
تا باشد که برسم من بخدای موسی وانی لاظنه من الکاذبین و من گمان برم که موسی از دروغ

زنان است و قوله اطلع الی اله موسی بعض الکلام الاول وهو قوله ما علمت لکم
من اله غیری و بعض الاجزاء الکلام وهو قوله وانی لاظنه من الکاذبین کذی قال
اللعین لعنه الله وقیل الظن بمعنی العلم ای وانی لا اعلم ان موسی من الکاذبین
فی دعوته فعلی هذا التأویل لعلی اطلع الی اله موسی تم الکلام ثم ابتداء الله
تعالی وانی لا اعلم ان فرعون من الکاذبین فی دعواه واستکبر هو وجنوده فی
الارض بغیر الحق و کبر آورد فرعون و سپاه وی در زمین بناحق و قوله تعالی
بغیر الحق تاکید است وظنوا انهم الینا لا یرجعون و گمان بردند که ایشان را
بازگشتن نبود فاخذناه وجنوده فنبذناهم فی الیم ای اغرقناهم یعنی
فرعون است فانظر کیف کان عاقبة الظالمین ظاهر قوله تعالی وجعلناهم ائمة
یدعون الی النار و ایشان را امامی پیش روان گردانیدیم کما قال تعالی یقدم
قومه یوم القیمة و از هر گروهی بعضی عاصی تر باشند ایشان را پیش رو ستند
کما قال تعالی ثم لننزعن من کل شیعة الآیة ویوم القیامة لا ینصرون و روز قیامة
ایشان نصرت نکنند واتبعناهم فی هذه الدنیا لعنة و بدم بر داشتیم ایشان را لعنت
و نومیدی از لطف و خیر و نصرت در دنیا بر مومنان ویوم القیامة هم من المقبوحین
و روز قیامت ایشان را از دست کردگان باشند یعنی سوخته و نیز محروم باشند
از دیدار و لطف که حق مومنان باشد قوله تعالی ولقد آتینا موسی الکتاب
من بعد ما اهلکنا القرون الاولی بدرستی و راستی که بدادیم موسی را کتاب
کتاب است ای بدادیم و را کتاب فی در حال سا بها یقال بصرة و بصائر و از ان گفتیم
که هر چه بنده را وی حاجت افتد دینا و دنیاوی به بیند و بداند و این کتاب هدی
است و راه نمای خلق بر راه حق و رحمت است ای و رحمت خداوند است این
کتاب بصائر و هدی است لعلهم یتذکرون تا بر خوانند و پند گیرند قوله تعالی عز و جل
وما کنت بجانب الغربی و مراد ازین قصه بیان مصطفی است و بیان فضل و
شرف وی است که جهودان منکر می شدند فضل و را خبر داد بفضل و شرف وی با جملة

در توریة است در معراج با موسی علیه السلام گفته بود از فضل وی گفت ای محمد بودی
تو بجانب کوه بران روی که آفتاب فرو رفتی کوه بجانب غرب بوده است قوله
تعالی اذ قضینا الی موسی الامر ای اخبر با موسی بامرک و حالک که خبر دادیم موسی
را از حال تو و امت تو یعنی فضل و شرف و وصف تو با موسی بیان کردیم و قوله
اذ قضینا الی موسی الامر ای امرک وما کنت من الشاهدین و کس بود
که بگوایی حاضر بود ولیکن بوجود نبود که وقت بیرون آمدن تو نزدیک بودی
کرما بیافریدیم قرنها بسیار میان موسی و میان تو فتطاول علیهم العمر قرنها
آفریدیم و دراز عمر که دراز شد بریشان عمر وما کنت ثاویا فی اهل مدین تتلوا
علیهم آیاتنا و نیز حاضر و مقیم نبودی با هل مدین تا بر خواندی برایشان آیات
ما و اهل مدین را اندر خامه کرد که شعیب بموسی نزدیک تر بود ولکنا کنا مرسلین
ولیکن ما رسولان را بیز دادیم فرستادیم و ثناء تو و فضل و نیکوئی تو بر زبان
ایشان آشکارا آشکارا داشتیم و ایشان ترا با شکارا داشتن و زنده داشتن
نام تو میفرمودیم کما قال تعالی واذ اخذ الله میثاق النبیین لما اتیتکم من کتاب
وحکمة وما کنت بجانب الطور اذ نادینا و تو حاضر نبودی بکرانه کوه یا محمد همین
کوه که ندا کردیم امت ترا یا امت احمد و آن چنان بود که موسی علیه السلام یا رب
درین توریت وصف امتی می بینم که اناجیلهم فی صدورهم یعنی کتابهای ایشان
در دلهای ایشان بود یعنی بظاهر یاد دارند یا رب ایشانرا از امت من کردان فقال الله
تعالی تلک امة محمد و در امت موسی علیه السلام کس توریت بظاهر یاد نداشت
چون موسی گفت علیه السلام یا رب در کتاب وصف امتی می بینم لیثون بالنهار
رهبانیون باللیل روز شیران باشند در قتل کافر و شب عابدان باشند اللهم اجعلهم
من امتی فقال الله تعالی تلک امة گفت یا رب امتی می بینم که بطهارت گناه از
ایشان جدا شود و بنماز هم چنین برکوع و سجود میکنند و گناه ایشان جدا شود
و بنماز هم چنین در رکوع و سجود میکنند و گناه از ایشان می ریزد اللهم اجعلهم من

امتی

امتی فقال الله تعالی تلک امة یعنی محمد و هم چنین بقرب همینها وصف امت احمد را
یاد کرده است در توریة چنانکه بقران یاد کرده است التائبون العابدون الی
آخره ان المسلمین والمسلمات الی آخره قد افلح المومنین الی آخره و از تخفیف
عابدان و تخفیف ایشان بکرانان چون بانگ نماز جماعت و جمعه و کفارت سوگند
و تیمم و تحلیل زبان مطلقه غیرها چون موسی بشنید علیه السلام گفت اینهمه فضل امت
احمد است گفت یا رب مرا از جمله امت احمد گردان تا مرا هم فضیلت نبوت بود
و هم ثواب امت وی کما فی حق عیسی علیه السلام کرد تا هم فضیلت نبوت است
و هم ثواب امت احمد خدای گفت عز و جل با موسی تو با امت وی در دنیا لی در
دنیا ولیکن اگر خواهی آواز ایشان بشنوانمت گفت خواهم یا رب خداوند
عز و جل ندا کرد یا امت هر که مومن خواهست بودن هم جواب دادند از نبوت
مصطفی علیه السلام تا بدر قیامت و کیفیت آن خدای داند که از کجا آواز دادند
گفتند لبیک اللهم لبیک لبیک لا شریک لک ان الحمد والنعمة لک والملک لا
شریک لک موسی گفت خوش آوازی یا رب آواز ایشان فقال الله تعالی
یا امت احمد استجبت لکم قبل ان تدعونی و اعطیتکم قبل ان تسالونی و غفرت
لکم قبل ان تستغفرونی و قال ابو الفضل رحمه الله وما کنت بجانب الغربی
اذ قضینا الی موسی الامر این اثبات نبوت موسی است که چون از شعیب باز گشت
سوی مصر راه گم کرد و آتش دید بطلب آتش رفت ندا ملک بشنید بنبوت و قوله
وما کنت بجانب الطور اذ نادینا تحقیق موسی است آنگاه فرعونیان هلاک و دریا بموسی
ابهفنا و تن بکوه رفت این ندا و کلام در آنجا بود و ما ذکرنا من القول الاول ذکره
این معتشم تفسیره بروایات مختلفة ولیکن رحمة من ربک یعنی این فضل و شرف
و نواخت ترا رحمت خدای بود عز و جل گفت شما نابوده من با شما چندین نیکو
کردم لتنذر قوما ما اتیهم من نذیر ای بعثناک لتنذر قوما ما آتیهم منذر برای
بعثناک لتنذر قوما فرستادیم ترا به پیغامبری تا بیم کنی آن کسانرا که پیش از تو

پیغامبری تا بیم کنی آن کسان را که پیش از تو نیامده است بایشان هیچ نذیری
واین مشرکان عرب اند چرا فرستادیم ترا تا پند دهی ایشان را لعلهم یتذکرون
ای لکن یذکروا ولولا ان تصیبهم مصیبة بما قدمت ایدیهم مصطفی علیه السلام
دعوت کردی مگر و بیند خداوند گفت عز وجل ارنه آنستی که چون خواستم عذاب کنم
وهلاک کنم این کافران را وبرسد ایشان را مصیبتی یعنی عذاب و عقوبت بسبب
کردار ایشان فیقولوا ربنا لولا ارسلت الینا رسولا فنتبع آیاتک
گویند ای خداوند ما چرا نفرستادی بما رسولی تا متابعت کردیمی ورا و کتاب
ترا و از جمله مومنان بودمی ارنه آنستی که چنین گفتندی وارنه عذاب وهلاک
کردی ایشان خود سزای عذاب بودندی ولیکن برده کردن حجت گفتن
بدروغ ایشان را عذاب نکردم شان تا رسول نفرستادم و کتاب و بیاگاهانیدم
وجواب لولا ان تصیبهم مضمرست ای لاهلکتهم وعاقبتهم واین دلیلست
که کافر عذابست بکفر پیش از فرستادن رسول بسبب عقوبت و عذاب
بودن بسبب رحمت که تا رسول نیامده بود کافر بکفر معذور بود چون رسول آمد
عذر برخاست و بسبب رسول مر سزای عذاب کافر را و خدای میگوید
عز وجل من رسول رحمت را فرستادم نه عقوبت وهلاک را کما قال تعالی وما
ارسلناک الا رحمة للعالمین والاشعری بکفر بهذا القول یه مذهبه فانه یکذب
بقول الله تعالی وبغیر وصف الرسول علیه السلام ونظیره ولو انا اهلکناهم بعذاب
من قبله لقالوا ربنا لولا ارسلت الینا رسولا فلما جاءهم الحق من عندنا
چون بیامد حق بایشان نگرویدند گفتند هلا دادند محمد مثل آنچه دادند موسی گفتند
اگر این محمد رسول حقست چرا ورا ندادند از معجزه مانند آنک موسی را دادند از عصا
ویدبیضا وغیرهما اولم یکفروا بما اوتی موسی من قبل ای من قبل محمد علیه السلام
ارنه کافر شدند این مشرکان بآنچ بدادند موسی را پیش از بیرون آمدن محمد
یعنی ایشان خود بموسی کافر شدند پیش از بیرون آمدن مصطفی اکنون بوی چرا

میکنند

میکنند چرا اورا مانندان [illegible] که موسی را قالوا ساحران تظاهرا ای
تعاونا گفتند موسی و مصطفی علیهما السلام هر دو جادو اند هم پشتی کرده اند
با یکدیگر هر دو کتاب جادوییست هم گروه موسی و مصطفی وقالوا انا بکل
کافرون گفتند این مشرکان عرب ما کافریم بموسی و محمد وغیرهما قل فاتوا
بکتاب من عند الله هو اهدی منهما اتبعه ان کنتم صادقین بگوشان بیارید
کتابی از نزد خدای عز وجل که این کتاب را نماینده تر و راست تر از این هر دو
کتابست یعنی قرآن و توریة از راست بگوید واین جایب [illegible] راست
در حجت گفتن و پیدا کردن عجز خصم را یعنی از حجت من قبول بکنید تا حجتی بیارید
تا من بقبول کنم فان لم یستجیبوا لک از اجابت نکنند ترا در آوردن کتاب
دیگر و نگروند از بعد این بیان بدانکه متابع بهوای خودند نه متابع حق ومن اضل
ممن هویه و کیست گم بوده تر از آن کسی که متابعت کند هوای خود را بی
از خداوند تأکید اولست بغیر هدی من الله ان الله لا یهدی القوم الظالمین
ظاهر ولقد وصلنا لهم القول ای اتبعنا بعضهم بعضا فاتصل عندهم یعنی القرآن
بدرستی و براستی که پیوسته کردیم این مخاطبان عصر ترا قول خود بخبر دادن از
قصه پیشینیان و نجات و هلاک ایشان وعد و وعید ایشان تا پند گیرند و
الف ولام در القول بدل اضافتست ای قولی و قیل پیوسته کردیم ایشان را
قول خود بوعید از پس وعید گونا گون یعنی هر جنسی وعید کردیم گاه بقحط و تنگی
و بیماری و نقصان مال وهلاک اهل و ولد وگاه بعذاب و قیامت و شمار
و ترازو و دوزخ و هر گونه وعیدها تا پند گیرند و نظیره ولقد صرفنا فی هذا القرآن
للناس من کل مثل الذین آتیناهم الکتاب من قبله هم به یؤمنون از اینها
کافران پند نگیرند بدین تفصیل قصص و اخبار و تفصیل وعید بهر گونه گروهی دیگر
هستند که ایشان پند گرفته اند و بوی گرویده اند و ایشان کیانند ایشانند که دادیم
ایشان را کتاب پیش از این قرآن و پیش از بیرون آمدن محمد علیه السلام ایشان

بند گرفته اند و بوی گرویده اند واحنا کیا نند اما نند که بدادیم ایشان را
کتاب پیش ازین قران و پیش از بیرون آمدن محمد علیه السلام ایشان بدین
قران گرویده اند واین بقایا قوم عیسی بودند علیه السلام سی و هشت کس
بکوهها واطراف پراکنده بودند چون مصطفی علیه السلام بیرون آمد بسوی وی آمدند
گرویده بوی واذا تتلی علیهم قالوا امنا به چون بایشان خوانند گویند بگرویدیم
باین قران انه الحق من ربنا این قران حق است از نزد رب ما انا کنا
من قبله مسلمین ما پیش از فرستادن این قران بوی گرویده بودیم اولیک
یوتون اجرهم مرتین بما صبروا از ایمان شان جزو داد اکنون از وعده ایشان
میدهد ایشان را مانند کو داده شود مزد ایشان دوباره بران صبری که کرده اند
برایمان و معاملت نیک یک بار مزد داده شوند بایمان مصطفی پیش از بیرون
آمدن وی و بایمان بقران پیش از وحی قران و دیگر باره مزد داده شوند
برایمان بمصطفی از بعد بیرون آمدن وی و ثبات برایمان بقران از بعد
وحی قران ویدرءون بالحسنة السیئة این اخبارست از معاملت نیک
ایشان که بدین معاملت بودند گفت بدی را از خود بنیکوئی دفع کردند
یعنی آزار خلق بکشیدند و کس را بیازردند ومما رزقناهم ینفقون ظاهر
دیگرانست لغو را روی گردانیده بودند قوله تعالی واذا سمعوا اللغو اعرضوا
عنه وقالوا لنا اعمالنا ولکم اعمالکم چون روی از لغو بگردانند گویند ما راست
جزاء ما و شما راست جزاء شما هر که بایشان سخن گوید جواب از آن جهان دهند
سلام علیکم ایمنید شما از ما که بشما هیچ بدی نرسد از ما لا نبتغی الجاهلین
ای فعل الجاهلین نخواهیم و نجوئیم ما فعل جاهلان ای لا کار ما جهلان بیاید
چون رسول علیه السلام این وصف بشنید تمنی کرد که ای کاشکی کاین دیگران
بدین وصف باشند عم وی و خویشاوندان نیز و غیرهم خدای گفت عز وجل
انک لا تهدی من احببت نمیتوانی تو هدایت دهند آنرا که تو دوست داری دو

قرابتی

قرابتی ایمان چه اگر بحکم دوستی ایمان را نیز لازم آید که رسول علیه السلام ایمان
یکی دوستر از دیگری داشته باشد واین میل در نبوت بود وهذا لا یجوز ومن
قال ان ایمان بدست رسول بودی تا ابو طالب قریشی را بایستی بلال حبشی نرسیدی
هذا خطأ ظاهر لانه یجب بهذا الکلام تجویز الکفر ببلال من النبی علیه السلام وهذا
لا یجوز چه پیغامبران در دوستی آوردن ایمان از همه کافران یکسانند دوست
دارند که همه ایمان آرند ولکن الله یهدی من یشاء ولیکن خداوند تعالی
هدی دهد آنرا که خواهد وهو اعلم بالمهتدین و وی داناتر است براه یافتگان
قوله تعالی وقالوا ان نتبع الهدی معک نتخطف من ارضنا کافران
گفتند اگر هدی را متابعت کنیم ما را عرب بکشند و غارت کنند پادشاه تعالی عذر شان
برید و گفت اولم نمکن لهم حرما امنا هنوز محمد نابوده و صحابه نابوده حرم
را ایمن کردیم هر که قصد وی کرد هلاک کردیم و نعمت در وی فراخ کردیم و مکان روزی
شما را انجاه داشتیم اکنون که هدی را متابعت کنید ضایع مانیم یعنی نمانیم یجبی
الیه ثمرات کل شیء رزقا من لدنا میکشند وی را بدین شهر که میوها
از هر کرانه روزی از نزد ما ای این روزیها من آفریدیم و من بدل ایشان
افگندم تا بیاورند بر شما ولکن اکثرهم ظاهر جمله معنی آیت آنست
که ایشان بمتابعت کردن مصطفی علیه السلام گفتند از دو چیز می بترسیم از غارت
و کشتن عرب و از باز گرفتن طعام و نا آوردن و افتادن قحط هر دو را خدای
عز وجل جواب گفت من در کافری شما را ایمن داشتم تا کسی قصد شما نکرد و من
هلاک کردم و من افگندم در دلها راه زنان که طعام تا از جایها آنجا می آرند
در حال کافری شما را چنین نیکو داشتم چون بگروید ضایع که گذارم ولیکن مراد
شما کردن متابعت بهانه است و دروغ وکم اهلکنا من قریة تو گوئی نکردیم
تا بقا یابم ای بس دیهها که ما هلاک کردیم اهل دیهها بکفر و بی بطرت
معیشتها ای بطروا فی معیشتهم سر شدند و در آن توانگری و نعمت خود هلاک

کردیم شان چون هلاک کردیم شان چون هلاک شده بسیار چنین کمان مبر که ما ظلم کردیم
وماکان ربک القری ای بسا اهل دیها که هلاک کردیم ایشان را و دران مسکنها
ملک و تصرف بود ازایشان هلاک ایشان زایل کردیم ماند کسی بشنده دران
مسکنها از ایشان از پس هلاک ایشان مگر اندکی قبل المطار وقیل المارة وکنا
نحن الوارثین ای ایشان هلاک کردیم و ما میراث گرفتیم جایها ایشان را
وقیل الا قلیلا ای لا قلیل ولا کثیرا وماکان ربک مهلک القری حتی یبعث فی
امها رسولا نیست از حکم خدای تو که هلاک کند اهل دیهی را تا بفرستد تخت
در اصل آن دیه رسولی یتلوا علیهم آیاتنا بر خواند رسول بر اهل آن دیهها آیات ما
وما کنا مهلکی القری الا واهلها ظالمون هرچند هلاک کردیم تخت رسول
فرستادیم و وحی بیان کردیم ایشان کم دیدند ما هلاک کردیم وما اوتیتم من
شیء فمتاع الحیوة الدنیا وزینتها که میکنند شما سبب این دنیاست و آنچه
داده اید شما را از چیزی از دنیا این آرایش دنیاست شیء نام دنیاست عام
زر و سیم و عقار و ستور همه تحت وی در آید وما عند الله خیر وابقی و آنچه نزد
خدایست که از وعده ایمان و طاعت بهترست و باقی تر است افلا تعقلون هوش
تان نیست که می بگیرید کمتر بر بیشتر و فانی را بر باقی افمن وعدناه وعدا حسنا
فهو لاقیه یا جهت آنکه ما ورا وعده نیکو کردیم بر ایمان و طاعت و وی رسنده
است بدان وعده یعنی ثواب بهشت این کس برابر بود با آنکه ما ورا برخوردار
داده باشیم بدین زندگانی دنیا و وعید کنده باشیم بدوزخ و عذاب قوله
تعالی ثم هو یوم القیامة من المحضرین ای محضرین للنار پس روز قیامت وی
از حاضر کردگان باشد بدان وعید فهو لاقیه همان است و من المحضرین همانست یعنی
اهل وعده با اهل وعید هرگز برابر نباشند ویوم ینادیهم فیقول این شرکای
الذین کنتم تزعمون بقیامت ندا آید که فردا کجااند انبازان من بزعم شما
قال الذین حق علیهم القول ای وجب علیهم الحجة فوجب العذاب گویند آنان که

واجب شده

واجب شده است قول بعذاب بر ایشان یعنی این متبوعان جواب دهند
یعنی شیطانان گویند یا ربنا هؤلاء الذین اغوینا هم کما غوینا ایشان اند که ما ایشان را
بی راه کردیم تبرئنا وسوسه چنانکه ما بی راه شدیم تکرار است تأکید وهؤلاء رد را
غوینا اول بمحل همراه است در اغوینا ثانی بمعنی تکرار و خطاب تبع را بود و جواب
متبوعان گوید که سوال بحق ایشان است جواب خودی خود دهند اغویناهم
کما غوینا ما بی راه کردیم ایشان را چنانکه ما بی راه شدیم تبرانا الیک ما بیزار
گشتیم از ایشان بتو ما کانوا ایانا یعبدون بوده اند ما را ایشان پرستنده
بر سبیل قهر و جبر از ما بر ایشان بلکه از ما تبرئنی وسوسه بوده است قرار ایشان را
نظر این چنان است که گفت وما کان لی علیکم من سلطان الا ان دعوتکم فاستجبتم
لی ما چون تبرا کنند متبوعان از تبع آنگاه خداوند عزوجل زیادت حسرت تبع را
خطاب کند شان وقیل ادعوا شرکاءکم بخوانید انباز گرفتگان گزری خود را
در کفر بخوانید شان فلم یستجیبوا لهم اجابت نکنند شان یعنی منفعت نکنند شان
ورأوا العذاب و جمله را عذاب بنماید و عقوبت لو انهم کانوا
یهتدون و آرزو برند که کاشکی ایشان راه یافته بودندی کما قال تعالی
ربما یود الذین کفروا لو کانوا مسلمین وقیل انهم کانوا یهتدون فیها قلت
لیؤمنوا حتی یجوا احا اخرت وا وعدت ویوم ینادیهم آن روز ندا کند شان
خداوند تعالی فیقول ماذا اجبتم المرسلین گوید چه جواب دادید رسولان مرا
فعمیت علیهم الانباء ای عموا عنها من شدة الهول یومئذ فلم یجیبوا او الانباء
الحجج و همه پوشیده شود بر ایشان جواب و حجت و جواب نیابند که بگویند فهم لا
یتساءلون و در دنیا از کسی چیزی پوشیده شود از دیگری بپرسد بقیامت
یکدیگر را حجت و جواب نپرسند از آنکه یقین داند که کسی را حجت و جواب نیست
قوله تعالی فاما من تاب وآمن وعمل صالحا از بعد اختیار وعید کافران گفت
هرکه برگردد از کفر و بگرود و کار نیک کند هر آینه وی از رستگاران بود فعسی ان

کافران
از خداوند عز وجل وربك يخلق ما يشاء ويختار انگاه جواب داد مقالت
را در منکري رسول وحقي وي گفت خداوند عز وجل هرچه خواهد و برگزیند نبوت
آن را که خواهد تصرف در اختیار نبوت ورست الله اعلم حيث يجعل رسالاته کسی را
اختیار نرسد ما كان لهم الخيرة منت ایشان را که اختیار کنند کسی را بنبوت
سبحان الله تعالى عما يشركون پاکست خداوند عز وجل از همه عیبها و عالی
است از آنچ ورا انباز وصف میکنند وربك يعلم ما تكن صدورهم وما يعلنون
وخداوند تو داناست بدانچ پوشیده میدارند در دلهاء خویش از کفر و شرک و
انکار حق و بدانچ آشکارا میکنند ایشان بخلاف و اعتقادای باطل میدانند یکی
تو حقی و بطلان هر منکر میشوند وهو الله لا اله الا هو له الحمد في الاولى والآخرة
ورست درین جهان ودران جهان وليست وله الحكم واليه ترجعون ورا ست
حکم درین جهان و در آنجهان ها درین جهان حکم کند بتوفیق ولطف و نصرت
وهدایت مومنان را و بخذلان و بکفر و بکرت و خسارت کافران را در آنجهان بهشت
و بهشت جاودان مومنان را و بعذاب و عقوبت کافران را و بازگشت همه بوی
است قوله تعالى قل ارايتم ان جعل الله عليكم الليل سرمدا اکنون دلیل
وحجت پیدا کرد بر یگانگی خود گفت بگو یا محمد چه بیندار خدای عز وجل دنیا شب گرداند
همیشه السرمد کدام خدایست بر غم شما بجز الله که بیارد روشنائی روز را افلا
تسمعون بقول بیان کنیم نشنوید قل ارايتم ان جعل الله عليكم النهار سرمدا
الى يوم القيامة یا محمد چه بیند از خدای عز وجل دنیا را روز کرد تا قیامت کدام
خداوندست بر غم شما بجز الله که بیارد شمارا شب که بیارامید در وی عز می آرم
بفعل خود پیدا میکنم می بینید افلا تبصرون ومن رحمته جعل لكم الليل والنهار
منت جز منه خدای که بیارد و از رحمت وی خدای آنست که آفریده است شمارا
شب یا بیارامید در وی من می آرم بفعل من پیدا میکنم نمی بینید افلا ومن رحمته
جعل لكم الليل والنهار منت جز منه خدای که بیارد و از رحمت وی خدای آنست

که آفریده

که آفریده است شمارا شب تا بیارامید در وی و روز تجوئید در وی از فضل
وی ولعلكم تشكرون تا شکر کنید ورا ويوم يناديهم فيقول اين
شركائي الذين كنتم تزعمون و روز قیامت ندا کند شان خداوند عز وجل
گوید کجا اند انبازان قوله تعالى ونزعنا من كل امة شهيدا بیرون آریم
و جدا کنیم از هر امتی گواهی یعنی نبی از میان قوم جدا کنیم وانگاه حجت انکار
حق نبوت وی از قوم طلب کنیم و از کجا گفته که مرا انباز ست و رسول مرا دروغ
زن داشتید تا تو ربانکم حجت بیارید فعلموا ان الحق لله انگاه بدانند
کافران که حق خدای راست یعنی آنچ وی گفت راست گفت و ما بر باطل بودیم
واین اخبارست از کافران بدانستن حق و علم نه بر سبیل مدح بلک این ذم است
چرا از آنکه دانستن ضروری است و آنچ خبر دهد از قومی بحال وی اختیار نه آنکه
مدح را بود و اینجا گفتیم که ملایکه علیهم السلام در ایمان و طاعت مختارند که خدای
عز وجل ایشان را بدین بستوده است و اگر ضروری کرد برخیزد و ذم را شود و
درین ذم ایشان با کافران برابر کردند واین نشاید و روا نبود و دلیل بر
اختیار ایشان که مامورند چنانکه گفت و اوحى في كل سماء امرها و اهل ثواب
اند چنانکه گفت لا يعصون الله ما امرهم ويفعلون ما يؤمرون ويسبحون
الليل والنهار لا يفترون ان الذين عند ربك الآية ومدح نوعی از ثواب و جزا
است چنانکه ذم از نوعی از وعید و عذابست بدان دلیل که در قصه ابرهیم
گفت وآتيناه اجره في الدنيا يعني الثناء الحسن والثانية انهم مامورون
والمامور لا يكون الا مختارا لكا قال ويفعلون ما يؤمرون فكيف يكون
المامور مجبورا وايضا هم اهل الوعيد كما قال ومن يقل منهم اني اله من دونه
الآية وضل عنهم ما كانوا يفترون گم شد وضایع شد آن سعی ایشان
در کفر و آنچ طمع میداشتند قوله تعالى ان قارون كان من قوم موسى
قصه قارون بدان اغلب منازعان رسولان و منکران حق توانگر بودند

شده کان از کافران کما قال تعالی وکم اهلکنا من قریة بطرت معیشتها
جون اغنیا توانگر بودند خبر داد از قصه انکه توانگر تر ایشان بود و از توانگری ها
خود سیر شده بود که بعاقبت چه گشت تا بوی عبرت گیرند و بتوانگری خود غره
نشوید تا بمانند انکه وی گرفتار شد شما نشوید گفت همانا قارون از قرابت موسی
بود لیکن متابعت نمود قرابت یا منفعت نکند کما فی قصة نوح ان ابنی من اهلی
قال انه لیس من اهلک وکذلک اب ابرهیم ازر وکذلک ابوطالب عم النبی
علیه السلام فبغی علیهم این قارون از فزونیا جست بر قوم بنی اسرائیل بحکم توانگری
و قوت مال الکاه بدا کرد که سبب ان افزونیا جستن چه بود وآتیناه من
الکنوز بداویم ما ورا الکنجها ما ان مفاتحه لتنوء بالعصبة اولی القوة
ای تثقل بالعصبة اذا حملها من ثقلها یقال ناءت العصبة اذا مالت ودارت
العصبة ای امالتها وذکر فی تفسیر ابی صالح ما ان مفاتحه یعنی الکنز نفسه وقد
یذکر المفاتح مکان الخزائن وقال فی موضع اخر بما کسلتهم مفاتحه ای ماملکتموه
من المخزون وعنده مفاتح الغیب ای خزاینه وقال ان من شیء الا عندنا
خزاینه گفت چندان گنج دادیمش که کلان بار کرد کلیدها را آن گنجها را که ماست
را خداوند قوة العصبة من العشرة الی الاربعین واصل کرد آمدن این مالها
چنان بود که قارون با بتدا عابد بود و صومعه دار و ابن عم موسی بود
و در هر سه روزی یکبار الطعام خوردی و ابلیس علیه اللعنة در کار وی عاجز
امده بود بصومعه وی در آمد بر شبه عابدی که یک هفته گرسنه بود قارون ورا
بدید گفت این ازمن فاضل ترست مرا گفتن بوی درشت گفتش قارون
چگونه است که یک هفته وده روز گذشته طعام نمی خوری وان ملعون را طعام
حاجت نبود گفت آری ترا ریاضت می باید و با این عبادت هنر شرط و
دیگر می باید وان صدقه دادن است و کسب خوش کردن است قارون دل
کار کرد سخن بظاهر نیکو بود و در هفته یک روز دو روز باز عبادتش باز داشت

دیگر

دیگر تا اندر کسب بیش و قارون در آمد با سبد بطیبی چه مال بسیار شد طاغی شد
وهکذا ام ثعلبه واین علم کیمیا را خداوند عز وجل مر موسی را علیه السلام داده
بود بدان وقت که فرعون لعنه الله ورا بدرویشی طعن کرد کما قال تعالی خبرا
عن فرعون ام انا خیر من هذا الذی هو مهین واین مهین درویش است خدای
عز وجل رد کرد قول ورا و علم کیمیا بیاموختش تا موسی علیه السلام خانه زرین
برآورد و باز همه باز کرد و بدرویش صدقه داد تا داند این ملعون که بودن پیغامبر
بدرویشی اختیاری است نه ضروری واین علم کیمیا را قارون و موسی و یوشع
می دانستند از حریصی دنیا دم علم کیمیا گرفت بعضی از موسی و بعضی از هارون
و بعضی از یوشع و هر یکی بندا شتند که همین مقداری داند و بس و بعضی بشرط
از علم هیچ بحاصل نیاید چون قارون همه بحاصل بیاید چون قارون همه بحاصل
کرد باندک روزگار توانگر شد تا موسی را علیه السلام خبر شد که وی با بسیار
مال شده است اذ قال له قومه لا تفرح گفتند ورا مومنان قوم وی تو تکا
علی و مومنان عصر وی لا تفرح ای لا تاشروا ولا تنظر فانما السرور قلبیا
بکروه شادی مکن واشر مسو لا یحب الفرحین که خداوند عز وجل دوست
ندارد شادی کنندگان را بدنیا چون اسعد شوید دران شادی مجرد مکن لیس
کن وابتغ فیما اتیک الله الدار الاخرة بجوی در انچ داده است خداوند عز وجل
سرای اخرت را یعنی دنیا مزرع آخرت است ولا تنس نصیبک من الدنیا
ای لا تترک حظک منها ای قدم الفضل وامسک الثواب قوت باز داد و زیادت
توشه قیامت کن ولا تنس تاکید وابتغ است و قیل نمیگویم مال یکبار به مخور
و مپوش همه بکن ولیکن نصیب خود را از دنیا فرامشت مکن بعضی زکوة
مال حق خدای بسیار و قیل لا تنس نصیبک من الدنیا ای لا یاکل کلها ولکن
قدم بعضها فان نصیبک ما قدمت ما اکلت فانیت اولبست فابلیت وانما نفعی
ما قدمت واحسن کما احسن الله الیک نیکوی کن بعطا دادن چنانکه خداوند

با تو نیکویی کن بعطا دادن جانکه خداوند تعالی با تو نیکویی کرد ولا تبغ الفساد في الارض
مجوی فساد بدین مال است و مجوی در زمین که خداوند تعالی دوست ندارد بر بندگان مال را
و ریش ر قال انما اوتيته على علم عندي اي لفضل عندي اي بفضل علم عندي
وذکر في بعض التفاسير انه اقرا بني اسرائيل التورية گفت هر آنچه که داده شدم
این مال بعلمی داده شده ام که آن علم نزد منست ای این مال بقوت و مردی که
آمده است نه بدادن کسی اولم يعلموا ندیدند این قارون که هر آینه خداوند عز وجل
هلاک کرده است پیش از وی از گروهان آنرا که بقوت و سپاه از وی بیش بودند
و بمال بیشتر ران شداد عاد بود که بهشتی را آورد و هرچه در عالم در جمع دانا بازی
بود بحاصل آورد و بهشت کرد بعاقبت هلاک گردیدش ولا يسئل عن ذنوبهم
المجرمون قال قتاده يدخلون النار بغير حساب وقال غيره يعرفون بسيماهم
هم و این اخبار است از علم خدای هیچ کافر را بقیامت سوال نکنند چه کردیا
قوله تعالی فخرج على قومه في زينته آنگاه ظهر داو از معاملت وی در دنیا که بر
چه وصف روزگار گذاشته بود گفت بیرون آمد بر قوم خود در آرایش خود
هر روزی بیرون آمدی با چهار هزار غلام اسب و زنگ غلامان و لباس ایشان
یک لون یا سپید یا سرخ یا سیاه آنکه نظاره کنندگان بودند مر آن زینت را
در رنج بودند تا تمنی کردند قال الذين يريدون الحيوة الدنيا ياليت لنا مثل
ما اوتي قارون بگفتند امان که ایشان از آرایش در دنیا بود یا کاشکی
هست مارا مانند آنکه هست قارون را انه لذو حظ عظيم این قارون خداوند
بهره بزرگ است از دنیا وقال الذين اوتوا العلم و آنان که زاهد و عالم
بودندی در دنیا گفتندی مر آن دنیاداران را ويلكم اي ويل بر شما و این از عادت
عرب است گفتن ویل با عار سخن بگویند بر سبیل تهدید ثواب الله خير
لمن امن وعمل صالحا ثواب خداوند که وعده کرده است آن مومنان را که
با ایمان عمل و صالح آرند بهتر از این آرایش دنیا و ذکر عمل صالح نه شرط صحت است

بلک ثبات

بلک ثبات و دوام بر ایمان است ولا يلقيها الا الصابرون لا يوقف بها و این
و بدار حذر کردن از ارادت جمع دنیا و رغبت کردن بثواب آخرت ندهند مگر
صابران را بر ایمان و طاعت فخسفنا به وبداره الارض فرو بردیم قارون
را و سرای وی را و مال و خدم وی را در زمین که موسی علیه السلام بر سرای قارون
آمد گفت خادمان وی را هر که از ایشان جان خواهد بیرون آید هیچکس بیرون
نیامد تا همه بزمین فرو رفتند فما كان له من فئة ينصرونه من دون الله
نبود قارون را هیچ گروهی نصرت کننده از هلاک بدون الله و خدای
عز وجل نصرت نکردش وما كان من المنتصرين و نبود هم وی خود را نصرت
کننده واصبح الذين تمنوا مكانه بالامس بامداد برخاستند آنان که آرزو
بردند منزلت و جاه و قدر قارون را بدینه روز يقولون ويكان الله يبسط
الرزق لمن يشاء من عباده قوله ويكان الله قال قتاده معناه الم تعلم
وقال ابو عبيدة الم تر وقال الخليل وي منفصل عن قوله كان وكلمة وي كلمة
بگفتند ویحک ای نیکبخت هر آینه خدای عز وجل فراخ گرداند روزی بر آنکه
خواهد از بندگان خود و تنگ کند بر آنکه خواهد از بندگان خود لولا ان من الله
علينا گفتند این علماء زاهد ار نه آن بودی که خدای عز وجل منت نهاد بر ما
بباز داشتن دنیا از ما و از فتنه بزمین فرو بردی ما را چنانکه وی را ويكانه لا
يفلح الكافرون ای ویحک قارون و اتباع وی کافر بودند و کافران هرگز
فلاح نکنند و از عذاب نرهند قوله تعالی تلك الدار الاخرة این سرای
آخرت یعنی بهشت نجعلها نهیم مر آن آنرا که نخواهند کبر در زمین نخواهند آن
و این همه کبر است که از فرعون خبر داد ان فرعون علا في الارض والعاقبة للمتقين
و سرانجام آخرت یعنی بهشت متقیان راست آنان که کبر نیارند در زمین و فساد
نکنند چون فساد فرعون من جاء بالحسنة اي بالتوحيد فله خير منها ومن جاء
بالسيئة اي الكبر والكفر فلا يجزي الذين عملوا السيئات جزا ندهند بدکاران

را مکر بر کردار بدیشان فرض عليك القران لرادك الي معاد اي وجب
عليك العمل به وقال بعض المفسرين انزله عليك انک بفرستاد قرآن را بتو وبين
القرآن على لسانك واين که بيان کرد قرآن بزبان تو لرادك الى معاد قال
مجاهد يعني مکه که قرآن بزبان تو لرادك الى معاد قال مجاهد يعني وفي تفسير ابي
صالح ان جبرئيل عليه السلام اتى النبي صلى الله عليه وسلم قال اتشتاق الي مولدك
ووطنك يعني مکه قال نعم فانزل الله هذه الآية وهو فيما بين مکة والمدينة
وقال الحسن والزهري معاده يوم القيامة وقال غيرهما معاده الجنة قال
قتاده هذا مما کان ابن عباس رضي الله عنه يکتمه از بعد اين چنان مصطفى را
عليه السلام از مکه بيرون کردند وحق را قبول نکردند خداي عز وجل فرموده داد
رسول را عليه السلام بار رسانيدن ديگر بار بمکه خوش کردانيدن دل ورا قل
ربي اعلم من جاء بالهدى انکار زبان دراز کردند کفتند محمد در کم بودی بود که
مقهور شد از حق بودی مقهور نکشتی خداي کفت عز وجل بکو يا محمد ربي داناتر
ترست بدانک بياورد هدي را يعني داناتر است بانک وي بر هدي است وبا
انکه وي در کم بود که پيدا است واين جواب است مکافات از رسيل لطف اي تمانيد
کم بوده وحجت هدي يافته وما کنت ترجوا ان يلقى اليك الكتاب هرکجا
مصطفى را عليه السلام رنجي رسيده است از کافران عقب ان ذکر کرده است از خداي
عز وجل بمقابله آن جفا تا دل وي بران جفا خوش کرود کفت يا محمد تو لجي بودي
که اميد نداشتي که بتو وحي کردم فلا تکونن ظهيرا للکافرين هم چنين باش
که هستي يار وهم پشت کافران مباش ولا يصدنك عن آيات الله ونکردانند
آنرا از آيات من يعني از قرآن از بعد انکه وحي کرده شد بتو وادع الى ربك
وميخوان خلق را بتوحيد ولا تکونن من المشرکين هم مشرکان مباش هم
کافران مباش ولا تدع مع الله الها آخر لا اله الا هو مخوان با خداي عز وجل
ديکري که ميت او وي ديکري کل شيء هالك الا وجهه قيل کما نزل قوله تعالى کل من

عليها

عليها فان قالت الملائکة هلك اهل الارض ولما نزل قوله تعالى کل شيء هالك
الا وجهه تستيقن اهل السماء انهم يموتون يعني ما من ديکري محدثان که ميت باشد
ديکري وهرچه کني از بهر طلب رضا من کن که هرچه نه از بهر رضا من کني بي خير ونفع
است اي همه چيزها بي ثواب است مکر انکه از بهر خداي است وهرچه بي ثواب بود
هالك بود له الحکم واليه ترجعون حکم او راست آن حکم کند که خواهد ميان مومنان
وکافران بحق ايشان بازکشت شما همه بوي است

وعن ابي ابن کعب رضي الله
عن النبي عليه السلام انه قال من قرأ سورة العنکبوت کان له من الاجر عشر حسنات
بعدد کل المومنين والمنافقين ونظم السورتين انهما البيان دلايل الوحدانية و
بطلان الشرك وفي السورة العنکبوت ذکر ان المومن لا يترك بسبب الايمان
بغير بلا وفتنة بل تبلى وتعين کما تعين الامم السابقة والله اعلم بسم الله الرحمن الرحيم
قوله عز وجل الم اي انا الله اعلم احسب الناس ان يترکوا وبندارند مردمان
که بانند شان ما انکه کويند بکرويديم وايشان را فتنه نکنند بوجه فتن بامردمان
بهر وجه فتنه مبتلا کنيم شان تا مومن مخلص از غير وي مخلص وعدد ار معذي پيدا
کنيم ونزول ايت بروز حرب الاحزاب بوده است چون اصحاب المومنين شدة
عظيمة لم يکن اصابهم قبلها مثلها قحط در شهر قحط وتنکي بود وبيرون از شهر بيم
بود وقبايل عرب همه جمع شده بودند مشرکان عرب وجهودان وترسايان
ودشمنان همه حرب کرده بودند وکار تنک شده بود بر مومنان کما قال الله تعالى
هنالك ابتلي المومنين وزلزلوا زلزالا شديدا وقال تظنون بالله الظنونا خداوند
عز وجل دريافت دل مومنان را آيت فرستاد الم احسب الناس ان يترکوا
ان يقولوا آمنا تسلي دل مومنان را که دل ايشان بهيچ چيز جان خوش نشد که
جان بتوان ونزول ديکر انست که چون اين آيت بيامد قل هو القادر على ان
يبعث عليکم الى آخره رسول عليه السلام غمناك شد کفت عليه السلام سل ربك فانا

عبد مشک رسول علیه السلام دعا کرد جبرئیل علیه السلام آمد و امان آورد و عذاب
از عذاب زبر و از عذاب زیر مصطفی علیه السلام گفت یا جبرئیل چگونه بود بقای
امت من در میان این دو عذاب بدعت و تمیز مختلف جبرئیل گفت من بنده ام
از خدای خواه رسول علیه السلام بنماز مشغول شد و دعا کرد از بهر تحقیق را ازین
دو عذاب تخفیف بیامد این آیت بیامد احسب الناس ان یترکوا در ابتلا دادم ان
تا صادق از کاذب پیدا کنم و آن سعادت بنده بود که شمشیر مختلف تا عثمان رضی الله
عنه کشته بغوغا و در قرن ثالث و رابع بر ستمکاری مبتلا شدند تا بدعت افتادند
ولقد فتنا الذین من قبلهم آنگاه خبر داد که ابتلا بندگان از حکم خدای است و
هیچ امت ازین خالی نبوده است گفت بدرستی و راستی که فتنه کردیم آنانرا
که پیش از ایشان بودند از امتان ماضی چنانکه قوم موسی را بگوساله پرستی
و بداون کتاب بودند از امتان دیه باربها و او زعار و هر امتی را هم چنین مبتلا
کردیم فلیعلمن الله الذین صدقوا و تا بداند خدای عز و جل صادقان در دعوی
را و کاذبان در دعوی را و این آیت متشابه است را ظاهر تغییر بباید کردن معنی
باید گفتن تا خداوند را عز و جل علم حادث گفت باید که خداوند تعالی بهمه او صاف
خود قدیم است لیکن معنی آنست که بوده گردانیدشان نابوده را نابوده اند
که خداوند عز و جل هر چیزی چنان داند که این چیز بود نابوده را نابوده اند
و بوده را بوده اند و این بوده را دانستن نه حدوث علم بود یعنی تا بداند بوده را
از پس بودن چنانکه گفت بدانست نابوده را پیش از بودن که چگونه بود
ام حسب الذین یعملون السیئات ان یسبقونا اول آیت خبر داد که کسی را
بدعوی ایمان نمانم بلکه تنبیه کنم با امر و نهی و بوجوه بلاها از آنکه مراجع نداند
و مرا پرستند بندارد که وی پیشی کند بر عذاب و بدر از عذاب یعنی بندارد
که وی عذاب ما او را در یابد ساء ما یحکمون ایک چنین حکم بر حکمی که میکنند
من کان یرجوا لقاء الله فان اجل الله لآت کسی حق من نگاه ندارد

که قیامت

که قیامت را منکر بود و اما آن کسی که امید دارد قیامت و دیدن جزا از بهشت
و دیدن خداوند فان اجل الله لآیات هر آینه قیامت آینده است و اصلی
که خداوند تعالی تقدیر کرده است گذشتن و راکد رنده است وهو السمیع العلیم
ظاهر ومن جاهد فانما یجاهد لنفسه هر که جهد کند در نگاه داشت امر و نهی و
ابتلاهای خود را ای جهد کند ای نفع این جهد در است خداوند عز و جل بی نیاز
است از خلق عالم والذین امنوا وعملوا الصالحات لنکفرن عنهم سیئاتهم
بپوشانم ای عفو کنم و بیامرزم گناهان کرده اورا ولنجزینهم احسن الذی
کانوا یعملون و هر آینه جزا دهیم نیکوترین آنچه کرده اند قوله تعالی ووصینا
الانسان بوالدیه حسنا ما بفرمودیم آدمی را به نیکویی کردن بجهت مادر و پدر کافر
نزول آیت بحق سعد ابن ابی وقاص است که مسلمان شده بود و مادر و پدر برنجانیدش
تا بکفر باز برندش چون کار بروی سخت شد آمد سوی رسول علیه السلام و گفت یا
رسول الله دستوری هست مرا تا ببرم از مادر و پدر که کار بنهایت رسید و مرا
صبر نماند بر جفا ایشان آیت آمد ووصینا الانسان بوالدیه حسنا ما آدمی را بنیکوداشت
مادر و پدر مسلمان وان جاهداک لتشرک بی ما لیس لک به علم و اگر بکوشند برانکه
تو شرک آری و انباز گیری با من با آنچه او علم مثبت و حجت و گمی را بر اثبات چیزی
علم مثبت و حجت مثبت فلا تطعهما در شرک ایشان را طاعت مدار الی مرجعکم
فانبئکم بما کنتم تعملون بازگشت شما بمن است خبر کنم بآن آنچه میکنید و آنچه
کردید از تقصیر کردن در نیکوداشت ایشان والذین آمنوا وعملوا الصالحات
لندخلنهم فی الصالحین این وعده است نیکو دارندگان مادر و پدر را و هر چند
این بر عمل است لیکن بحکم نظم آیت دلیل میکند که این حمل نیکوداری بحق مادر
و پدر است ومن الناس من یقول آمنا بالله نزول آیت بحق عباس بن ربیعه
است برادر ابوجهل از مادر با قبل بکرویده او درش ظریافت عباس را و دو است
در سختی عذاب می کردندش تا بکفر باز آید از ایشان بگریخت و بر سر کوهی رفت مادرش

سوگند خورد که از من آر آفتاب به روم آب جنگ یا در ده خورم تا عیاش را من
باز نیارید ابو جهل را سخت رنج بود از جهت مادر و برادری بود ابو جهل را از شیر
نام وی حارث قصه با حارث بگفت هر دو بطلب عیاش رفتند یافتند و او بر سر
آن کوه و ما هما بالحجاره بسنگ ایشان را از خود دور کرد گفتند باز آی از بهر حق مادر را
و ما پیش تر از رنجانم و نیازاریم عهد کردند و سوگند خوردند عیاش بقول ایشان فریفته
شد و از کوه فرود آمد ابو جهل بگرفتش و برادر برد و صد تازیانه بزدش تا از دین
اسلام برگشت برته مرتد بود باز سوی مدینه آمد دیگر روز برادر از شیر حارث
بدید و این حارث کروید بود و آن عیاش سوگند خورده بود بر من بر تو دست
یابم ترا بکشم عیاش ندانست که حارث بازگشت جون خبر یافت که حارث مسلمان
شده است از بیم قصاص دیگر بار مرتد شد آیت آمد **و من الناس من یقول آمنا**
بالله و از مردمان کس کس است که میگوید که بدیدم بخدای عز و جل **فاذا اوذی**
فی الله ای بدو حق الله جون برنجانند و را بیازارند در حق خداوند و بسبب دین
اسلام **جعل فتنة الناس كعذاب الله** ای جعل عذاب الناس كعذاب
الله ای عذاب خلق را چون خداوند دارد و در بلا طاقتی یا بر کردد یعنی عذاب
خداوند که خلق را با وی طاقت نیست که بزرگی عذاب را و درازی مدت را
نهایت نیست فاما عذاب خلق را نهایت است بدان معنی که جون بر یک اندام
عقوبت کنند هما بکمی اندام درد کند و هنیز درازی مدت را نهایت است که آدمی را تا
آنگاهی ولایت و اذی که وی زنده است جون مرد بیش در او وی قدرت
نیست بعد رسانیدن معنی آنست که این عیاش بن ربیعه جرا همان جواب نداد
که سحره فرعون دادند لا بعد ازانک بکرویدند گفتند **فاقض ما انت قاض انما تقضی**
هذه الحیوة الدنیا و گفتند **لا ضیر انا الی ربنا منقلبون** **ولئن جاء نصر من ربک**
لیقولن انا کنا معکم جون باید نصرتی از خداوند ترا المقهوری کافران این
عیاش باز گردد و گوید من با شما ام یعنی مومنم **اولیس الله باعلم بما فی صدور العالمین**

ربالین

با نیست خداوند عز و جل را نا تر بداع در دل خلق است ای یعنی میدانی که مخلص
کیست و منافق کیست و کیست که از رنج طاعت کند در ابتلا با ای افت را کم کیست
که محنة و رنج بر کرد و ما خود در ازل دانسته ایم بر تو جدا کنیم تا بدانی که کیست
ولیعلمن الله الذین آمنوا ولیعلمن المنافقین هر آینه خداوند تعالی جدا کند و بیازارد
از منافقان یعنی منافقان بشرط آسایش و راحت با سلام در آمد جون رنجی رسیدش
بر کرد و مومن بشرط رنج کشیدن و بلا در آید بر رنج و بلا که بر کرده تو تعالی **وقال**
الذین کفروا للذین آمنوا اتبعوا سبیلنا ولنحمل خطایاکم گفتند کافران متابعة
کنید راه ما را و ما بر داریم خطاها شما را و این تنبیه است مومنان را که هرین سبب
نگشته که ایمان آرند که جهد کنند تا دیگران را بایمان خوانند که کافران بدان سبب نگرد
که بر کفر ثبات کرد هنیز مومنان را بکفر دعوت کرد مومن اولیتر که در حق مومن جهد
کند **وما هم بحاملین من خطایاهم من شی انهم لکاذبون** و نیستند بر دارنده
خطاها ایشان و دروغ میگویند این سخن که ما بقیامت از شما خطاها بر داریم **ولیحملن**
اثقالهم واثقالا مع اثقالهم ایشان خود بقیامت بر دارند بارها خود یعنی
بار کفر و گناه خود و نیز بر دارند بار آن کسانی که ایشان سبب بوده اند در کفر و گناه
ایشان را یا آنکه از بار آن کافران چیزی کم شود معنی آیت آنست که این کافر که
تواند که بار از تو بر گیرد که وی خود بقیامت نتواند که بار کرده کردار خود و بار دعوت
خود دیگران را از خود بیفکند پس که بار عقوبت شما بیفکند **ولیسألن یوم القیامة**
عما کانوا یفترون هر آینه بقیامت سوال کنند شان از این دروغ که جرا گفتند قوله
تعالی **ولقد ارسلنا نوحا الی قومه** مصطفی را علیه السلام جون رنج بود از
معاودت کافران خدای تعالی تسلی دل مصطفی را علیه السلام آیت بفرستاد و تا تفکر
کند در قصه نوح که که با درازی عمر وی و بسیاری قوم وی و با جهد وی در دعوت
دید بود که جندین کرویدند تا وی با کوتاهی عمر وی و با اندکی قوم جندین خلق بگرویدند
تا شکر کند و دل تنگ نکند گفت بدرستی و راستی که بفرستادیم نوح را بسوی قوم وی

فلبث فيهم الف سنة الا خمسين عاما و درنگ کرد در میان قوم بدعوت هزار سالی
کم پنجاه سال و ما آمن معه الا قليل فاخذهم الطوفان وهم ظالمون گرفت
شان بعاقبت عذاب طوفان و ایشان ظالم بودند برخود فانجیناه واصحاب
السفينة و برهانیدیم نوح را و اصحاب کشتی را یعنی گرویدگان را وجعلناها یعنی
السفينة آية للعالمين و ما کشتی را نشانه عالمیان گردانیدیم صد هزار کشتی الا آن
وقت باز نپوسیده و کشتی نوح باقی بود تا سقف خانه خانه کعبه کردند تا در روی
می نگریدند و عبرت میگرفتند وابراهيم اذ قال لقومه اعبدوا الله یعنی و فرستادیم
ابرهیم الی قومه و گفت ای قوم خدای را بشناسید و ورا پرستید و از وی بترسید
این که هست شما را می فرمایم بهتر اگر دانید انما تعبدون من دون الله اوثانا
انچ شما ورا می پرستید بدون خداوند تعالی وتخلقون افكا و تقدیر میکنید
بتان را بدروغ یعنی خود می تراشید و با بر خدای می دهید قوله تعالی ان الذين
تعبدون من دون الله لا يملكون لكم رزقا فابتغوا عند الله الرزق و
اعبدوه واشكروا له اليه ترجعون هر آینه انچ شما می پرستید بدون خدای
نتوانند که شما را روزی دهند فابتغوا عند الله الرزق بجوئید روزی بنزد
خدای چگونه جوئید واعبدوه واشكروا له و ورا پرستید و ورا شکر گوئید هر که خواهد
که روزی بروی فراخ بود بگوی خدای پرست باش و شکر باش نه دروغ زن
وخاین یعنی روزی در مستقبل طلب کنند بعبادت و تقی و لیکن نعمت ماضی
واليه ترجعون باز گشت شما همه بویست قوله تعالی وان تكذبوا فقد كذب امم
من قبلكم وما على الرسول الا البلاغ المبين یعنی ای محمد دل تنگ مکن اگر دروغ
زن دارید شما ای مکیان ورا بدرستی که دروغ زن داشتند ان گروه پیشین پیغامبران
خود را وما على الرسول الا البلاغ المبين و بر رسولان خبر رسانیدن وحی نیست بر
ایشان که بقهر وجبر شما را باسلام در آرند قوله تعالی اولم يروا كيف يبدئ
الله الخلق ثم يعيده ان ذلك على الله يسير یا بعضی ازین کافران منکر قیامت

بودند گفت نمی‌بینند که چگونه باغاز پیدا کند خداوند خلق را باز بقیامت
زنده کند شان از بعد مرگ ان ذلك على الله يسير آفرینش خلق و مر ایشان
ایشان و زنده گردانیدن ایشان بقیامت بر خداوند آسانست قوله تعالی
قل سيروا في الارض فانظروا كيف بدأ الخلق ثم الله ينشئ النشأة
الآخرة ان الله على كل شيء قدير بگوی یا محمد بروید در زمین بنگرید که چگونه آفرید
خداوند خلق را بیماران تا بنگرید که چگونه آفرید خداوند تا به بینید از پیش خلق
و بنا نهاد در ختان و غیر وی ثم الله ينشئ النشأة الآخرة ان الله على كل شيء قدير پس
خداوند باز آفریند از پیش دوم یعنی بقیامت باز آفریند خلق را و خداوند قادر
است بر همه چیزها قوله تعالی يعذب من يشاء ويرحم من يشاء واليه تقلبون
وما انتم بمعجزين في الارض ولا في السماء وما لكم من دون الله من ولي
ولا نصير اگر بدین عطت نمی گروید ایمن مباشید که خدای عذاب کند خدای
و ندارد که خواهد همه را باز گشت بوی است بعذاب بوی باز گردانند ثابت
هر آینه قوله وما انتم بمعجزين في الارض ولا في السماء نیستید شما عاجز کننده
خداوند را نه در زمین و نه در آسمان ای نتوانید که بگریزید و گریختن را در زمین
بود یا در آسمان هر دو را یاد کرد غایت تاکید چنانکه کسی گوید اگر بمشرق روی
یا بمغرب از من نرهی داند که نتواند رفتن ولیکن بگوید غایت تاکید را
در عاجزی وما لكم من دون الله من ولي ولا نصير ظاهر قوله تعالی والذين
كفروا بآيات الله ولقائه اولئك يئسوا من رحمتي واولئك لهم عذاب اليم
آنانکه کافر شدند بآیات خداوند یعنی قرآن و رسول ولقائه و دیدار و دین جزاو
اولئك يئسوا من رحمتي ایشان نومید شدند از رحمت من ای راه امید بازمانده اند
گراه امید راه توحیدست واولئك لهم عذاب اليم ظاهر فما كان جواب
قومه الا ان قالوا اقتلوه او حرقوه فانجاه الله من النار ان في ذلك لآيات
لقوم يؤمنون نبود جواب قوم مرا ابرهیم را که گفته بود شان اعبدوا الله واتقوه

مگر آنکه گفتند اقتلوه او حرقوه بکشید ابراهیم را یا بسوزیدش و در این وعظ بود
قوم مصطفی را علیه السلام فانجیه الله من النار خداوند تعالی برهانیدش از آتش
نمرود ان فی ذلک لایات لقوم یومنون ازین جرها ذکر دیم نشانها است
گروهی را که باور دارند قوله وقال انما اتخذتم من دون الله اوثانا مودة بینکم فی
الحیوة الدنیا ثم یوم القیمة یکفر بعضکم ببعض ویلعن بعضکم بعضا و
ماویکم النار وما لکم من ناصرین گفت ابراهیم هر آینه اینچ بگرفتید بدون
خدای تعالی را خدای مودة بینکم فی الحیوة الدنیا دوستیست میان در دنیا
ثم یوم القیامة یکفر بعضکم ببعض پس روز قیامت بیزاری ستانند بعضی
از شما از بعضی کفر تبرا است از حق یعنی همه از یکدیگر بیزاری ستانند ویلعن
بعضکم بعضا و بدان بسنده نکنند که بیزاری ستانند ویلعن بعضکم بعضا نیز
لعنت کنند بعضی مر بعضی را یعنی دشمن اشکارا کنند آنچ دارند بزبان بگویند
هر چند از کفار ایشان نفعی و عایده نباشد وماویکم النار و بازگشتگاه شما
همه آتش است وما لکم من ناصرین و نیست شما را نصرت کننده که از عذاب منا
تان نصرت کند قوله تعالی فامن له لوط وقال انی مهاجر الی ربی انه هو العزیز
الحکیم آنگاه از بزرگی و شرف ابراهیم خبر میدهد که لوط با بزرگی وی تبع شریعت
ابرهیم بود و بلوط جز دختران وی ایمان نگرویدند کما قال فاخرجنا من کان فیها
من المومنین فما وجدنا فیها غیر بیت من المسلمین و هو بیت لوط قوله وقال انی
مهاجر الی ربی گفت ابراهیم من رونده ام بخداوند خود و بوی باز گردیده ونظیره
واعتزلکم وما تدعون من دون الله ونظیره وقال انی ذاهب الی ربی قوله تعالی
ووهبنا له اسحاق ویعقوب وجعلنا فی ذریته النبوة والکتاب وآتیناه
اجره فی الدنیا وانه فی الآخرة لمن الصالحین یعنی مژده دادیم ابراهیم را
بفرزندی نام وی اسحاق و مژده داده شد ابراهیم را بفرزندی نبیره نام
وی یعقوب وجعلنا فی ذریتهما النبوة والکتاب و بدادیم فرزندترا نبوت و کتاب

ای بوت

ای نبوت و کتاب در نسل وی نهادیم و این بیان منت است بحق وی که همه انبیا
اسرائیل همه از اولاد وی بودند یعقوب فرزند اسحاق بود و مصطفی علیه
السلام از فرزندان ابرهیم بود و از نسل اسماعیل قوله وآتیناه اجره فی الدنیا
و بدادیم و را مزدوی وان ثنا نیکوست بزبان خلق وانه فی الآخرة لمن الصالحین
ای من النبیین الصالحین قوله تعالی ولوطا اذ قال لقومه انکم لتاتون الفاحشة
ما سبقکم بها من احد من العالمین یعنی و اذکر لوطا انکم لتاتون الفاحشة یعنی بیایید
بزشتی که کس در عالم پیش نکرده است بر شما بوی انکم لتاتون الرجال
وتقطعون السبیل وتاتون فی نادیکم المنکر فما کان جواب قومه الا ان
قالوا ائتنا بعذاب الله ان کنت من الصادقین تا بیایید شما بمردان وبا
تیر بدراه نسل وتاتون فی نادیکم المنکر وبی آیید در مجلسهای خود اشکارا
می دارید این منکر را اولین دستی ودلالان قالوا ائتنا بعذاب الله نبود
جواب قوم وی مر ورا مگر آنکه گفتند بیار با عذاب خداوند را اگر راست
گویایی تو که تو حقی و آنچ ما می کنیم فاحشه است قال رب انصرنی علی القوم
المفسدین لوط گفت یارب مرا نصرت ده برین قوم تباهکار خداوند تعالی
دعای وی را اجابت کرد و فرشتگان فرستاد بهلاک قوم لوط و از راه مژده داد
ابراهیم را بفرزندی نام وی اسحاق نخست بر ابراهیم آمدند چون بیامدند رسولان
ما بسوی ابراهیم بمژده فرزند و قصه وی بسوره هود بیان کردیم گفتند ما رسولان
خداوندیم و ما هلاک کنندگان این شارستانهاء لوطیم چرا ان اهلها کانوا
ظالمین که این اهل شارستانها ظالمانند بر خود بکفر و زشتی فعل ابراهیم
چون بشنید گفت با جبرئیل ان فیها لوطا قالوا نحن اعلم بمن فیها لننجینه
واهله الا امراته کانت من الغابرین در میان ایشان لوط است و این
دلیل است که جایز بودی که خداوند لوط را با ایشان میت کردی هلاک گذارش
عقوبت و حسارت ایشان بودی و میت کردن لوط ابتلا و درجه و ثواب بودی

و ما بودی چه جایکه چون اهل شهری را هلاک کند فاسقان از ایشان عقوبت
را مطیعان او نرسد کار الحکم اجل و دلیل بر جواز این معنی آنست که خداوند
گفت نجینا هودا والذین امنوا معه برحمة منا نجینا لوطا صالحا والذین امنوا
معه برحمة منا یعنی هر کرا برهانیم برحمت خود برهانیم اگر نه آن بودی که جایز بودی
مینت کردن انبیاء علیهم السلام و مومنان بهلاک کافران والا مقتضی نیز بودی
رهانیدن را برحمت قالوا نحن اعلم بمن فیها گفتند ما داناتریم بانکه در وی است
ابرهیم گفت پس با وی چه خواهید کردن هر چند ابراهیم میدانست که هر دو جایز
است هم نجات و هم مینت شدن لیکن مومن را بحجت مومن نیکو باید خواستن
و شفقت بجای باید آوردن تا جبرئیل خبر داد که برهانیم ورا و اهل ورا مگر زن
ورا که از ماندگان است قوله **ولما ان جاءت رسلنا لوطا سیء بهم وضاق**
بهم ذرعا وقالوا لا تخف ولا تحزن انا منجوک واهلک الا امراتک
قدرنا انها من الغابرین چون بیامدند رسولان بلوط برسید غلامان امرد زیبا
رسولان ایشان را لوط بامدن ایشان اندوهگین شد و ضاق بهم ذرعا دل پس
تنگ شد بسبب آمدن ایشان و قالوا لا تخف ولا تحزن تا بود انجه بود و کار بکجا
رسید که لوط نومید شد و گمان برد که ظفر یافتند بر مهمانان پس آنگاه گفتند یا لوط
مترس بحق یا دادند و مخور بحق خود انا منجوک و اهلک ما رهاننده ایم ترا و اهل
ترا یعنی دختران ترا الا امراتک مگر زن تو که وی از ماندگانست **منزلون علی اهل**
هذه القریة رجزا من السماء بما کانوا یفسقون ما فرو فرستادیم از آسمان
اهل این ده را عذابی بفسق ایشان و آن سنگ است **ولقد ترکنا منها آیة**
بینة لقوم یعقلون بدرستی که بماندیم آثار عذاب را پیدا گشتی تا هر که ایشان
عاقل و خردمند تا پند گیرند قوله عز وجل **والی مدین اخاهم شعیبا فقال**
یا قوم اعبدوا الله وارجوا الیوم الاخر ولا تعثوا فی الارض مفسدین
و بفرستادیم شعیب را بدین مدینیان نبیرهٔ ابراهیم بوده است ابراهیم بوده است ایشان را

پسران بوده

پسران بوده اند بجز اسماعیل و اسحاق قال یا قوم اعبدوا الله شعیب گفت ای قوم
یا گروه وحدوا الله خدای را یکی گوئید و در آن شناسید و روز باز پسین امید دارید و ارجوا
الیوم الاخر ولا تعثوا فی الارض مفسدین ای ولا تبالغوا فی الارض بالفساد
فکذبوه **فاخذتهم الرجفة فاصبحوا فی دارهم جاثمین** از بعد وعظ شان دروغ
زن داشتند پس بگرفت شان زلزله عذاب یعنی چون عذاب بدیدند زلزله بر ایشان
افتاد و وادی چون بترسیدند لرزانند فاصبحوا فی دارهم جاثمین گشتند در سرای
ایشان مردگان و در جهان خانها که خدای و رسول را ناسزا گفته بودند آنجا
عقوبت فعل خویش بچشیدند عقوبت در زندان صعب بود ولیکن در جای که
عز و کامرانی را برآورده باشی صعب تر بود کما قال تعالی لا ترکضوا و ارجعوا
الی ما اترفتم فیه قوله تعالی **وعادا وثمودا وقد تبین لکم من مساکنهم**
وزین لهم الشیطان اعمالهم فصدهم عن السبیل وکانوا مستبصرین
و هلاک کردیم عاد را و ثمود را وقد تبین لکم من مساکنهم و پیدا آمد شما را
مسکنها ایشان آثار عذاب مانند عالم را وانکم لتمرون علیهم مصبحین و
انها لبامام مبین قوله وزین لهم الشیطان اعمالهم بیاراست مر ایشان را ابلیس
کارها ایشان فصدهم عن السبیل بگردانید شان و باز داشت از راه حق
وکانوا مستبصرین که ایشان بینا بودند این همه را بر بصیرت و بینایی هلاک
کردیم رسول فرستادیم و کتاب فرستادیم و حق بیان کردیم چون ایشان نپذیرفتند
آنگاه هلاک کردیم قوله عز وجل **وقارون وفرعون وهامان ولقد جاءهم**
موسی بالبینات فاستکبروا فی الارض وما کانوا سابقین ای واهلکنا
قارون ولقد جاءهم موسی بالبینات بدرستی که موسی آیات پیدا
ایشان بمقابله آن آیات کبر آوردند و در زمین و قبول نکردند لاجرم
هلاک کردیم شان وما کانوا سابقین و نبودند ایشان پیشی گیرندگان از
بر عذاب ما **فکلا اخذنا بذنبه فمنهم من ارسلنا علیه حاصبا ومنهم من اخذته**

الصیحة ومنهم من خسفنا به الارض ومنهم من اغرقنا وماکان الله لیظلمهم ولکن
کانوا یظلمون همه را هلاک کردیم بگناه ایشان بذنبهم السیئ ولیکن کلمه
کل بر همه امته در یکانه امته جواز از روی معنی عامست واز روی لفظ وحدان
ولیکن چون هلاک کردیم از پیش کتاب ورسول وکتاب فرستادن وخبر دادیم کردیم
هلاک کردیم فمنهم من ارسلنا علیه حاصبا لقوم لوط ومنهم من اخذته الصیحة کقوم شعیب
ومنهم من خسفنا به کقارون ومنهم من اغرقنا کقوم فرعون وقوم نوح وکم بالماء غرقا
وکم بالنار حرق وکم بالارض خسف وکم بالحجارة رجز این همه را هلاک کردیم
ور کسی ستم نکردیم وماکان الله لیظلمهم ولکن کانوا انفسهم یظلمون ولیکن ستم
ایشان کردند بر تن خویش بکفر قوله تعالی مثل الذین اتخذوا من دون الله
اولیاء کمثل العنکبوت اتخذت بیتا وان اوهن البیوت لبیت العنکبوت
لو کانوا یعلمون کافران گفتند ما گرویده ایم بخداوند بزرگ وار ندهایم ورا
الا آنکه بت را عبادت میکنیم تا ما را قرب افزاید بوی وتا شفیع باشند ما را
بوی خداوند تعالی مثل پیدا کرد در نفی بتان گفت مثل آنکه سها یکدیگر فتند بتان را
بخدائی بدون خدای چون مثل عنکبوت است که بگیرد خانه چنانکه خانه عنکبوت
بی نفع است نه سرما دفع کند نه گرما همچنین عبادت این بتان هیچ منفعت نکند
شان بهر منفعت ونه دفع مضرت وان اوهن البیوت لبیت العنکبوت
وسست ترین خانها خانه عنکبوت که بباد ویران شود اگر باشند یعنی اگر
دانند که چنین است قوله تعالی ان الله یعلم ما یدعون من دونه من شیء
وهو العزیز الحکیم خداوند داند آنچ کافران میخوانند بدون الله چیزی را
وخداوند میداند آنچ کافران میخوانند بدون الله چیزی را وخداوند عزیز است
وکس ورا غلبه نکند قادر است وتوانا بر زیان داشتن ایشان از کفر حکیمست
حکم کند جز اسان مومن وکافر قوله تعالی وتلک الامثال نضربها للناس
وما یعقلها الا العالمون این مثلها بیان میکنیم مر وما را از مثل توحید ومعرف

داعمال

واعمال ایشان مثل ناسزای بت بمعبودی وسزای خداوند تعالی وما یعقلها الا
العالمون ودر نیابند ودر نرسند این مثلها را مگر عالمان واین آیت دلیل فضل
ودر بیت علم کند بر عقل چنانکه سنیان گویند بخلاف بعضی هواداران گویند که عقل
فاضلتر وگویند که خداوند تعالی را بعقل مجرد شناسند ودر بیت آنست که عقل آلتست
که چون علم با وی بهم کرد وشناخت خداوند از بنده بتوفیق خداوند حاصل
آید وعلم با فضل است بر عقل که هیچ عالم نبود که وی عاقل نبود فاما عاقل
بسیار بود که وی عالم نبود وخداوند جل جلاله بحجت شناسند بعقل مجرد یا بعلم یا بهر دو
جواب آنست که عاقل ورا بدلیل شناسد که شناسا کردانیدن وی اما عالم شناسد
بشناسا کردانیدن وی کما قال وان الله لهادی الذین آمنوا وبدلیل شناسد
کما قال تعالی سنریهم آیاتنا فی الآفاق بر سه معنی نیاید تا شناخت بحاصل
آید قوله تعالی خلق الله السموات والارض بالحق ان فی ذلک لآیة
للمومنین آنگاه دلیل شناخت کرد گفت بیافرید خداوند آسمان وزمین را
بیان حق را ان فی ذلک لآیة للمومنین اندرین چه یاد کردیم نشانست گروندگان را
ای عالمان را قوله عز وجل اتل ما اوحی الیک من الکتاب واقم الصلوة
ان الصلوة تنهی عن الفحشاء والمنکر ولذکر الله اکبر والله یعلم ما تصنعون
برخوان آنچ وحی شده است ای برسان وحی بمومنان وکافران که درین قرآن بیان
وعده است ووعید وی تا باید که بوعدها رغبت کنی واز وعیدها حذر کنی چیست
واقم الصلوة ونماز کن بر موافقت سنت وعده برگزاردن چنین نماز است که تنهی
عن الفحشاء والمنکر کافران را باز خوان ومومنان را بطاعت خوان وچون فارغ
شدی حج کن واقم الصلوة نماز بر پای دار هر آن برست بنده وبنده پرستنده باش
گوینده باش کننده باش ان الصلوة تنهی عن الفحشاء والمنکر آنگاه وصف کرد نماز را
مر وصف یکی گفت نماز باز دارد از زشتیها واز منکر یعنی معصیت وگناهان ودیگر آنست
دیگر گفت ان الحسنات یذهبن السیئات پنج نماز بردهٔ گناهانست گناه کرده تو

تا در نماز بست از همه ناشایستها معصوم است که گناه با عضا توان کرد و همه
اعضا در نماز مشغول است و بعضی گفته اند که از برون نماز بست و بدین تاویل
این نماز بیست بدین وصف که با شرایط و جواز و بقبول چنانکه گفت الذین هم فی
صلوتهم خاشعون وقد قال النبی صلی الله علیه وسلم من لم ینهه صلوته عن الفحشاء
والمنکر لم یزدد من الله الا بعدا و چون نماز با خشوع بود این نماز صاحب خود را
دعا کند گوید حفظک الله کما حفظتنی و چون بخلاف این بود ملفف کما یلف الخرقة
الخلقة و تزد علیه قوله ولذکر الله اکبر فذکر خداوند بزرگتر و قیل تلاوت
کتاب الله اعظم بالثواب و بعضهم حمله علی الصلوة ای تلاوة القرآن فی الصلوة
والله یعلم ما تصنعون و هذا وعدا و وعیدا قوله تعالی ولا تجادلوا اهل الکتاب
الا بالتی هی احسن الا الذین ظلموا منهم وقولوا امنا بالذی انزل الینا و
انزل الیکم والهنا والهکم واحد ونحن له مسلمون شنوندگان
وحی بعضی منصفان بودند و بعضی معاندان و مکابران بودند فرمود با تو در
شنیدن قران جدال کنند تو با ایشان جدال مکن بگو بنیکوترین وجهی و جدال
نیکوتران بود که ان گوئی خدای گفت تا همیشه منصور ای درشت مگوی کن
گوی که خدای گفت حجت بقران گوی جواب ایشان از قران ده الا الذین
ظلموا منهم هذا استثناء منقطع ای لکن الذین ظلموا منهم هذا یعنی تو حجت
از قران گوی هر چند از قران گوئی آنک ظالمست آن بذیرد عنود و جحود کرد
و بحث ایشان چه گوئی و قولوا امنا بالذی انزل الینا وانزل الیکم الآیة بگو که ما
از نگرویده اید ما گرویده ایم بدانچ خداوند ما فرستاد و بشما یعنی قران و توریة
و خدای ما خدای شما یک خدایست آفریدگار همه گیتی و ما ورا گردن داده ایم
قوله تعالی وکذلک انزلنا الیک الکتاب فالذین آتیناهم الکتاب
یؤمنون به ومن هؤلاء من یؤمن به وما یجحد بآیاتنا الا الکافرون
هم چنین خبر دادیم این قران را بتو وحی کردیم با بوصف کردن متصفان از قبل

کنند کافرا

کنند کافرانکه بیهده مکابرانند و گفت آنانکه کتاب دادیم شان از منصفان اهل کتاب
می بگروند بقرآن ومن هؤلاء العرب من یؤمن به از این عرب نیز کسان هستند که می
بگروند کما یجحد بآیاتنا الا الکافرون و منکر شده اند بآیات ما مگر کافران یعنی
بقران و مصطفی قوله تعالی وما کنت تتلوا من قبله من کتاب ولا تخطه بیمینک
اذا لارتاب المبطلون آنگاه تنبیه کرد مصطفی را هم بر منتی بزرگ و هم بر حجت
گفتن با خصم گفت و نبودی تو که محمدی پیش ازین خواننده کتاب ولا تخطه بیمینک
و نبودی تو نویسنده خطی بدست راست تو این تاکید راست این جانست که
گفت فلا طایر یطیر بجناحیه ای کم بودی من ترا بدین محل رسانیدم تا منت
بجوی خداینه و حجت گوئی با کافران که من پیش شما بزرگ شده ام هرگز نبشتن
ندانسته ام چون قرآن کتابی آورده ام که همه فصحای عرب عاجز گشتند از
اندر این حجت پس بخود بر حقی مرد این آیت دلیل است بحق دین اسلام و صحیح
قران و مصطفی بر ایشان نویسنده نبوده است بکرین دلیل که گفت اذا لارتاب
المبطلون و اینجا مضمر است ای ولو کنت تخطه بیمینک اذا لارتاب المبطلون
از نویسنده بودی بدست خود همیدون شک شدندی کافران چون نویسنده
نیست دلیل آنست که شک شدندی ولکن مکابره کننده بودند قوله تعالی
بل هو آیات بینات فی صدور الذین اوتوا العلم وما یجحد بآیاتنا الا
الظالمون بلک چرا می باید شدن که محمد آیت بید است در دل علماء اهل کتاب
یعنی اوصاف وی بتوریة یاد کرده ایم هر وصفی از وی امینست علماء اهل کتاب
سپید اند و در دل ایشان است وما یجحد بآیاتنا الا الظالمون ای الکافرون فی کمر
تعالی وقالوا لولا انزل علیه آیة من ربه قل انما الآیات عند الله وانما انا
نذیر مبین چون مصطفی ایشان را لازم کرد و محجوج آمدند درماندند از بهر روی
تبع خود را گفتند از این محمد حقت چرا و برا آیت نیند هند که ما می خواهیم چنانکه پیغامبران
پیشین را کتاب جمله دادند تا کشتی که بوی راه برند دو کوه را بهند فرود و سنخ آرند

جواب آمدشان ولو ان قرآنا سیرت به الجبال ولیکن جواب قل انما الآیات
عند الله انما انا نذیر بگوی یا محمد این آیات که شما میخواهید بنزد رب است
و من بیم کننده پیدا ام آوردن آیت از حکم خدایست و من بنده ام فرمان
بردار انگاه جواب دیگر آمد شان این قرآن که بتو وحی کرده ام حجت بس با
که عاجز گشته اند از معارضه یک سورة اولم یکفهم انا انزلنا علیک الکتاب
یتلی علیهم ان فی ذلک لرحمة وذکری لقوم یؤمنون درین قرآن که وحی کرده
ام بتو هر اینه رحمتی است و مژده وی و پندی مر مومنان را و خسارت و حسرت
عقوبتی است کافران را قوله تعالی قل کفی بالله بینی و بینکم شهیدا
یعلم ما فی السموات والارض والذین آمنوا بالباطل وکفروا بالله اولئک
هم الخاسرون بگو یا محمد بسنده است خداوند میان من و میان شما گواهی
بر حق من و بر حق قرآن یعلم ما فی السموات والارض و گواهی میست که
خداوند بلکه عالمست و میداند هر چه هست در هفت آسمان و زمین والذین
آمنوا بالباطل وکفروا بالله اولئک هم الخاسرون آنانک بباطل گرویدانند
و کافر شدند بخدای ایشانند زیانکاران هم دنیا و هم آخرت قوله عز وجل
ویستعجلونک بالعذاب ولولا اجل مسمی لجاءهم العذاب ولیاتینهم
بغتة وهم لا یشعرون ویقولون متی هذا الوعد بس که خواهد بودن این
عذاب بیار یکبار اگر راست میگوی خدای گفت عز وجل شتاب کنند ترا آوردن
عذاب بگوی ولولا اجل مسمی لجاءهم العذاب و اگر نه اجل نام برده است و اگر نه
هر آینه عذاب بیاید بی شما یعنی اگر نه استی که حکم کرده ام تاخیر عذاب از بهر مهلت را
یا از بهر حلیمی را و رحیمی را خود را آنک ناسزا میگویند مرا وی دانند که باطلند
وی دانند که من قادرم بر عذاب ایشان و تاخیر میکنم عذاب را از ایشان تا
بدانند که حلیم و رحیم ولیاتینهم بغتة وهم لا یشعرون و اگر اکنون عذاب نکنم
نه چنانست که فرو خواهم گذاشتن که آخر هر آینه بیاید ناگاه و ایشان ندانند که

خواهد بودن قوله تعالی یستعجلونک بالعذاب وان جهنم لمحیطة بالکافرین
تکرار تاکید راست وان جهنم لمحیطة بالکافرین و دوزخ هر اینه گیرنده است
کافران را این وعید عذاب آن جهانست یعنی بدین بس نیست که عذاب دنیا
بیاید ناگاه که با خرت عذاب کنم شان عذاب جاودان قوله تعالی یوم یغشیهم
العذاب من فوقهم ومن تحت ارجلهم ونقول ذوقوا ما کنتم
تعملون این عذاب کی خواهد بودن آن روز که فرو پوشد شان عذاب از زبر
و عذاب از زیر این تحقیق آنست که گفت وان جهنم لمحیطة بالکافرین ونقول
ذوقوا ما کنتم تعملون و بگوییم شان که بچشید جزا آنچ کردید این عذاب جاودان
جزا کفر شما قوله تعالی قل یا عبادی الذین آمنوا ان ارضی واسعة فایای
فاعبدون این کافران نمیگذارند و [illegible] گرویدگان را هلاک می کردند و کفر شان
دعوت میکردند خداوند مومنان را گفت ای بندگان گرویده من زمین فراخ است
یعنی جهان نه تنها مکه است بروید ازین شهر مکه فایای فاعبدون جای روید
که مرا پرستید مراد از رفتن پرستیدن بود قریب هزار تن برفتند بزمین حبشه
بعضی را دشوار می آمد شهر و خان و مان ماندن و بغربت رفتن خدای گفت
عز وجل کل نفس ذائقة الموت ثم الینا ترجعون جان مینت اگر ندید
نیز مرد در دین خان و مان تان نخواهید ماندن همه تان را نخواهیم میرانیدن جدایی
از خان و مان برگ مینداشید تا هر چه هست بر شما آسان شود گفت هر تنی
چشنده مرگ است و کلمه کل عموم است ثم الینا ترجعون این همه را بما باز گردانند
یعنی بجزا ما قوله تعالی والذین آمنوا وعملوا الصالحات لنبوئنهم من
الجنة غرفا تجری من تحتها الانهار خالدین فیها نعم اجر العاملین
آنانک گرویده اند و عمل صالح کردند هجرت کنند تا خدای بتوانند پرستیدن
وعده ایشان جهت لنبوئنهم من الجنة غرفا ای لننزلنهم جای سازیم شان
و فرود آریم شان از بهشت غرفهای یعنی کوشکها تجری من تحتها الانهار

خالدین فیها نعم اجر العاملین این بهشت ودرجات نیک مزدیست کاریکرانرا
کردیده را الذین صبروا وعلی ربهم یتوکلون ای علی الطاعة وعن المعصیة
وعلی المصیبة وعلی ربهم یتوکلون فیما یستقبلهم قوله تعالی وکاین من دابة
لا تحمل رزقها الله یرزقها وایاکم وهو السمیع العلیم بعضی میکفتند کار وقت
درغربت چگونه بود غم روزی میخوردند کفت ای یاران از جانوران چندند کان
که ایشانرا طاقت برداشتن روزی خود نیست الله یرزقها خداوند تعالی روزی
میدهد شانرا وشمارا یعنی آنرا که اسباب تصرف وکسب برداشتن روزی خود
نیست ضایع نمی مانیم شمارا که این همه داده ایم که ضایع مانیم وهو السمیع العلیم
ظاهر قوله تعالی ولئن سألتهم من خلق السموات والارض وسخر
الشمس والقمر لیقولن الله فانی یؤفکون چنان نیست که انکار ایشان
بخداست ونیست دیدیکه اگر بپرسی شانرا که آفریدگار آسمان وزمین کیست
وکه آفریده است وسخر الشمس والقمر وآفتاب وماه را مسخر کردانیده است
تا هر یکی بدرجه خود روان می باشد لیقولن الله هر آینه کویند که الله آفریده است
مسخر کرد فانی یؤفکون از کجا کردانیده میشوند ازین اقرار وحدانیت بسوی کفر
واثبات شریک قوله عز وجل الله یبسط الرزق لمن یشاء من عباده
ویقدر له ان الله بکل شیء علیم دیگر دلیل بپرسشان کیست که روزی میدهد
شان که فراخ میکرداند وکه تنگ میکرداند وعجز بتان درین معنی ظاهر بود پس درست
شرکت قابض وباسط منم وقوله له کنایة یرجع الی کلمة من ان الله بکل شیء علیم
ظاهر قوله تعالی ولئن سألتهم من نزل من السماء ماء فاحیا به الارض
من بعد موتها لیقولن الله قل الحمد لله بل اکثرهم لا یعقلون دیگر
اگر بپرسی شانرا که فرستاد از آسمان باران که بسبب نبات وروزی خلق
است فاحیا به الارض من بعد موتها زنده کردانید بدین باران زمین مرده را از
نبات برویانیدن نبات لیقولن الله قل الحمد لله کویند الله فرستاد این باران

ازآسمان

ازآسمان چون مقر آمدند تو لیقولن که محمدی بکوی حمد مر خداوند را با قرار شما
بدان که خالق این چیزها الله است وهم از اقرار شما دلیل وحجت بر شما بل اکثر
هم لا یعقلون لکن بیشتر از ایشان بی خردانند میدانند ومقر می آیند وباز منکر
می شوند وبت را شریک میکیرند قوله عز وجل وما هذه الحیوة الدنیا الا
لهو ولعب وان الدار الآخرة لهی الحیوان لو کانوا یعلمون الحیاة بمکوبه
بی نفعی وبی بقائی ورا یعنی بقا نخواهد شان بود درین کفر ونفع نخواهد شان
بود درین کفر نیست این زندکانی دنیا الحق کافران منکر لهو وطرب اللهو
واللعب بازی این کنایت است از بی نفعی وبی ثباتی یعنی زندکانی کافر هیچ
نفع نیست بلکه همه ضررست وان الدار الآخرة لهی الحیوان لو کانوا یعلمون
هر آینه سرای حیاتست یعنی سرای باقی است وبا نفع است اگر بدانند قوله عز وجل
فاذا رکبوا فی الفلک دعوا الله مخلصین له الدین فلما نجیهم الی البر اذا هم
یشرکون عجز این بتان بدین کافران ظاهر شده است ومعلوم ایشان گشته
یکی از آن جمله آنست که چون در کشتی نشستندی وموج بر خاستی وخطر هلاک
بودی بت را یک کذاشته انداختندی ودانستندی که رهاینده جز الله نیست
بخواندندی خداوند را با خلاص در دین وخواندن خداوند را با خلاص در
دین روا بود با ثبات در کفر دلیل است که این ایمان بوده است از
ایشان قوله فلما نجیهم الی البر اذا هم یشرکون چون برهانیدی شان
خداوند از دریا بخشکی همیدون باز مشرک شدندی لیکفروا بما آتینا
هم ولیتمتعوا فسوف یعلمون برهانیدیم شان تا کافر شدند بر آنچ دادیم
شان از نعمتها وکافر شدند بدانچ دادیم شان نعمت بیش از آن چه بود
که نعمت بر ایشان از خدای حاضر بود وایشان مر بت را شریک می آرند
ولیتمتعوا فسوف یعلمون این آیت بر سبیل توبیخ است بر خورداری بردارند
ازین زندکانی که در نده ناپاینده که زود بود که نفع توحید وضرر کفر عاقبت قوله

الباطل
عز وجل اولم یروا انا جعلنا حرما امنا ویتخطف الناس من حولهم افبا
بت معبودی
یومنون وبنعمة الله یکفرون دیگر بیان وحدانیت است بنا سزائی بت معبودی
را دمی بینند و نمی دانند این کافران که ما حرم را مامن و قرارگاه خلق کردانیده
ایم ویتخطف الناس من حولهم و می ربودند خلق را از گرد برگرد حرم ایشان
را دلیل و حجت این نه که عرب در بیم و غارت بودند و اهل حرم همه ایمن می زیند
از ایمنی اندین است جا جا حرم هیچ ایمنی نیست افبالباطل یومنون و
بنعمة الله یکفرون گویند و بنعمة الله یکفرون و نعمتهای مرا منکری شوند و هر که
کفر آورد همه نعمتها رحمت او مر او را منکر شد قوله عز وجل ومن اظلم ممن افتری
علی الله کذبا او کذب بالحق لما جاءه الیس فی جهنم مثوی للکافرین کیست
بیدادگرتر و بی انصاف تر از آن کسی که بعد این آیات بر خدای دروغ
گوید اثبات شریک او کذب بالحق لما جاءه او بمعنی واو است دروغ
زن دارد مصطفی را و کتاب را چون بیاید بوی قوله الیس فی جهنم مثوی
للکافرین یا نیست در دوزخ بازگشت جای مر کافرانرا ای هست الیس ایا
استفهامست و لیس نفی را بود و در استفهام طریست از نفی چون هر دو
گرد آیند تحقیق کردند و نظیره الیس الله باعلم بالشاکرین الیس الله بعزیز
ذی انتقام قوله تعالی والذین جاهدوا فینا لنهدینهم سبلنا وان الله
لمع المحسنین بیدا کرد این دوزخ جاودان کرامت آنانرا که جهد نکنند
در دین و آیت را دو تاویل است یکی بحق کافران و یکی بحق مومنان اگر بحق
کافران رانیم معنی آنست که آنها را وحدانیت و حجت حق بیان کردیم و کسی
را بر کفر بقهر و جبر نداشتیم چه آنکه جهد کند در دین ما بتفکر و تدبر در آیات
ما لنهدینهم سبلنا هدایت دهیم ورا و بکشاییم ورا راه دین ما و یکی خبر را
بسیاری
جمع یاد کنند چون در وی خبر بزرگ بود و دین را سبیل گفت بزرگی و بسیاری
نفع وخیر را که در ویست نظیره یهدی به الله من اتبع رضوانه سبل السلام قوله

وان الله

بهشت
وان الله مع المحسنین و هر آینه خداوند با محسنانست و اگر بحق مومنان
رانیم است والذین آمنوا وعملوا الصالحات لنبوئنهم من الجنة غرفا یعنی
آنانکه جهد کنند از بعد توحید در طاعت ما لنهدینهم سبلنا الجمع ارج نموده بس
گذارد آن بروی آسان کنیم و آنچ نهی کردیمش چه و آن بروی آسان کنیم
تا سزا گردد عدها رمارا و امان یابد از همه وعیدها رما معنی آنست که گفتیم
وجاهدوا فی الله حق جهاده ثم قال والذین جاهدوا فینا لنهدینهم سبلنا راه
دهیمش در طاعت ما یعنی وی جهد کند و ما را بتوفیق و لطف مدد کنیم و سبلنا
گفت که هر طاعتی جداگانه راهیست بخداوند تعالی که بوی قربت جویند و اینا
همان معنی است که اهدنا الصراط المستقیم ای ثبت علی الصراط المستقیم
وان الله لمع المحسنین وان محسنین اعمال است و تاویل اول محسنین با صل
توحیدست تفسیر سورة الروم مکیة و هی ستون آیة و ثمانمائة و تسع عشرة کلمة
و ثلثة الاف و خمسمائة و اربعة و ثلثون حرفا و عن ابی بن کعب رضی الله عنه عن
النبی صلی الله علیه وسلم من قرا سورة الروم کان له من الاجر عشر حسنات بعدد
کل ملک یسبح لله تعالی بین السماء والارض و ادرک ما ضیع من یومه ولیلته ونظم
السورتین انما لبیان التوحید و حقیقته و لبیان الدلایل والحجج علی صحة مدح
المومنین و وعدهم وذم الکفر و وعیدهم بسم الله الرحمن الرحیم
قوله عز وجل الم غلبت الروم فی ادنی الارض ای غلب فارس الروم غلبه
کردند مغان فارس مر رومیان را که اهل کتاب بودند و میان مشرکان عرب
و مغان فارس مناسبتی بود بحکم آنکه کتاب نه و میان اهل کتاب و مومنان مناسبتی
بود گفتند ایشان هم از اهل کتاب اند چون رومیان را غلبه کردند ابو جهل علیه
اللعنة و یاران وی شادی کردند گفتند مغان فارس اهل کتاب را آنجا غلبه
کردند زود بود که ما نیز محمد را و یاران ورا غلبه کنیم صدیق رضی الله عنه بشنید
گفت زود بود که رومیان دیگر غلبه کنند مغان پارس را مشرکان عرب را ایا

ستمکار آمد گفتند پارسیان قوت وشوکت یافتند ویکبار غلبه کردند پس مغلوب
چون کردند پیمان بست صدیق با بوجهل خداوند عز وجل مصطفی را صلی الله علیه
وسلم خبر داده بود که مغان پارس را رومیان غلبه کنند مصطفی صلی الله علیه وسلم
صدیق را گفت زد فی الخطر وابعد فی الاجل واجل سه چهار ساله بوده بود
ومال قریب بیست سی اشتر صدیق رضی الله عنه اصل بهفت سال برد ومال بصد
اشتر وچنان بودی که هر باری که ابوجهل بسفر رفتی صدیق رضی الله عنه از وی
رهنی بستدی وابوجهل از وی همچنین تا یک بار صدیق را رهن ستده بود
وچون ایشان این پیمان بستند آیت آمد الم غلبت الروم فی ادنی الارض
غلبه کردند مغان پارس بر روم را در نزدیک ترین زمینی بسوی مکه ومراد ازین
غلبه کردن یک جانب را بود که بسوی مکه نزدیک تر بودند نه همه روم را که روم درازا
و پهنا بسیار دارد وهم من بعد غلبهم سیغلبون فی بضع سنین ای والروم
من بعد ان غلبوا یصیرون غالبین بر فارس یعنی رومیان از بعد آنکه غلبه کردند شان
غالب گردند بر مغان در مدت چند سال والبضع ما بین الثلث الی عشرة
لله الامر من قبل ومن بعد کافران ستمکر واستند این حال را خدای گفت
عز وجل فرمان در غلبه کردن روم مر مغان پارس را غلبه کردن کردن
مغان پارس مر رومیان را خدای راست عز وجل تعالی ومشیت وتصرف وامر
از ابتدا تا ابدا ازل وراست در هر چه خواهد من قبل یعنی امر خدا راست از پیش
از غلبه کردن فارس رومیان را واز بعد غلبه کردن رومیان مر پارس را
ویومئذ یفرح المؤمنون بنصر الله آن روز که غلبه کنند رومیان مغان
پارس را شادی کنند مومنان بنصرت دادن خداوند عز وجل رومیان را
بر مغان فارس ومراد ازین شادی نه همین نصرت رومیان است بر مغان پارس
ولکن مراد ازوی شادی مومنان است بصدق مقالت مصطفی صلی الله علیه وسلم
وصدیق وماندن ابوجهل ومشرکان عرب چه مومن شادی نکند بنصرت کافر بر

کافر

کافر چه هر دو بر باطل اند ینصر من یشاء نصرت دهد خداوند عز وجل آن را که
خواهد یعنی مومنان را بر کافران وهو العزیز الرحیم ظاهر ودرین آیت
معجز مصطفی صلی الله علیه وسلم فانه اخبر عما یکون وکان کما اخبر وعد الله لا
یخلف الله وعده این شادی کردن بر مومنان بغلبه کردن رومیان
مر پارس را واظهار صدق مقالت مصطفی وعدهٔ خدایی است عز وجل
وخلاف نکند خداوند عز وجل وعدهٔ خود را ولکن اکثر الناس لا یعلمون
او جل است تا ترا دروغ زن میدارند وبدین وتو منکروند یعلمون ظاهرا
من الحیوة الدنیا این کافران زندگانی دنیا دانند وبس یعنی دنیا را
گزیده اند وبدنیا غره شده اند واز آخرت غافلان اند بفکر وتامل نکنند
که قیامت خواهد بودن وجزاء کار خواهد بودن وروا بود که در حق مقالت
بود باز تفسیر کنی علما قال ابن عباس رضی الله عنه یعنی زیرکان تا بشنید
بکار دنیا انج حاجت آید شان زمستان وتابستان سازند کم مرتا
را وتابستان را زمستان سازند کم رنجی را از انج ایشان را بناگی
حال بوی حاجت خواهد بودن پیش سازند ومی دانند که ایشان را بقیامت
خواهد افتادن بثواب طاعت وکار قیامت نسازند اولم یتفکروا فی
انفسهم ما خلق الله السموات والارض الا بالحق واجل مسمی ای
تفکروا یا تفکر نکنند در نهاد خویش تا بشناسند هستی خداوند را وکمال
وصفات ورا ما خلق الله السموات ما ابتدا از رسم عرب که ابتدا
کنند بر هو بمعنی النفی ای نیافرید خداوند عز وجل آسمانها وزمینها را مگر با
حق را تا بوی فکری تا تفکر کنی وتدبر کنی وو انیه که ورا یا فریدی وکشی
نه بینی وو انیه که ورا همراه خالق است وآن خالق خداوند است ولی
دارد وش با جل مسمی نام برده باقی نخواهد ماندن فنا راست تا ازین
سرای بکار سازی مران سرای بقا را وان کثیرا من الناس بلقاء ربهم

عز وجل

لكافرون واز بعد اين بيان بسياري از مردمان بديدار خداوند
منكر اند وقيل ويدن جزاء اعمال را وقيامت را منكر اند اولم يسيروا
في الارض اي سيروا في الارض برويد در زمين تا ببينيد عاقبت امتها
كه پيش از شما بوده اند وايشان را تدبر وتفكر در آيت بفرموديم خلاف
كردند تفكر وتدبر نكردند فينظروا كيف كان عاقبة الذين من قبلهم كانوا
اشد منهم قوة بودند ان پيشينيان بقول سختي از اينها واثاروا الارض
وشيار كردند زمين اثاره برانگيختن بود يعني بحال پيش از شما بودند ازانها
كه هر كشت ودرو پيش بود بحال پيش بود وعمروها اكثر مما عمروها
وآبادان كردند زمين را پيش ازانكه اينها كردندي اي بناها بلند وكوشك
وكاشانها برآوردند وجاءتهم رسلهم بالبينات وبيامدند بايشان
رسولان ايشان تا بيدا بينها وحجت حق رسولانرا بايشان اضافت كرد
ازانكه بايشان فرستاده وبايت ديگر بخود اضافت كرد ولقد ارسلنا
ارسلنا بالبينات ازانكه فرستنده خداوند بود وما كان الله ليظلمهم
ايشان منكر شدند ان رسولانرا دروغ زن داشتند شان وهذا مضمر في
الاية همه را هلاك كرديم نبود خداوند ستم كننده برايشان بهلاك كردن
ايشان ولكن كانوا انفسهم يظلمون ولكن ايشان بودند ستم كننده
برتنها خود بكفر وبقول ناكردن حق ثم كان عاقبة الذين اساؤا
السوآى ان كذبوا بايات الله تاويل اهل السنة لهذه الاية عاقبت
الذين كفروا النار السوء اسم النار كالحسنى اسم الجنة ان كذبوا بايات
الله بان كذبوا وتاويل المعتزلة لهذه الاية ثم كان عاقبة الذين اساؤا
الذنب الكفر بايات الله ونعوذ بالله من هذا التاويل پس بود عاقبت
آنها كه كفر آوردند دوزخ جاودان وآتش سوزان وكانوا بها يستهزؤن
ظاهر قوله تعالى الله يبدؤا الخلق ثم يعيده خداي تعالى بيافريد خلق را ابتدا

ثم يعيده

ثم يعيده باز ميراند شان پس زنده كند شان بقيامت ثم اليه ترجعون
وپس همه بوي باز گردانيده شوند ويوم تقوم الساعة يبلس المجرمون
وبرسيد وا ما ويك كنيد آن روزي را كه قيامت خيزد [illegible] كردندان
روز كافران جرا نوميد كردند آن روز كافران جرا نوميد كردند ولم يكن
لهم من شركائهم شفعاء ونباشد كسي از جمله معبودان ايشان شفيع ايشان
وكانوا بشركائهم كافرين وچگونه شفيع باشند كه ايشان خود منكر باشند
معبودي ايشان را گويند والله ربنا ما كنا مشركين ويوم تقوم الساعة
يومئذ يتفرقون آن روز كه قيامت خيزد آن روز همه خلق پراكنده از
گور جمله برخيزند وباز جدا كنند هر گروهي را وامتازوا اليوم ايها المجرمون
فاما الذين آمنوا وعملوا الصالحات فهم في روضة يحبرون چون جدا كنند
كي روند اما مومنان مطيع در مرغزارها بهشت باشند يحبرون منعمون مسرورون
شادكام در نعمت يك گروه سوي بهشت بركنند ويك گروه سوي دوزخ پراكنند
واما الذين كفروا وكذبوا باياتنا ولقاء الآخرة فاولئك في
العذاب محضرون ايشان در عذاب حاضر كرده گان باشند وعده فاولئك
في العذاب محضرون ايشان در عذاب حاضر كرده گان باشند وعده فاولئك
في العذاب محضرون وعده مطيعان ياد كرد ووعيد كافران ياد كرد انگاه
از جمله اعمال يكي عبادت را بذكر خاص كرد بزرگي ورا وآن نمازست كه
روي عبادتهاست قال النبي صلى الله عليه وسلم ان الصلوة وجه دينكم
فلا تشينوا وجه دينكم گفت فسبحان الله حين تمسون سبحان مصدر
بمعنى امر نظيره فضرب الرقاب اي فاضربوا الرقاب كذلك ههنا معناه
فسبحوا الله تعالى قال ابن عباس رضي الله عنه المراد به الصلوة اي نماز كنيد
خداي را تعالى انگاه گزاردن بانگاه شويد ونماز را تسبيح بگويند لان في الصلوة
تسبيحا كما سمي الصلوة قرآنا لان فيها قراءة القرآن كما قال وقرآن الفجر وسمي

رکوعاً لان الرکوع ومراد از نماز شبانگاه نماز شام وخفتن است وحین
تصبحون وحین بامداد خیزید یعنی نماز بامدادین وهاهنا تقدیم وتاخیر وعشیاً
وحین تظهرون ونماز دیگر وآنگاه که در نیم روز اندر شوید یعنی نماز پیشین وله
الحمد فی السموات ورا است حمد در آسمان وزمین ای ویست سزای حمد
اهل آسمان وزمین واین جمالت که گفت وله الحمد فی الاولی والآخرة
وهو الذی فی السماء اله وفی الارض اله ویعنی آنست که در آسمان خدای
ویست ودر زمین خدای ویست واین تقدیم وتاخیر از بهر فواصل آیت
راست حین تمسون وحین تصبحون وله الحمد مقدم یاد کرد تا فواصل آیت
راست آید وحین تظهرون یخرج الحی من المیت ویخرج المیت من الحی دیگر دلیل
وحدانیت است خداوند عزوجل بیرون آرد زنده را از مرده یعنی جوزه را
از بیضه وبیضه مرده را از مرغ زنده وکذلک تخرج الولد الحی من المیت والولد
المیت من الحی وکذلک تخرج المسلم من الکافر والکافر من المسلم ویحیی الارض
بعد موتها وزنده کند زمین مرده را بنبات از بعد آنکه مرده بود وخشک
شد وکذلک تخرجون هم چنین بیرون آریم تان از زمین روز قیامت
وزنده گردانیم قوله تعالی ومن آیاته ان خلقکم من تراب ثم اذا انتم
بشر تنتشرون دیگر دلیل وحدانیت است واز نشانها هستی خداوند
وصفات وی آنست که بیافریدم شمارا از خاک ای بیافریدم پدرتان را
از خاک ثم اذا انتم بشر تنتشرون پس همیدون شما خلقی گشتید که
پیرا گنند در روی زمین یعنی از خاک تان بیافریدیم وبر خاک تان روان
کردیم قوله عزوجل ومن آیاته ان خلق لکم من انفسکم ازواجا لتسکنوا
الیها وجعل بینکم مودة ورحمة ان فی ذلک لآیات لقوم یتفکرون
واز نشانی خدای وصفات وی آنست که بیافریدم شمارا از تنهاتان شمار
از مردمان زنان آفرید واز تن ماده آفرید گفت جرا آفریدیم تان لتسکنوا الیها

تا بیارامید

تا بیارامید بوی یعنی بدان جفت وجعل بینکم مودة ورحمة ای مودة فی حال
شبابکم ورحمة فی حال کبرکم میان زن وشوی دوستی ورحمتی نهاد تا
از دوستی وی بهراسد وبهراسد فدا وی کنی که کسی دیگر را دارکنی نه چنان
فی ذلک الذی ذکرنا لکم لآیات لقوم یتفکرون قوله تعالی ومن آیاته
خلق السموات والارض واختلاف السنتکم والوانکم ان فی ذلک لآیات
لقوم للعالمین واز نشان خدای وصفات وی آنست که بیافرید آسمان
وزمین را واختلاف السنتکم والوانکم واختلاف وتفاوت زبانها شما
ولون روی شما اصل همه آدم وحوا بودند چندین اختلاف زبانها عربی
وترک وپارسی وچندین هزار خلق که روی یکی بر روی دیگران نماند ان فی
ذلک لآیات للعالمین در وی نشانهاست مرجهانیان را قوله عزوجل
ومن آیاته منامکم باللیل والنهار وابتغاؤکم من فضله ان فی ذلک
لآیات لقوم یسمعون واز نشانها هستی وصفات وی خواب شما
است بشب وجستن فضل ویست بروز یعنی شب آرام را ودر روز طلب معاش
را کما قال وجعلنا اللیل لباسا وجعلنا النهار معاشا ان فی ذلک لآیات لقوم
یسمعون قوله تعالی ومن آیاته یریکم البرق خوفا وطمعا وینزل من السماء
ماء فیحیی به الارض بعد موتها ان فی ذلک لآیات لقوم یعقلون
واز نشانهای هستی خداوند وصفات وی آنست که نماید شمارا آتش از ابر جهد
در حال در حال ترس مسافر وطمع کشاورز چون ابر بیاید وبرق جستن گیرد
مسافر ترسیدن گیرد وکشاورز طمع افکند بباران قوله وینزل من السماء ماء
وبفرستد از آسمان آب یعنی باران فیحیی به الارض بعد موتها ای بعد یبسها ان
فی ذلک لآیات لقوم یعقلون ظاهر قوله ومن آیاته ان تقوم السماء والارض
بامره ثم اذا دعاکم دعوة من الارض اذا انتم تخرجون واز نشانها
هستی وصفات وی آنست که بایستاده است آسمان وزمین بامر وی ثم اذا

وعاکم دعوة من الارض از بعد این آیات خبر میدهد ببعث که بهر آینه بخواهد
بودن گفت بخواند شما را خواند در نفخ صور من الارض اذا انتم تخرجون
از زمین همیدون بیرون آیید دعوة من الارض از جمله بباید تفسیر
کردن تا کسی را وهم نیفتد که خواندن از زمین است قوله عز وجل وله من
في السموات والارض كل له قانتون هر که هست در هفت آسمان و
زمین از خلق كل له قانتون همه در اطیع اند و فرمان بردار وقد ذكرنا هذا في
سورة البقرة في قوله كل له قانتون بديع السموات والارض قوله عز وجل
وهو الذي يبدؤ الخلق ثم يعيده وهو اهون عليه وله المثل الاعلى
في السموات والارض وهو العزيز الحكيم آیت بحجت جواب کافرانست
در انکار بعث و قیامت تعجب می داشتند هر چند ایشان عجب بسیار می داشتند
ردیحق ایشان پیش آمده است از وحدانیت عجب می داشتند چندین
آیات و دلایل وحدانیت پیدا کرد قوله واهون علیه یعنی اعادت خلق
آسان ترست بروی آفرینش اول این بپارسی گفتاست واین متشابهست
تاویل می باید گفتن موافق محکم هرگاه که آسان تر گویی لازم آید که یکی
دشوارتر بود واین از وصف مخلوقاتست که ایشان کار را آلت کنند واما
خداوند کار بی آلت کند بر حسب ارادت وانکه بارادت کند تفاوت نپذیرد
که ایج تفاوت بدین نقصان پذیرد وانقص خدای را نشاید پس معنی وهو
اهون علیه چیست این را دو تاویل است یکی آنکه اهون یعنی هین است
چنانکه اعلی یعنی عالیست سبح اسم ربك الاعلى اي العالي واكبر يعني كبير الله اكبر
والله الاكبر واحد والثاني اهون عليه في زعمكم وظنكم يعني اعادت کاری
بنزد شما آسان تر از ابتدا این کارست چون از ابتداء خلق عجب نمی دارید
از اعادت چرا عجب میدارید واعادت بنزد شما آسان تر قوله وله المثل
الاعلى اي وله المثل العالي يعني الصفة اي وله الصفة العالية كما قال الله قوله والله

الامثال

الامثال اي لا تضربوا لله الاشباه في السموات والارض این نیز مشکلاتست
زیرا که صفات وی قایم بذات ویست و در امکان جایز نیست که صفات ویرا
صفات باسمان و زمین بچه معنی است بدانکه صفات خداوند قایم بذات ویست
وذلت وی بمکان که نیست ولیکن این اضافت صفت بآسمان بدان معنی
است که بیان و تاثیر صفات وی خلق آسمان و زمین است و تاثیر صفت
را گویند کما قال في قوله عليه السلام فيما يأثر عن ربه سبقت رحمتي غضبي اي
تاثیر رحمتی علی تاثیر غضبی چون بخلق آسمان و زمین نظر کنی آثار صفات خدای
وی در وی بینی که هر چه دلیل است بر ذات وی دلیل است بر صفات تا
خرد را بتجربه که در عالم است دلیل است بر صفات وی و بر هستی وهو العزیز
الحكيم ظاهر قوله تعالى ضرب لكم مثلا من انفسكم هل لكم من ما ملكت ايمانكم
من شركاء في ما رزقناكم فانتم فيه سواء تخافونهم كخيفتكم انفسكم كذلك
نفصل الآيات لقوم يعقلون پیدا کرد شما را و بیان مثلی از تن هاء شما
هل لکم استفهامست نه سوال و رشتن را بالک نفی را یا هست شما را که از
ادان و بالغان و عاقلان فما ملكت ايمانكم من شركاء بندگان شما
از اینا زنان در آنچ روزی دادیم شما را از مال و ملک یعنی بندگان شما ابنازان
شما هستند در ملک شما فانتم فيه سواء تخافونهم كخيفتكم انفسكم هستید شما
با بنده خود یکسان و برابر و بترسید از ایشان چنانکه بترسید از یکدیگر نظره
ان انفسكم الفسكم جواب داوند واین مضمراست که بنده ما شریک ما چون
بود در ملک ما و برابر چون بود با ما دیگر ترسیم ما از بنده خود ما از کسی ترسیم
که از ما بلندتر بود بنده ما فرودن ما بود از فرودن خود چون ترسیم خداوند گفت
آنچ شما را می پرستید مر ابنده ترا از ملوک شماست شما را آنکه خرید شماست
واین مخلوق منست هم چون شما چون شما نمی پسندید انبازی در ملک و مال خود با آنکه
همجنس شماست پس مرا که وی هزار بار ضعیف تر و عاجز تر از ملوک شماست نپسندید

که با جانوری وصف کنند و نه پسندید که تبر رسید از مملوک خود هزار بار قادر
تر است از بت بپسندید که تبر رسید از وی این قسمت کرست نه راست کذلک
نفصل الآیات لقوم یعقلون ای تبین الآیات لقوم یستعملون عقولهم قوله تعالی
بل اتبع الذین ظلموا اهواءهم بغیر علم فمن یهدی من اضل الله وما لهم
من ناصرین بل رد ما قبل است ای نیست مر خدایرا شریک چنانکه می گویند این
کافران لیکن ایشان متابعت کرده اند در گفتار هواهای خود را بنادانی فمن
یهدی من اضل الله کیست که هدی دهد آنرا که گم کرداند تا ان منع عنه الفضل و
اللطف وخلق کفره باختیاره قوله وما لهم من ناصرین وآنرا که خداوند گم کرد کس
ورا نصرت نکند و هدی ندهد قوله عز وجل فاقم وجهک للدین حنیفا فطرة
الله التی فطر الناس علیها لا تبدیل لخلق الله ذلک الدین القیم ولکن
اکثر الناس لا یعلمون راست کن روی خود را در حال گشتن از همه کژیها
و معنی وی آنست که دین خود را خالص کن مر خدایرا وگشته باش از همه کژیها
و معنی وی آنست که دین خود را خالص کن مر خدایرا وگشته باش از همه کژیها
فطرة الله التی فطر الناس علیها ای اتبعوا فطرة الله متابعت کنید دین
خدایرا آن دینی که خلق را بر وی آفریده است یعنی بحکم میثاق اول همه خلق
آفریده شده است بر همان حکم و بر همان میثاق باشند تا عهد ثانی بوقت بلوغ
اگر میثاق ثانی بگروند میثاق اول ایشانرا نفع کند و اگر نگروند این میثاق
اول ایشانرا هیچ نفع نکند و هذا معنی قول النبی صلی الله علیه وسلم کل مولود
یولد علی الفطرة الا ان ابواه یهودانه وینصرانه ویمجسانه حتی یعرب عنه لسانه
اما شاکرا واما کفورا وقیل فطر الناس علیها ای لها ای متابعت کنید آن
دینی را خداوند خلق را از بهر وی آفرید یعنی تا وی فرمایدشان لقوله وما
خلقت الجن والانس الا لیعبدون ای لا لغیرهم ولا امرهم بالعبادة قوله
لا تبدیل لخلق الله بدل کردن نیست خلق خدایرا یعنی خداوند خلق را برهانی.

آفریده است

آفریده است که دلیل است ونشان بر یگانگی وی و هستی وصفات وی کس
نتواند که بدل کند یعنی بیرون آرد خلق را این هیأت یعنی این حکم و دلیل و
نشان بر هستی وی است ذلک الدین القیم الخ یاد یاد کردیم راست است از
فطرة الله فانه الدین القیم ولکن اکثر الناس لا یعلمون ظاهر قوله تعالی
منیبین الیه واتقوه واقیموا الصلوة ولا تکونوا من المشرکین ای کونوا
منیبین الیه ای الی الله تعالی بازگردنده باشید بخداوند وی تولی کنید واتقوه
واقیموا الصلوة چون بدین بفرمود از جمله شرایع نماز را بذکر خاصه کرد محمد بن
اسلم الطوسی بگوید بلغنی عن النبی علیه السلام انه قال من ترک الصلوة عمدا
متعمدا فقد کفر وبلغنی عن النبی علیه السلام انه قال اذا روی لکم عنی حدیث
فاعرضوه علی کتاب الله تعالی فان وافق کتاب الله فاقبلوه وان خالف
فردوه وقد قرأت القرآن ثلثین مرة لطلب دلیلا موافقا هذا الحدیث حتی
وجدت قوله اقیموا الصلوة ولا تکونوا من المشرکین ان هذا الحدیث اصل
غیر معمول بظاهره عندنا گفت نماز بر پای دارید واز کافران مباشید چنان
مباشید که ترک نماز کفر است ولکن بنماز مشرکان است قوله عز وجل من
الذین فرقوا دینهم وکانوا شیعا کل حزب بما لدیهم فرحون جدا باشید از
مشرکان که ایشان جدا گشتند از دین خود یعنی برگشتند از دین اسلام دینهم
گفت یعنی ان معنی که مامورند بدان که بهم متابعت وی کنید یعنی دین را وکانوا
شیعا ای صاروا شیعا وگروه گروه گشتند جهود وترسا ومغ وبت پرست کل
حزب بما لدیهم فرحون هر گروهی بانچ اختیار کردند از بدعت کفر شاد اند
واین نکوهش ایشانست یعنی از بعد چندین بیان میکنند باید که بگروند ایشان
بکفر شادی میکنند وکسی که بچیزی شادی کند از وی دشوار بر گردد قوله
عز وجل واذا مس الناس ضر دعوا ربهم منیبین الیه ثم اذا اذاقهم منه
رحمة اذا فریق منهم بربهم یشرکون گفت چون در ماند این کافران یعنی

در تنگی و سوجی و سختی بت را بلیسون افکنند و بخوانند خداوند خود را باز کردند
بوی ثم اذا اذاقهم منه رحمة اذا فریق منهم بربهم یشرکون چون فرخ آید
شان از آن رنج و سختی و تنگی و بیماریها و برسد شان رحمتی و فراخی و تجارتی
همیدون گروهی از ایشان بخداوند خویش شرک آرند و بود که بعضی شرک
نیارند چنانکه ایمان آورد در حال سوج در یار علیه ما ذکرنا فی نزول قوله وما کان
لمومن ان یقتل مومنا الا خطاء قوله لیکفروا بما آتیناهم فتمتعوا فسوف تعلمون
تا کافر شوند بدانچ بدادیم شان از نعمت هم در تن و هم در مال فتمتعوا برخوردار
داری بر داشتند نعمت دنیا فسوف تعلمون زود بود که بدانید وبال عقوبت
کفر و ثواب جزا ایمان قوله تعالی ام انزلنا علیهم سلطانا فهو یتکلم بما
کانوا به یشرکون این یا لت بوجهی دیگر یا فرستادیم بر ایشان که شما ایشان را
معبود یا در بیج حجتی در سورتی ایکاتا یا که سخن گوید این رسول و آن کتاب بر
درستی انج ایشان می گیرند با خدای تعالی و این استفهام است بمعنی نفی ای
نفرستادیم هیچ حجتی قوله عز و جل واذا اذقنا رحمة فرحوا رحمة فرحوا بها
وان تصبهم سیئة بما قدمت ایدیهم اذا هم یقنطون ان بخشایم مردمان را
و رحمتی از خود یعنی چون فراخی دهیم شان و فرج و رحمت شاد شوند و شادی
کنند بدان وان تصبهم سیئة بما قدمت ایدیهم و اگر برسد ایشان را سختی و
درویشی و بیماری یا قحطی و محنتی بکفر ایشان و شومی کسب ایشان اذا هم یقنطون
ای یستیطون الرحمة و یجزعون کالائیس منه رحمة الله همیدون جزع کردن
گیرند و نالش چنانکه کسی از رحمت خدای نومید شده باشد قوله تعالی اولم
یروا ان الله یبسط الرزق لمن یشاء و یقدر له ان فی ذلک لآیات
لقوم یومنون یا ای نیستند که خدای فراخ گرداند روزی بر بندگان و تنگ گرداند
بر آن که خواهد این بیان وحدانیت است ای معاینه می بینید که تا اقتدار
فراخ گردانیدن روزی عاقبت جلاء من تنگ کنم کس نتواند فراخ گردانیدن

وچون

وچون من فراخ گردانم کس تنگ نتواند گردانیدن وان یمسک الله بضر فلا
کاشف له الا هو وان یردک بخیر فلا راد لفضله قوله ان فی ذلک لآیات
لقوم یومنون ظاهر قوله تعالی وما اتیتم من ربا لیربو فی اموال الناس
فلا یربوا عند الله وما آتیتم من زکوة تریدون وجه الله فاولئک هم
المضعفون وانست که دهندگان بر تفاوت اند بعضی بودند که از بهر خدای
را دهند لیکن از بهر طمع داشت زیادت را دهند و ربوا و ربا مصدر است
و مصدر اسم باشد و مراد داونست لیکن چون مراد ازین داون زیادت
باز ستدن بود نام داد این داون را زیادت لیربوا فی اموال الناس تا
زیادت در مال مردمان یکی را دو گیرد و چنانکه ربا دو گونه است یکی ربا است
حرام و دیگر مکروه اما ربا حرام ظاهرتر فذکر حرامی وی بسورة البقرة یاد کردیم
الذین یاکلون الربا و بسوره آل عمران را تاکلوا الربوا اضعافا مضاعفة و
صورت وی آنست که ده درم وا دهی دوازده باز ستانی یا ده درم بدوازده
فروشی و ربوا مکروه آنست که عطا کسی را دهی که ترا مکافات کند و بهانه
کسی را آری که ترا مهمان کند نه هی کسی را که ترا از وی امید مکافاة بنود خدا
می گوید عز و جل انج بدهید از ربا حرام و مکروه تا مال شما زیادت شود در مال
کسان فلا یربوا عند الله از زیادت نشود نزد خداوند تعالی یعنی من نپذیرم آنرا
و نه بروانم و زیادت نکنم جز که نه از بهر من کردی انج کردی یکی زیادت یافتی
از وی از من زیادت نیابی وما اتیتم من زکوة تریدون وجه الله وانج بدهید از
زکوة مال و صدقه از بهر رضای خداوند فاولئک هم المضعفون ایشان زیادت
کنندگانند یعنی هر آینه زیادت کنم شان آن نیکوی از ایشان بپذیرم و بهرام
و زیادت بار دهم قوله تعالی الله الذی خلقکم ثم رزقکم ثم یمیتکم ثم یحییکم
هل من شرکائکم من یفعل من ذلکم من شیء سبحانه وتعالی عما یشرکون گفت
مال از بهر من دهید و از بهر طمع زیادت دانست که بعض را دشوار آید و آن گفت نه جا و دان

با تو خواهم داشتن ترا بیافریدیم و روزی دادیم و بخواهیم میرانیدن و از تو
بخواهیم ستدن باری جان کن که از خود چیزی خود را ذخیره کنی گفت الله الذی
خداوندی که بیافرید شما را پس روزی داد شما را چون روزی قسمت کرده بخورند
وی بمیراند بان لذ بعد سپری شدن اجل و از پس مرگ زنده کند تا جزا از عمل
من شرکائکم من یفعل من ذلکم من شیء هست از این انبار گرفتکانی شما که بکند
از اینچ یاد کردیم شما را چیزی ای بتان آفریند یا روزی دهند یا میرانند یا باز زنده
کردانند سبحانه وتعالی عما یشرکون پاکست خداوند و عالیست از آنچ ورا
کافران همی انباز گیرند با وی قوله تعالی ظهر الفساد فی البر والبحر بما
کسبت ایدی الناس لیذیقهم بعض الذی عملوا لعلهم یرجعون این آیت را
دو تاویل است یکی بالظاهر و یکی بالاضمار اما آن تاویل باضمار ای ظاهر اهل
الفساد علی الناس فی البر والبحر بما کسبت ایدی الناس ای العباد والناس
و اضمار اهل در قرآن بسیار است پیدا شدند و آشکارا شدند ای سرشد
و چیره شدند اهل فساد بر مردمان فی البر والبحر در خشک و تر بشوم فساد
مردمان بر و بحر را دو تاویل است یکی خشک در شهرها و بیابانها و بحر دریاها
والثانی بر در شهرهایی که در وی آب روان نبود چون نخشب و ترمس و مثله
و بحر شهرهایی که در وی آب روان بود چون بخارا و بغداد و سمرقند و معنی آیت
آنست که فاسقان پیش رو و سرگشته بشوم فساد و مفسدان دلیل رحمت اینجا
تاویل ما روی عن النبی صلی الله علیه وسلم انه قال اذا اراد الله بقوم شرا سلط
علیهم شرارهم چون هلاک قومی خواهد بدان ایشان را بر ایشان کار داری
سر کرداند اگر خواهی که تا این فاسق از سر معزول کردد و تو بصلاح باشی دیگر
تاویل ظهر الفساد فی البر والبحر ای ظهر عقوبة الفساد فی البر والبحر بفساد الناس
مراد از فساد اول عقوبت فساد است لا انکه عقوبت فساد را فساد گفت که عادت
عرب آنست که جزا فساد و قحط و تنگی است ای بدید آمد قحط و تنگی در خشک و تر

در شهرها و دریاها بشوم گناه خلق و در این آیت فایدهاست یکی دو بگوییم یکی
بحق فضل و منت خداوندست با بندگان بیان تاثیر ضرر فساد و دیگر دو بر
بسوی فساد و اما آنکه بحق خداوند تعالی بازی گردید وی با بنده ضعیف گفت
لیذیقهم بعض الذی عملوا ایشان را عقوبت بعضی کردارها تا بر کردند
از زشتیها و توبه کنند چه اگر بعقوبت همه کردارها بگرفتی سامان گرفتن
یکی نبودی چه اگر خداوند بندگان را بکمال عقوبت ایشان بگیرد بطرفة العین
زمان که همه هلاک شوند کما قال الله تعالی ولو یؤاخذ الله الناس بظلمهم قوله
عز وجل قل سیروا فی الارض فانظروا کیف کان عاقبة الذین من
قبل کان اکثرهم مشرکین بنگر عاقبت کار کسانی که پیش از شما بوده اند
کان اکثرهم مشرکین اکثر یعنی کل است قوله عز وجل فاقم وجهک للدین
القیم من قبل ان یاتی یوم لا مرد له من الله یومئذ یصدعون راست
کن روی خود را مر دین راست حق ای خالص کن دین خود را خداوند را
ای در شناس و ورا پرست من قبل ان یاتی یوم لا مرد له من الله پیش
از آنکه بیاید روزی که این روز را باز کردانیدن نبود از خدای تعالی یعنی
آنچه خدای بخواهد آوردن کس آن را رد نکند یومئذ یصدعون آن روز پراکنده
شوند و جدا گشته هر گروهی را از یکدیگر و پیدا کنند بعضی به بهشت و بعضی بدوزخ
من کفر فعلیه کفره ای وبال کفره ومن عمل صالحا فلانفسهم یمهدون
ای یعملون و یوطئون والمهاد الفراش هر که کار نیک کند خود میتازد
لیجزی الذین آمنوا وعملوا الصالحات من فضله انه لا یحب الکافرین
ای تقیم القیامة لیجزی الذین آمنوا قیامت آرد تا جزا دهد از نیکویی
بفضل وهد و در مقابله مطیعان نه گفت انه لا یحب الفاسقین بل گفت انه
لا یحب الکافرین مطیعان را جزا دهم بفضل خود و کافر را دوست ندارم قوله عز وجل
ومن آیاته ان یرسل الریاح مبشرات ولیذیقکم من رحمته ولتجری الفلک

بامره ولتبتغوا من فضله ولعلكم تشكرون واز آیات وحدانیت وی
آنست که بفرستد بادها را مژده دهد باران را ولیذیقکم من رحمته تا بچشاند
شما را از رحمت خود یعنی از باران که اثر رحمت خداوندست ولتجری الفلک
بامره ولتبتغوا من فضله و تا بروند کشتی مر خداوند ولعلکم تشکرون ای
و لکن تشکرون قوله عز وجل ولقد ارسلنا من قبلک رسلا الی قومهم
فجاؤهم بالبینات فانتقمنا من الذین اجرموا وکان حقا علینا نصر ا
لمومنین وچنین که بیان کردیم شما را حق بزبان رسول همچنین بدرستی در راستی
که بفرستادیم پیش از رسولان بقوم ایشان فجاؤهم بالبینات پس آوردند
ایشان بدیشان نشانها و کتاب و معجزه فکفر شدند و نگرویدند فانتقمنا
من الذین اجرموا انتقام بستدیم از کافران بهلاک ایشان و نصرت
بر مومنان وکان حقا علینا نصر المومنین و سزاست که نصرت کنیم مومنان را
بنجات از عذاب کافران قوله تعالی الله الذی یرسل الریاح فتثیر
سحابا فیبسطه فی السماء کیف یشاء ویجعله کسفا فتری الودق یخرج
من خلاله فاذا اصاب به من یشاء من عباده اذا هم یستبشرون
الله آن خداوندست که بفرستد بادها را تا برانگیزاند ابر را پس بگستراند باد این
ابرها را چنانکه خواهد خداوند تعالی در هوا ویجعله کسفا و باد و دا ابرهم جنبانند
تا سطر کرده فتری الودق یخرج من خلاله پس بیابی یعنی باران را که بیرون می آید از میان
ابر فاذا اصاب به من یشاء من عباده چون برساند این باران را بکشت آنکه خواهد
از بندگان خود اذا هم یستبشرون همیدون ایشان شادمان کردند قوله عز وجل
وان کانوا من قبل ان ینزل علیهم من قبله لمبلسین واگر چه این خداوندان
کشت پیش از آمدن باران نومید بودند قوله تعالی فانظر الی آثار
رحمة الله کیف یحیی الارض بعد موتها ان ذلک لمحیی الموتی وهو علی
کل شیء قدیر تا تاثیر رحمت خدای ای بنگر باثر و مبارکی باران چگونه زنده

کند نبات

کند نبات زمین را از بعد خشکی وی ان ذلک لمحیی الموتی وهو علی کل شیء
قدیر آنکه زمین خشک را نبات را زنده کند بنبات هم وی زنده کننده بقیامت
این خلق را و وی قادرست بر همه چیزها قوله عز وجل ولئن ارسلنا
ریحا فرأوه مصفرا لظلوا من بعده یکفرون واگر بفرستیم برکشت ایشان این
باد هلاک کننده و خشک کشته لظلوا من بعده یکفرون هم روز از بعد این
ناسپاسی کنند و بنده است در نعمت مطالبت شکر و در محنت زوال نعمت
مطالبت بصبر و تضرع کما قال تعالی فلولا اذ جاءهم باسنا تضرعوا قوله عز وجل
فانک لا تسمع الموتی ولا تسمع الصم الدعاء اذا ولوا مدبرین کسی که نه
بنعمت شکر کند و نه بمحنت صبر کند مرده بود و در وی امید صلاح نبود کنت تو
توانی که ایشان را بقبول آری قوله تعالی وما انت بهادی العمی عن ضلالتهم
ان تسمع الا من یومن بایاتنا فهم مسلمون منتی تو که محمدی هدی
دهنده مر اینها یا نه ان کم بود که ایشان را ان تسمع الا من یومن بایاتنا
ای بجا تسمع نشنوانی مگر آنرا که گرویده بود بآیات و وحدانیت ما قوله عز وجل
الله الذی خلقکم من ضعف ثم جعل من بعد ضعف قوة ثم جعل من بعد
قوة ضعفا وشیبة یخلق ما یشاء وهو العلیم القدیر بیان وحدانیت
است الله آن خداوندست که بیافرید شما را از آب سست یک قطره آب
که هیچ چیز را نتوانستید ثم جعل من بعد ضعف قوة پس از بعد ضعیفی قوی کردانید تا جوان
ثم جعل من بعد قوة ضعفا وشیبة پس از بعد قوة ضعیف کردانید و پیر کرد تا سپید موی
یخلق ما یشاء وهو العلیم القدیر بیافریند آنچ خواهد چنانکه خواهد وی خداوند دانا
بر کمال و قادر بر کمالست قوله عز وجل ویوم تقوم الساعة یقسم المجرمون
ما لبثوا غیر ساعة کذلک کانوا یوفکون آنگاه دیگر کنند آن روز قیامت را که هول
و فزع وی بجای بعد که سوگند کافران که درنگ نکردند بدنیا مگر یک ساعت و یاد را
با درازی روزگار و با رنج وی در مقابله رنج و درازی قیامت ساعتی گویند

كذلك كانوا يوفكون خداي مي كويد همچنين بودند وقد ذكرناه في قوله كم لبثتم
في الارض عدد سنين قوله عز وجل وقال الذين اوتوا العلم والايمان
اي وقفوا العلم والايمان لقد لبثتم في كتاب الله الي يوم البعث فهذا
يوم البعث ولكنكم كنتم لا تعلمون مومنان عالم كه بقيامت حاضر باشند
كويند براستي و درستي كه درنك كرديد مقدار ما في كتاب الله و هو اللوح المحفوظ
الي يوم البعث باز بيان كرد كه تا روز قيامت تغيير آن مقدارست اي درنك
كرديد تا وقت مقدار اجل خود فهذا يوم البعث امروز روز بعث است
ولكنكم كنتم لا تعلمون ولكن شما نادان بوديد مر روز بعث را قوله تعالي
فيومئذ لا ينفع الذين ظلموا معذرتهم ولا هم يستعتبون چون علما اين
بكويند كافران بعذر مشغول كردند خداي ميكويد آن روز عذر خواستن شان هيچ
سود نكند و هم لا يستعتبون واكر چه نخواهند كه عذر خواهند ولكن ضرورت
شود شان كه بخواهند وليكن منفعت نكند شان فايده عالم بايد كه بيان
كند وان لم يسال نه بينيكه علما بقيامت بيان ميكنند بدنيا اوليتر كه بيان
كنند قوله عز وجل ولقد ضربنا للناس في هذا القران من كل مثل ولئن
جئتهم باية ليقولن الذين كفروا ان انتم الا مبطلون اي صنفنا و نوع
بدرستي كه بيان كرديم مردمان را درين قرآن از هر نوعي از بيان وحدانيت
و وعد و وعيد واخبار وقصص پيشينيان قوله ولئن جئتهم باية ليقولن
الذين كفروا ان انتم الا مبطلون واكر بياري برايشان معجزة و بيان حق حق
نكروند و كويند ما انتم الا مبطلون واكر بياري برايشان معجزه و بيان حق نكروند
وكويند نيستيد شما مكر باطل كار كذلك يطبع الله علي قلوب الذين لا يعلمون
چنين طبع كند خداوند بر دلهاء كافران وقد ذكرنا تفسير الطبع الخاه مصطفي صلي الله
عليه وسلم بصبر فرمود قوله تعالي فاصبر ان وعد الله حق اكر ايشان نكروند
تو صبر كن بجفاء ايشان كه وعده خداوند بنجات تو و بهلاك ايشان حق است

ولا يستخفنك الذين لا يوقنون و سبك نبايد ترا آنان كه چنديني كمان نيست
تا ترا از امر و نهي من بكردانند يا ترا است يابند كه موافقت كني ايشان را
راي و ضعيف راي عيبست ادمي را والحمد لله رب العالمين تفسير سورة
لقمان سورة لقمان مكيه وهي اربع اية وخمسماية واربعون كلمة والفان ومائة
وعشرة احرف وعن ابي بن كعب رضي الله عنه عن النبي صلي الله عليه وسلم انه
قال من قرا سورة لقمان كان لقمان له رفيقا واعطي من الحسنات عشر العدد
من عمل بالامر المعروف والنهي عن المنكر ونظم السورتين انهما لبيان الوحدانية
وحقية القران وبيان مدح المومنين و وعدهم وبيان وعيد الكافرين
و ذمهم بسم الله الرحمن الرحيم قوله عز وجل الم تلك آيات الكتاب
الحكيم هدي ورحمة للمحسنين هدي در حمت وصف كتابست محسنين نيكوكاران
بايمان وطاعت الخاه وصف كرد اين محسنان را الذين يقيمون الصلوة ويوتون
الزكوة وهم بالآخرة هم يوقنون وعده ايشان بصحبت اولئك علي هدي من
ربهم و اولئك هم المفلحون ايشانند بر هدي از خداوند خويش و ايشانند
رستكاران قوله عز وجل ومن الناس من يشتري لهو الحديث ليضل عن
سبيل الله بغير علم ويتخذها هزوا اولئك لهم عذاب مهين الكوئي چي
نكو هيد مخالفان كتاب را ما بجاي لهو باطل را كفت و از مردمان كس است
كه بماند متابعت قرآن و بر كزينيد سخن لغو ولهو و باطل يا وافسانه و سمر و سر
كذشتهاي پيشينيان را و سخن عجم را و ملوك پيشين را و نزول آيت بحق دليل
ان المغيرة انت و ياران وي كه روزكار بين كه اشتنديي ومجاهد كويد
شا كرابن عباس كه مراد ازين لهو الحديث سرودست بر كزينند سرود را
بر قران خواندن ليضل عن سبيل الله بغير علم تا كمراه كنند مردمان را از راه خداي
يعني از دين خداي بجهل و نادانيه ويتخذها هزوا و هر كه سرود كفتن مباح كرد
وي قرآن را افسوس كرفت ومخالفت كتاب خداي بغوس كرفتن وبازي كرفتن

کتاب بود کما قال ولا تتخذوا آیات الله هزوا قوله اولئک لهم عذاب مهین
ایشانراست عذاب خوار کننده اعراض از قرآن و شادی شنیدن لهو
و درود از وصف کافران قوله تعالی واذا تتلی علیه آیاتنا ولی مستکبرا
کان لم یسمعها کان فی اذنیه وقرا فبشره بعذاب الیم چون برخوانند
برین کافران آیات ما علیه کنایة فرج ای کلة من برگردد متکبر وار گویی که
نشنیدی گویی که در هر گوش وی گرانی هستی شنیدن بود لیکن منفعت نبود
چنانکه بود که نشنیده است قوله فبشره بعذاب الیم ظاهر قوله ان الذین
آمنوا وعملوا الصالحات لهم جنات النعیم خالدین فیها وعد الله حقا وهو
العزیز الحکیم آنان که بگروند بکتاب و بکتاب کار کنند ایشانراست بوستانها
با نعمت جاودان وعد الله حقا این وعدهٔ خدایست و وعدهٔ خدای حقست وهو
العزیز الحکیم وحکم کرده است که کافر را با مومن مطیع و با عاصی برابر نکند قوله تعالی
خلق السموات بغیر عمد ترونها والقی فی الارض رواسی ان تمید بکم وبث
فیها من کل دابة وانزلنا من السماء ماء فانبتنا فیها من کل زوج کریم
بیان وحدانیت است گفت بیافرید اینک الله است عزیز و حکیم است آسمانها
بی ستون را می بینی بعضی گفته اند که ستون هست ولیکن ما نمی بینیم
و درست آنست که آسمانها را هیچ ستون بر داشته است معلق بامر خود
والقی فی الارض رواسی وبیفکند در زمین کوهسار بلند یعنی بیافرید ان
تمید بکم ای ان لا تمید بکم تا نگردانند شما و نگردد بشما کشتی که سبک بود
وی بار بود گردان بود نظیر وی ویمسک السماء ان تقع علی الارض الا
باذنه یعنی ان لا تقع قوله وبث فیها من کل دابة وبپراکند در زمین از هر
جنبنده که بعضی بر پشت را بشاید و بعضی بار کشیدن را شاید و بعضی خوار
را شاید وانزلنا من السماء ماء وبفرستادیم از آسمان آب فانبتنا فیها من
زوج کریم بیافریدیم در زمین بدین باران از هر گونه نبات و نعمت نیکو قوله

عزوجل هذا خلق الله فارونی ماذا خلق الذین من دونه بل الظالمون
فی ضلال مبین این که خبر دادم آفریدهٔ منست بنمایید مرا تا چه آفریده است
آنان اینک شما ایشانرا همی انباز گویید بل الظالمون فی ضلال مبین بلک ستمکاران
هیچ انبازی لیکن کافران در گم بودگی پیدا بدانکه مرا انباز وصف میکنند قوله
تعالی ولقد آتینا لقمان الحکمة ان اشکر لله ومن یشکر فانما
یشکر لنفسه ومن کفر فان الله غنی حمید از بعد ذکر ایمان و طاعت و ذم کفر
و معصیت بستود یکی را از مطیعان زیادتی رغبت مطیعانرا برگذاردن فرمان
و حذر عاصیانرا از خلاف و عصیان گفت بدرستی و راستی که ما بدادیم لقمانرا
حکمت یعنی صواب در قول و فعل کردش با گفتنش برابر بود وقلنا له ان اشکر
لله گفتیم ورا شکر کن خدایرا ای ورا پرست و ورا طاعت دار و گفتیم هرکه
شکر کند وی شکر خود را میکند ای نفع شکر ویراست از عذاب برهد
و بنعمت برسد شکر ترک شرک است و آنچ توابع ویست قوله تعالی ومن کفر
فان الله غنی حمید و هر که بجای شکر شرک آرد خداوند بی نیاز است و ستوده
است بی ستایش قوله عزوجل واذ قال لقمان لابنه وهو یعظه یا بنی لا تشرک
بالله ان الشرک لظلم عظیم یاد کن که بگفت لقمان پسر خود را اندر وی واوش
گفت یا بنی لا تشرک بالله ای پسرک من شرک میار بخدای ای آنچ شرک
باش مشرک مباش که شرک آوردن بوی ستمی بزرگست اسم ظلم
بر شرک افتد و بر کبیره افتد و بر زلت افتد ظلم در اصل لغت وضع الشی
فی غیر موضعه است بدل شرک توحید است و قال بدل کبیره طاعت و بدل
زلت ترک زلت و امر فرزند خود را بطاعت دلیل مطیعی ویست
یعنی هم مطیع بود و هم بطاعت فرماینده فرماینده گذارنده باید تا ستوده
بود قوله عزوجل ووصینا الانسان بوالدیه حسنا حملته امه وهنا
علی وهن وفصاله فی عامین ان اشکر لی ولوالدیک الی المصیر

امر بتوحید امر کرد به نیکو داشت مادر و پدر تا چنانکه بزرگ دارد امر بتوحید را
بزرگ دارند امر به نیکو داشت مادر و پدر را ووصینا الانسان ای امرنا الا
نسان الکاه حق مادر بر فرزند یاد کرد یا بروی نیکوئی کردن مادر و پدر را
آید کفت حملته امه وهنا علی وهن برداشتش سستی بر سستی ضعیفی از پس ضعیفی
تخت که مادر بار کیرد قوی بود هر چند شود سستی و ضعیفتر شود میخیزد و دی شنید
درستی و رنج وفصاله فی عامین وبدین رنج بس نیست که دو سال شیر دهدش
و شیر باز کردنش وی در دو سال بود بعد انکه این رنج بود مادر را بحق وی تنبیه
کرد پس کفت کنون شکر کن مرا بحق افرینش و شکر کن مادر و پدر را بحق پرورش
وان اشکر عطف است بر قوله ووصینا الانسان الی المصیر بازکشت شماست
قوله تعالی وان جاهداک علی ان تشرک بی ما لیس لک به علم فلا
تطعهما وصاحبهما فی الدنیا معروفا واتبع سبیل من اناب الی ثم
الی مرجعکم فانبئکم بما کنتم تعملون طاعت وارشان اگر کوشند با تو
تا ترا جان آرند تا با من انبازی کیری ازانچ ترا بوی هیچ علم نیست
چون مرا انباز نبود کسی را بوی علم نبود فلا تطعهما درین یک شما طاعت
مدارشان وصاحبهما فی الدنیا معروفا صحبت نیکو کن در دنیا با ایشان قوله
واتبع سبیل من اناب الی ومتابعت کن راه کسی که وی را بازکشتن
بمن خدایست ای متابعت کن اهل دین خدا را ثم الی مرجعکم بازکشت شما
همه بمن است فانبئکم بما کنتم تعملون خبر کنم تان بدانچ کردید ای جزا دهم
تان بدانچ کرده و بهذا وعد و وعید قوله عز وجل یا بنی انها ان تک مثقال
حبة من خردل فتکن فی صخرة او فی السموات او فی الارض یات
بها الله ان الله لطیف خبیر باز خبر داد از کمال و نهایت حکمت بعبارتی
هرچه هست لذ عبادت خرد و کلان همه تحت این عبادت داخل است کفت
یا پسرک من انها الها کنایة و کمنها مضمر وهو الفعلة یعنی این کردار تو اکر در صخره

بود یا

183

بود یا سجین که زیر زمین وار کره هم سنک دانه سپندان بود حبة من خردل
تفسیر ویست که هرچه سپندان بود او فی السموات یا در خلال آسمانها بود
یا در خلال زمین یات بها الله بیارد خدای ان کردار خرد ترا بترازو و ترا بدان
جزا دهد نیک را نیک و بد را بد ان الله لطیف خبیر زیرانه خداوند لطیف است خبیر یعنی
نهان دانست و باریک بین است قال ابن عباس رضی الله عنهما اللطیف
الذی یری النملة الصغار علی الصخرة الصماء فی اللیل الظلماء تحت الارض
السابعة فیری شخصه و یری حسیسته و یعلم ضمیره قوله تعالی یا بنی اقم
الصلوة وامر بالمعروف وانه عن المنکر واصبر علی ما اصابک ان ذلک
من عزم الامور الکاه از جمله ان فعل نماز را بذکر خاصه کرد بزرکی و شرف
ورا وامر بالمعروف وانه عن المنکر و بفرمای بمعروف و نهی کن از منکر
و معروف شناخته بود در شریعت و منکر ناشناخته بود واصبر علی وان کار
نیست که بمجرد قول براندی تو مقصد را از آزردی وی باز داری وی باز ار تو
قصد کند هم بزبان و هم بدست تو صبر کن بدانچ ترا رسد از رنج بر امر معروف و
بر نهی از منکر ان ذلک من عزم الامور نماز کردن و معروف فرمودن و از منکر
نهی کردن و صبر کردن برین امرها از کارها مردان است و از کارها و حولات
والعزم هو القصد و بیعه قوله ولم نجد له عزما و یقال عزیمة کعزیمة الرجال یعنی
از کارهاییست که بنده را قصدی باید که بر ثبات بروی زیادت از انچ در کارهای
دیگر باید و قیل ان ذلک من عزم الامور التی اوجبها الله تعالی علی عباده بحیث
لا یسع لهم الخلف و منه کما یقال عزمت علیک ان لا تفعل الا هذا ای اوجبت علیک
ولان تقربوا وتنفروا فان ذلک من عزم الامور قوله عز وجل ولا تصعر خدک
للناس ولا تمش فی الارض مرحا ان الله لا یحب کل مختال فخور ای لا
تعرض بوجهک عن الناس والصعر المیل فی العنق وهو داء یاخذ الابل فتمیل
عنقه ای کردن متاب از مردمان و روی و رخ بر مکردان از ایشان و لا تمش

فی الارض مرحا ای بطرا و مرو در زمین متکبر وار گیر تا با مردمان بود یا تنهائی
اگر برفتن بود خرامان رود از هر دو نهی کرد شرا یعنی بر مردمان کبر میار
و بتنهائی متکبر مباش جر ان الله لا یحب کل مختال فخور که خداوند دوست
ندارد هر خرامنده تازنده را قوله عز وجل واقصد فی مشیک واغضض
من صوتک ان انکر الاصوات لصوت الحمیر میانه رو در رفتن تو نیک
آهسته مرو که بکبر باز رود و نیک شتاب مرو که بسبکی باز رود میانه رو قوله
واغضض من صوتک ان انکر الاصوات لصوت الحمیر فرود آر آواز ترا که منکر
ترین آوازها آواز خرست قوله تعالی الم تروا ان الله سخر لکم ما فی السموات
وما فی الارض واسبغ علیکم نعمه ظاهرة وباطنة ومن الناس من یجادل
فی الله بغیر علم ولا هدی ولا کتاب منیر گفت نمی بینید و نمی دانید هر آواز
وی امرست ای بدانید که خداوند مسخر کرد شما را آنچ در هفت آسمان است
و هفت زمین آنچ در هفت آسمان است لذ فرشتگان همه مسخر شما اند که
آمرزش میخواهند ویستغفرون للذین آمنوا و آفتاب طباخ است و باد رنگ
افکننده طعام توست و ستاره مزه دهنده و راهبر توست و عین آسمان سقف
تست و بادها سازنده کار تست و زمین مسخر توست نثار میکنی وی کاو
و کوه مسخر تست سیم و زر از وی برون می آری و در دریا کشتی می گذاری
قوله الله الذی سخر لکم البحر لتجری الفلک فیه بامره ولتبتغوا من فضله
لعلکم تشکرون وسخر لکم ما فی السموات وما فی الارض جمیعا منه نظیره وسخر لکم
الشمس والقمر دائبین و دواب مسخر توست الخ و منافع این همه مسخر
توست بدان یعنی که نفع این همه بتو باز میگردد و مسخر نه کردی تو از این خبرها
را خود مسخر کننده اند ظاهر نمی بینند که دعوی کنندی که من مسخر کرده ام بضرورت
لازم آید که این را مسخر کننده هست درین یک دلیل نظر و تفکر کن تا وحدانیت
خداوند تعالی معلوم تو گردد قوله واسبغ علیکم نعمه ظاهرة وباطنة موسیان

نظر کرده

نظر کرده و تفکر موافق آمده بتوحید خداوند تعالی هست یاد کرد و نیز میان
کرمن تمام کردم بر شما نعمت خود را در حال ظاهر و در حال باطن نعمه یکی
است مواهب باز گردد آن اسلام است که تمام کردم هم بظاهر و هم بباطن
ظاهر اقرارست و باطن تصدیق است اقرار را ظاهر گفت که خلق را بر وی
اطلاع هست و قری نعمه وهو جمع نعمه نعمتها آن ظاهر اقرارست و باطن تصدیق
است اقرار را ظاهر گفت بر شما تمام کردم و نعمتها آن باطن بر شما تمام کردم
نعمتها ظاهر راستی صورت چشم صورت کرده و زبان صورت کرده و دست
صورت کرده الی آخره و نعمت باطن بینائی در چشم و گویائی در زبان و گیرائی
در دست و قیل نعمت باطن دفع بلا و بیماریست که جائز بودی که باجسته
بیماری بودی یا با هر اندامی دردی بودی در دست و او دو و بیماری بازداشته
قوله عز وجل ومن الناس من یجادل فی الله بغیر علم ولا هدی ولا کتاب منیر
یعنی فی اثبات الشریک بغیر حجة و از مردمان کس است یعنی کافران اند که جدال
میکنند در وحدانیت خداوند تعالی که وصف می کنند ورا بانبازی و جفت و فرزند
بجهل و نادانی ولا هدی ولا کتاب منیر بیانی و بی کتابی پیدا یعنی بی حجتی میگویند
آنچ می گویند قوله تعالی واذا قیل لهم اتبعوا ما انزل الله قالوا بل نتبع
ما وجدنا علیه آباءنا اولو کان الشیطان یدعوهم الی عذاب السعیر چون
گویند این کافران را که متابعت کنید آنرا که خدای تعالی فرستاده است یعنی
قرآن را قالوا بل نتبع ما وجدنا علیه آباءنا گفتند ما متابعت کنیم آنچ پدران
خود را بر وی یافته ایم اولو کان الشیطان یدعوهم الی عذاب السعیر وی فیقولونه
این جواب ایشانست و هذا مضمر یا اگر شیطان ایشان را بعذاب دوزخ
خواند متابعت کنند و اجابت کنند قوله عز وجل ومن یسلم وجهه الی الله وهو
محسن فقد استمسک بالعروة الوثقی والی الله عاقبة الامور و هر که خالص کند
دین خود خدای را و گردن دهد ورا و وی نیکو کار بود فقد استمسک بالعروة

الوثقی والی الله عاقبة الامور وبخداوند تعالی باز گردد سرانجام کارها قوله تعالی
ومن کفر فلا یحزنک کفره الینا مرجعهم فننبئهم بما عملوا ان الله علیم
بذات الصدور وهر که کافر شود اندوهگین نکند ترا کفر وی یعنی اندوه
مخور بر کفر وی واین نه نفی اصل اندوه خوردنست که مومن را اندوه باید خورد
بر کفر کافران که ایشان ناسزا میگویند خدای را وچند خوردن اندوه تا
خوردن شادی کردن بود پس مراد وی آنست که اندوه مخور بر کفر وی
زبان تو که وی ترا هیچ زیان نتواند کردن وخلل نتواند افکندن در
تبلیغ وحی تو وهو الاصح واین همان معنی است که آیت دیگر گفت فلا تذهب
نفسک علیهم حسرات وقال فلعلک باخع نفسک علی آثارهم ان لم یومنوا بهذا
الحدیث اسفا وقال لعلک باخع نفسک ان لا یکونوا مومنین قوله الینا
مرجعهم فننبئهم بما عملوا ان الله علیم بذات الصدور ظاهر قوله تعالی نمتعهم
قلیلا ثم نضطرهم الی عذاب غلیظ بیش از آنکه بقیامت رسند بر
خورداری دهیم شان در دنیا اندکی ثم نضطرهم الی عذاب غلیظ بیچاره
کنیم شان در عذابی هول صعب قوله عز وجل ولئن سالتهم من خلق السموات
والارض لیقولن الله قل الحمد لله بل اکثرهم لا یعلمون درین حال
برخورداری دهیم شان حجت وحدانیت بر ایشان لازم کنیم تا اگر بپرسی
شان یکی آفرید آسمانها را وزمینها را هر اینه گویند الله قل الحمد لله بل
اکثرهم لا یعلمون بگوی یا محمد حمد مر خدای را بر اقرار ایشان که قوی
ترین حجتی بر خصم اقرار وی بود چون مقر آمدند که در خلق آسمان مر خداوند
را شریکی نیست در غیر وی شریکی چه حاجت آید قوله عز وجل لله ما فی
السموات والارض ان الله هو الغنی ظاهر قوله تعالی ولو ان ما فی الارض
من شجرة اقلام والبحر یمده من بعده سبعة ابحر ما نفدت کلمات الله
ان الله عزیز حکیم فیه اضمار معناه ولو ان ما من اشجار الارض اقلام تکتب

دلبصر البحر مداد ولیکن اگر از همه درختان عالم قلم تراشیده آید وهمه دریاهای عالم
مداد گردد وهر کجا مداد وقلم آید کاغذ نویسنده دراین مضمرست بعز ودت وارباب
اکتفاست واگر همه خلق نویسنده گردند واگر هفت آسمان وزمین همه کاغذ
گردد والبحر یمده من بعده سبعة ابحر ما نفدت کلمات الله دور افزاید درین دریاها
هفت دریای دیگر مداد چون هفت دریای مداد افزوده هر یکی همچنان در افزایند
همه خلق عالم دیگر باره نویسنده گردند وهفت آسمان دیگر بار کاغذ گردد ولیکن کلمات
الله ما نفدت کلمات الله از نبشتن کلمات خداوند تعالی این همه سپری شود
وکلمات خداوند سپری نشود وقیل این کلمات دلایل وحدانیت است این همه
سپری شود ودلایل وحدانیت وحجج حق سپری نشود که هر جزوی لا یتجزی دلیل
هستی ووحدانیت ویست ودیگر تاویل ما نفدت کلمات الله این سخنان که مومنان
با خداوند خواهند گفتن وخداوند با ایشان در وقت دیدار خواهد گفت این همه
سپری شود وسخن خداوند با مومنان سپری نشود واگر همه بمثل بهر هزار سالی
یک سخن گوید با ایشان چه آن لایزال است وبی نهایت ودر عدد نیاید ودل
همه گرد یاد کردیم محدودست وبا نهایت ودرحسب بی نهایت کی بدید آید وقد ذکرنا
بعضه فی الکهف قوله ان الله عزیز حکیم ظاهر قوله عز وجل ما خلقکم ولا بعثکم الا کنفس
واحدة ان الله سمیع بصیر عرب بدان متابع بدان بودند ودر انکار وحدانیت
ودر انکار بعث خداوند تعالی دلیل وحدانیت پیدا کرد وحجت بر ایشان لازم کرد
ودلیل بعث پیدا کرد وگفت اگر ازین بعث یکی را گویی بکردیم ور ما از ابتداء عالم
تا انتهاء عالم میگویی زنده کردانیدن ما ممکن بم خدای گفت ما خلقکم ولا بعثکم
الا کنفس واحدة نیست آفرینش شما همه ونیست بعث شما همه مگر چون آفرینش
وبعث یگانه زمین یکی وهمه زمین یکیست تفاوت بهیچ کس پیدا آید که کارها
کند بارشاه تعالی کار بخواست وارادت کند ای بر حسب خواست وی می بود چنانکه
خواهد قوله عز وجل الم تر ان الله یولج اللیل فی النهار ویولج النهار فی اللیل وسخر

الشمس والقمر کل یجری الی اجل مسمی وان الله بما تعملون خبیر ای یدخل
اللیل فی النهار ویدخل النهار فی اللیل وسخر الشمس والقمر وقد ذکرنا هذا
الی آخره قوله تعالی ذلک بان الله هو الحق این شب روز در آورد و
روز شب تا بداند که وی خداوند حق است وان ما تدعون من دونه الباطل
وان الله هو العلی الکبیر و آنچه میخوانند بدون وی از انبازان باطل است وان
الله هو العلی الکبیر ظاهر قوله تعالی الم تر ان الفلک تجری فی البحر بنعمة
الله لیریکم من آیاته ان فی ذلک لآیات لکل صبار شکور نه بینی یا محمد
که کشتی میرود در دریا بنعمت خدای ای بفضل خدای هر دو یکی است بلکه
از نعمتهای خدای است که هر نوعی از بار می بری در کشتی و می آری و کشتی
بسلامت میرود لیریکم من آیاته تا بنماید تان از آیات خود ان فی ذلک لآیات
لکل صبار شکور اندرین که یاد کردیم نشانهاست بر وحدانیت قوله عز وجل
واذا غشیهم موج کالظلل دعوا الله مخلصین له الدین فلما نجاهم الی البر
فمنهم مقتصد وما یجحد بآیاتنا الا کل ختار کفور چون فرو پوشد شان موج یعنی
نزدیک آید که موج فرو گیرد شان عرب قرب امدن را چیزی را با آمدن چیز را یا
شدن آن چیز را وصف کند و پایه باشان در دریا موجهای چون سایهها دعوا الله
مخلصین له الدین بخوانند خداوند را باخلاص دین داننده که از ینجا رها کننده
جز الله نیست فلما نجاهم الی البر ای من البحر فمنهم مقتصد ای میانه روند
در دین نه دور درازند یعنی غلو نکنند در دین خدای را صفاتی وصف کنند که
وی سزای آن نیست و نیز تقصیر نکنند بغایت تا هستی وی را منکر شوند معتقد
باشند هر دو گروه و مخالفت نکنند هستی وی را منکر شوند و نه شریک و زن و فرزند
وصف کنند فنظیره ما قال النبی صلی الله علیه وسلم لعلی رضی الله عنه یهلک فیک
رجلان محب مفرط ومبغض مفرط یک دور درود در دوستی وی تا حد اختلاف کند
وما یجحد بآیاتنا الا کل ختار کفور والختار الغدار والختر اقبح الغدر واشده وجحود

پارد بآیات ما مگر آن آزمینده لئیم ناسپاس کننده مر نعمتهای مرا قوله عز وجل یا ایها
الناس اتقوا ربکم واخشوا یوما لا یجزی والد عن ولده ولا مولود
هو جاز عن والده شیئا ان وعد الله حق فلا تغرنکم الحیوة الدنیا
ولا یغرنکم بالله الغرور ای مردمان بترسید از خدای خود و بقبول
کنید این پند مارا و بترسید از آن روزی که منفعت نکند هیچ مادری و پدری
هیچ فرزند را چیزی ان وعد الله حق هر آینه وعده خداوند بآمدن قیامت
حق است فلا تغرنکم الحیوة الدنیا نفریبد شمارا زندگانی دنیا و نفریبد شمارا
خداوند ان شیطان بسیار فریبنده با لغرور الشیطان والغدور الباطل
یعنی آنت فریفته نشوی بایشان قوله عز وجل ان الله عنده علم الساعة
وینزل الغیث ویعلم ما فی الارحام وما تدری نفس ماذا تکسب غدا وما تدری
نفس بای ارض تموت ان الله علیم خبیر گفته اند بود این قیامت خدای
عز وجل علم کی آمدن قیامت نزد خدای وندست و نزد خداوندست علم ارض
تموت و خداوندکه چیست در رحمهای زنان نرست یا ماده و دوست یا کی
مرده است یا زنده و کس نداند که فردا چه خواهد کسب کردن طاعت یا معصیت
و کس نداند که کی خواهد مردن و این پنج علم را از مفاتیح غیب است کس نداند
بجز خدای ان الله علیم خبیر ظاهر تفسیر سورة السجدة مکیة وهی ثلثون
آیة وثلثمایة وثمانون کلمة والف وخمسمایة وثمانیة عشر حرفا وعن ابی ابن
کعب رضی الله عنه عن النبی صلی الله علیه وسلم انه قال من قرا سورة السجدة
کانما احیا لیلة القدر ونظم السورتین انهما لبیان الوحدانیة وحقیة الکتاب
والرسول وبیان مدح المومنین ووعدهم وثواب اعالیهم بسم الله الرحمن الرحیم
قوله عز وجل الم تنزیل الکتاب لا ریب فیه من رب العالمین هذا کله
ظاهر قد ذکرنا ام یقولون افتریه بل هو الحق من ربک لتنذر قوما ما اتیهم
من نذیر من قبلک لعلهم یهتدون ای یقولون افتریه گفتند بلکه محمد از خود

کفته است خداوند تعالی یاد کردیم قول کافران بل هو الحق من ربک منیت چنانکه
ایشان میکویند لیکن آن قرآن حق است از نزد رب تنذر قوما ما اتیهم من
نذیر من قبلک بعدهم یهتدون فرستادیم این قرآن را بتو تا بیم کنی کروهی را که
نیامده است بایشان هم از ایشان پیش از تو هیچ بیم کننده واین عرب است
که بعد از اسماعیل بایشان هیچ رسول نیامده بود بدیشان فرستادیم تا بیم کننده ما به
یابند قوله عز وجل الله الذي خلق السموات والارض وما بينهما في ستة
ايام ثم استوي علي العرش ما لكم من دونه من ولي ولا شفيع افلا تتذكرون
این فرستنده کتاب الله است آن خداوندی که بیافرید آسمان وزمین را الخ
ما بین ابو منصور رحمة الله استوي بمعنی استولی وقد ذکرنا غیر هذا من الاقاویل ما لکم
من دونه من ولي ولا شفيع در اشنا سید در اپرستید که نیست بر دون وی
شما را دوستی وشفیعی که شفاعت کند افلا تتذکرون ای تتذکروا قوله عز وجل
يدبر الامر من السماء الي الارض ثم يعرج اليه في يوم كان مقداره الف
سنة مما تعدون الله فرستنده کتاب است وخالق آسمان وزمین هم وی
مدبر است ومقدر از آسمان وزمین ای وی تقدیر کند واین تدبر وتقدیر
چنان نیست که اکنون کند لک تقدیر از صفات ولیست وخداوند بهمه صفات
خود قدیم است تقدیر کرده است بازل الخ دانسته است یعنی این تقدیر
اظهار ان تقدیر ازلی است ای تنفیذ کند واظهار کند بدانچ ازل تقدیر کرده است
بفرستادن فرشته از لوح المحفوظ با هل آسمان وبا هل زمین از ملائکه آن
فرشته موکل است برسانیدن وحی وجسم بر لوح نهاده است وحی نکر وچون
وقت آید تنفیذ امری پیدا شود بر لوح الخ اول تقدیر کرده است قیل ان فرشته
اسرافیل است او امر رساند بمیکائیل وی رساند بجبرئیل برانکه فرمان
بود بفرشتکان آسمان تا بفرشتکان زمین کما قال تعالی واوحي في كل سماء
امرها وقال في وصف الملائكة فالمدبرات امرا قوله ثم يعرج اليه في يوم كان مقداره

الف سنة

الف سنة باز براید آن فرشته الیه بارسی وی بسوی خداوند بود ولیکن
معناه الي المكان الذي امره الله تعالى بدان مکانی که ورا فرموده است خداوند
چون بر آمدن بدان بامر وی بود بازکشتن بوی اضافت کرد چنانکه رسول بامر
فرود آید امر سلطان کویند چنان نزد سلطان فرود آمده است از انکه بامر وی
کذلک اینجا بازکردن ان فرشته بمکان خود در روزی که مقدار آن روز هزار
سال بود از سالهای که شمرید برفتار شما ومراد ازین روز بعضی از روز
میخواهد الا انکه عادت عرب است که کسی کاری کند در بعضی از روز اضافت
کند ان کار کردن را بهمه روز کویند امروز فلان کار کرده ام امروز بفلان
کار رفته ام معنی الست که فرشته ساعتی چندان رود که اگر یکی از شما باید رفتن
هزار سال بباید واین از عجب قدرتست که خلق آفریند که هزار سال بباید تا وی
بقرارگاه وصحن آسمان نخستین رسد بانصد ساله راه هوا کدارد وبانصد ساله را
سطبری آسمان وخلق دیگر آفریند که در ساعتی لطیف بباید ورود ذلك عالم
الغيب والشهادة العزيز الرحيم الله فرستنده کتاب است وهم بر بهان وپیدا
است وانا نهان وآشکار است غیب آنچ نمی بینند ودیگر جب آنچ بوده است
بخواهد بودن وشهادت آنچ کذشته است هم وی عزیز است کس برکرد وی اعتراض
نکند رحیم است کس ورا در تقدیر تهمت نکند الذي احسن كل شيء خلقه و
بدا خلق الانسان من طين وی خداوند عالم است هرچه آفریده است
مقدر خلق ولیست احسن بمعنی علم است في اللغة يقال فلان يحسن ذلك وفلان
لا يحسن ويقال الاخر هل يحسن القرآن اي هل تعلمه وقيل احسن كل شيء اي احكم
واتقن خلق كل شيء محکم کرده است خلق هر چیزی که عالم کردانید تا اگر خواهند
یک چیز را از حکم ونسق وآبی بر وحدانیت برون آرند نتوانند وقیل استوار
کردانیده است بنده آن آدمی را زجا بوزا زروقی آفریده است کو بهمار آورد ادرا
کما قال وشدنا اسرهم استوار کردیم بندها آدمی را تا اگر خواهد بالستد وخواهد برود

و خواهد و تا شود و خواهد بشیند نه بشکند ونه ویران شود و کذلک البهایم و قال
الله تعالی صنع الله الذی اتقن کل شیء ای احکم و هرچه محکم بود به نیکویی وصف
کنند ازین معنی بذکر حسن خبر داد قوله وبدأ خلق الانسان من طین از جمله خلق یک
جنس آدمیان اند از ابتداء خلق وی خبر داد و گفت وی ابتداء کرد آفرینش آدم را از
گل قوله تعالی ثم جعل نسله من سلالة من ماء مهین پس بیافرید نژاد او کما
و را و النسل ما یلده المرأة و غیرها من الحیوانات از کتب آب اندک بیرون
آورده از آب بسیار مهین خوار و بیخطر و اصل خلقت آدم ولقد خلقنا الانسان
من سلالة و سلالة علی وزن فعالة کالنخالة و هو اسم لکل شیء قلیل یخرج
من کثیر بیافریدیم آدم را از زبده خاک بی خطر بیرون آورده از خاک بسیار
آدم را با خطر و خاک بی خطر در حق فرزندان وی گفت ثم جعل نسله من سلالة
من ماء مهین بیافرید فرزندان در از کهران اندک ای فوار و بیخطر ثم سوّیه
ونفخ فیه من روحه وجعل لکم السمع والابصار والافئدة قلیلا ما تشکرون
از بعد آفرینش هفت اندام راست کرد و خلقتش تمام کرد کما قال الله تعالی
خلقک فسویک فعدلک فی ای صورة ما شاء رکبک کلاهما واحد قوله ونفخ فیه
من روحه بدمانیدش به پارسی وی بدمید در وی از روح خود و دمیدن به
پارسی نشاید گفتن تا بدانست لازم نیاید معنی آنست که در آورد جان
وی الا آنک بذکر نفخ خبر داد در وی و اضافت روح بخود اضافت خلقت و ملک
است و روا بود که اضافت شرف و کرامت بود و این آیت عام است همه
جانها در او اهل است در تحت این بین و غیر وی مومن و غیر مومن باز از ین جمله
عیسی را بدان مخصوص کرده اند بذکر گفت خلقت بیدی هرچند همه جانها وی آفریده
است قوله وجعل لکم السمع والابصار والافئدة سمع مصدر است والمصدر یقوم
مقام الواحد یقوم مقام الاثنین کما قال و هل اتیک نبؤ الخصم ای الخصمین و یقوم
مقام الجمع کما قال ختم الله علی قلوبهم و علی سمعهم ولم یقل علی اسماعهم و بیافرید شمارا

کوشها

گوشها و دلها همه اندامها آفرید الا آنکه از جمله هفت اندام این
سه اندام را بذکر خاصه کرد و گوش که محل خطاب شریعت و سمعیات
بوی لازم آید چشم که دیدار عبرت بوی حاصل آید و دل که شناخت و معرفت
بوی حاصل آید این همه بیافرید چرا لکن تشکروا قلیلا ما تشکرون اندک از
شما کسی بگرود و شکر میگوید قوله تعالی وقالوا ءاذا ضللنا فی الارض ءانا
لفی خلق جدید بعضی ناسپاسی کردند خبر داد که ناسپاسی بچه کردند که با نکار بعث
و دیگر بیرانیدن ملک الموت از هر دو خبر داد گفتند چون گم شوند ما در خاک یعنی
چون بمیریم و در خاک بوسیدیم و گم شود خاک در خاک اصل زمین این از آن
جدا نتوان کردن و قری ءاذا ضللنا بالصاد یقال صل اللحم و اصل اذا انتن
یعنی چون ما بمیریم و گنده شویم و بوسیده شویم ءانا لفی خلق جدید از بعد این
حال ما در خلق نو خواهیم بودن یعنی ما را بنو باز خواهند آفرید استفهام است
بمعنی نفی ای هرگز این نخواهد بودن بل هم بلقاء ربهم کافرون قل یتوفیکم
ملک الموت الذی وکل بکم ثم الی ربکم ترجعون هست چنانکه ایشان می
گویند که ما باز زنده شویم لیکن ایشان بدیدار خداوند و رسیدن بجزاء وی کافر
و منکرند آنگاه خبر داد که شما را ملک الموت جان بر می دارد و میراننده خداوند است
و قبض کننده جان ملک الموت است و معالجت کننده اعوان وی از ین معنی
یکجا بخود اضافت کرد قوله الله یتوفی الانفس حین موتها و اینجا ملک الموت اضافت
کرد و جای دیگر بملائکه اضافت کرد الذین تتوفیهم الملائکة طیبین کافران
گفتند موت و حیات ما خود میمیریم و خود می زییم ما را ملک موت نمی میراند
خداوند گفت که وی بمیراند تان ملک الموت که موکل کرده شده است بر شما
بخداوند باز گردانیده شوید یعنی بجزاء خدای قوله تعالی ولو تری اذ المجرمون
ناکسوا رؤسهم عند ربهم ربنا ابصرنا وسمعنا فارجعنا نعمل صالحا
انا موقنون و چون باز گردانند شان بجزاء خدای اگر به بینی با مجرمان این مجرمان کافرانرا

یعنی این کافران سرها فرو افکنده از خجلی و خواری و از شرم خداوند
نزد شما و جزاء خداوند یقولون ربنا ابصرنا وسمعنا گویند ای خداوند ما دیدیم
الخ دیدنی بود و شنیدیم الخ شنیدنی بود هر چه رسول و کتاب تو خبر داده
دیدیم و شنیدیم فارجعنا نعمل صالحا انا موقنون بدنیا باز بر ما تا کار نیک
کنیم که ما یقین کنان شده ایم الخ تو گفتی و رسول تو گفت روا بود که این نفاقه
گویند که کافران بسیار خواهند گفتن و نفع شان نخواهد بودن ولو شئنا
لآتینا کل نفس هدیها ولکن حق القول منی لاملان جهنم من الجنة
والناس اجمعین از بعد نکوهش کافران به ناسپاسی و انکار بعث و انکار
ملک الموت مر جان ستدن را نه گرویدند مصطفی را می گوید دل تنگ مکن از
نا گرویدن ایشان که اگر ما بخواستیمی بدادیمی هر تنی را هدی تا همه اختیار ایمان
آوردندی ولکن حق القول منی لاملان جهنم من الجنة والناس اجمعین ولکن
واجب شده است قول از من یعنی وعده از من سابق شده است آن وعده
بقول خبر داد که وعده بقول بود وعده سابق شده است بدانکه من متعبد کردم خلق
را و مبتلا کنم شان بامر و نهی از بعد توحید چنانکه مبتلا کردیم شان باصل توحید
تا پر کنم دوزخ را از مخالفان از پری و آدمی فذوقوا بما نسیتم لقاء یومکم
هذا انا نسیناکم وذوقوا عذاب الخلد بما کنتم تعملون گویند شان
بچشید عذاب را الخ بماندید رسیدن بدین روز ای فذوقوا بما ترکتم العمل
بجزاء یومکم هذا انا نسیناکم وذوقوا عذاب الخلد بما کنتم تعملون و ما نیز بانیم
شما را در عذاب جاودان بچشید عذاب جاودان بدانچ کردید الکفر و غیر
آن قوله تعالی انما یومن بایاتنا الذین اذا ذکروا بها خروا سجدا و
سبحوا بحمد ربهم وهم لا یستکبرون از بعد نکوهش و وعید کافران
بستود مومنان گفت هر آینه نگروند بآیات ما بالگمانی که چون بند دهید شان
بآیات ما خروا سجدا و سبحوا عنها از وی یعنی کردند و همه دوستان را فرو افتند

و درافتند بروی در حال سجده کسی بود که از پای بروی زمین در آید لیکن
نه سجده را ایشان بروی در آید سجده را و سبحوا بحمد ربهم و تسبیح کنند و تنند
گویند خداوند بحمد خداوند خویش ای بامر خداوند خویش یعنی لان الامر بالحمد
لان امر الله محمود لا محاله هذا کقوله تعالی ونحن نسبح بحمدک ای بامرک وهم
لا یستکبرون و ایشان کبر نیارند یعنی آنست که کسی گرود بآیات ما
که متواضع بود سجده دلیل تواضع است و کسی اعراض نکرد که متکبر بود
قوله عز و جل تتجافی جنوبهم عن المضاجع یدعون ربهم خوفا وطمعا ومما
رزقناهم ینفقون ای ترتفع جنوبهم همه شب بنماز بیدار باشند برابر پهلوهای
ایشان از خواب جایهای ایشان یعنی اندر وای شوند و نه خسبند و بنماز بیدار
باشند یدعون ربهم خوفا وطمعا بخوانند خداوند را در حال ترس از وی و
طمع بوی که سزای ترس وی است و سزای طمع داشتن بوی وی است هو اهل
التقوی واهل المغفرة قوله و مما رزقناهم ینفقون و از آنچ دادیم شان
نفقه کنند کسی را تو ظن است طمع وی و ما کان آمن طمعتو و ما کنتم و این
نفقه فضل است چنانکه نماز شب فضل است لاجرم قرینه فضل یاد کرد و گفت
ای نه فرض است نه نفقه از زکوة و روا بود که مراد زکوة قوله تعالی فلا تعلم نفس
ما اخفی لهم من قرة اعین جزاء بما کانوا یعملون در علم خلق بسته کرد از
ورستن ثواب شب جمعه آن گفت کس نداند که من چه ساخته ام مر بنجاخنان
رابیخ خاسته از روشنای چشم این حیث جزاء بما کانوا یعملون این جزاء
کار ایشان است قوله عز و جل افمن کان مومنا کمن کان فاسقا لا یستوون
اما الذین امنوا وعملوا الصالحات فلهم جنات المأوی نزلا بما کانوا یعملون
از بعد دوم کافران و مدح مومنان گفت یا هست آنک مومن است و چون آنکسی که
وی کافر است لا یستوون برابر نیستند آنگاه پیدا کرد کیفیت نفی تسویت را
میان ایشان گفت اما الذین آمنوا وعملوا الصالحات فلهم جنات المأوی

اما آنکه گرویدند و کار نیک کردند ایشانراست بهشت ماوی و ماوی بهشت باز
گشتن جای بود یعنی بهشت قرارگاه ایشانست نزلا بما کانوا یعملون این
بهشت بلغت عطاست ایشانرا از خداوند بکردار ایشان و هرچه از خداوند
به بندگان بود از رحمت آنرا ترک گویند با نزال وصف کنند واما الذین
فسقوا فماویهم النار کلما ارادوا ان یخرجوا منها اعیدوا فیها وقیل
لهم ذوقوا عذاب النار الذی کنتم به تکذبون واما آنکه بیرون آمدند کافر
شدند جایگاه ایشان آتش است کلما ارادوا ان یخرجوا منها اعیدوا فیها
هو باری که خواهند که بیرون آیند از دوزخ باز گردانیده شوند در وی واین
در مدینه بود چنانکه یاد کردیم قوله زین للذین کفروا الحیوة الدنیا ویسخرون
من الذین آمنوا فقیل لهم ذوقوا عذاب النار الذی کنتم به تکذبون وگویند
شان بچشید عذاب آتش آنکه شما در وی زان دارنده بودید ورا قوله تعالی
ولنذیقنهم من العذاب الادنی دون العذاب الاکبر لعلهم یرجعون
و پیش از آنکه عذاب آخرت رسد هر آینه بچشانیم همه را عذاب بزرگتر
و آن عذاب دوزخ است لعلهم یرجعون تا چون وعید ما بشنوند باز گردند قوله تعالی
ومن اظلم ممن ذکر بآیات ربه ثم اعرض عنها انا من المجرمین منتقمون
از بعد بیان و الزام حجت گفت کیست بیدادگرتر از آنکه وی را پند دهند بآیات
کتاب خداوندی و وی روی بگرداند از قبول نکرد و انا من المجرمین
منتقمون ما از کافران ایشان فرستانده ایم قوله تعالی ولقد آتینا موسی
الکتاب فلا تکن فی مریة من لقائه وجعلناه هدی لبنی اسرائیل
وجعلنا منهم ائمة یهدون بامرنا لما صبروا وکانوا بآیاتنا یوقنون
واین تسکین دل مصطفی راست علیه السلام بدرستی و راستی که بدادیم ما موسی را
توریة و مصطفی علیه السلام خبر داده بود قوم را از قصه معراج و از دیدن وی
موسی را صلوات الله علیهما باسمان چهارم و نصیحت وی و نماز وی از پنجاه

پنج باز

پنج باز آوردن و دیدن ابرهیم باسمان گفتم قال رایت ابراهیم فی السماء
السابعة خلقه کخلقی وخلقی کخلقه ورایت آدم فی السماء الدنیا یعنی ملک
شدند معراج مصطفی را علیه السلام و دیدن وی موسی را علیه السلام خداوند دل
مصطفی را یاد کرد آن کرامت همت را بروی گفت فلا تکن فی مریة من
لقائه یعنی شک مباش یا محمد در دیدار موسی که آن عین موسی بود که زنده
گردانیدیم وی را کرامت ترا و اگر کسی گوید که حیوة پیش از بعث چگونه بود
گوئیم ورا بود چنانکه زنده گردانیدن عیسی مردگان را بدعا و زنده عزیر و زنده
شدن قوم حزقیل الم تر الی الذین خرجوا من دیارهم الی قوله ثم احیاهم
احیاهم وچون زنده گردانیدن آن هفتاد تن که بطور سینا با موسی بودند و مراد
ازین خطاب امتست چه این شک بر مصطفی روا نیست قوله وجعلناه هدی لبنی
اسرائیل ما موسی را راهنمای بنی اسرائیل گردانیدیم و وی پیغامبری راهنمای
قوم باشد وجعلنا منهم ائمة یهدون بامرنا و از آن قوم پیشروان و امامان
گردانیدیم لما صبروا بدانک صبر کردند بعبادت الاهیا و در دست تراست که مراد
ازین امامان جز پیغامبرانند بدان دلیل که گفت لما صبروا و روا نبود که نبوت
وعده بود بر هیچ نوعی از طاعت وکانوا بآیاتنا یوقنون و بآیات ما بیگمان
بودند ان ربک هو یفصل بینهم یوم القیامة فیما کانوا فیه یختلفون گفت
هر آینه خداوند تو یا محمد فصل کند وجدا کند یعنی حکم کند میان مومنان و میان کافران
در آنچه مختلف شدند مومنان با کافران هر یکی دعوی میکنند که حق آن منست قوله تعالی
اولم یهد لهم کم اهلکنا من قبلهم من القرون یمشون فی مساکنهم ان فی ذلک
لآیات افلا یسمعون ای اولم بیّن امتنو دیم شان که چند هلاک کردیم
از قرنها پیشین که می رفتند در مسکنها و خویش هلاک کردیم همه را ان فی ذلک
الذی ذکرنا لآیات افلا یسمعون اندر پنج باد کردیم نشانهاست شنوندگان
حق و اجرای نشنوند این تا آن بقول بود اما بیان بفعل قوله تعالی اولم یروا

انا نسوق الماء الى الارض الجرز فنخرج به زرعا تاكل منه انعامهم وانفسهم

افلا يبصرون نمی بینند که ما برانیم آب را بزمین سخت الجرز التخليط

الیابسة التی لا تنبت فیها ویقال سنون اجراز اذا کانت سنی جدب

فنخرج به زرعا تاكل منه انعامهم وانفسهم برون آریم بدین باران نبات تا چهار

پایان شما بخورند و شما بخورند افلا تبصرون بعقل بیان کردیم نشنیده و بعقل تامل

کردیم نمی بینند وقیل هذه الآیة لبیان حقیقة البعث نه می بینند این منکران بعث

که ما میفرستیم باران بزمین خشک بی نبات پس برون آریم بدین باران کشت ها

و نباتی که بخورند ازوی چهارپایان ایشان نمی بینند بچشم سر تا عبرت گیرند

و قیاس کنند که انکه قادرست الاحیاء ارض میتة قادرست را احیاء خلق از

بعد مرگ ویقولون متی هذا الفتح ان كنتم صادقین چون بشنیدند کافران

گفتند که خواهد بود این روز فصل و حکم قضاء ان ربک هو یفصل بینهم فتح گشاد

کردن بود گفتند که گشاده خواهد شدن این کار که ما بدوزخ رویم و شما بهشت

بگوئید اگر راست میگوئید خدای گفت محمد را بگوی این روز فتح روز قیامة

خواهد بود که ایشان درین روز ایمان آرند بضرورت و مقر آیند بانچه که

منکر شدند بدنیا ولکن ایمان منفعت نکند شان که عیبی نماند ولا هم ینظرون

ای ولا یوخرون التوبة و زمان ندهند تا توبه کنند و تاخیر نکنند عذاب از

ایشان وقیل متی هذا الفتح ای فتح مکة قل یوم الفتح لا ینفع الذین

كفروا ایمانهم ولا هم ینظرون اراد قتل خالد بن الولید یوم فتح مکة من قتل

وقیل روز فتح بدرست که بنصرت جدا کرد خداوند میان کافران و مومنان

و در حال باس نکردند کافران و منفعت نکند شان فاعرض عنهم وانتظر

وچشم دار بهلاک شان انهم منتظرون روی بگردان از مکافات کردن

ایشان و چشم دار این فتح را وانتظر انهم منتظرون که ایشان چشم دارند

از بهلاک تو والله اعلم بالصواب تفسیر سورة الاحزاب مدنیة وهی ثلث وسبعون

اية

آیة والف ومایتان وثمانون کلمة وخمسة الاف وسبعمایة وستة وتسعون

حرفا وعن ابی بن کعب رضی الله عنه عن النبی صلی الله علیه وسلم انه قال من قرا

سورة الاحزاب وعلمها اهله وما ملکت یمینه اعطی الامان من عذاب القبر

ونظم السورتین منزوة السجدة لبیان مدح المومنین ووعدهم وذم الکافرین

ووعیدهم ونفی المساواة بین المومن والکافر وبیان حقیة النبی صلی الله علیه

وسلم وصحة معراجه وبیان حجة البعث بالقول والفعل وسورة الاحزاب مدنیة

وهی ثلثة وسبعون ایة والف ومایتان فثمانون کلمة وخمسة الاف وسبعمایة

وستون حرفا وعن ابی بن کعب رضی الله عنه عن النبی صلی الله علیه وسلم انه

قال من قرا سجدة الاحزاب وعلمها واهله وما ملکت یمینه اعطی الامان من

عذاب القبر ونظم السورتین منزوة السجدة لبیان مدح المومنین ووعدهم

وذم الکافرین ووعیدهم ونفی المساواة لبیان وصف المنافقین و

ایذایهم النبی صلی الله علیه وسلم وطعنهم اياه بکثرة التزوج وتزوج امراة زید

لمتبنی وبیان امراته بالتعفف بسم الله الرحمن الرحیم قوله تعالی

یا ایها النبی اتق الله ولا تطع الکافرین والمنافقین ان الله کان

علیما حکیما سبب نزوله ان ابا سفیان قدموا الی المدینة واتوا النبی علیه السلام

وقالوا ارفض ذکر اللات والعزی ومنات وقیل قالوا ان لهن

شفاعة فی الاخرة لمن عندها وندعک وربک لشق ذلک علی النبی

صلی الله علیه وسلم فقال عمر رضی الله عنه ایذن یا رسول الله فی ضرب عنقهم

فقال صلی الله علیه وسلم لقد اعطیتهم الامان فقال عمر رضی الله عنه لهم اخرجا

فی لعنة الله وغضبه فنزل قوله تعالی یا ایها النبی اتق الله یا ایها المجزعین

او یا ایها المرتفع من کل شیء علی حسب ما ذکرنا من اشتقاق اسم النبی علیه السلام

اتق الله ای دم علی التقوی ولا تطع الکافرین والمنافقین طاعت مدار

کافران و منافقان را در ایشان اقتراح میکنند بر تو واز خدای ترس واز ایشان مترس

وایشان را طاعت مدار چون کافرین گفت خود منافقان در حل اند بحکم
کافران چه منافقان الفاسقون ولکن منافق را نیز بذکر خاصه کرد مذمت را
که هر منافق کافر بود لیکن هر کافری منافق نبود ونهی کردن مصطفی را از طاعت
درستی کافران دلیل نکند که وی طاعت دارنده بود ان الله کان
علیما حکیما ظاهر قوله تعالی واتبع ما یوحی الیک من ربک ان الله
کان بما تعملون خبیرا از متابعت وحی مراد آنست که امر و نهی مرا متابعت
کن امر کرد بتقوی اتق الله ونهی کردم از طاعت کافران ولا تطع الکافرین
این امر و نهی مرا کن ان الله کان بما تعملون خبیرا ظاهر قوله تعالی
وتوکل علی الله وکفی بالله وکیلا و در متابعت وحی من از کس مترس
و بکس طمع مدار توکل و اعتماد بر من کن کار خود بمن گذار که الله سازنده کار
تو بس است قوله عز وجل ما جعل الله لرجل من قلبین فی جوفه وما جعل
ازواجکم اللائی تظاهرون منهن امهاتکم وما جعل ادعیاءکم ابناءکم
ذلکم قولکم بافواهکم والله یقول الحق وهو یهدی السبیل نیافریده
است خداوند عز وجل هیچ تنی را دو دل در یک شکم یعنی طاعت کافران
عمد واحده و مجاورة ان الاعتقاد من اعمال القلب فاذا کان قلبان
لا یجتمعان فی جوف وکذلک الاعتقاد این متنافقان لا یجتمعان فی
قلب و قوله فی قلبین حرف من التاکید کما قال تعالی فما منکم من احد عنه حاجزین
ونزوله فی شان معمر بن جمیل بن اسید الفهری وکان حافظا جدا لما
سمعه وقد سمته العرب ذا قلبین لکثره ما یحفظ روز بدر بهزیمت می دوید
یک پای با نعلین و دیگر پای برهنه بر سنگ مغشیا ونعل دیگر بدست وی
و بانگ می کرد این بطا این فعل خداوند عز وجل این آیه فرستاد ما جعل
الله لرجل من قلبین فی جوفه گفت از ایشان مترس که ایشان دروغ زنانند
ذو قلبین میگویند چنین مردی را که وی فرامشت میکند چیزی را که ورا بود

حاجتست

حاجتست وان خبر درست ولیست وما جعل ازواجکم اللائی تظاهرون
منهن امهاتکم ثم ذکر عز وجل ما کان الکفار یقوله ووصل به ما کان نظرا لم
گفت ونه کرد زنان شمارا آنان را که تظاهرون منهن وهذا کان طلاق
بدین لفظ یعنی آنست چنانکه در باب نیا فرید کذلک بلفظ ظهار
منکوحه را مادر نکردانید این دروغ است که میگویند چون پشت مادر منست
منکرا من القول وزورا اما ظهار بسته شود ولیکن طلاق وحرمت موید نه
بل بکفارت حرمت برخیزد قوله وما جعل ادعیاءکم فی الجاهلیة ابناءکم فی الاسلام
ای وهم چنین نیز پسر خوانده گان شما نیستند پسران شما پسر نبود مگر زاده
چنانکه مادر نبود جز زاده عیال مادر و بیگانه پسر نگردد واین اندر شان
زید حارث آمده است و بروایتی زید بن شراحیل که عرب ورا مادر و پسر خواندندی
زید بن محمد گفتندی ذلکم قولکم بافواهکم این خواندن شما زنان شمارا مادر
و پسر این سخنی است که میگویند بزبانها ودهانها شما ورا حقیقتی نیست و
هو یهدی السبیل وی راه راست نماید بندگان را از شریعت واحکام متابعت
کنید هر یکی ورا آنگاه بیان کرد راه راست را گفت ادعوهم لاباءهم هو
اقسط عند الله فان لم تعلموا اباءهم فاخوانکم فی الدین ومواليکم ولیس
علیکم جناح فیما اخطاتم به ولکن ما تعمدت قلوبکم وکان الله غفورا رحیما
بخوانید ایشان را بپدران ایشان را زید بن حارثه گوئید هو اقسط عند الله
این بپدر باز خواندن راستر و پسندیده تر نزد خداوند تعالی فان لم تعلموا
اباءهم فاخوانکم فی الدین اگر شما ندانید پدران ایشان را و از اهل تربت
شما باشند برادران شما اند به مسلمانی ورا بنام برادری خوانید یا اخی والمخاطب
من الموالی فردوه الی المولیه وقیل معنی الاخوان فی الدین والموالی یعنی
اگر پدرش را ندانید برادر شماست در مسلمانی بنام برادران مسلمان خوانید چون
عبد الله وعبد الرحمن واگر از موالی بود بنام مولایان و الثالث فاخوانکم فی الدین

و و لیکم کما قال والمؤمنون والمؤمنات بعضهم اولیاء بعض قوله ولیس علیکم
جناح فیما اخطأتم به و نیست بر شما بزه در آنچه فرو گذاشت کنید بر سبیل عادت
که خوانده آید زید بن محمد ولکن ما تعمدت قلوبکم ای ولکن الحرج فیما تعمدت
قلوبکم ای فیما قصد ثم تقلوبکم ولکن بزه بر آنکس است که قصد کند زید بن محمد
گوید که امر مرا خلاف کرده باشد و نهی مرا ارتکاب نموده وکان الله غفورا رحیما
و خداوند غفور است و رحیم که خطا و نسیان از بندگان در گذاشت و نهی نا کرده
ایشان را عذاب نکرد قوله تعالی النبی اولی بالمؤمنین من انفسهم وازواجه
امهاتهم واولوا الارحام بعضهم اولی ببعض فی کتاب الله من المؤمنین
والمهاجرین الا ان تفعلوا الی اولیائکم معروفا کان ذلک فی الکتاب
مسطورا سبب نزول وی آنست که رسول علیه السلام با ابتدا اسلام کار بر مسلمانان
تنگ کرده بود بسبب وام وحق خلق علی ما قال علیه السلام تعوذوا بالله من الکفر
والدین لان الکفر اصل الکذب و فی الدین یقع فی فروع الکذب هو خلف الوعد
ونحوه کثیرا اما بجر الفرع الی الاصل فکذلک قرنت بینهما وکان علیه السلام اذا
حضر علی جنازة احد سأل فیقول هل علی صاحبکم دین فان قالوا لا صلی علیه
وان قالوا نعم سأل هل له وفاء فان قالوا نعم صلی الله علیه وان قالوا
لا رجع وقال صلوا انتم دینارا علیه حتی حضر یوم علی جنازة انصاری فقال هل
علی صاحبکم دین فقالوا نعم دیناران و درهمان فقال هل له وفاء فقالوا
لا فاراد ان یرجع فقال علی رضی الله عنه هما علی یا رسول الله صلی الله علیه وسلم او قال
علی فصلی رسول الله صلی الله علیه وسلم علیه فنزل قوله تعالی النبی اولی بالمؤمنین
من انفسهم قوله من انفسهم ای من المؤمنین کما قال عز وجل فسلموا علی انفسکم
فقال ولا تلمزوا انفسکم ای من المؤمنین یک راه که بعضا فی کسی بجنگ وی باز
می کنی بر وی تو اولیتر که حمایت کنی که تو اولیتر بمومنان برحم و شفقت و
مهربانی از مومنان بعضی بجنگ و بعضی و قیل من انفسهم تو اولیتر با ایشان از تنها

ایشان

١٩٣

ایشان بخود و در قرائة ابی بن کعب النبی اولی بالمؤمنین من انفسهم و هو اب
لهم وازواجه امهاتهم و زنان وی مادران ایشان اند بحکم و شفقت و مهربانی
و بحق حرامی تا نشاید کسی را زنی کردن ایشان کما قال وما کان لکم ان تؤذوا
رسول الله ولا ان تنکحوا ازواجه من بعده ابدا و بهمه انبیاء بدان جهت بوده اند
بدین معنی و نی حق ثبوت الولایة لهم علی الامة نهی کرد کسی را خصوصا محمد باز خوانند
زید بن محمد بگویید و آنگاه خبر کرد که وی خود برحم و شفقت و محل پدرست همه را
بر عموم داند و زنان وی محل مادر دانند بر عموم فاما خصوص روا نیست
که خصوص پدر هیچ مرد از شما نیست کما قال تعالی ما کان محمد ابا احد من رجالکم و دیگر معنی
نسب گرفتن حقی واجب کردنست این پسر را بر خود و ایشان بدین پسر جای
گرفتن میراث می گرفتند در جاهلیت خداوند گفت عز وجل این حق که ورا
بر خود لازم کردند بتبنی بیش از حق مصطفی نیست بر شما که من واجب کرده ام
وحق مصطفی بر شما که من واجب کرده ام وحق مصطفی بر شما با بزرگی وی نیست
مر میراث گرفتن را از شما شما اولیتر که میراث یابید بدین حق نه بتبنی قوله و
اولوا الارحام بعضهم اولی ببعض فی کتاب الله ای فیما کتب الله ای حکم الله
کقوله وابتغوا ما کتب الله لکم ای حکم الله لکم کذلک هاهنا فی کتاب الله ای
فیما حکم الله فی آیة المواریث من المؤمنین والمهاجرین والمؤمنون هم الانصار
والمهاجرین وکانوا یتوارثون تلک المواخاة خداوند گفت عز وجل خویشاوندان
بعضی بمیراث گرفتن از بعضی سزاوارترند از انصاریان و مهاجریان که با
یکدیگر برادری گرفته اند چنین است حکم خدای تعالی الا ان تفعلوا الی اولیائکم معروفا
من اخیتموهم بالهجرة والانصاریة معروفا ای الا ان توصوا لهم بشیء فاما
المیراث فهم لذوی قرابة فلا وقیل فی الآیة تقدیم و تاخیر واولوا الارحام من
المؤمنین والمهاجرین بعضهم اولی ببعض الا ان توصوا الی اولیائکم الی اقربائکم
غیر المؤمنین معروفا بالوصیة لهم او بالصلة فی حالة الحیوة علی جهة البر وکان ذلک

في الكتاب مسطورا يعني اين در لوح محفوظ نبشته شده است كه ذوي الارحام
بعضهم اولي ببعض ناسخ اين آيت است كه خداي گفت عز وجل والذين امنوا
ولم يهاجروا ما لكم من ولايتهم من شي حتي يهاجروا تا مهاجري ميراث
نيافتي با بتدا اسلام تا آن سبب دعوي بودي بهجرت بار چون مسلمانان
قوي شدند اين آيت منسوخ شد بدين آيت واولوا الارحام بعضهم قوله عز وجل
واذ اخذنا من النبيين ميثاقهم ومنك ومن نوح وابرهيم وموسي
وعيسى بن مريم واخذنا منهم ميثاقا غليظا يعني النبي اولي بالمومنين من
انفسهم وازواجه امهاتهم كان ذلك في الكتاب مسطورا وفيه اخذ ميثاق
الانبيا عليهم السلام ليسال الصادقين عن صدقهم اي ليسال الانبيا
من دعائهم لامتهم ماذا اجيبوا اهل الطيعوا نزلوا منزلة الاباء من ابنائهم
حتي كان الانبيا عندهم احب اليهم من انفسهم والد اليهم ومن اولادهم ياد كن يا محمد
كه بگرفتيم از پيغامبران ميثاق ايشان يعني اخذنا الميثاق عليهم وميثاق
از وثاقت وهو القيد وبر استواري را بود عهد را بدين ميثاق گفت استوار است
را وميثاق سه است يكي عام است بر همه خلق با ايمان وبه جان اقرار است بزبان
وتصديق بدل كما قال تعالي واذ اخذ ربك من بني آدم من ظهورهم الاية
ودوم ميثاق با همه انبيا بوده است تبليغ رسالت بخلق وزيادت و
نقصان ناكردن بر وحي چنانكه بدين آيت ياد كنيم وميثاق سه ام خاص خاص
با همه انبيا بوده است در حق مصطفي عليه السلام آشكارا داشتن نام وي
ووصف وي وگرويدن بوي ودر موده بر امتان خود را بگرويدن بوي كما قال
تعالي واذ اخذ الله ميثاق النبيين لما اتيتكم من كتاب وحكمة وقد ذكرنا
هذا في سورة آل عمران قوله منك ومن نوح واز تو مصطفي نيز ميثاق گرفتيم
واز نوح وابراهيم وموسي وعيسي عليهم السلام اين پيغامبران همه صاحب شريعت
بوده اند واخذنا منهم ميثاقا غليظا بگرفتيم از ايشان عهد وميثاق بزرگ استوار

هر چه سطر بود اورا ميثاق گويند هذا دليل علي ان الواو ويوجب الجمع دون
الترتيب الا تري انه قال ومنك ومن نوح قوله عز وجل ليسال الصادقين
عن صدقهم واعد للكافرين عذابا اليما اي نقيم القيامة ليسال اي ليسال الله
الرسل هل بلغوا وهل قاموا بما امروا سوا علي ذلك فيثيبوا عليه واذا كان
الانبيا يسالون ويحاسبون فمن سواهم من الكافرين وغيرهم اولي عهدكم اليهم
تا بقيامت سوال كنيم كه از كان وحي را از وفا عهد از امتان كه بدرفت وكه
قبول كرد عهد را وكه رد كرد با آنكه وي دانا تر است واعد للكافرين
عذابا اليما وآنكه رد كرد عهد را كافر است وآماده كرده ايم ايشان را عذاب
دردكين قوله عز وجل يا ايها الذين آمنوا اذكروا نعمة الله عليكم اذ جاءتكم
جنود فارسلنا عليهم ريحا وجنودا لم تروها وكان الله بما تعملون بصيرا
انگاه خبر داد از قصه حرب احزاب كه در وي بيان نعمت در حق مومنان
گفت اي گروه گان ياد كنيد نعمتها بر ما دشاه بر خود اذ جاءتكم جنود وهم
اهل مكة وقرارة وغطفان واهل الكتاب من بني قريظة وبني
النضير وقصه وي مصطفي عليه السلام از حرب احد باز گشت
وابو سفيان اين حرب از قبيلها كه ياد كرديم بيعت بسته بود بر حرب رسول
عليه السلام وبيعت كرد با سفان بارين ورجابان ونهفت سياه بياورد
رسول با ياران مشورت كرد همه را يكي آن بود كه بحرب بيرون آيند مگر
البته آن تا سلمان پارسي گفت يا رسول الله دستوري هست تا سخني بگويم
گفت بگوي گفت ما را چنين سپاهي بدر شهر آيد عادت ما آنست كه ما خندق
كنيم وشهر حصار كنيم بود كه دشمن باز گردد واگر نه باز نگردد خندق وحصار ايشان را
مانع كردد واگر نگردد زنان وكودكان شهر سنگ بسنگ حمله كنند شان چه
اگر پيش رويم اعتنا شكسته باز آئيم اگر چنين كردي مگر صواب ترا بودي
رسول گفت عليه السلام چنين كنم يا سلمان بفرمود خندق كندن بگرد مدينه وان

حرب در وقتی بود که هرگز طعام در مدینه بدین تنگی نبوده بود که بدین وقت
سرما هوا در رسید و هفت هشت روز جنگ سخت کردند هر روز حادثه
وکاری بوده است یک روز کشته شدند عمرو عبدود از مشرکان و دیگر روز
مصطفی را چهار نماز از وقت برفت از قوت حرب و کار بر مسلمانان تنگ شد
تا یاران گفتند یا رسول الله ما را خداوند تعالی نصرت وعده کرده بود تا این
آیت یاد ام حسبتم ان تدخلوا الجنة ولما یاتکم مثل الذین خلوا من قبلکم الی
ان قال الا ان نصر الله قریب و هو الموت بعرق لذت دنیا باز رهی همی
بخواریم همه دون آن شاد آسان بهشت اندر آئید و هم یاران
عهد پیش ازین که روی از حرب برگردانند کما قال تعالی
ولقد کانوا عاهدوا الله من قبل لا یولون الادبار چون حرب سخت شد
منافقان خلاف کردند ما وعدنا الله ورسوله الا غرورا و از
مومنان تن و جان و مال فدا کردند و گفتند هذا ما وعدنا الله ورسوله وصدق الله
ورسوله چون کار بر مسلمانان سخت شد مردی از سپاه رسول گفت یا رسول الله
مرا دستوری ده تا من حیله کنم والحرب خدعه دستوری دادش گفت مرا
دستوری هست که موافقت دو تن را اگر حاجت افتد سخنی بگویم گفت
هرچه خواهی بگوی این مرد بسوی کمتیان آمد شب گفت شما دانید که من شما را
قرابتم و در قرابت عزیز بود و بنصیحت آمده ام شما را کینه کنند این کرنها
کرده خود سیر دیگران کردید و چون عمرو مردی از شما کشته شد و بنو قریظه و بنو
النضیر شما را پیش کرده اند و خود را از حرب میکشند و فردا ایشان با محمد بسازند
که هم اهل کتاب اند اگر یکدیگر چاره نیست باری دشمن روی نکنید و بر دم تا
حرب ایشان گفتند کمتیان نیست بنی قریظه و بنی النضیر کس فرستادند که کار زیر
که فردا حرب شما را می باید کردن گفتند راست اند این سخن جمله برخاستند و برفتند
و در حصار شدند هول و فزع که چشمها را ایشان از جای برکنند و خوصها شان

و خرها شان بشکنند و ریسمان شان در رمیده لشکر همه بغضی شده کا
قال تعالی فارسلنا علیهم ریحا و جنودا لم تروها نفرستادیم بر ایشان بادی و سپاهی
که نمیدیدید شما بچشمها خویش بعضی گویند فرشته بود با باد و بعضی
رعب و فزع بود که در دل کافران افکند و همه بهزیمت افتند دیگر روز رسول علیه السلام
یاران را گفت ای یاران من بیرون آئید لشکرگاه دشمن تا غنیمت گیرم عجب
در شتند بیرون آمدند همه صحرا مال و ستور دیدند اکنون خدای تعالی منت یاد می کند
بر ایشان بدین فتح فارسلنا علیهم ریحا و جنودا لم تروها وکان الله بما تعملون
بصیرا اذ جاؤکم من فوقکم ومن اسفل منکم واذ زاغت الابصار وبلغت
القلوب الحناجر وتظنون بالله الظنونا هنالک ابتلی المومنون وزلزلوا
زلزالا شدیدا واز فرود تر از آسمان یعنی فرود مدینه مراد ازین کثرت سپاه است
یعنی از هر جانبی سپاه آمده بود واذ زاغت الابصار و یاد کن که سخت تر شده بود
چشمها یعنی مارت عن کل جانب ولم تلتفت الا الی الاعداء وبلغت القلوب
الحناجر و دلها بگلو بر آمده بود و این کنایت از غایت هول و فزع است که دل
از جای بجنبد و نظیره تکاد السموات ینفطرن منه ای تحویل راست نه تحقیق
را و تظنون بالله الظنونا و گمانها می بردند بخداوند گمانها که ما را نصرت کند
یا نکند که مبتلا بودند و در ابتلا هرگونه گمانها بیل آید هنالک ابتلی المومنون
نزد این حال مبتلا کردند مومنان را بخل و گرسنگی و زلزلوا زلزالا شدیدا و جنبانیده
شان جنبانیدن سخت یعنی می لرزیدند در صف ایستاده از بیم دشمن و گرسنگی
هفتم ضعیف گشته بودند پایها می لرزید و با دشمن درین حال حرب میکردند قوله تعالی
واذ یقول المنافقون والذین فی قلوبهم مرض ما وعدنا الله ورسوله الا غرورا
ای اذکروا نعمة الله علیکم اذ قال المنافقون ذلک لبعضهم من مثل ذلک و دعاکم
علی الثبات علی الخوف گفت یاد کن یا محمد که گفتند منافقان و آنانکه در دل ایشان
بیماریست یعنی شکست ما وعدنا الله ورسوله الا غرورا وعده نکرد ما را خداوند تعالی

ورسول وي مکر فریب را یعنی حقیقت نیست وقدم ذکر الله علی ذکر الرسول لان
وعد الرسول انما یکون عن الله واین انکاه بود که رسول علیه السلام خندق میکند
میشکستن بود بوزی بجست برات رفت بر بوزی بجست رفت رسول کفت علیه السلام
کشاده کرد و بدست امتان من دیار ان من شام وعراق ویمن وایشان درین
حال در ترس ورنج عظیم بودند منافقان کفتند وعده نصرت می کند ما را فتح القور
کسری وقیصر وما را زهره نیست که بصحرا بیرون ائیم لن وعده وي نیست مکر
غرور فنزلت الآیة واذ قالت طایفة منهم یا اهل یثرب لا مقام لکم
فارجعوا ویستاذن فریق منهم النبی یقولون ان بیوتنا عورة وما هي بعورة
ان یریدون الا فرارا ولو دخلت علیهم من اقطارها ثم سئلوا الفتنة
لاتوها وما تلبثوا بها الا یسیرا ای من المنافقین یا اهل یثرب ویثرب
اسم ارض المدینة في ناحیة منها لا مقام لکم ای لا مکان لکم تقومون فیه
ای هولاء ضیقوا علیکم بالحفر ای لیس هذا موضع قرار
این جای باش نیست وجای قرار نیست ای اهل مدینه فارجعوا برکردید بسوی
مدینه از لشکرکاه بمدینه در ایشان حرب مکنید واز این منافقان کروهی
بودند دستوری خواستند از رسول علیه السلام کفتند باید کردن محمد را بود
بار فرداروي او باید دیدن ما دستوري خواهیم کفتند این بیوتنا عورة
این خانها ما بکرانه مدینه است کشاده دشمن را بوي راهست مال و عیال
وفرزندان ما انجاست برویم ونکاه داریم وما هي بعورة نیست خانهاشان
کشاده چنانکه ایشان میکویند ان یریدون الا فرارا ای ما یریدون نمیخواهند
بدین دستوری خواستن مکر کریختن از حرب را ولو دخلت علیهم من اقطارها
واکر در آمده شود بمدینه بدین منافقان لذکراها مدینه ثم سئلوا الفتنة
لاتوها ای طلب منهم الکفر ثم اجابت وبطلبند ازین منافقان شرک
وکفر اجابت کنند شان وموافقت کنند شان در کفر وما تلبثوا بها الا یسیرا ای

وما تثبتوا عن الاجابة الا وفی الوقت و درنک نکنند در اجابت کردن ایشان
بقبول کفر مکر اندکی قوله بها یرجع الی الفتنة والثانیة وما تلبثوا بها ای ولو
عادوا بالکفر ما تلبثوا بالمدینة الا یسیرا حتی یهلکم الله تعالی قوله عز وجل ولقد
کانوا عاهدوا الله من قبل لا یولون الادبار وکان عهد الله مسئولا وایشان
دستوري دهندکان در روزي کردانیدن از حرب عهد کرده بودند با خداي پیش
ازین که پشت بحرب وخلاف کردند آن عهد را وکان عهد الله
مسئولا عنه عهد خداوند عز وجل برسیدنیست ازوي سوال خواهد بودن
نخدمت الصلة وهو قوله عنه قل لن ینفعکم الفرار ان فررتم من الموت او
القتل واذا لا تمتعون الا قلیلا بکوي یا محمد مرین کریزکانرا از حرب که سفعت
نکند تان کریختن از مرک و کشتن اکر آمده کشتن آمده باشد واکر اجل نیامده
باشد تان وکر برهید از حرف برخوردار ي برنداده الا قلیل مکر اندکی قوله عز وجل
قل من ذا الذي یعصمکم من الله ان اراد بکم سوءا او اراد بکم رحمة ولا یجدون
لهم من دون الله ولیا ولا نصیرا بکوي ایشان یا محمد که نکاه دارد تان از خداوند
تعالی ای از عذاب وي ان اراد بکم سوءا اکر خواهد بشما مکر وهي قضا کرده بود
با شما چیزي خواهد تندرستی وفراخ دستی کیست که بکرداند از شما ولا یجدون
لهم من دون الله ولیا ولا نصیرا ونیابند این منافقان کریزنده از حرب بیرون
خداوند تعالی دوستی وناصري نصرة کندشان قوله تعالی قد یعلم الله المعوقین
منکم والقائلین لاخوانهم هلم الینا ولا یاتون الباس الا قلیلا این وصف
طایفه دیکرست از منافقان کفت بدرستی که می داند خداوند کیران کنندکان
را از شما یعنی باز دارکان را از حرب والتعویق التثبیط واصله من المنع والقائلین
لاخوانهم هلم الینا وکوینده کان مر برادران خود را یعنی منافقان را هلم الینا
بشتابید سوي ما یعنی با ایند وبلشکرکاه محمد مباشید ولا یاتون الباس
الا قلیلا واین کوینده کان نیایند بحرب مکر بروي وریا باشند ساعتی تا کویند

که حاضر آمده باشد باز کردند و القائلین لاخوانهم تفسیر تعویق قوله عز وجل
اشحة علیکم فاذا جاء الخوف رایتهم ینظرون الیک تدور اعینهم کالذی
یغشی علیه من الموت فاذا ذهب الخوف سلقوکم بالسنة حداد اشحة علی
الخیر اولئک لم یؤمنوا فاحبط الله اعمالهم وکان ذلک علی الله یسیرا
یعنی ساعت روی نماید دران ساعت که حاضر آیند نیز بخیل باشند بر شما
بظفر و غنیمت یافتن و بخیلان باشند بنفقه کردن بر ضعیفان و بعوث ایشان
فاذا جاء الخوف رایتهم ینظرون الیک یعنی از بد دلی بوقت حرب چنانکه
باشند که جای نگرند بتو تدور اعینهم کالذی یغشی علیه من الموت میگردد دیدهای
شان چون گشتن چشم کسی که بیهوش شده باشد از بیم مرگ یعنی چشم ایشان
برین بازمانده باشد وی ارزد که کوی ساعت بساعت بکشند شان قوله فاذا
ذهب الخوف یعنی خوف القتل وامنوا سلامة المسلمین سلقوکم بالسنة
حداد ای اذوکم بالکلام چون ایمن شوند دراز زبانیها کنند بر شما بزبانها
تیز والسلق دراز زبانیا وقیل سلقوکم ای بالغوا فیه عیبکم اشحة علی
الخیر در مال بخیلی بغنیمت ستدن تا یکبار بستانند نصیب خود را از غنیمة
یعنی نفاق میکنند و از خود مردی اظهار میکنند تا یکبار از غنیمت بستانند
اولئک لم یؤمنوا نگنند که نگرویده اند فاحبط الله اعمالهم تباه کند خدای کارها
ایشان   ایشان وکان ذلک علی الله یسیرا و باطل کردن کار ایشان
بر خدای آسان است قوله عز وجل یحسبون الاحزاب لم یذهبوا وان یأت
الاحزاب یودوا لو انهم بادون فی الاعراب یسألون عن انبائکم ولو کانوا
فیکم ما قاتلوا الا قلیلا و این نکوهش منافقان است که خداوند نکوهید
شان هم بقول و هم بفعل و هم باعتقاد و اما بقول چنانکه بگفت جزاکمم (?)
ما وعدنا الله ورسوله الا غرورا یا اهل یثرب لا مقام لکم فارجعوا ان
بیوتنا عورة و هم الیک (?) و اما بفعل شکستن عهد و گریختن از حرب گاه کما قال تعالی

ولقد کانوا

ولقد کانوا عاهدوا الله من قبل اما باعتقاد ولو دخلت علیهم من اقطارها
یحسبون الاحزاب لم یذهبوا گمان می برند این منافقان که این سپاهها
که آمده بحرب محمد باز نگردند مگر با قضاء حاجت و برآمدن آرزو گرفتن و کشتن
رسول علیه السلام و یاران وی وان یأت الاحزاب یودوا لو انهم بادون
فی الاعراب و اگر بازآید سپاهها دوست دارند این منافقان که ایشان در
بیابان باشند باعراب دور از مدینه باشند تا حرب سایه شان کردن یسألون عن
انبائکم خبر تو با محمد و آن یاران تو می پرسند از دور که کار ایشان چه شد و کجا
رسید و نصرت کراست و هزیمت برکیست ولو کانوا فیکم ما قاتلوا الا قلیلا و اگر
درمیان شما باشند بدبینی کمتر نبرد اندر قرابات را بحرب گاه حاضر آیند و زود باز
گردند قوله عز وجل لقد کان لکم فی رسول الله اسوة حسنة لمن کان یرجو الله
والیوم الآخر وذکر الله کثیرا این وصف مومنانست هم بقول و هم بفعل
و هم باعتقاد بدرستی و درستی که شما را قدوة نیکوست اندر رسول خدای عز وجل
مومنان است باقتدا کردن ایشان برسول لمن کان یرجوا الله والیوم الآخر
مر آنرا که ترسد از خداوند تعالی و روز قیامت والرجاء یعنی الخوف قال الله تعالی
ما لکم لا ترجون لله وقارا ای ما لکم لا تخافون الله عظمة وذکر الله کثیرا ان صفت
ایشان است قوله ولما رأی المومنون الاحزاب قالوا هذا ما وعدنا الله
ورسوله وصدق الله ورسوله وما زادهم الا ایمانا وتسلیما چون بدیدند مومنان
سپاهها را گفتند هذا ما وعدنا الله ورسوله وصدق الله ورسوله این مدح قول
ایشانست گفتند اینست که وعده کرده است ما را خدای و رسول وی که در اسلام
رنجها و بلاها و گرسنگی و سختیها رسد راست گفت خداوند و رسول وی وما زادهم
الا ایمانا وتسلیما ای ایقانا وانقیادا و بیفزود مومنان را دیدار سپاهها مگر
یقین کردن و دادن تن و جان و مال فدا کردن قوله تعالی من المومنین
رجال صدقوا ما عاهدوا الله علیه فمنهم من قضی نحبه ومنهم من ینتظر وما بدلوا

تبدیلا منافقان را بخلف وعد نکوهید و مومنان بوفاء عهد بستود گفت
از مومنان مردانند که راست کردند آن عهدی که خدای کردند فمنهم من قضی
نحبه از مومنان کسی است که تمام کردند نذر خود را و وفا کردند عهد خود را
بحرب بیرون آمدن و جهد کردن تن تا کشته شدند قضی نحبه ای اهل و اصل النحب
النذر کان قوما نذروا ان لقوا العدو ان یقاتلوا حتی یقتلوا
فقتلوا یقال فلان قضی نحبه اذا قتل ومنهم من ینتظر و از ایشان کس است
که تن فرا کرد و حرب کرد و منتظر است چشم میدارد تا اگر دیگر بود لیجزی الله
الصادقین بصدقهم ویعذب المنافقین ان شاء او یتوب علیهم ان الله
کان غفورا رحیما خداوند تعالی جزا دهد صادقان را بصدق ایشان و بوفاء عهد
ایشان هم و بیارحم بصدق ویعذب المنافقین ان شاء او یتوب علیهم و
عذاب کند منافقان را اگر خواهد یعنی در دنیا اثبات مشیت در عذاب ایشان
بر جای است فاما در عقبی هر آینه معذب اند کما قال تعالی ان المنافقین فی الدرک
الاسفل من النار او یتوب علیهم و توبه شان بپذیرد اگر توبه کنند و از آنست
چرا بپذیرد ان الله کان غفورا رحیما قوله تعالی ورد الله الذین کفروا
بغیظهم لم ینالوا خیرا وکفی الله المومنین القتال وکان الله قویا عزیزا
و باز گردانید خداوند تعالی کافران را که بحرب آمده بودند بحمیت خشم ایشان
خشم نارانده و کینه نا دوخته لم ینالوا خیرا هیچ مراد نایافته و هیچ آرزو نا
رسیده وکفی الله المومنین القتال کفایت کرد خداوند تعالی مومنان را از قتال
کردن با کافران یعنی همه را هزیمت کرد به دریا و جنگی از آسمان که شکستن
سپاه احزاب نه بقوت و مردی بوده است و لیکن به باد و رعب بوده است
چنانکه یاد کردیم وکان الله قویا عزیزا ظاهر وانزل الذین ظاهروهم
من اهل الکتاب من صیاصیهم وقذف فی قلوبهم الرعب فریقا
تقتلون وتاسرون فریقا واورثکم ارضهم ودیارهم وارضا

لم تطؤها

لم تطؤها وکان الله علی کل شیء قدیرا این قصه بنی قریظه است و قصه وی آنست که
چون رسول علیه السلام از حرب احزاب فارغ شد بقصد قتال بنی قریظه کرد فانما
سبب خروج الاحزاب کان کعب بن اشرف سید بنی قریظه و این چنان
بود که رسول علیه السلام بمدینه هجرت کرد سال دوم فصل حضرمی بود در ماه رجب
و سال سیوم حرب بدر بود اهل کتاب نصرة مصطفی را علیه السلام همی دیدند همی گفتند
این خاتم انبیا است با وی بیعتها کردند و کعب بن اشرف که سید بنی قریظه بود
نیز با قوم خویش بیعت کردند با مصطفی لیکن گفتند تا نه بینیم اگر درست گردد
و با بگرویم آنگاه سال چهارم حرب احد بود و سپاه مصطفی را بشکستند اهل کتاب
بیعتها را جمله بشکستند گفتند خاتم انبیا وی نیست اگر وی بودی نصرت بهر حال
وی را بودی کعب اشرف با پنجاه سوار بنی قریظه بمکه رفت سوی ابوسفیان حرب
و گفت بیایید تا با شما یار باشیم تا محمد را از میانه برگیریم مکیان و را تهمت کردند و
گفتند شما اهل کتابید آمده اید با عذاب کنید و اگر نه چنین است ما را دو بت است
یکی جبت و دیگر طاغوت ترا که کعبی ایشان را سجده کن آن ملعون هر دو را سجده کرد
آنگاه ابوسفیان از مغان یاری و از رومیان بیعت ستد کما ذکرنا چون
رسول علیه السلام دل از حرب احزاب فارغ شد بنی قریظه کرد وی
بایست که نخست دل از کعب اشرف فارغ کند که این ده یار قوی بود و آن ملعون
با رای و تدبیر بود گفت کیست که مرا دل از وی فارغ کند محمد بن مسلمه رضی الله
عنه در جاهلیت با وی دوستی داشته بود گفت یا رسول الله دل تو فارغ کنم
و کفایت کنم از این کار و لیکن بشرط آن انالک عند الرجل فقال علیه السلام
قل ما شئت شب در آمد وی با بیست پنج یار سلاح بساختند و بدان حصار آمدند
و خانه وی بکرانه دیوار حصار بود یاران را از دور بایستانید و خود آمد بام وی
نام وی سعد کان بن اشرف بود در بزد گفت کیست گفت منم محمد بن مسلمه گفت ای
مرد ازمن چیزی میخواهد و گفته است که هر کسی فردا چیزی بیارید و حکم زکوة معلوم بوده است

همه را که در مدت محمد زکوة داد لت وجز نتوانم که عهد کرده را خلاف کنم
وعرب بزرگ دارد وخلف عهد را هر چند با مخالف بود واکنون بحق وام شبی
بایدم که بدهی ور هن آورده ام کعب بنقد کرد تا فرود آید زنش گفت وانبذ
من سرخی خون تو همی اوراز این مردی بینم و گوید که زنش جادو بوده است کعب
گفت والله لو دعی ابن حرة الی طعنة بیا اللیل لاجاب فرود آمد و کعب بروغن
کرده بود و وی خوش کرده محمد بن مسلمه رضی الله عنه دست اندر موی
وی کرد بهانه آنک بوی خوش است وموی وی بگرفت وبر بازوی وی
زخمی بزد وبانگ کرد یاران وی در آمدند و کعب را بکشتند درین میان
زخمی آمد مومنی را از یار خود وپای وی بیرون اندا شته بود
وندید این مرد گفت مرا بروید ورسول را از من سلام برسانید
ودل او را انجو شاد کنید گفتند والله اگر رویم تا ترا ببریم یا جمله رویم یا جمله
کشته شویم ورا بر گردن نهادند وبنوبت می بردند تا چهود ان کو آمدند ایشان
بمدینه رسیده بودند دیگر روز رسول علیه السلام بحرب بنی قریظه رفت سوار وی
بود وبس و دیگر همه پیاده اهل حصار گفتند بنداری یا محمد که ما غریمیم که از تو
بگریزیم اگر بحرب قرار آئی بینی از ما انچ از کس ندیده رسول علیه السلام بیست
دیگر روز با ایشان حرب کرد تا باخر گفتند تا حکمی کنیم میان خود ومیان شما
رسول علیه السلام ابو لبابه را بفرستاد که حکم کرا خواهید وایشان از گفت
بحکم سعد فرمانید که ورا تیری رسیده است بزرگ وجان وحکم وی شما را
بر کشتن بود خداوند تعالی آیت فرستاد یا ایها الذین آمنوا لا تخونوا
الله والرسول ونزول آیت بتمامی یاد کرده ایم وانگاه سعد را حکم کرد رسول علیه السلام
ورا ایشان وایشان در حصار کشته بودند وبامید حکم ایستاده تا حکم کند
سعد حکم کرد بکشتن مردان وسبی زنان غارت خواستها رسول گفت علیه السلام
یا سعد لقد حکمت حکم رب العرش وهمچنان کردند وسعد همه را کشته واسیر کرده وبغارت

کرده بدید

کرده بدید انگاه بمرد خداوند تعالی منت خود بر مومنان یاد کرد واین آیت
بفرستاد وانزل الذین ظاهروهم من اهل الکتاب انزل یعنی فرود آورد
فرود آورد آنان را که هم پشتی کردند با کیان ما در جنگ رسول ومومنان
از حصارهاشان من صیاصیهم وهی من حصونهم واصل الصیاصی قرون البقر
لانها تمتنع بها وتدفع عن انفسها فقیل الحصون صیاصی لانها تمتنع انگاه بیدا
کرد که چگونه فرود آوردیم گفت وقذف فی قلوبهم الرعب ترس وبیم در دلهای
شان افکند بر فریقا تقتلون وتاسرون فریقا گروهی را می کشتند وان مردانند
وگروهی را اسیر میکردند یعنی زنان را واورثکم ارضهم ودیارهم واموالهم
ومیراث گیرانید شما را زمین ایشان وسرایها ایشان ومالها ایشان
تا غنیمت کرفتند خواستهاء ایشان وارضا لم تطؤها واین وعده است بوی میراث
گیرید زمینی را که هنوز نسپرده اید اغاز این وعده ورک وخیرست وهمه روی
زمین زمین تا قیامت که قیامت بیاید تا همه دنیا سر بسر زیر دست امت محمد
نکردد وکان الله علی کل شیء قدیرا وخداوند تعالی قادرست بر همه وبر تنفیذ
این وعده قوله عز وجل یا ایها النبی قل لازواجک ان کنتن تردن الحیوة
الدنیا وزینتها فتعالین امتعکن واسرحکن سراحا جمیلا سبب نزول وی
آنست که عادت رسول علیه السلام الخمس لله وهو مردود فیکم مگر از غنایم بعضی
اورده بودند ورسول قسمت میکرد بر یاران بر حسب عادت خود عایشه
رضی الله عنها خرد سال بود بحکم خردی طمع افتاد وش گفت الیوم یوم خاوی
ومقنعتی تا انگاه کرد رسول علیه السلام همه بخشیده بود وهیچ چیز باقی نمانده ان
شومی ارادت دنیا ورا بلغزانید تا کلمه آمدش انچ می بابست گفتن که
ان کنت نبیا فافعل بنا ما فعل علیهم السلام قبلک واین نه سخن در خور تو
را گفت ای تو هر انیه پیغامبری آن انبیا کرده اند واین جانب
که در سر خود منی چنین کن این بگفت وعایشه بخانه

لا آمد وابو بكر الصديق كان حاضرا فاراد ان يلطمها فاستأ مغيرة ودخل رسول
الله صلى الله عليه وسلم المنزل في اثرها فوجدها حزينة وقد صبت رأسها على
ركبتها فوضع رسول الله صلى الله عليه وسلم يده على كتفها وقال ايها الشيطان الخبيث
اخرج عن النفس المطمئنة فقامت عايشه رضي الله عنها وقالت لقد اخرج والذي
بعثك بالحق نبيا فنزل قوله تعالى يا ايها النبي قل لازواجك يا محمد بگوي مر زنان
خود را عايشه را وحفصه را وامهاني را وام حبيبه را وزينب را وصفيه را وام
شريك را ان كنتن تردن الحيوة الدنيا وزينتها اگر شما زندگاني دنيا خواهند
وآرايش وي از آن رسول عليه السلام با صحبت رسول دنيا وآرايش وي نبود
فتعالين امتعكن بيايد تا متعه طلاق دهم تان واسرحكن سراحا جميلا ودست
باز دارم تان دست باز داشتن نيكو وعد علب وآن هر كجا از دنيا مني كه حيوة
دنيا گفت واين معني است با آنكه آدمي بايد كه كوتاه امل بود كه هر كه وي زندگاني
يك ساعة خواست وي هم دنيا وآرايش وي خواست از قرارگاه وخفتن
وخوردن كه جمله عمر را وقفاوت در كم وبيش بود بايد كه مرد خود را مرده
انگارد تا بسلامت بود قوله عز وجل وان كنتن تردن الله ورسوله والدار
الآخرة فان الله اعد للمحسنات منكن اجرا عظيما واگر خداي ورسول
ورا گزينند الله اعد للمحسنات منكن اجرا عظيما شما از جمله محسنات باشيد
تعالى آماده كرده است مر محسنان را مزد نيكو كه رسول عليه السلام هم زنان را
جمع كرد وگفت از خداوند تعالى فرمان آمده است بحق شما بشنويد وليكن با عا
مرا شتاب جواب مده تا با پدر مشورت نكني انديشيد كه نبايد كه از آن خشم
رزي با تو آمده بود با داني خود را اختيار كنند چون آيت برخواند مخير
مي آيد كه زنان يكديگر مي نگريستند از ما كي از ما كي رسول خداي را برآن
آورده است تا از خداوند بحق ما آيت آمده است بدين وصف يا عايشه
رضي الله عنها خود را اشكارا كرد وگفت في هذا استامر ابي رسول الله انا اختار

الله ورسوله

الله ورسوله وديگران همه همچنين جواب دادند لاجرم آيت آمد لا يحل لك
النساء من بعد ايشان ترا برگزيدند تو نيز ايشان را برگزين گفت يا نساء
النبي من يات منكن بفاحشة مبينة يضاعف لها العذاب ضعفين
وكان ذلك على الله يسيرا يا زنان پيغامبر هر كه از شما بيارد فاحشه پيدا
يضاعف لها العذاب ضعفين زيادت كنيم ورا عذاب دوباره قال ابو عبيدة
يجعل الواحد ثلثة ولو قال يضعف او يضعف لها العذاب ضعفين لكان الواحد
اثنين قال القتيبي ولا اراه يقول ذلك لان الله تعالى قال بعد هذه الآية
نؤتها اجرها مرتين وهذا يدل على ان الضعفين ثمة ايضا مثلان وكانه اراد به
تغير يضاعف فيجعل ضعفين اي مثلين كل واحد منهما ضعف الآخر وضعف الشيء
مثله ولذلك قرا ابو عمرو يضعف لانه يري يضعف للمثل ويضاعف لما
فوق ذلك چنانكه حكم مصطفى مخصوص آمد لاجل انك در فضل وشرف
لاجرم مخصوص آمد بزيادت وعيد عذاب بمخالفت امر كما قال تعالى
اذا لاذقناك ضعف الحيوة وضعف الممات وكذلك شما زنان كه حرم
صحبت ويند مخصوصيد از ديگران در فضل وشرف لاجرم مخصوص آمديد در
وعيد مخالفت جزا اذ العقوبات على قدر المثوبات كما في الاحرار والعبيد
وكان ذلك على الله يسيرا وهر چند كه شما زنان رسوليد اين عذاب كرد
شما دو چندان كه ديگران را كنم بمخالفت امر من خداي آسانست قوله عز وجل
ومن يقنت منكن لله ورسوله وتعمل صالحا نؤتها اجرها مرتين واعتدنا
لها رزقا كريما وانكه خداي را ورسول ورا خواهد ورا جبت كند وهر كه از
شما مطيع باشد خداي را ورسول ورا وكار نيك كند نؤتها اجرها مرتين بدهيم
ورا مزد دوباره يعني دو چندان كه كسي ديگر را دهيم واعتدنا لها رزقا كريما
وآماده كرده ايم ورا روزي نيكو در بهشت قوله عز وجل يا نساء النبي لستن
كاحد من النساء ان اتقيتن فلا تخضعن بالقول فيطمع الذي في قلبه مرض

وقلن قولا معروفا این همه بدان که شما زنان پیغامبر نیستید چون یکی از زنان
دیگر شما همچو این رسول میند وهم صحبت وی بوده اید شان که چگونه باشید
و بغیبت وی چگونه حق وی نگاه دارید گفت ان اتقیتن فلا تخضعن
بالقول ای لا تکلمن بالقول اگر از خدای می ترسید چون مرد بیگانه بدر خانه
شما آید در قول با وی تواضع مکنید سخن چرب ونرم مگویید فیطمع الذی فی
قلبه مرض ای فجور که چون سخن بعد اقتدان بیمار دل را یعنی این
منافقان را و دل از تو تاویل دیگر طمع افتدان خواهنده زنان را که وآنما
کرد در دل ارادت زنان بود وقلن قولا معروفا ای صحیحا لا یطمع فاجر بگویید
شان گفت از معروف یعنی موافق قرآن وشریعت وهرچه در شریعت شناخته
بود معروف بود وهرچه ناشناخته بود آنرا منکر گویند واین تنبیه است مر
زنان را بر نگاه داشت شوهران بنهای ایشان قوله تعالی وقرن فی
بیوتکن ولا تبرجن تبرج الجاهلیة الاولی واقمن الصلوة وآتین الزکوة
واطعن الله ورسوله انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت
ویطهرکم تطهیرا بفتح القاف وقرن بکسر القاف من الوقار یقال وقر
یقر وقورا اقرار گیرید در خانهای شما اضافت کرد خانها بشما اضافت کرد
خانها را بایشان روا بود که خانهای ملک عیالان مصطفی بودی وروا بود که اضافت
بدان معنی کرد که باشندها درین خانها ایشان بودند واچنین بسیار است
کما قال الله تعالی لا تخرجوهن من بیوتهن قوله ولا تبرجن تبرج الجاهلیة
الاولی ومیارایید خویشتن را چون آراستن جاهلیت پیشین یعنی
خویشتن را میارایید چنانکه عادت زنان کافران بوده است در جاهلیت
خود را بوصف ایشان مانند واقمن الصلوة وآتین الزکوة وپنج نماز بپای
دارید وزکوة مال بسیار دهید بخداوندان حق واطعن الله ورسوله طاعت
دارید خدایرا در آنچ فرمود ورسول ورا در آنچ بیان کرد انما یرید الله لیذهب عنکم

رجس اهل البیت هر آینه میخواهد خداوند تعالی که ببرد از شما پلیدی وعیب یا اهل
بیت رسول من بغیه میخواهد که شما را بر پاکی نگاه دارد ویطهرکم تطهیرا تاکید
آن اولست که چون رجس ببرد پاک کرد واین دلیل است که پاکی آدمی بایمان
وطاعتست قوله عز وجل واذکرن ما یتلی فی بیوتکن من آیات الله والحکمة ان
الله کان لطیفا خبیرا یاد کنید آنچ میخوانید در خانهای شما از آیات کتاب خداوند
وبیان حلال وحرام ای شما داین لبس بود که در خانهای شما قرآن میخوانند ووحی
وحی می آید واحکام بیان میکنند شما بتر از رسول منه ویا میخواهد ان الله کان لطیفا
خبیرا ظاهر قوله عز وجل ان المسلمین والمسلمات والمؤمنین والمؤمنات
والقانتین والقانتات والصادقین والصادقات والصابرین
والصابرات والخاشعین والخاشعات والمتصدقین والمتصدقات
والصائمین والصائمات والحافظین فروجهم والحافظات و
الذاکرین الله کثیرا والذاکرات اعد الله لهم مغفرة واجرا عظیما
سبب نزول وی آنست که زنان مومنان بخانه گرد آمدند وگفتند خداوند
تعالی در اینهمه امرها ونهیها واحکام ما را تبع یاد کرده است وآیتها برمی شمرند
اقیموا الصلوة وآتوا الزکوة فاغسلوا وجوهکم ان کنتم جنبا فاطهروا ولا
تاکلوا الربو لا تحرموا ما احل الله لکم چنین دانیم که ما را خطری
نیست نزد خداوند تعالی زینب گفت از ایشان که من نزد رسول باشم از شما نزدیک
رسول خدای تعالی آمد وگفت یا رسول الله من رسولم بتو از زنان امت تو
چیزی که ازین بعد این خاک تا بقیامت هر که بشنود بدان شادی کند وزنان
تا نیکو گوید زنان میگویند که یا رسول الله خداوند تعالی خداوند زنان هست
فقال صلی الله علیه وسلم هست گفت تو بار رسول هست چنانکه بر دلان رسول هست
گفت بلی گفت ما را خطری نیست نزد خداوند تعالی که ما را در همه احکام تبع
مردان یاد کرده است فسکت رسول الله صلی الله علیه وسلم حتی نزل جبرئیل علیه السلام

بمدح النساء المؤمنات گفت بهزنان المسلمین والمسلمات هرآینه مسلمانان
مردان ومسلمانان اززنان والمؤمنین والمؤمنات مؤمن مردان ومؤمن
زنان والقانتین والقانتات والصادقین والصادقات ومطیعان ازمردان
ومطیعان اززنان وراست گویان ازمردان وراست گویان اززنان
الی آخره اعد لهم مغفرة واجرا عظیما درمدح بطاعت ومغفرت ووعده
طاعت همه زنان را با مردان برابر کرد هرچند زنان را خلل بود در طاعت بحکم
عذر زنان بثواب طاعت با مردان برابرند قوله عز وجل وما کان لمؤمن
ولا مؤمنة اذا قضی الله ورسوله امرا ان یکون لهم الخیرة من امرهم
ومن یعص الله ورسوله فقد ضل ضلالا مبینا ونیست مردی گرویده وزن
گرویده که چون امر کرد وفرمود خداوند وی ورسول وی امری که ورا اختیاری
بود ورای فرمان وامر خداوند تعالی ورسول وی از امر ایشان ونزول الآیة
فی حق زید بن الحارث المعروف بالمتبنی وفی حق زینب ابنة عمة النبی صلی الله
علیه وسلم وقصته ان النبی صلی الله علیه وسلم خطبها لزید فاما ابواها فان
العرب لا تزوج البنات من الموالی وکانت تستنکف فی مصاهرة الموالی
وزید کان مولی رسول الله صلی الله علیه وسلم ومعتقه وسبب ذلک ان العرب
فی الاصل کانوا اضعف الخلایق ولذلک اختاروا القرار فی شر المواضع
وهی البوادی وکانوا لا یمکنون من القرار فی البلدان والامصار وکان
من عادتهم الحرب والقتل والاغارة حتی اغار بعضهم علی بنی کلب وزید
کان من بنی کلب فاغاروا علیه وجاؤا به سوق عکاظ الملکة وابتاعه من حکیم بن
حزام وهو کان شریک لخدیجة وکان تزویج النبی علیه السلام قریب العهد من
ذلک الوقت فلما طعن المشرکون فی النبی علیه السلام بسبب الفقر وهبت
خدیجة رضی الله عنها طعنهم عنه ووهبت کل مالها من رسول الله صلی الله علیه وسلم
ووهبت غلمانها وجواریها منه وزید کان فی جملة الغلمان واسلم مع رسول الله

علیه السلام

علیه السلام بعد الوحی وکان فی صحبته وخدمته وکان من عادة العرب زیارة
الکعبة فی الجاهلیة وقدوم مکة التجارة فجاء قوم من بنی کلب
زیدا مع رسول الله علیه السلام فعرفوه وکان ذلک بعد [illegible] وبعد ما
اظهر النبی علیه السلام الدعوة الی الاسلام فرجعوا واخبروا اباه وعمه بذلک و
قالوا ان ابنک مع رجل کریم حسن الوجه یدعی النبوة من اشرف العرب نسبا
عسی ان یسهل علیک الوصول الیه ابنک من قبل هذا الرجل فجاء ابوه وعمه فی
طلبه الی رسول الله علیه السلام وقالا ان ابانا اغاروا علیه وقد اخبرنا
انه معک فان منت علینا بالبیع حتی نشتریه منک باغلی ثمن شئت فافعل
فقال علیه السلام من ابنکما فقالا زید رسول گفت علیه السلام اگر جز وی بود
شما وا دادمی وهیچ نخواستمی ولیکن اکنون که زید است ورا بفروشیم ولکن
ورا بخوانیم و ورا حکم کنیم اگر شما را گزیند بشما دهمش وهیچ نخواهیم واگر مرا گزیند
شما چه گوئید گفتند توانیم رسول زید را بخواند وگفت ایشان را شناسی گفت شناسم
گفت من هذا فقال هذا ابی ثم قال من هذا فقال هذا عمی رسول الله علیه السلام
گفتش آمده اند تا ترا از من بازخرند ومن ترا حکم کرده ام اگر ایشان را
اختیار کنی با ایشان دهمت واگر مرا اختیار کنی ایشان ترا بمن مانند گفت یا رسول الله
من ترا اختیار کنم پدر وعم وی بپردن زشتند وگفتند یا محمد تو مارا انصاف دادی
بخیرها مارا انصاف داد رسول علیه السلام زینب را عمه زاده خود را بخواست
بهر شتند که رسول زینب را برای خود میخواهد اجابت کردند تا آنگه رسول
گفت بهر خود را میخواهم گفتند یا رسول الله پسندی که سیده را [illegible] را
بمولای دهی ما نه هیم زید چون بشنید که ایشان رسول سرباز زدند گفت
یا رسول الله من نیز نخواهم کاری که آغاز درشتی آمد تا آخر صلاح نبود هردو
سرباز زدند خداوند تعالی این آیت بفرستاد وکان لمؤمن ولا مؤمنة یعنی
زید مؤمن را ونیست مؤمنه را که چون امر کرد خداوند تعالی ورسول وی بکاری

وقضی در قرآن بمعنی امر وحکم بیان آید ولیکن چون اینجا بخبر گفت امر
دانستیم که مراد ازین قضا امرست یعنی اذا امر الله ورسوله امرا واین دلیل
است که خواستن رسول علیه السلام زینب را از بهر زید با امر خدای بوده بود
واین بدان فرمود پیش تا حکم جاهلیت بوی باطل کند وفعلش با قولش قرین
کند تا موکدتر بود بمل خلق خبر داد و رسول را که زینب را از بهر زید بخواه که
ما حکم کرده ایم که وی ترا زنی باشد تا حکم جاهلیت بفعل تو باطل شود وحرام
داشتن وزنی کردن زن پسر متبنی وازین معنی است که گوینده گنده باید
تا بدلها سوزندگان موکدتر بود و دلیل بران که رسول علیه السلام این کار
بامر خدای کرد عز وجل بود آنست که اخر مرا خواهد بودن زینب که خداوند
میگوید وتخفی فی نفسک ما الله مبدیه وتخشی الناس وودر دل مصطفی نکاح زینب
پوشیده بود بدان دلیل که خداوند این پیدا کرد ان یکون لهم الخیرة منت زید را
وزینب را چون امر کرد خدای ورسول وی کار وی که ایشانرا اختیار بود
ورای اختیار خدای ورسول از کار ایشان واین آیت دلیل است بر اثبات
اختیار بنده وجبریان همین آیت دلیل کنند در نفی اختیار بنده گویند خداوند تعالی
نفی کرد از بنده که گفت منت ساری واین خود حجت است بر ایشان در
اثبات اختیار نه گفت لیست ایشانرا اختیاری ورای اختیار خدای ورسول وی
ورکه ورای اختیار خودی مطلق نفی کردی ومن یعص الله ورسوله و هر که از ایشان
در تن عاصی شود وزید زینب امر رسول فقد ضل ضلالا مبینا وی گم شد گم شدنی
پیدا واین عصیان اینجا کفرست بدان دلیل که حکم وی ضلال یاد کرد وهر جه
در قرآن ذکر ضلالت مراد ازوی کفرست الا ما قام علیه الدلیل فحمل
علی غیر الکفر ومن یعص الله ورسوله دلیل دیگرست بر آنکه این امر از خدای
بوده است رسول را درین خواستن زینب زید را تا باز ورا بوی بزنی دهد
چون فرمان شنیدند هر دو رضا دادند ورسول علیه السلام میان ایشان عقد

کرد و مدتی

کرد و مدتی بر آمد سوی رسول آمدند بخلافی که افتاده بود میان ایشان
عقد کرد رسول علیه السلام ان کرد که از حکم شرع بود زید را پند داد وگفت این زن
را نگاهدار واز خدای بترس شتاب نکرد بجدای ایشان هر چند دانست که
ان جدائی خواهد بودن میان ایشان وزینب مرا خواهد بودن تا بدانند که فیما
دانست یدشاعفتن بفرقت ای جدائی افتادشان زید وزینب خداوند تعالی
فرمان داد مصطفی را علیه السلام که با زینب را بتو بزنی دادیم رسول علیه السلام
بخانه زینب رفت ونیامده است بروایتی مشهور که رسول عقدی کرد میان وی
ومیان خود وزینب از زنان دیگر فخر کردی برین که هر کسی را از شما زنان
ولی وی داده است برسول ومرا بوی خدای داده است بزنی کما قال تعالی
فلما قضی زید منها زوجناکها عرب زبان دراز کرد بملامت مصطفی
آیت فرستاد واین همه احوال در وی بیان کرد که تو زید وزینب را
چه گفتی وما چه کردیم وچرا کردیم قوله عز وجل واذ تقول للذی انعم الله علیه و
انعمت علیه امسک علیک زوجک واتق الله وتخفی فی نفسک
ما الله مبدیه وتخشی الناس والله احق ان تخشیه فلما قضی زید منها
وطرا زوجناکها لکیلا یکون علی المؤمنین حرج فی ازواج ادعیائهم
اذا قضوا منهن وطرا وکان امر الله مفعولا یاد کن یا محمد که گفتی آن را
که منت نهاد خدای بروی اسلام ومنت نهادی تو بروی بآزادی یعنی زید را
امسک علیک زوجک نگاهدار بر خود زن خود را واتق الله واز خدای بترس
یعنی جدای مکنید وتخفی فی نفسک ما الله مبدیه وپوشیده می داری در دل خود
انچ خداوند اشکارا کننده ولیست یعنی نکاح زینب در دل پوشیده میداری
که من ترا بوی خبر داده ام ومن خدای اشکارا کننده ایم وتخشی الناس ومی ترسی
از گفت وگوی مردمان یعنی عرب گویند محمد زن پسر را بزنی کرد والله احق
ان تخشیه وخداوند سزاوارترست که ازوی بترسی یعنی از گفتار گوی که من

جواب ایشان بدهم لاآیت فرستاد ماکان محمد ابا احد من رجالکم یعنی زید
پس محمد نیست او عوهم الا بابیهم هر کسی را به پدر وی باز خوانند فلما قضی
زید منها وطرا زوجناکها چون بگذارد و بیاسائد و برداشت زید از زینب
مراد خویش زنی دادیم ما ترا او را تا نگاه میغ پیدا کرد چرا کردم لکیلا یکون
ای لان لا یکون علی المومنین حرج فی ازواج ادعیائهم باطل کردم فعل جاهلیت
بتو تا نبود بر مومنان هیچ بزه و تنگی در زنی کردن زنان پسر خوانده اذا
قضوا منهن وطرا چون بر داشته باشند این پسران از این زنان مراد از روی
خود که قبل الدخول نکاح روا داشتند پی قوله وکان امر الله مفعولا و امر خدای
و حکم وی بوده نیست کا وران زبان دراز کردند خداوند تعالی آیت فرستاد
ماکان علی النبی من حرج فیما فرض الله له سنة الله فی الذین خلوا من
قبل وکان امر الله قدرا مقدورا تنگی از بندگان خود بر پی داریم در
زنی کردن زنان پسر خوانده را چون براست حرج بود نیست بزه و تنگی
بر پیغامبر خدا انج بیان کرد خداوند تعالی فرض ای بین و احل فی الذین
خلوا من قبل الآیة ولا حرج علی احد فیما لم یحرم علیه و هچنین رفته است
سنت خداوند در پیشینیان در برداشتن حرج و بزه از پیغامبران و وکان
امر الله قدرا مقدورا و امر خداوند تقدیر است تقدیر کرده یعنی از حکمت
بوده الذین یبلغون رسالات الله ویخشونه ولا یخشون احدا الا الله
وکفی بالله حسیبا آنکه برسانند وحی خداوند تعالی بخلق وی و می
ترسیدند از وی ولا یخشون احدا الا الله و نترسیدند از کس بدون خداوند
در حال گزاردن وحی و رسانیدن فرمان بخلق ولا یخشونه و او وحالت وکفی
بالله حسیبا ای کافیا مجازیا قوله عز و جل ماکان محمد ابا احد من رجالکم
ولکن رسول الله وخاتم النبیین وکان الله بکل شی علیما این
آنست که می گفتند کافران محمد زن پسر را زنی کرد وکان رسول الله وخاتم النبیین

بکسر التاء

بکسر التاء و آخرین پیغامبران است وکان الله بکل شی علیما ظاهر تا
اینجا قصه زید و زینب است و تاویل صحیح اینست که یاد کردیم و بعضی را
درین قصه قدم بلغزیده است و از جهل سخنانی گویند که عیب بر مصطفی
لازم گشته و گویند رسول علیه السلام چو دید زینب را تا زید خبر یافت و
گفت یا رسول الله ورا طلاق دهم رسول گفتش امسک علیک زوجک خدای
گفتش ای محمد وتخفی فی نفسک ما الله مبدیه در پوشیده میداری در دل آنچه من
آشکار کننده ویم وتخشی الناس وی ترسی از مردمان و خداوند اولیتر که از
وی ترسی آنگاه کار بمراد رسول کرد زینب را بعطا زنی داد و این همه خطا
و معرفت انبیا باوصاف ایشان شرط صحت ایمان خلق است و معرفت
رسول ما صلی الله علیه وسلم بر خصوص شرط صحت ایمان خلق است و ایشان
بدان وصفند که کبیره و صغیره بقصد بر ایشان روا نبود زلت بر ایشان
روا است و صفت زلت پیدا کردیم و کسی که بدین وصف بود عشق زن
بیگانه بدل داشتن و بزبان دیگر گفتن امسک علیک زوجک و بدل داشتن
که تا طلاق دهی تا خداوند تعالی او را عتاب کند وتخفی فی نفسک ما الله
مبدیه گفت میخواستی آشکار اکنده ایم که در دل پوشیده میداری بیا تا بگیریم که خداوند
تعالی چه آشکارا کرد از وی عشق با نکاح زینب بلک نکاح زینب آشکار کرد
قوله تعالی یا ایها الذین آمنوا اذکروا الله ذکرا کثیرا و سبحوه بکرة
واصیلا این امر است بذکر از نعمت که خداوند تعالی در حق مومنان یاد کرد
از رفع حرج در برداشتن حرامی نکاح زن پسر خوانده گفت ای مومنان
یاد کنید خدا را یاد کردن بسیار آن بود که گردیده نگردد کما قال الله تعالی
وفاکهة کثیرة لا مقطوعة ولا ممنوعة ان تغیر کثیره است و مراد از یاد
یاد داشتن دل میخواهد که یاد کردن بزبان را انقطاعست یعنی همواره مرا
بدل و زبان یاد دار و هرگز فراموش مکن و سبحوه بکرة واصیلا قال ابن عباس

رضی الله عنها المراد من التسبیح الصلوة ای نماز بامداد کنید و شبانگاه الا صیل
مابین العصر الی اللیل هو الذی یصلی علیکم وملائکته لیخرجکم من الظلمات
الی النور وکان بالمومنین رحیما خداوند را بسیار یاد کنید باخلاص که
وی خداوندیست که کند بر شما مومنان قال القتبی یصلی علیکم تبارک علیکم
ومنک یغفر الله لکم والصلوة من الله الرحمت ومن الملایکة الاستغفار
کما قال خبرا عنهم فاغفر للذین تابوا واتبعوا سبیلک لیخرجکم من الظلمات الی
النور تا برون آرد شما مومنان ذاکر را و استغفار ملایکه از تاریکیها
بنور یعنی نگاهدارد تان از تاریکیهای کفر و دارد تان بر نور ایمان ونظیره
الله ولی الذین امنوا یخرجهم من الظلمات الی النور والثانیة لیخرجکم من الظلمات
القیامة الی نور الجنة وکان بالمومنین رحیما خداوند لم یزل ولا یزال
است بر مومنان رحیم بود و رحیم باشد وکان بمعنی حال و ماضی و مستقبل
هرسه آید تحیتهم یوم یلقونه سلام واعد لهم اجرا کریما سلام دیگر وعده
مرین مومنات ذاکر را ان روز که خدای را بینند سلام گویند مومنان
را گوید سلام علیکم یا عبادی انا عنکم راض فهل انتم عنی راضون فیقولون
باجمعهم یا ربنا کل الراضی واعد لهم اجرا کریما و تا بوقت سلام رسد
آماده کرده ام شما را آمرزش و مزد بزرگ یعنی بهشت و نعیم وی وان
از لطف خدا ایست عزوجل وکرم وی بابنده که از معاملت بنده بدو چیز
خبر داد ذکر و نماز اذکروا الله ذکرا کثیرا وسبحوه بکرة واصیلا و وعده هفت
کلمه است یکی رحمت از خود و دوم استغفار از ملایکه و سیوم اخراج از
ظلمات بنور چهارم رحمت پنجم دیدار ششم سلام بوقت دیدار هفتم مزد
بزرگ قوله عزوجل یا ایها النبی انا ارسلناک شاهدا ومبشرا ونذیرا
وداعیا الی الله باذنه وسراجا منیرا بآیت اول بستود مومنان ذاکر را
و بدین آیت خبر داد که رسول را فرستادم برسانیدن این مژده بشما گفت ای

خبر کننده از من ای از

خبر کننده
از من ای بزرگوارترین خلق من ما فرستادیم ترا گواه بر کردار آنت تو تا
گواه باشی بر اعمال کافر و مومن بحسب ارسله اثبات رسولی و لیت ما ترا
گواه و مزکی فرستادیم بر اعمال امت و همت پیغامبران گواه بوده اند
بر اعمال امت خود کما قال تعالی فکیف اذا جئنا من کل امة بشهید وجئنا
بک علی هولاء شهیدا قوله ومبشرا ونذیرا ای ارسلناک مبشرا ونذیرا و فرستادیم
ترا تا مژده دهی مومنان را و بیم کنی کافران را وداعیا الی الله باذنه ای و از
وداعیا و فرستادیم ترا بخلق خواننده بخداوند تعالی بامر وی یعنی فرستادیم ترا
بخلق خواننده بخداوند تعالی بامر وی یعنی فرستادیم ترا تا خلق را بفرمودهٔ
مطیع را بزیادت طاعت خوانی و کافر را بایمان خوانی و فاسق را بطاعت
خوانی و سراجا منیرا ای و روشن کن سراجا منیرا و فرستادیم ترا چراغ تابان
که اصل آن چراغها و نورها وی بوده است بجا عشق وصف کرد که چراغ همه اهل
خانه را نور دهد و از یک چراغ همه عالم نور گیرد و از نور وی هیچ کم نشود قوله
تعالی وبشر المومنین بان لهم من الله فضلا کبیرا ما ترا مژده دهنده
و بیم کننده و آنگاه بفرمودش که مژده کراده گفت مژده ده مومنان را که این برا
است از خداوند تعالی فضل بزرگ و هرچه وعده است از خداوند تعالی در
نیکوی بنده هم بفضل و لیست نه آنکه بر خداوند تعالی ما چیزی واجب است قوله
قوله عزوجل ولا تطع الکافرین والمنافقین ودع اذیهم وتوکل علی الله
وکفی بالله وکیلا امت مصطفی علیه السلام دو قسمت بودند مومنان بودند
بحق ایشان گفت وبشر المومنین دیگر کافران بودند با اقتراحها چنانکه مصطفی
را گفتند استعمل بعض الهتنا وقل لشفاعتهم خداوند گفت عزوجل ولا تطع ملحدان
آن کافران را و رنج اقتراح که کنند ودع اذیهم واگر ترا بیازارند دست بدار از
ازار ایشان یعنی اینست که بدل کینه کشیدن ایشان آسان تر گیر چندان آسان
گرفت موافقت زبان برداری را که روز احد سر و دندانش بشکستند و دعا

بر نیکو کردن شان کفت اللهم اهد قومی فانهم لا یعلمون واقرع بن حابس
بیامد وکفت یا محمد چیزی بخش مرا ازانچ تو داری ونه از مال خود ویرا انچ
وی بیکی تو ازما در وپدر خویش درویش مانذی فاعطاه مایة من الابل فیها
فی وسط القبیلة فقالوا لمن هذه قال لاقرع قالوا انه لم یکن له قوت یوم
امس فمن این له هذه الیوم فقال اقرع اعطانی محمد فانه یعطی عطاء لا یخشی
الفقر فاسلم جمیع اهل القبیلة ببرکة کرم علیه السلام وان هم صفاته ذکر
فی التوریة جل یدیه حلما قوله وتوکل علی الله اکر ترا وعید کنند مترس توکل
بر من کن که بسنده است خداوند عز وجل نکاه دارنده وکار سازنده وکیل نام
خدا ایست ودر اسمای متشابه است برای نامی است که در وصف مخلوقات دو وجه
وکثرتی تقاضا کند که حال وکیل دون حال موکل بود ودو صفات ما
زین چنین وصف بر خداوند جایز نبود الا انک این نام در قران آمده است
که خداوند تعالی خود را وکیل کفت رب المشرق والمغرب لا اله الا هو
فاتخذه وکیلا وقالوا حسبنا الله ونعم الوکیل واخبار بسیار آمده است
لا جرم ما نیز بکوییم لکن معنی در وی طلب کنیم بخلاف وصف او بیان کوییم
وکیل یعنی حافظ است وکفایت کننده وسازنده کار که همه خلق عالم عاجز
آیند از ساختن کار وی سازد ودر او کس حاجت نیاید چنانکه مصطفی
ساخت با همه خلق دشمن ومخالف قوله عز وجل یا ایها الذین آمنوا اذا
نکحتم المومنات ثم طلقتموهن من قبل ان تمسوهن فما لکم علیهن
من عدة تعتدونها فمتعوهن وسرحوهن سراحا جمیلا کفت ای
مومنان چنانکه من نیکویی کردم با شما شما نیز نیکویی کنید با خلق وحق ایشان
بکزارید ای مومنان چون زنی کنید مومن زنان را ثم طلقتموهن من قبل ان
تمسوهن باز طلاق دهید شان پیش از انکه بسوده باشید یعنی من قبل
ان تجامعوهن کنی عن الجماع بالمس فما لکم علیهن من عدة تعتدونها نیست شما را

شوهارا برین زنان مطلقة قبل الدخول هیچ عدت که بشمرید شما آن
عدت را که شمردن عدت زنان مر شوهارا کما قال تعالی فطلقوهن لعدتهن
واحصوا العدة اینجا عدت نیست شما شوهارا برایشان فمتعوهن بدهید
شان متعه دستی جامه باندازه طاقت سوی وان واجب شود کما قال تعالی
وان طلقتموهن من قبل ان تمسوهن وقد فرضتم لهن فریضة فنصف ما فرضتم
قوله وسرحوهن سراحا جمیلا او دست بازدارید شان دست باز داشتن
نیکو کما قال او تسریح باحسان قوله عز وجل یا ایها النبی انا احللنا لک
ازواجک اللاتی آتیت اجورهن وما ملکت یمینک مما افاء الله علیک
وبنات عمک وبنات عماتک وبنات خالک وبنات خالاتک اللاتی
هاجرن معک وامراة مومنة ان وهبت نفسها للنبی ان اراد النبی
ان یستنکحها خالصة لک من دون المومنین این آیت بیان فضل
مصطفی است باباحت وتوسعت نکاح واحکام وی شرف وبیان تخصیص
وی بر امتان باباحت زیادت چهار زن بی بدل با حصر کننده از من حلال
کردم ترا زنان تو انکه داده کابین ایشان معناه اوجبت اجورهن ای مهور
هن آنانکه معین کرده وواجب کرده کابین ایشان چه که هر چه کسی را از خود
واجب کردی ومعین کردی چنانست که دادی وما ملکت یمینک واحللنا لک
ما ملکت وحلال کردیم ترا بملک یمین انچ تو مالک وی کردی مما افاء الله علیک
از انچ خدای تعالی از نصیب تو از غنیمت بتو باز کردانید وبنات عمک و
بنات عماتک وبنات خالک وبنات خالاتک اللاتی هاجرن معک این
همه حلال کردیم بر تو از انها که هجرت کرده اند برابر تو تا اکر در دار الحرب باشند
نکاح روا نباشد وشرط نیست مقارنة هجرت با رسول الله تا اکر بعد هجرت
رسول هجرت کرده باشند نکاح روا باشد وآن چنانست که کفت واسلمت مع
سلیمان لله رب العالمین مقارنة را نیست یعنی آوردم انچ وی آورد اینجا باز

يعني هجرت كرده‌اند چون تو وامراة مومنة وهي ام شريك ان وهبت نفسها
للنبي وحلال كردم ترا نكاح زني مومنه كه خويشتن بتو بخشيد بي كابين واين
هيچكس را حلال نبوده است نه نبي را ونه غير نبي را واين خاص فضل وبزرگي
مصطفي راست قوله ان اراد النبي ان يستنكحها خالصة لك اگر خواهد پيغامبر
كه نكاح كند ورا خالصة لك من دون المومنين اين حكم خالص ترا است دون مومنان
قوله عز وجل قد علمنا ما فرضنا عليهم في ازواجهم وما ملكت ايمانهم لكيلا
يكون عليك حرج وكان الله غفورا رحيما بدرستي كه دانستيم آنچ ما حكم كرديم
بر مومنان و در زنان ايشان و در بندگان ايشان يعني حكم ايشان آنهاست
كه پيدا كرديم لكيلا يكون عليك حرج اين همه بيان كرديم تا نبود بر تو كه مصطفايي
و بر مومنان تنگي در كار نكاح وكان الله غفورا رحيما لم يزل ولا يزال حيث
دفع امور النكاح علي عباده قوله تعالي ترجي من تشاء منهن وتؤوي اليك
من تشاء ومن ابتغيت ممن عزلت فلا جناح عليك ذلك ادني ان
تقر اعينهن ولا يحزن ويرضين بما اتيتهن كلهن والله يعلم ما في
قلوبكم وكان الله عليما حليما يرجي بهم علا بهن يقال ارجيت الامر وارجاته
اي اخرته وتؤوي اليك اي تضم بدانكه اين آيت ما بعد لا يحل لك النساء
من بعد تقديم و تاخير ترجي من تشاء هر چند در تلاوت متقدم است در
نزول متاخر است از آيت والذين يتوفون منكم ويذرون ازواجا وصية لازواجهم
اينجا نيز همچنين است كه چون آيت تاديب زنان رسول عليه السلام بيامد ان
كنتن تردن الحيوة الدنيا وزينتها خداوند را و رسول ورا اختيار كردند و حال
در آن روزگار تنگ بود چون ايشان با تنگي حال بارسول اقرار كردند خداوند
تعالي ايشان را آن داد كه بر زنان دوست تر بود و بر هيچ دوست ترا زان
نبود يكي كه ستوري خاص ورا بود و بروي بدل نيارد خداوند گفت ترا البته
ايشان كردم حلال نيست زنان را زايشان تا بدل كردن يكي از ايشان بر ني

ترا اخرة

ترا اخرة تو با ايشان باش تا حال تنگ بود حكم اين بود چون حال بر گشت
و فراخي پيدا آمد و غنيمت بسيار گشت اين آيت منسوخ شد بدين آيت كه ترجي
من تشاء منهن وتؤوي اليك من تشاء حكم تراست يا محمد كه تاخير كني
از خود آنرا كه خواهي والارجاء بالتاخير قوله تعالي وارجه واخاه اي احبسه واخر وقت
له قوله واخرون مرجون لامر الله ومنه المرجي الذي يوخر العذاب عن المذنب
تاخير كني از نوبت آنرا كه خواهي ازين زنان يعني هر كرا خواهي بدار و هر كرا
خواهي دست باز دار وتؤوي اليك من تشاء و بخود آر آنرا كه خواهي ازين
زنان واين پارسي است ومعني ومن ابتغيت ممن عزلت ولكن بخود باز آري
آنرا كه نوبت وي يا نوبت آن زن تاخير كرده اوليتر وزو نيكتر ست روشنايي
چشم زنان واندوهگين نابودن ايشان ويرضين بما اتيتهن كلهن و خشنود
كردند زنان بدانچ بدهي شان همه را از نوبت گويند ورا حلالست طلاق ما همين
طلاق نداد ما را مي بدار و جاي شكرست رضا دهيم والله يعلم ما في
قلوبكم خداوند تعالي داند آنچ در دلهاء شماست از شكر اين نعمت و سپاس
وي و دشخوار كردن بدين امرها وكان الله عليما حكيما خداوند داناترست بدانكه
امرها وي بگذارد و حليمست بدانكه خلاف كند كه فرار كدارد چون اين آيت بيامد
و آيت لا يحل لك النساء من بعد منسوخ شد مصطفي عليه السلام نوبت نگرداند
و برهمان عادت مي بود پيش از نسخ آيت بود تا آن وقت كه بيماري وفات
وازو آمد اين زنان را عذر خواست گفت مرا حال نزديك آمد و شما را پيش ازين
نفقي نيست دستوري هست تا باقي عمر بخانه عايشه گذارم چون زنان رسول ورا
اختيار كردند خداوند تعالي گفت لا يحل لك النساء من بعد ولا ان تبدل
بهن من ازواج ولو اعجبك حسنهن الا ما ملكت يمينك وكان الله علي
كل شيء رقيبا نيست ترا كه بر ايشان بدل آري بعد از آنكه ايشان ترا گزيدند
ولا ان تبدل من ازواج وقوله تبدل اصله تتبدل وهو خطاب النبي عليه السلام

لیس لک ان تبدل علی امراة من نسائک غیرها منت تراکه بدل کنی یکی از
ایشان را ولو اعجبک حسنهن واگر چند خوش آید ترا نیکوئی وی بوصف کردن
مثل الا ما ملکت یمینک مگر بلک یعنی بنده وکان الله علی کل شیء رقیبا ای
حافظا قوله تعالی یا ایها الذین آمنوا لا تدخلوا بیوت النبی الا ان یوذن
لکم الی طعام غیر ناظرین اناه ولکن اذا دعیتم فادخلوا فاذا طعمتم فانتشروا
ولا مستانسین لحدیث ان ذلکم کان یوذی النبی فیستحیی منکم والله
لا یستحیی من الحق واذا سالتموهن متاعا فاسالوهن من وراء حجاب ذلکم
اطهر لقلوبکم وقلوبهن وما کان لکم ان توذوا رسول الله ولا ان تنکحوا ازواجه
من بعده ابدا ان ذلکم کان عند الله عظیما ای گروید کان در میاید بخانهٔ
رسول ونزول وی آنست که رسول را علیه السلام عادت بود که اصحاب صفه را
بنوبت بخانه مهمان بردی از انکه ایشان مردمی بودند زبان از سوال وطمع کوتاه
کرده بعضی یاران بودند تا باسلام درآمده وبر راه خانه رسول نشستندی وچون
رسول بخانه رفتی ایشان هم با یاران بنشستندی وبخانه رسول درآمدندی ونان
خوردندی وانگاه حدیث درافکندندی وبکرار الحدیث درگشتندی و
رسول را گران آمدی ولیکن حلیم وشرمگین بود وهرگز سخن کسی نبریدی و
دست از دست نکشیدی وچشم را از کشتی بزگرفتی ابتدا خداوند تعالی
آیت فرستاد یا ایها الذین آمنوا لا تدخلوا بیوت النبی الا ان یوذن
لکم الی طعام غیر اناه ای غیر منتظرین ادراکه ای گروید کان در میاید بخانه
رسول مگر دستوری دهد شما را بدرآمدن بطعام لانهن ازواجه فی الجنة وقیل
انما منعن ان ینکحن فی حیوته او طلقهن لان الرجل یلحقه الغضاضة بنکاح
غیره امراته فصانه الله تعالی عن ذلک ولهذا منع الرجل من نکاح امراة
المطلقة ثلثا الا بعد زوج عقوبة له علی ارسال عدد الثلاث عن یده وقیل
بعضی گفته بودند از منافقان اگر رسول علیه السلام زینب را طلاق دهد یا بمیرد من زن

وی را

وی را بزنی کنم نهی کرد خداوند تعالی ازین گفت ان ذلکم کان عند الله
عظیما این ازان شمار رسول را یا بدرآمدن بخانه وی دستوری وی وبزنی
کردن عیالان وی بلا از بعد وی گناه بزرگست یعنی عقوبت بزرگ قوله
عز وجل ان تبدوا شیئا او تخفوه فان الله کان بکل شیء علیما ای بدانید
واشته بودند بزنی کردن عیالان وی را از بعد وی وبعضی انکار را کرده بودند
هردو وعید کرد وگفت اگر اشکار کنید چیزی از رسول ویا نهان دارید بپوشیده
خداوند بوی وبهمه چیزها داناست جزا ان بدهد قوله تعالی لا جناح علیهن
فی آبائهن ولا ابنائهن ولا اخوانهن ولا ابناء اخوانهن ولا ابناء
اخواتهن ولا نسائهن ولا ما ملکت ایمانهن واتقین الله ان الله
کان علی کل شیء شهیدا چون ایت حجاب بیامد زنان رسول پیش خود را
بکس ننمودند اگر هم قرابت ایشان بود وقرابان عیالان رسول پیش بخانه
رسول در نیامدند آیت آمد ودستوری کرد قرابت را گفت لا جناح علیهن
فی آبائهن بزه نیست وعتاب وملامت نیست بر زنان رسول بر ترک
الحجاب عن ترک الحجاب عن ابائهن برانکه درآیند بر ایشان ونه در حق
پسران ایشان ولا اخوانهن ولا ابناء اخوانهن ولا ابناء اخواتهن
ولا نسائهن وبزه نیست بر ایشان که درآیند بر ایشان زنان مسلمانان
اضافت با ایشان بحق ایمان است نظیره واستشهدوا شهیدین من رجالکم
تخرج الکافر من جمله ذلک کذلک ههنا معناه لا جناح علیهن ان لا یحتجبن عن
نساء المومنین فاما علیهن الاحتجاب عن نساء الکفار لانهن لیصفن
بین یدی ازواجهن ولا ما ملکت ایمانهن ای الاماء خاصه ویقول سعید بن المسیب
قال بعضهم اراد به العبید والاماء وبایح لهم الدخول علیهن بما روی عن
عایشه رضی الله عنها وام سلمه انه کان یدخل علیهما مکاتبهما وقال تعالی
لیستاذنکم الذین ملکت ایمانکم والمراد منه العبید خاصه هذا یقوی القول الاول

وپسران شوي را روا بود كه آرايش ان بدرِه ببينند كما قال تعالى او ابناء بعولتهن
روي ان الحسن والحسين رضي الله عنهما كانا لا يريان ازواج النبي عليه السلام
هكذا روي عمرو بن دينار عن محمد بن علي قال ابن عباس رضي الله عنهما ان
رويتهما لهن لحلال وراي الحكم في ازواج النبي عليه السلام وفي ساير المسلمين
سواء ولعل الحسن والحسين ذهبا اليه الا احتياطا بترك رويتهن قوله واتقين الله
وبترسيد اي زنان از مخالفت امر خداي تعالى بترك الحجاب والانكشاف لمن
لا يحل النظر اليهن ان الله كان على كل شيء شهيدا الظاهر قوله عز وجل
ان الله وملائكته يصلون على النبي يا ايها الذين امنوا صلوا عليه وسلموا
تسليما انگاه خداوند تعالى پيدا كرد بزرگي جاه وقدر وي تا بسبب نداند از از
ور اگفت وي بدان محلت كه در صلوت منت ودر صلوات فرشتگان منت
هر انبه خداوند تعالى با بي نيازي وي فرشتگان با ماكي ايشان درود مي فرستند
بر پيغامبر وگفتيم كه صلوات از خداي رحمت است يعني خداوند تعالى رحمت ميفرستد
بروي ونيكويها ميكند با وي وفرشتگان نيكوي ميخواهند ورا از من شما كه مومنانيد
صلوت دهيد اي ثنا نيكو گوييد ورا و بزرگ داريد ورا و سلام كنيد بروي
سلام كردني عن كعب عجرة رضي الله عنه قال لما نزلت الاية قلنا يا رسول
الله عرفنا السلام عليك يعني السلام عليك ايها النبي ورحمة الله وبركاته
فكيف الصلوة عليك فقال النبي عليه السلام قولوا اللهم صل على محمد وعلى
آل محمد كما صليت على ابراهيم وعلى آل ابراهيم انك حميد مجيد وبارك على محمد
وعلى آل محمد كما باركت على ابراهيم انك حميد مجيد قوله عز وجل ان الذين يوذون
الله ورسوله لعنهم الله في الدنيا والاخرة واعد لهم عذابا ابت اول
گفت صلوات دهيد بر رسول ومي ازايد بس آيت وعيد آزارندگان ياد كرد و تعظيم
و بزرگ ورا آزار وي را آزار خود نهاد وچنانكه طاعت وي را خود نهاد و وعيد وي
لعنت جاودان ياد كرد در دنيا و آخرت و آماده كرده است عذاب خوار كننده ذليل

الابتين

الايتين في قاذفي عائشة رضي الله عنها وعن ابيها والذين يوذون المومنين
والمومنات بغير ما اكتسبوا فقد احتملوا بهتانا واثما مبينا آنانكه ميازارند
مومنان را از مردان وگروهگان را از زنان بي انكه از ايشان چيزي آمده
باشد كه سزاوار آزار گشته باشند در حق آزار خداوند ورسول يعني گناه شرط
باز نكرد ودر حق آزار مومنان ياد كرد از بهر انكه هرگز روا نبود كه از خداي
ورسول چيزي آيد كه بنده را خوش بايد كردن در آزار ايشان وباز در حق
بندگان روا بود چنانكه كسي را بگفته باز گشتند يش وزنا كنند حد زنندش از اين
معني شرط كرد بغير ما اكتسبوا فقد احتملوا بهتانا واثما مبينا اي ارتكبوا كبيرة
عظيمة ومعني بهتان ياد كرديم آنجا كه خداوند گفت اتاخذونه بهتانا واثما
مبينا قوله عز وجل يا ايها النبي قل لازواجك وبناتك ونساء المومنين
يدنين عليهن من جلابيبهن ذلك ادنى ان يعرفن فلا يوذين وكان
الله غفورا رحيما بدان ايت نهي كرد از آزار مومنان ووعيد ياد كرد آزار
ايشان ودرين آيت بفرمود بجاي ماندن آن چيزها كه سبب كرده مر ا
از زنان مومنان را گفت بگوي يا پيغمبر گسته از من زنان خود را ودختران
خود را فاطمه ورقيه وام كلثوم را هر سه از خديجه بودند رضي الله عنهن و
پسر ديگر بود طيب وطاهر قاسم ديگر پسر بود از ماريه وليكن ابراهيم
بود گفت بگوي زنان ودختران خود را وزنان مومنان را يدنين عليهن من
جلابيبهن اي يلبسن الاردية تا نزديك آري بخود اشاجها ر خود را يعني تا كردن
آرند بخود چادر گلا را وبرهيات مصليان بيرون آيند ذلك ادنى ان يعرفن
فلا يوذين اي آن نزديكتر وسزاوارتر كه بشناسند شان فلا يوذين وميازارند
شان واين بدان گفت كه پيش از دعوت رسول در مدينه زنا كردن انگشتي را
بود وخوابها بود وكنيزكان واشتندي وبمرد وادندي وعبد الله بن ابي منافق
ازين جمله بود تا كنيزكان خود را بكره بزنا ميفرمود تا آيت آمد ولا تكرهوا فتياتكم

على البغاء وعاقبت ايشان زنا نكريستن بود وسنك اندر خستن وبيرون
كفتن با ايشان خداوند عز وجل بفرمود زنان مصلحه را كه شما در جادر صلاح
بيرون اييد تا بشناسند تان كه شما اهل اين كار نه اييد وبيازارند تان و
كان الله غفورا رحيما وخداوند تعالى امرزنده ورحمت كننده آن زنست
كه فرمان برداري كند امر خداوند را قوله عز وجل لئن لم ينته المنافقون
والذين في قلوبهم مرض والمرجفون في المدينة لنغرينك بهم ثم لا
يجاورونك فيها الا قليلا اكر شما زنان اين علامت صلاح رو پيدا
كنيد واين منافقان بيمار دل ارجاف خلق افكنند در مدينه بخبرها كه عكس بوند
مردمان باز نه ايستند از آزار شما منافقان بر دو قسمت بودند يكي ظاهر
منكر وكافر بودند وديكر باطن بشك بودند هر دو كروه را ياد كرد وهكذا ذكر
القفال في تفسيره لنغرينك بهم يعني لنسلطنك عليهم پارسي وي براغالم
ترا بر ايشان يعني دست دهيم وفرا كذاريم ترا بر ايشان ونصرت دهيم وفرمان
دهيم ترا بحرب ايشان قوله ثم لا يجاورونك فيها الا قليلا همسايكي نكنند
ايشان با تو درين شهر مدينه مكر اندكي يعني همه را هلاك ومستاصل كنيم وبعضي را
بغربت افكنيم واز خان ومان شان آواره كنيم ملعونين اينما ثقفوا اخذوا
وقتلوا تقتيلا تا بدان رسد كه بفرماييم ترا بحرب ايشان در حال كه ملعونانند
يعني در لعنت خدا اند ودر لعنت فرشتكان ومومنانند كي كه وي مسلماني
را بيازرد وي سببي لعنت مومنان بروي بود خاصه منافقان كه هر كجا كرفته
شوند اين بطريق اخبارست وليكن معنى وي معنى امرست يعني بدان وقت
كه فرمان دادم ترا بحرب ايشان هر كاه ازين منافقان برين وصف يابي
بكش كه من نشان كردم بر نفاق ايشان وعلامت كردم از بعد اين اكر باز
نه ايستند ايشان نفاق از خود اشكارا ميكنند وهر منافقي كه از خود اشكارا
كند بكشند شان سنة الله في الذين خلوا من قبل ولن تجد لسنة الله تبديلا

اي هكذا

اي هكذا واجب سنة الله من قبل چنين رفته است سنت خداوند تعالى در
پيشينيان كه هر كه مومنان را بيازرده است بي سببي من لعنت كرده ام
مومنان را وهلاك كرده ام ازارندكان را ولن تجد لسنة الله تبديلا ونيابي
سنة خداوند عز وجل بدل كردني قوله تعالى يسألك الناس عن الساعة
قل انما علمها عند الله وما يدريك لعل الساعة تكون قريبا چون وعيد قيامت
بشنيدند كفتند كي خواهد بودن اين قيامت خداي كفت عز وجل مي پرسند
ترا يا محمد از كي قيامت رد وانكار را نه قبول را قل انما علمها عند الله بكو
مر ايشانرا علم كي قيامت نزد خداوند عالم الغيب وليست وما يدريك لعل
الساعة تكون قريبا وچه دانى تو يا محمد كه قيامت نزديك است بودن
وي يا دور وهرچه خواهد بود بوده انكار قوله عز وجل ان الله لعن الكافرين
واعد لهم سعيرا بدرستي كه لعنت كرده است كافران را وآماده كرده است ايشانرا
عذاب دوزخ جاودان قوله تعالى لا يجدون وليا ولا نصيرا نيابند اين
كافران هيچ دوستى وياري كه برهانندشان از عذاب جاودان قوله تعالى
عز وجل يوم تقلب وجوههم في النار يقولون يا ليتنا اطعنا الله واطعنا الرسولا
اين آن روز باشد كه مي كردانند رويهاء ايشان را در آتش يقولون يا ليتنا اطعنا الله
واطعنا الرسولا پشيمان شده باشند از مخالفت امر خداي ورسول كويند كاشكي
ما طاعت داشته بوديمي خداي را ورسول وي را وتاسف خورند وپشيماني برند
درشتن سران خود ربنا اطعنا سادتنا وكبراءنا اي علماونا كما قال تعالى انه
لكبيركم الذي علمكم السحر كويند اي خداوند ما طاعت داشتيم مهتران خود را
وبزركان خود را فاضلونا السبيلا كم كردند ما را از راه راست ربنا آتهم ضعفين
من العذاب والعنهم لعنا كبيرا اي خداوند ما بده مرايشانرا درين دوزخ
عذاب دوباره يعني عذاب شان كن دو چندان كه ما را كنى والعنهم لعنا كبيرا
ولعنت شان كن لعنتي بزرگ يعني برهين شان دور دار از رحمت والعنهم

تعبا کبیرا ای زد فی تعنتهم وهما متقاربان فی المعنی لان الکبر کثیر قوله عز وجل
یا ایها الذین آمنوا لا تکونوا کالذین اذوا موسی فبراه الله مما قالوا وکان
عند الله وجیها این آیت تنبیه است که مصطفی را متهم مدارید اندر اخراج خمس و اورا است
گوی دارید و رای گزید که آن بود چون قوم موسی مباشید که با ایمان بوی
متهم داشتند تا بعضی ورا متهم کردند ببرص و ادره و برنجانیدند و بیازردند
وذکر القفال فی تفسیره عن ابی هریرة رضی الله عنه عن النبی صلی الله علیه وسلم
قال ان موسی کان حییا ستیرا لا یکاد یری من جلده شیء استحیاء منه فآذاه
من اذاه من بنی اسرائیل یعنی موسی بغایت شرمنده بود و از شرم را
اعضا خود پوشیده داشتی تا بعضی گفتند ورا برص است یا آفتی دیگر چه چنین
خویشتن می پوشد و اختیار مفسر بر وی است و این چنان است که
گویند مذهب اعتزال از شاگردان حسن بصری افتاد که ایشان گفتند و
از کبیره چنان حذر کردی دیگران از کفر اگر نه آن بودی که کبیره نزد وی کفر
بودی و اگر نه این چنین نگفتندی کذلک ! هما همین تعیب بر گرفته قراءة
الله مما قالوا ای اظهر الله تعالی برائته پیدا کرد خداوند تعالی پاکی وی از آن عیب
که انبیا علیهم السلام تمام خلق و تمام صورت باشند منزه از آن عیبی که سبب
تحقیر باشد تا چون دعوت کنند دل کس از ایشان نفرت نگیرد و جامه برنداده
که بنزد ایشان اهل عظیم است این دو چیز وکیف اظهر برائته روزی با بنی
آمده موسی علیه السلام و جامه بر سنگی نهاد و چون بر آمد سنگ روان شد و
موسی علیه السلام دنبال روان شد دل از دست بود و بدم جامه میرفت وی
گفت ثوبی ثوبی و ازار چون بر شد برتن او وی بر جهد اگر در زیر آماس بودی
پیدا بودی تا قوم ورا چنان دیدند اگر تغیر ایذا برص یا آماس آید بدین دلیل
برات و هو حسن صحیح و قیل آزار موسی از قوم آن بود که چون پیش رفتی
گفتندی متکبر است و چون در میان رفتی گفتندی می بترسد و چون باخر رفتی گفتندی

وچون

وچون بکرانه رفتی گفتندی که در وی آزار رسولست چنانکه قوم موسی گفتندی
فبراه الله مما قالوا و شفقت وی بر ایشان و دلاوری و بزرگی وی خداوند
تعالی پیدا کرد تا گفتندش از اهب است اوریک و عوج و انشار بگشت و قیل آزار آن
بود که موسی را گفتند تو هرون را بکشتی تا موسی با هفتاد تن بطور میرفت از
راه بگور هارون رفت و بانگ کرد یا هرون خداوند تعالی ورا زنده کرد تا جواب
داد که بمرده ام و مرا کس نکشته است فبراه الله مما قالوا امنیت وکان عند الله
وجیها ای واجاه وقدر موسی بنزد خداوند تا جاه و قدر بود بر حذر باشی از
آزار کسی که با قدر و جاه بود بنزد خداوند عز وجل یا ایها الذین آمنوا اتقوا
الله وقولوا قولا سدیدا یصلح لکم اعمالکم ویغفر لکم ذنوبکم ومن یطع الله
ورسوله فقد فاز فوزا عظیما ای مومنان از خدای بترسید و راست گوئید
آنچ گوئید و دروغ مگوئید وکس را میازارید عصیان قوله یصلح لکم اعمالکم
قال ابن عباس رضی الله عنهما صلاح العمل قبوله وقیل و هو قول ابن عباس
والضحاک وقتاده وقولوا قولا سدیدا ای قولوا کلمة التوحید و هو اظهر کلمة
توحید اسد میگفت از آنکه وای راستست که در وی نفی کردن خدائیست
از غیر خدای تعالی و اثبات خدائیست مرورا و این کلمهٔ توحید را نامها
بسیارست بعضی بسوره ابرهیم یاد کردیم قوله ومن یطع الله ورسوله ای
ومن یطع الله فیما امره ورسوله فیما بیّن فقد فاز فوزا عظیما قول رازرو بود
یا ایمنی از مکروه قوله عز وجل انا عرضنا الامانة علی السموات والارض و
الجبال فابین ان یحملنها واشفقن منها وحملها الانسان انه کان ظلوما
جهولا ای عرضنا الامانة علی السموات والارض ای عرضنا الامانة وتضییعها علی
اهل السموات والارض واهل الجبال اذ لم یحمل هذه الامانة عن الملائکة
الله تعالی به عرضه علیهم تعریضه ابائهم ان فی اداء الامانة ثوابا وفی تضییعها
عقابا فالامانة هو الامر والنهی علی سبیل الابتداء او شرط الثواب والعقاب

ذریت ایشان را کفت تا بکیرند این طاعتی وهذه معصیتی وهذه جنتی وهذه
ناری ان اطعتم جزیتم وان عصیتم عوقبتم فقالت الملائکة ان کان هذا
العرض عرض حتم فلا وجه القبول وان کان هذا عرض الاختیار رغبة ترکنا
الثواب مخافة العقاب نطیعک ولا نعصیک طرفة عین ثم عرض علی ادم عرض
وجب یعنی خلقة فی الاصل علی الابتداء کما قال تعالی انا خلقنا الانسان من
نطفة امشاج نبتلیه چون خلق داشته بود وچون ملایکه وخلق که داشته بود وچون
ستوران وسایر المخلوقات قوی بی بالیت نی داشته وییک داشته
با فزید آدم را ومبتلا کردش بامر ونهی واین آن معنی است که رسول کفت
علیه السلام لو ان هذا القوم لم یذهبوا فجاء الله تعالی بقوم یذنبون قوله
فابین ان یحملنها سر باز زدند از برداشتن این امانت نه رد وسبک داشتن
امر را بل که خوف عاقبت را که بهاروت وماروت بدکرفتن بجه دند بدیدند
کرانیت ترا مبتلا کرد بسر در آمدند ایشان بترسیدند واشفقن منها کفتند
نه لغت ونه راحت خواهیم نه ابتلا وخوف ونیکو اورده اند که یکی از وصف
کذاشتکان سیر خود لنت وهذا لم یبت بنی قط سبحان ومن اشتغل به
حرم عن الاداء امانة کما قال تعالی تاکلون کما تاکل الانعام قوله وحملها
الانسان ای اهله وخلقة لذلک حتی حملها کما قال تعالی وما خلقت الجن والانس
الا لیعبدون قوله انه کان ظلوما جهولا یعنی بعضی ازین ادمیان ستمکارند
بر خود بترک قبول وکذلک فرمان واین کافران اند جهول اند بعاقبت عاقبت
کار خود اند چه عذاب اماده کرده ام شان ولا یجوز ان یحمل هذا
علی آدم علیه السلام لان الظلوم ابلغ فی الذم من الظالم والجهول ابلغ فی الذم
من الجاهل والله تعالی ذم الکافرین بالظلم فقال والکافرون هم
الظالمون وبالجهل فقال قل افغیر الله تامرونی اعبد ایها الجاهلون فکیف
یجوز ان یوصف آدم بما هو ابلغ من ذم الکافرین ولان فی جواز هذا اثبات

الناقص واختلاف فی القرآن وهو وصفه بالمدح تارة وبالذم اخری یعنی بار
عرض کرد بر آدم بر سبیل حتم ووجوب بشرط ثواب وعقاب بپذیرفت مراد
از انسان آدم است با همه فرزندان که انسان اسم جنس است کما قال تعالی
لا ان الانسان لفی خسر وهو اسم جنس الا تری انه استثنی من المؤمن
المؤمن الصالح آدم کفت یارب بپذیرفتم باید که مرا یاری دهی خداوند کفت بلی
یاری دهم هر طاعتی که درای توفیق ونهمت باهر جهدی توفیق است وبا
هر سختی ریا خدا لا لت بخیری آید که یک باری بنده را از خداوند ان کزیش
را چون کوشش بیا فزید تا از کشتن بار حشمت برخواهی اقبة بکیرد ود طبق
آزموده است تا قرار کنی بار دیکر نکری این یاریست از خداوند تعالی کفت یارب
فرزندان من با چندین دشمن چکونه طاعت دارند خداوند کفت بعزت جلال
من که تا جان در تن ایشانست اختیار ابتلا با قیست توبه کنند توبه ایشان
بپذیرم انه کان ظلوما جهولا این هاء کنایتست با آدم که باز کردد بعضی ایشان
باز کردد وان منافقان اند ومشرکان یعنی ان بعض الانسان کان ظلوما
جهولا ورا بود که دو چیز یاد کرده شود ودیکی اسم وعقب وی کنایت یاد کرد
واین کنایت یاد کرد واین کنایت بیک چیز باز کرده نه بهر دو کما قال تعالی انی
جاعل فی الارض خلیفة وهو اسم آدم علیه السلام واولاده ثم قوله عز نفسه
فیها ینصرف الی بعض الاولاد دون آدم والانبیاء والمطیعین الا تری انهم
لم یفسدوا فی الارض ولا سفکوا الدماء وهو دلیل قوی حسن وکما قال تعالی
لتؤمنوا بالله ورسوله وتعزروه وتوقروه وتسبحوه وهذه الکنایات ترجع الی
الله تعالی دون النبی علیه السلام کذلک ههنا ذکر آدم باسم الانسان
حتی یدخل اولاده تحته ثم ذکر الکنایة عقیبه انه کان حتی یرجع الی بعض اولاده
وهم المنافقون والمشرکون که نشاید که آدم بقبول این امانت مستحق ایشان
مذمت شوند دلیل برین که کفت لیعذب الله المنافقین والمنافقات

والمشركين والمشركات ويتوب الله على المؤمنين والمؤمنات وكان
الله غفورا رحيما اي من لم يقبل هذه الامانة گفت عذاب کند خداي تعالى مردان
وساحق زنان را ومشرک مردان را ومشرک زنان را ومراد از ابتلا وعرض امانت
تعذيب ايشانست ديگر گفت ويتوب الله على المؤمنين والمؤمنات وهم
القابلون لهذه الامانة ودر گذارد خداوند تعالى از مومن مردان ومومن زنان
چنانکه گفت منافق ومشرک بي عذاب نماند هيچ مومن نا آمرزيده نماند وكان
الله غفورا رحيما واين تاويل حسن بصري است رحمه الله که ياد کرديم وذكر
الكلبي في تفسيره انه كان ظلوما جهولا يرجع الى آدم اي انه كان ظلوما في
الخطيئة جهولا بعاقبة امره واين درست نيست که ظلوم بر وزن فعولست
کثرة تقاضا کند وادم را اين يکبار بود وعقب وي توبه وپشيماني بود
مر ورا ظلوم نگوييم هر چند آدم گفت ربنا ظلمنا انفسنا که اسم بليغتر از وصف
بود چون ظالمش نگوييم ظلوم که غايت مبالغت را بود که گوييم پس تاويل
صحيح پسنديده آنست که ياد کرديم وقال بعض المفسرين ان آدم لما حضرته
الوفاة قال يا رب من تخلف بعدي فقال اعرض خلافتك على جميع الخلق فعرضها
فكل اباها غير ولده تفسير سورة سبا مكية وهي اربع وخمسون آية وثمان
ماية وثلث وثمانون كلمة والف وخمسماية واثنى عشر حرفا وعن ابي بن
كعب رضي الله عنه عن النبي صلى الله عليه وسلم انه قال من قرا سورة سبا
لم يبق نبي ولا رسول الا كان له يوم القيامة رفيقا ومصافحا ونظم السورتين
سورة الاحزاب لبيان وصف المنافقين وذمهم وبيان معاملات اهل
الاسلام ووصف المؤمنين ومدحهم وسورة سبا لبيان وصف الكفرة وذمهم
وبيان حجة الوحدانية والرد على الكفرة ووعيدهم بالعذاب في الدنيا والآخرة
بسم الله الرحمن الرحيم قوله عز وجل الحمد لله الذي له ما في السموات
وما في الارض وله الحمد في الآخرة وهو الحكيم الخبير حمد وثنا مران خداوندرا

که درست

که درست آنچ در آسمانها وزمين است ور وا بود که اين بمعنى امر بود وقولوا
در ابتداء وي مضمر بود ور وا بود که ابتداء ثنا بود از خداوند خود را في ذكرنا
في تفسير سورة الفاتحة حمد من نفسه لنفسه واستحمد من خلقه والف ولام جنس
راست اي سزاوار همه حمدها وليست مالک آسمان وزمين وما بينهما وليست وله
الحمد في الآخرة روا است حمد در ان جهان که مالک آن جهان وليست وهو
الحكيم الخبير وليست حكيم محکم است امر ونهي وي وصنع وي عالم بسراير است لم
يزل ولا يزال ثم كشف عن معنى الخبير فقال يعلم ما يلج في الارض وما يخرج منها
وما ينزل من السماء وما يعرج فيها وهو الرحيم الغفور اي اعليها وانچ
برايد بر آسمان از فرشتگان بر آوردن اعمال بندگان وهو الرحيم الغفور
الک بدين وصف داند آنچ فرشتگان بر مي آرند از افعال بندگان وي
پوشيده بر ايشان قوله تعالى عز وجل وقال الذين كفروا لا تاتينا
الساعة قل بلى وربي لتاتينكم عالم الغيب لا يعزب عنه مثقال
ذرة في السموات ولا في الارض ولا اصغر من ذلك ولا اكبر الا في
كتاب مبين بدين آيت خبر داد که کافران مر او صفت کردند بعجز گفتند هرگز
زنده نشويم تا قيامت نخواهد بودن وتحت اين وصف کردنست خداوند را عز وجل
برحمتي او لا تجوز في رحمة الله حكمته اهمال المسي العادي عن العقوبة وترك
ذلك في الدنيا فوجب ان يكون دار اخرى لانتصاف المظلوم من الظالم
گفتند کافران نيايد قيامت اي نخواهد بودن قل بلى وربي بلى رد ما قبل است
واثبات ما بعد است وربي قسم است از مصطفى بامر خداوند لتاتينكم لام تاكيد است
وجواب قسم است اي بگو يا محمد ان کافران را اين منکران بعث را که ميت چنانکه
شما مي گوييد که قيامت نخواهد بودن عالم الغيب لا يعزب عنه اي وربي عالم الغيب
گفتند پس بيگمان خواهد بودن گفت خداوند عز دانند که وي عالم غيب است غايب نيست
از علم من هم سنگ ذره که در آفتاب بگردد در هفت آسمان وبهمه عالمست که وي

آخر مدة است الايعلم من خلق قيل لا يعزب عنه مثقال ذرة من اعمال العباد غائب
نيست از علم وي از اعمال بندگان هيچ يک ذره وليکن با همين فرموده است
فرشتگان را کتابت اعمال ايشان حجت را بر ايشان ليجزي الذين آمنوا
وعملوا الصالحات اولئک لهم مغفرة ورزق کريم اي لتاتينکم ليجزي
الذين آمنوا قيامت بيايد شما تا جزا دهد مومنان مطيع را بثواب ايشان
اولئک لهم مغفرة ورزق کريم ظاهر قوله تعالى والذين سعوا في آياتنا
معجزين اولئک لهم عذاب من رجز اليم آنانکه سعی کنند در ابطال
و انکار آيات ما معاجزين در حال گمان بردن ايشان بعاجز کردانيدن
ما از آوردن قيامت ومعجزين بغير الالف اي مثبطين سعی کنند در حال
عاجز کردانيدن ديگران يا قرار بقيامة وايمان بآيات يعني باز دارندشان از
گروش بقيامة اولئک لهم عذاب من رجز اليم ايشانراست عذابي از عذاب
دوزخ دردکين قوله تعالى ويري الذين اوتوا العلم الذي انزل
اليک من ربک هو الحق ويهدي الى صراط العزيز الحميد اي ويعلم کني
عن العلم بالرؤية کفت ميدانند آنکسانيکه ايشانرا داده شده است علم
کتابها يعني توريه روا بود که اين علما اهل کتاب باشند از گروه کان ميدانند
ايشان که آنچه فرستاده شده است بتو که محمدی از نزد خداوند تو حقست ويهدي
الى صراط الحميد وراه نمايد اين کتاب براه راست خداوند که عزيزست وحميد
قرآن راه نمايد بهمه است وخداوند تعالى عزيزست وحميدست کس وراغلبه نکند حميد
است باستايش خلق قوله عز وجل وقال الذين کفروا هل ندلکم على رجل
ينبئکم اذا مزقتم کل ممزق انکم لفي خلق جديد افترى على الله کذبا ام
به جنة بل الذين لا يومنون بالآخرة في العذاب والضلال البعيد کفتند ليا
منکران قيامت واين کران کننده ديگران را که راه نماييم شما را بردی که خبر کند
شما را چون بميريد وپاره پاره شويد در گور وبا خاک شويد شما را دو بار انکم لفي خلق جديد

شما ديگر

شما ديگر بار آفرينش تو آييد واين بر سبيل تعجب واستحالت گفتند اي عجب
آيد تا آن که مي گويد از بعد آنکه خاک گرديد ديگر باره جمله زنده گرديد افترى على
الله کذبا ام به جنة استفهام بمعنی النفي دروغ ميگويد آنکه ميگويد بل الذين لا
يومنون بالآخرة في العذاب والضلال البعيد اي نيست دروغ ميگويد خداي
تعالى ونيست ديوانه وليکن آنان که نمی گروند بقيامت در عذاب اند
بران جهان ودر گمرهی دور در عذاب گفت شان از آنکه نخواهند بودن
قوله تعالى افلم يروا الى ما بين ايديهم وما خلفهم من السماء والارض
ان نشأ نخسف بهم الارض او نسقط عليهم کسفا من السماء ان
في ذلک لآية لکل عبد منيب اين وعيد است يا نمي بينند ونمي نگرند ونظر
ميشد ايشان اندرست از آسمان و زمين وآنچه پس ايشانست از آسمان
و زمين يعني هرچه رويند ونگردند در ملک منند ودر قدرت منيد ان نشأ
نخسف بهم الارض اگر بخواهيم بزمين فرو بريم شان او نسقط عليهم کسفا
من السماء واگر بخواهيم پاره از آسمان بر ايشان افکنيم همه را هلاک کنيم
ان في ذلک لآية لکل عبد منيب وآنچه ياد کرديم در اول سورة يا اينجا
از بيان قدرت وآفرينش آسمان و زمين وما بين وي ودانستن آنچه بزمين
درآيد وآنچه برون آيد وفرستادن فرشتگان وبزمين فرو بردن وبآسمان
وآسمان زدن برشما آيات ونشان پيداست بر قدرت ما بآوردن قيامت
مر هر بنده باز گردنده را بخداوند تعالى ولقد آتينا داود منا فضلا
يا جبال اوبي معه والطير والنا له الحديد ان اعمل سابغات وقدر في
السرد واعملوا صالحا اني بما تعملون بصير بدرستی وراستی که بداديم داود
را از ما فضلی يعني فضل نهاديم اورا بر ديگران ببعضی چيزها وگفتيم هر
خداوند به بنده بود از خير ديني ودنيا وي همه را فضل گويند که اين فضل
وليت آن فضل چه بود آن بود که قلنا يا جبال اوبي معه گفتيم تا کوهها

تسبیح کنید یا داود اوبی ای سبحی واصله التادیب فی السیر و هو ان یسیرا
النهار کله و ینزل لیلا کانه اراد اوبی النهار کله بالتسبیح الی اللیل روا
یارا و عبادت دادیم والطیر بالنصب والرفع فمن قرا بالنصب ای و سخرنا
له الجبال والطیر ومن قرا بالرفع فهو معطوف علی الجبال و قوله اوبی این امر
تسخیرست نه امر تکلیف که کوه مکلف نیست و از اهل خطاب نیست ولیکن
معنی آنست که مسخر کردانیدیم کوه را و مرغان را دلیل چشم نا دارنده الی طعام
خوردن را یا با جماعت رسول خواستن بخانه وی در آنکه نه شما را نا خوانده
نهی است از طفیلی کردن و عن انس بن مالک رضی الله عنه قال انا اعلم
الناس بهذه الآیة لما هدیت زینب الی رسول الله علیه السلام فکانت معه
فی البیت وصنعت طعاما فجاء القوم فکانوا فی البیت ورسول الله
علیه السلام یخرج القوم مکانهم ویرجع وهم قعود فانزل الله تعالی هذه الآیة
الی قوله من وراء الحجاب فقام القوم وضرب رسول الله علیه السلام الحجاب
قوله فاذا دعیتم فادخلوا ولیکن چون بخوانند تان در آیید فاذا طعمتم
فانتشروا چون طعام بخوردید پراکنده ولا مستانسین حدیث و انس مجوئید
بحدیث و صحابه رضوان الله علیهم اجمعین نهی کرد از انس جستن جز بقرآن چنانکه
بعضی یاران از رسول قصه و سمر شنیدن میجستند آیت آمد الم یان للذین
آمنوا ان تخشع قلوبهم لذکر الله ان ذلکم کان یوذی النبی یعنی این چه کردیم
از طفیلی کردن و بخانه رسول علیه السلام بی دستوری وی در آمدن و از
پس طعام سخن بیفایده گفتن ساختن این همی بخانه مصطفی را و آزار گی
بود و از شما بدین فیستحیی منکم وی شرم میدارد از شما که شما را باز دارد وی
می ماند تان بدین والله لا یستحیی من الحق و خداوند تعالی بجای نماند حق را و بیان
حق را که حیا از وصف خداوندست نفی وی روا نبود ولکن لا یستحیی یعنی
لا یترک است و اصل استحیا از حیوة است و مراد از حیوة بقاست الا آنکه شرم از حیا

کوید

کوید از آنکه هرکه از چیزی شرم دارد آن کار رها کند چنانچه باشد و هذا معنی
قوله ان الله لا یستحیی ان یضرب مثلا ای لا یترک و در وصف مصطفی شرم روا
بود بپارسی گفتن و در وصف خداوند نباید گفت که شرم داشت خداوند
ولیکن باید گفتن که رها کرد و نفی وی خداوند روا بود ولیکن نفی حیا نفی ترک
بود قوله واذا سالتموهن متاعا و هذه کنایت یرجع الی قوله لا تدخلوا بیوت
النبی ای مومنان چون بخواهید از زنان پیغامبر متاعی عضاره تا و کمی با شیشه
وما اشبهها فاسالوهن من وراء حجاب از پس پرده خواهید و تا این وقت
جانهارا حجاب نبود جانها را پرده ساختند و این آیت را آیت حجاب گویند
ثم نبه علی المعنی و قال ذلکم اطهر لقلوبکم وقلوبهن اینک یاد کردیم شما را
از اول آیت تا اینجا پاکیزه تر و بی تهمت تر و پاک تر بود دلها شما مومنان
را و دلها زنان رسول را علیه السلام و رضی عنهن قوله عز و جل وما کان
لکم ان توذوا رسول الله نیست شما را که بیازارید رسول خدای را با هلاک
الکلت عنده فتوخروه عن حاجته الی نسائه ولا ان تنکحوا ازواجه من بعده
ابدا الطلاق او مات و نیست شما را که بزنی کنید ایشانرا هرگز از بهر آنکه زنان
وی مادران شمااند کما قال تعالی وازواجه امهاتهم و دیگر معنی آنست که
زنان رسول وی باشند بهشت و زن در بهشت شوی آخرین را بود کما قال
حذیفه لامراته ان سرک ان تکونی فی الجنة زوجتی ان جمعنا الله فیها فلا
تتزوجی بعدی فان المراة لآخر ازواجها فلذلک حرم علی ازواج النبی
علیه السلام ان ینکحن بعده زنی که بابت دیگر همچنین خبر داده انا سخرنا الجبال
معه یسبحن بالعشی والاشراق الآیه اخبر عن التسخیر بالامر مبالغة فی بیان
جلاله و در اظهار عظمة الوهیه علی حسب عادت العرب قوله والنا له الحدید
این فضل دیگرست ای آهن نرم کردانیدیم و را چون خمیر معجزه و را نا [illegible]
منجوارست میکرد از هر آهنی که بودی ان اعمل سابغات ای الدروع الواسعة

زموديم ورا كه ماهها فراخ كرد تمام وقدر في السرد يعني تقدير كن واندازه
كن در بوستن السرد والوصل يقال سرد وواحد فرد يعني آنست كه حلقها يك
اندازه كن يكي كلان نزديكي خود تر نكرد تمام استوار تر آيد وقيل السرد نسج حلق
الدروع ويسمى صانع الدرع السراد والزراد والزراد بدل من السين كالسراط
والزراط اي لا تجعل المسامير دقاقا فتقلق ولا غلاظا فتكسر الحلق واعملوا
صالحا وكفته داريد اين زره را در سبيل خداوند تعالى ورا بود كه امر عام بود اي
بمقابله اين نعم كه ما داديم ترا عمل صالح كن اي همچنين برهين عمل بكنيد انه
بما تعملون بصير ظاهر قوله تعالى ولسليمان الريح غدوها شهر ورواحها
شهر واسلنا له عين القطر ومن الجن من يعمل بين يديه باذن ربه
ومن يزغ منهم عن امرنا نذقه من عذاب السعير اي وسخرنا لسليمان
الريح غدوها شهر ورواحها شهر ومسخر كرديم مر سليمان را باد كه تخت وي بجاي شبانگاه
يك ماهه را ببردي وشبانگاه يك ماهه راه باز آوردي قرارگاه وبامداد
بصحره بودي به بيت مقدس از انجا هر كجا خواستي بامداد يك ماهه راه
برفتي تا شبانگاه بباشيد وشبانگاه بقرارگاه خود باز آمدي واسلنا
له عين القطر اي اذبناه وروان كرديم سليمان را چشمه مس كه اخته القطر
النحاس از انجا كه چشمه بودي رفت تا انجا كه سد ياجوج وماجوج انجا كه
قرب معجزه سليمان را وقفع است محمد را تا ذو القرنين بيامد وآن
بيافت وآن بند بكرد كما ذكرنا في اخر الكهف قوله عز وجل ومن الجن من
يعمل بين يديه باذن ربه ومسخر كرديم ورا شيطانان كه كار ميكردند پيش وي
بامر خداوند تعالى ومن يزغ منهم عن امرنا نذقه من عذاب السعير وهر كه گشتي
ازين شيطانان از امر سليمان بحث بندي ورا عذاب سوزنده وآن آتش بود
كه خداوند تعالى فرمان داده بود باره آتش را و در دست تازيانه سليمان
نهاده اگر بمشرق تا مغرب ديوي از فرمان وي گشتي آتش بجستي او ويرا بسوختي

ديگران

ديگران در بند بودي بندي بودي شان همه را بقهر وجبر مسخر سليمان ميداشت
قوله عز وجل يعملون له ما يشاء من محاريب وتماثيل وجفان كالجواب
وقدور راسيات اعملوا آل داود شكرا وقليل من عبادي الشكور
اي اين شيطانان كار ميكردند سليمان را انچه وي خواستي از محرابها وبناء مسجدها
وخانها وشهرها وتماثيل وصورتها ميكردندي از سنگ وغير وي نه صورتها
بلك صورت عباد وزهاد وكسان نيك بعبادت وزهد معروف بودندي چون
بمردندي روا بودي در شريعت سليمان صورت ايشان كردن تا چون
بر ايشان بنگريستندي از عبادت زهاد ايشان ياد كردندي ايشان حريصتر
بودندي بر عبادت ودرين منسوخ است بشريعت ما وجفان كالجواب وخاديه
كردندي كاسهاء كلان چون حوضها الجابية وجمع الجوابي وقدور راسيات وديگ
كردندي ديگها بلند واستوار راسيات اي ثوابت في اماكنها كوهي را ميبايد
تهي كردندي كه سليمان هم نبي بود وهم ملك وبا وي بر تخت وي بنشستندي كه
بسيار بودند ولا محاله ايشان را طعام بايستي وديگ وكاسه باندازه قوم ساختندي
اعملوا آل داود شكرا اي آل داود كار كنيد ومراد از آن داود وسليمان است خطاب
وي بلفظ جمع ياد كرد وكراهت وبزرگي ورا وورا بامر مخصوص كرد وهر يك
نعمت مخصوص بود كس را اين نعمت نبوده است كه ورا چنانكه گفت رب
هب لي ملكا لا ينبغي لاحد من بعدي تا بدانيد كه شكر باندازه نعمت واجب شود
وقليل من عبادي الشكور واندكيست از بندگان من شاكر اگر مراد از دنيا
شكر شكر اعمال بود واينها مطيعانند ومطيعان در جنب عاصيان اندك كند قوله
عز وجل فلما قضينا عليه الموت ما دلهم على موته الا دابة الارض تاكل
منساته فلما خر تبينت الجن ان لو كانوا يعلمون الغيب ما لبثوا في
العذاب المهين ما سليمان را بشكر فرموديم وي ما را بنده شاكر بود وما كار وي
بساختيم هم بزندگاني وي وهم بس مرگ وي گفت ما چون قضا كرديم بر سليمان

مرگ را وان چنان بود روزی در عبادت ایستاده بود که ناگاه ملک الموت
بیامد سلیمان گفت یا ملک الموت جیتنی زایرا ام قابضا فقال لا بل قابضا
سلیمان گفت پس زمان ده تا بجانب روم واهل را بدرود کنم گفت زمانه
نیست گفت زمان ده تا بنشینم گفت زمان نیست گفت زمان چگونه است
گفت چنانکه هم برین حال که هستی سینه بر عصا نه و بروی تکیه کن سلیمان علیه السلام
بر عصا تکیه کرد و ملک الموت برهمان حال جان ازوی بر داشت روی بقبله
ویک سال همچنان بماند و دیوان وی کارهای راندند و دیوان کارها سخت
میکردند وی آمدند از دور او را می دیدند در محراب ایستاده گفتندی بعبادت
در ایستاده است کسی را زهره و گستاخی آن نبودی که بروی فراز آمدی
تا انگاه که چوب خوارک عصاء او را بخوردند و عصا را میانه کاواک شد کرانیا
باروی بپای رسید بشکست و سلیمان علیه السلام بیفتاد و انگاه بدانستند وی
از دیر باز مرده است واین بجهة خدای بود بر شیطانان که ایشان دعوی علم
غیب کردندی و خداوند تعالی همیشه حجت حق باقی داشته است المنساة
عصا وهی مفعلة من نسات الدابة اذا سقتها قوله فلما خر تبینت الجن
ان لو کانوا یعلمون الغیب ما لبثوا فی العذاب المهین قوله تبینت الجن
ای اظهر امرها ویجوز ان یکون معنی قوله تبینت الجن ای علمت الجن وظهر
لها العجز وکانت تسترق السمع وتلبس علی الناس بذلک انها تعلم الغیب فلما
خر سلیمان زال الشک فی امرها فانها اقرب بالعجز فی مصحف عبد الله تبینت
الانس ان الجن لو کانوا یعلمون الغیب چون سلیمان علیه السلام بیفتاد
پیدا شد شیطانان جهل ایشان که اگر ایشان علم غیب دانستندی درنگ نکردندی
سالی در عذاب خوار کننده یعنی در کارها سخت قوله عز وجل لقد کان لسبا
فی مساکنهم آیة جنتان عن یمین له بلدة ورب غفور آیت اول قصه
شاکران بود و بقاء نعمت ایشان واین آیت قصه سبا سانت و زوال

نعمت ایشان

نعمت بر ایشان و سبا نام مردیست که ورا هفت پسر بوده است و نام همه
ایشان معد تفسیر فقال آورده است فقال الفعال لقد کان لسبا وهم قبایل
بر جمله باشانیم ابا السبا رابن یشجب ابن یعرب ابن قحطان فذکران
سبا ولد سبعة رهط حمیر و کهلان ابن سبا و عمرو بن سبا و الاشعر بن
سبا و انمار بن سبا و مراب سبا و ابن عمرو سبا بوی باز خواندندی گفت
بدرستی و راستی که بود اهل سبا را در بارگاه ایشان آیتی انگاه تفسیر کرد که این
آیت چه بود گفت جنتان عن یمین وشمال دو بوستان از راست و چپ مراد
ازین دو بوستان آن نیست که دو بوستان بعدد بلکه مراد آنست که
بر راست و چپ ایشان همه بوستان بود الا انکه هر چه بر راست بود یک بوستان
گفت و هر چه و چپ بود یک بوستان گفت مراد ازین همه آنست که بر گرد بر گرد
ایشان همه بوستان بود نظیر این چنانست که گفت لهم من فوقهم ظلل من
النار و من تحتهم ظلل زیر و زبر یاد کرد مراد آن نیست که آتش زبر و زیر بود
بلکه گرد بر گرد در گرفته بود هر چند که بدو طرف خبر داد کذلک ها هنا یعنی
این نیست که گرد بر گرد همه بوستان بود بر نعمت در بسیاری بمحلی بود که اگر
پیرزنی زنبیلی بر سر نهادی واز بن جویها و بدان سر جویها برفتی
زنبیل پر میوه شدی بی انکه دست بجای دراز کردی رسول فرستادیم بایشان
کلوا من رزق ربکم فرمان بردشان بخورید از روزی خداوند شما و بمقابله آن روزی
که خدای شکر گوئید کاری بود این آسان تر از شکر واله بلدة طیبة ورب غفور
شهر خوش دادیم تان بر نعمت و ایمن و آب روان و خداوند تعالی امر کارها
بگروید تا گذشته بیامرزد فاعرضوا فارسلنا علیهم سیل العرم وبدلناهم
بجنتیهم جنتین ذواتی اکل خمط واثل وشیء من سدر قلیل روی از
شکر بگردانیدند یعنی بر کفر بایستادند رسول نگرویدند ما ایشان را عقوبت
چه کردیم فارسلنا علیهم سیل العرم بفرستادیم برایشان بند آب را ای بکلی

القوم المساة لا واحد له من لفظه وقیل واحدها من لفظه وقیل واحدها
عرمة واین چنان بود که شهر سبا در یمن و بر ایشان صحرایی بود بلند و با
فراخی و اندرین صحرا سه دریاچه بود مانند سه حوض بزرگ که آب باران و
چشمها بدین سه حوض گرد آمدی و ایشان این سه حوض و بندها کرده بودند
و میخها آهن استوار کرده باول سال حوض اول بگشادندی و بمیانه سال
حوض دوم و بآخر سال حوض سیوم و آب باندازه پیوسته می رفتی چون ایشان
ناسپاسی کردندی خداوند تعالی موشان آفرید بیک روایت بادندانهای آهنین
تا آن بندها ببریدند قوت آب بندها را بشکست روی از بالا بنشیب داد
و شهر ایشان را غرق کرد و چندان غربیخ و سنگ فرود آورد که زیر هر درختی
یک مرد بالا غربیخ گرفت بشکر نعمت بجای ماندند آب بر ایشان گماشتیم
و بزوال نعمت شان عقوبت کردیم شهر و باغ هلاک شد لیکن مردمان بماندند
که چون بدیدند که مذاب بشکست از شهر بیرون گریختند قوله و بدلناهم بجنتیهم جنتین
خداوند تعالی میگوید بدل دادیم شان بدان دو بوستان شان دو بوستان
دیگر ذواتی اکل خمط و اثل و شیء من سدر قلیل و هی کل شجرة تعظم ذات
شوک وقال قتادة الخمط الاراک والاثل شبیه الطرفاء الا انه اعظم منه دو
بوستان که بودی و باروی درخت اراک بود و درخت خار چنبری اندک از سدر
یعنی از بعد آنکه نعمت فراخ و بسیار داده بودیم نعمتی دادیم شان در تنگی خوردنی
و نیز اندک سدر درختی است بروی طلح کونه ذلک جزیناهم بما کفروا این کردیم
جزا کار ایشان کردیم چرا که ناسپاسی کردند و بر ایشان ظلم و ستم نکردیم
وهل نجازی الا الکفور بزوال نعمت جزا نکنند مگر ناسپاسی قوله عز وجل و
جعلنا بینهم وبین القری التی بارکنا فیها قری ظاهرة وقدرنا فیها السیر
سیروا فیها لیالی وایاما آمنین نعمت ایشان هلاک کردیم لیکن میان ایشان
و میان شهر برکه کردیم و روی بفراخی نعمت زمین شام و فلسطین و مقدم است

وبها و شهرهاء ظاهر نهادیم که چون یکی از این شهرها بگذشتند دیگر ظاهر
شدی یعنی بیابان دشوار نشود که مسافران را برفتن رنج بودی وقدرنا فیها
السیر و تقدیر کردیم اهل سبا را برفتن درین راهها سیروا فیها لیالی وایاما آمنین
رسول آمد شان آن یک نعمت را شکر نکردند زوال آمد اکنون این یکی را شکر
کنید چه کردندی اگر راه بر شما دشوار شود دور تر از این نهادی هم ناسپاسی کردند و
گفتند فقالوا ربنا باعد بین اسفارنا وظلموا انفسهم فجعلناهم احادیث ومزقناهم کل
ممزق ان فی ذلک لآیات لکل صبار شکور ای خداوند ما دور کردان
میان سفرها ما ما نمی کردیم وظلموا انفسهم وستم کردند بر تنهاء خویش بسبب
وجعلناهم احادیث ما ایشان را حدیث کردانید یعنی همه را زیر و زبر کردیم
تا ایشان همه سمر و افسانه و حدیث گشتند ومزقناهم کل ممزق و پراکنده
کردیم شان جدا ان فی ذلک لآیات لکل صبار شکور اندرین قصه ایشان
عبرت هر صبر کننده را و در بلا و محنت با ترس دل و با دانستن نعمت از
خدای چنان گفت وما بکم من نعمة فمن الله قوله ولقد صدق علیهم ابلیس ظنه
قصه سبا یاد کرد باز گفت ابلیس گمان خود راست کرد گمان برده بود و گفت
ثم لآتینهم من بین ایدیهم ومن خلفهم الایة قوله ولا تجد اکثرهم شاکرین و این
گفته بود که ما دوزخی می آید عظیم باطل و عرض دانست که در اهلی بود خداوند
گفت که شیطان گمان خود راست کرد بر ایشان فاتبعوه الا فریقا من المؤمنین
متابعت کردند و این کافران مگر اندکی از مومنان قوله عز وجل وماکان
له علیهم من سلطان الا لنعلم من یؤمن بالآخرة ممن هو منها فی شک
وربک علی کل شیء حفیظ بودی که بعضی را وهم افتادی که شیطان را آن
قدرت بر آدمی خبر داد که منت و را جز وسوسه و تزیین و منت و نبود
مر شیطان را بر ایشان سلطان وسوسه و تزیین مگر تا به بینیم کردید لقاء
ما را زنا کردیده الا لنعلم من یؤمن بالآخرة ای لنری علم بعینه رویت است که علم

یعنی رویت بسیارست و همچنین رویت بمعنی علم و قیل لنعلم ای لنمیز تا جدا
کنیم تمیز بین وسوسه وی کرویده را ممن هو منها فی شک از انکه در شک
است و رقابة و قیل لنعلم ای لنعلم و ربک علی کل شیء حفیظ ظاهر قوله تعالی
قل ادعوا الذین زعمتم من دون الله لا یملکون مثقال ذرة فی السموات
ولا فی الارض وما لهم فیهما من شرک وما له منهم من ظهیر انگاه
این اثبات کنندگان پرگوراهی باز نماید بطلان ایشان گفت بگوی یا محمد
این گاوران بخوانید آنانرا که خدای میخوانند بدروغ بدون الله لیکشفوا
عنکم الضر ولا تحویلا الکیم النفع بگوی بخوانند تا ازتان باز دارند نفعی بشما یا
باز دارند ضرری و زیانی از شما باز بدید که ایشان گفت لا یملکون
مثقال ذرة فی السموات ولا فی الارض ایشان مالک ذره نیستند
در آسمان و زمین و دیگر ایشان را قدرت آن نیست که بمقدار ذره نفعی
بشما آرند یا ذره ضرر از شما باز دارند در هفت آسمان و زمین وما لهم فیهما
من شرک وایشان را هیچ انبازی نه در آفرینش آسمان و زمین انبازی
چون بود که مالک ذره نیستند وما له منهم من ظهیر و نیست خدای را عز و جل
از ایشان هیچ یاری و قوت قوله تعالی ولا تنفع الشفاعة عنده الا
لمن اذن له حتی اذا فزع عن قلوبهم قالوا ماذا قال ربکم قالوا الحق
وهو العلی الکبیر کافران گفتند ما این بتانرا و فرشتگانرا بدان می پرستیم
تا شفیع ما باشند بقیامة خدای گفت عز و جل منفعت کند شفاعة هیچکس
بنزد خداوند عز و جل الا لمن اذن له مگر آنرا که خداوند دستوری دهد
شفاعة کردن وی حتی اذا فزع عن قلوبهم پس اضمارای شما میگویید
ما این بتانرا و ملایکه را بامید شفاعة می پرستیم و کس شفاعة نتوانند کردن
بی دستوری و از هیچ دستوری نبود مر بتانرا و فرشتگانرا شفاعت شما
که فرشتگان بدان مخلند که چون فرمانی رسد از خداوند بجبرئیل بحجب آویان

ازهول

از هول و فزع و هیبت امر خداوند اثار جلال و قدرت و هیبت وحی خداوند
بروی جهان پدید آید که فرشتگان هفت آسمان بترس و فزع افتند
حتی اذا فزع عن قلوبهم چون آن خوف و ترس و فزع از دلهای ایشان بود
شدی قالوا ماذا قال ربکم گفتندی این فرشتگان هفت آسمان مران فرشتگان
را و را سدرة المنتهی را که چه فرمود خداوند تعالی مر شمارا جواب دادندی قالوا
الحق حق فرمود و حق آنست جامع که اگر گفتندی نماز فرمود و روزه فرمود
بدان بلیغی نبودی که گفتندی حق فرمود و سزاست که از وحی خداوند عز و جل
بفزع و هیبت افتند کما قال الله تعالی فابین ان یحملنها واشفقن منها
از انکه وحی علیه و کبیر و هذه روایة ابن مسعود رضی الله عنه ذکره ابن مقسم
تفسیره و ذکر القفال فی تفسیره که ملایکه شفاعة خواهند فرمانی چون فرمان
شفاعة رسد شان از هول و هیبت و فزع فرمان بفزع افتند انگاه چون
فزع ایشان برده شود گویند این فرشتگان که ایشانرا فرمان شفاعة خواستن
بود این فرشتگان فرمان آرندگان را الشفاعة ماذا قال ربکم غایت تواضع و
بندگی را چه فرمود خداوند شما تا آن کنیم قالوا الحق وهو العلی الکبیر گویند حق
فرمود وی جز بحق نفرماید که وی عالیست و بزرگوار و این آیت را نظم و تفسیر
بیابت دشوار است و ظاهر تر اینست که یاد کردیم قوله تعالی قل من یرزقکم من
السموات والارض قل الله وانا او ایاکم لعلی هدی او فی ضلال
مبین بگوی یا محمد کیست که روزی دهد شمارا از آسمان و زمین وانا او ایاکم
لعلی هدی او فی ضلال مبین و شما مارا مخالفید و ما شمارا مخالفیم و یا ما و یا شما
بر راه راستیم یا دیگر بود یکی پیدا یعنی با ما بر حقیم یا شما و این نه شک است در حق
خداوند این لطف و توفیق در خطابست و این نظر آنست که در قصه جبرئیل
گفت وان یک کاذبا فعلیه کذبه وان یک صادقا یصبکم بعض الذی یعدکم این نه
شک است یا اثبات دروغ راست بر موسی علیه السلام این لطف و توفیق در خطاب است

كذلك ههنا اي هر آينه از ما يكي بر حقست اكنون تفكر وتدبر بايد كردن تا حق
از باطل بدليل وحجت جدا كنيم قوله تعالى قل لا تسألون عما اجرمنا ولا
نسأل عما تعملون بگوي ايشان يا محمد كه پرسيده نشويد بقيامت از گناهان ما يعني
اگر ما بر حق نباشيم شما را از ما نپرسند ولا نسأل عما تعملون ونپرسند ما را از
شما گنهاي شما را جزا كار شما دهند وما را جزا كار ما ودين جزاي بود قل يجمع
بيننا ربنا ثم يفتح بالحق وهو الفتاح العليم بگوي هم از دو گروه آرد ميان
ما خداوند عز وجل ثم يفتح بيننا بالحق پس حكم كند خداوند ما ميان ما ميان
ما بحق وحكم بحق آنست كه مومنانرا حكم كند ببهشت جاودان وكافرانرا
بدوزخ جاودان وهو الفتاح العليم وي خداوند تعالى حكم كننده است
ودانا است بحكم قوله تعالى قل اروني الذين الحقتم به شركاء كلا
بل هو الله العزيز الحكيم بگوي ايشان يا محمد بنمائيد بمن آنرا كه در رسانيد
ورا بخداوند تعالى بانبازي يعني اونيز حقيقة ذلك وصحة حجة ذلك كلا وكلا در
قرآن قسم را آيد ورد را آيد واينجا در راست سخن نيست ورد انباز و
نيست چنانكه شما ميگوييد بل هو الله العزيز الحكيم بل رد راست سخن
ايشانرا وتاكيد واثبات مابعداي نيست چنانكه ايشان ميگويند ليكن وي
خداوند غربست وحكيم كسي ورا غلبه نكند وحكم كرده است بعذاب جاودان
آنرا كه ورا انباز صفت كند و برهمين ببرد قوله عز وجل وما ارسلناك
الا كافة للناس بشيرا ونذيرا ولكن اكثرهم لا يعلمون اي جميعا
ونفرستاديم ترا يا محمد مگر داعي همه خلق را ومژده دهنده مر نيكوكارانرا
وبيم كننده مر كافرانرا ولكن اكثر الناس لا يعلمون ظاهر قوله تعالى ويقولون
متى هذا الوعد ان كنتم صادقين ميگويند كي خواهد بودن اين وعده
بگوييد اگر هستيد شمارست گويان قل لكم ميعاد يوم لا تستأخرون عنه
ساعة ولا تستقدمون بگوي يا محمد بخواهد بودن اين ميعاد شمارست وعده‌گاه روزي

كه ازان روز سستر شويد نه پيشي گيريد بران روز قوله تعالى وقال الذين
كفروا لن نؤمن بهذا القرآن ولا بالذي بين يديه ولو ترى اذ الظالمون
موقوفون عند ربهم يرجع بعضهم الى بعض القول يقول الذين استضعفوا
للذين استكبروا لولا انتم لكنا مؤمنين گفتند كافران نگرويم بدين قرآن
ولا بالذي بين يديه ونه بدان كتابها كه پيش ازوي بوده است كه هر رسولي كه
آمده است دعوت كرده است خلق را بخود وبهمه پيغامبران وبكتابهاي پيشين وآن
مشركان عرب بوده اند كه اين گفتند ولو ترى اذ الظالمون موقوفون عند
ربهم واگر نه بيني يا محمد اين كافرانرا ايستاده وبازداشته نزد خداوند
ايشان وبيل وخوار يرجع بعضهم الى بعض القول بازميگردانيد بعضي از ايشان
قول را بعضي اين با آن مي افگنند وآن باين مي افگنند وباز تقصير كرده كه جه
كنند وجه گويند يقول الذين استضعفوا الذين استكبروا گويند اين سفله
وآن اتباع مر سرانرا لولا انتم لكنا مؤمنين اگر شما نبوديد ما مومن بودمي
وقال الذين استكبروا للذين استضعفوا انحن صددناكم عن الهدى
بعد اذ جاءكم بل كنتم مجرمين گويند آن سران مر اين اتباع خويش را
مستضعفانرا انحن صددناكم عن الهدى بعد اذ جاءكم يا ما بازداشتيم شمارا
از هدي يعني كتاب ورسول از بعد آنك بيامد بشما استفهام است بمعني نفي
اي بازنداشتيم شمارا ما را بر شما قهر وجبر نبود بل كنتم مجرمين بلك شما
خود كافر بوديد وقال الذين استضعفوا للذين استكبروا بل مكر الليل
والنهار اذ تأمروننا ان نكفر بالله ونجعل له اندادا واسروا الندامة
لما رأوا العذاب وجعلنا الاغلال في اعناق الذين كفروا هل يجزون
الا ما كانوا يعملون گويند آن اتباع مر آن متبوعانرا بل مكر الليل والنهار
بجبر وقهر باز نداشتيد ما را وليكن مكر وكيد شما بود در شب ودر روز كه شما
ميداريد تا ما را برين روز افگنديد ومكر از افعال كافرانست ليكن چون در شب ودر روز

بود و شب و روز را اضافت کرد کما قال تعالی واللیل اذا یسر و شب نزد و بل که بشب روند ولیکن چون رفتن دو شب بود درست آمد اضافت کردن بشب باز تفسیر کردن مکر ایشان را گفت اذ تامروننا ان نکفر بالله میفرمودید ما را که کافر شویم بخداوند تعالی و نجعل له اندادا و انباز گوییم ورا و اسروا الندامة لما راوا العذاب ای و اظهروا الندامة و اسروا از جمله اضداد است و اشکارا کنند و ندامت را چون ببینند عذاب را وجعلنا الاغلال فی اعناق الذین کفروا و ما غلها در گردن کافران نهیم این خبر دولت از بهر نفی کافران هل یجزون الا ما کانوا یعملون بدین غل نهادن در گردن ایشان جزا نیکنیم مگر جزا آنکه میکردند بدنیا قوله تعالی **وما ارسلنا فی قریة من نذیر الا قال مترفوها انا بما ارسلتم به کافرون** و این تسلی دل مصطفاست و یاری است گفت نه تنها این کافران با شما چنین میکنند که با هر پیغامبری چنین کردند و نفرستادیم ما در هیچ دهی و شهری بیم کننده پیغامبری نه بگفتند این مترفات ایشان توانگران خویشتن فراموش کردگان و نعمت انا بما ارسلتم به کافرون بدانچه فرستاده شده اید بوی منکریم همه آنچه پیغامبران اغلب از توانگران بوده است **وقالوا نحن اکثر اموالا واولادا وما نحن بمعذبین** گفتند ما بمال و پسران بیشتریم ما را عذابی کی بود و اگر ما را عذاب خواستی بودن ما را مال و پسران نداد عرب تفضل بر یکدیگر بمال و فرزند داشتند قوله عز وجل **قل ان ربی یبسط الرزق لمن یشاء ویقدر ولکن اکثر الناس لا یعلمون** بگوی یا محمد این توانگری و فراخی دلیل بابسطی منت نه علت عذاب باز کردن شما تا بدانید که فراخ کننده و تنگ کننده روزی خداوند است ولکن اکثر الناس لا یعلمون ظاهر قوله تعالی **وما اموالکم ولا اولادکم بالتی تقربکم عندنا زلفی الا من امن وعمل صالحا فاولئک لهم جزاء الضعف بما عملوا وهم فی الغرفات آمنون** نیست مالها شما و فرزندان شما که توی

نزدیک میکند

نزدیک میکنید نزدیک کننده شما را بخدا تعالی نزدیک کردنی ای بالتی تقربکم عندنا قربا ولکن مصدر بعبارت دیگر گفت تا بلیغ تر بود در فصاحت کما قال تعالی واتوا النساء صدقاتهن نحلة ای ایتاء الا من آمن وعمل صالحا مگر کسی که نزدیک کند ایمان و عمل صالح الا بمعنی لکن است استثناء منقطع است فاولئک لهم جزاء الضعف بما عملوا لکن آنکه ایمان آرد و عمل صالح کند ایشان راست جزاء مضاعف بکردار ایشان وهم فی الغرفات آمنون و ایشان باشند در کوشکها و قصرها ایمن قوله عز وجل **والذین یسعون فی آیاتنا معاجزین اولئک فی العذاب محضرون** و آنانکه سعی کنند در انکار و ابطال آیات ما در حال که ایشان ایشان بعجز کردانیدن ایشان ما را از عذاب خود معجزین ای مثبطین وقیل معاجزین ای سابقین علی عذابنا اولئک فی العذاب محضرون ایشان در عذاب این جهان حاضر کرده کان قوله تعالی **قل ان ربی یبسط الرزق لمن یشاء من عباده ویقدر له وما انفقتم من شیء فهو یخلفه وهو خیر الرازقین** قد ذکرنا هذا وما انفقتم من شیء فهو یخلفه و آنچه نفقه کنید از چیزی وی خلف دهد آن را و این دلیل میکند که آیت بحق مومنان است و این قبض و بسط ابتلا است بحق ایشان تا شکر واجب شود بر ایشان در بسط و صبر واجب شود در قبض وهو خیر الرازقین وی بهتر روزی دهنده کانست هر که روزی دهد از داده وی دهد قوله **ویوم یحشرهم جمیعا ثم یقول للملائکة اهؤلاء ایاکم کانوا یعبدون** این وعید است در حق کافران آن روز که حشر کنیم شان جمله ثم یقول للملائکة اهؤلاء ایاکم کانوا یعبدون استفهام است بمعنی توبیخ چنانکه خطاب عیسی علیه السلام بمعنی توبیخ که قرآنست ءانت قلت للناس اتخذونی نظر باین همان جواب دهند که عیسی علیه السلام دهد **قالوا سبحانک انت ولینا من دونهم بل کانوا یعبدون الجن اکثرهم بهم مومنون** گویند یا ربنا پاکی تو از عیبها ای منزه

که کسی غیر ترا معبود گیرد انت ولینا من دونهم و تویی معبود و دوست ما نه
ایشان یعنی ما خود را محل عابدی میداریم و ترا معبود خود میدانیم محل معبودی
یکی نهیم و ایشان را یکی فرمائیم که ما را معبودی گیرند بل کانوا یعبدون الجن بل
رد ما قبل است و اثبات ما بعد ای نیست چنانکه ایشان میگویند که ما خود ایم
ایشان را که ما را پرستید و لیکن ایشان اما نرا می پرستیده اند و روا بود که
شیطانان الذمیان بتان آواز می دادند اکثرهم بهم مومنون اکثر
یعنی کل است قوله فالیوم لا یملک بعضکم لبعض نفعا ولا ضرا ونقول للذین
ظلموا ذوقوا عذاب النار التی کنتم بها تکذبون امروز مالک منفعت
نیست بعضی از شما ملایکه مر بعضی را یعنی کافران خطاب هر دو گروه راست
که ذکر هر دو گروه پیش رفته است نفعا ولا ضرا نه نفعی توانند آوردن و نه
ضرری دفع توانند کردن ونقول للذین ظلموا ذوقوا عذاب النار التی
کنتم بها تکذبون ظاهر قوله تعالی واذا تتلی علیهم آیاتنا بینات
قالوا ما هذا الا رجل یرید ان یصدکم عما کان یعبد آباؤکم وقالوا
ما هذا الا افک مفتری وقال الذین کفروا لما جاءهم ان هذا الا
سحر مبین چون برخوانده شود بریشان کافران آیات ما یعنی آیات قرآن
و بیان وحدانیت و حجت وی و بیان مذمت کافران قالوا ما هذا الا رجل
یرید ان یصدکم عما کان یعبد آباؤکم گویند این کافران سران مر اتباع را
که نیست این محمد مگر مردی همی دون میخواهد تا شما را بگرداند از آنچه پدران
شما او را می پرستیدند و این بدان گفتند تا الیشان را بر رسول درست کنند که
طبع آدمی آنست که پدر را دغل بد دوست دارد وقالوا ما هذا الا افک
مفتری و گفتند کافران رسول و کتاب را چون بیامد با ایشان نیست مگر اینها
دروغ بافته از خود می بافد محمد وقال الذین کفروا للحق لما جاءهم ان
هذا الا سحر مبین گفتند کافران چون بیامد حق بر ایشان نیست مگر این جادوی

پیدا قوله تعالی وما آتیناهم من کتب یدرسونها وما ارسلنا الیهم قبلک من
نذیر وکذب الذین من قبلهم وما بلغوا معشار ما آتیناهم فکذبوا
رسلی فکیف کان نکیر وما ندادیم ایشان را هیچ کتابها که درس کنند
ایشان وازوی سخن حق گویند وما ارسلنا الیهم من قبلک من نذیر
نفرستادیم بایشان یعنی بعرب پیش از تو هیچ پیغامبری وکذب الذین
من قبلهم و دروغ زن داشتند این کافران که پیش ازین قوم بودند مر
پیغامبران خود را وما بلغوا معشار ما آتیناهم روا بود که این بجوع است بود
یعنی این کافران است تو نرسند بده یک عمر پیشینیان و اغلب عمر پیشینیان
تا چهار صد سال بوده است یعنی هیچ ظالم و کافر در امت تو در ظلم بحیل
نرسد قوم فکذبوا رسلی فکیف کان نکیر پیشینیان دروغ زن داشتند
رسولان مرا بنگر اکنون که چگونه بود عذاب و عقوبت من بر ایشان این
مکذبان است تا همچنان هلاک کنم که ایشان را قل انما اعظکم بواحدة
ان تقوموا لله مثنی وفرادی ثم تتفکروا ما بصاحبکم من جنة ان
هو الا نذیر لکم بین یدی عذاب شدید این غایت ابلاغ است در
وعظ ای رسول و کتاب فرستادیم و دلایل و حجت پیدا کردیم رسول را معجزها
دادیم بگو و بدین یکی اشنوید بگوی شان یا محمد که پند دهم تان یک چیز
فرد ان تقوموا لله که باشید از بهر خدای را که بخداوند مقر بودند
خدای گفت بایستید از بهر موافقه از بهر مجمعه را و نه از بهر ... حسبت
را و این ایستادن نه بکار رفتن مراد این نیست بپای ایستادن کار رفتن
و زبان برداری چنانکه گویی فلان مراد این نیست که بپای ایستاد مراد
آنست که پیش گرفت کار فلان یعنی از بهر مرا این یکی کار پیش گیرید
مثنی وفرادی دو دو باشند و یکان یکان باشید پس چه کنید ثم تتفکروا
ما بصاحبکم من جنة پس نظر کنید و تفکر کنید در کار محمد که دیوانه میگوید

تدبرین ببینا بر هیچ اثر و علامت دیوانگی هست مرا بمعنی هل است ای هل
یصاحبکم من جنة ای نیست بوی هیچ علامت جنون وقال الحسن رحمه الله
التفکر مراة المومن مراة حسناته وسیاته باز خبر داد که وی کیست ان هو
الا نذیر لکم بین یدی عذاب شدید این معنی ماست که از بعد وی الا است یعنی نیست
این محمد مگر بیم کننده مر شما را پیش از آنکه برسد بشما عذاب سخت قوله تعالی
قل ما سالتکم من اجر فهو لکم ان اجری الا علی الله وهو علی کل شیء
شهید گوی که در کار کسی جهدی کند نفعی را کند خبر کن یا محمد ایشان را که مرا درین
تبلیغ وحی بشما هیچ طمعی نیست و آنچه بشما خواستیم از مزد هم شما را چنانکه کسی مر
دیگری را گوید من ترا این نصیحت رایگان میکنم و هرچه مرا می خواهی دادن ترا
بخشیدم پس ترا هیچ مزدی نیست چرا میگوئی گفت ان اجری الا علی الله
مزد من بوعده خدایست وهو علی کل شیء شهید وی بر هر چیزی گواه است
قوله تعالی قل ان ربی یقذف بالحق علام الغیوب انگاه از بعد این
پاسخ گفت بگوی یا محمد که خداوند من بیان می کند و پیدا و آشکارا میکند
حق را مراد از قذف بیان است و قذف انداختن بود و این استعارتیست
لطیف از انزال وحی ولکن از روی بیان بقذف خبر داد و خداوند تعالی
عالم غیبهاست قوله تعالی قل جاء الحق وما یبدئ الباطل وما یعید بگوی
یا محمد آمد بیان حق بمن وهو ظهور الاسلام و اسلام آشکارا شد وما یبدئ
الباطل وما یعید یک تاویل ما نفی است و باطل بمعنی شیطان است یعنی
آغاز نکند باطل ای شیطان در آفرینش و نه نیز در اعادت در روا بود
که باطل نام بت بود معنی آنست که خداوند تعالی آفریدگار خلق است با بتدا
و از بعد مرگ باز زنده گرداننده است و شیطان و بت و آنچ شما را می
پرستید نیافریند چیزی و نه زنده گردانند از پس مرگ و دیگر تاویل ما آنکه ما استفهام
است یعنی وچه آفرید شیطان و بتان وچه زنده کنند ای نکنند استفهام است بمعنی

یعنی قوله

نفی قوله تعالی قل ان ضللت فانما اضل علی نفسی وان اهتدیت فبما یوحی
الی ربی انه سمیع قریب بگوی یا محمد اگر من گم شوم و بال گم شدن بر من است
و آمیت در جواب کافرانست که از بعد این بیان گم بوده میگفتند وان اهتدیت
فبما یوحی الی ربی و اگر راه راست یابم بدین حق آن یابم که خداوند تعالی بمن وحی
کرده است یعنی قرآن و این نه شک است این توفیق راست در کلام و این
دلیل است که بنده را نشاید در خلاف امر قضا و تقدیر علت نهادن
و نه بینی که رسول علیه السلام و آن آمد قل ان ضللت فانما اضل علی نفسی از
ضلال بتقدیر و قضا خداوند بودی بقضا حواله نکرد و خود را از بندگی معطل
نکرد بل که بخود باز بست و هر چند بدی نیز کسب و فعل وی بود بلطف و توفیق
و نصرت خداوند اضافت کرد و گفت وان اهتدیت الی ربی انه سمیع قریب
نزدیکست بلطف و کرامت با ولیا نه بذات و مکان و با عدا بقهر و قدرت
قوله تعالی ولو تری اذ فزعوا فلا فوت واخذوا من مکان قریب انگاه
تسلی دل مصطفی را صلی الله علیه وسلم و مو سا نا گفت اگر می نگروند وقتی
آید که بگروند هر آینه و منفعت نکند شان و اگر بینی شان یا محمد انگاه که
بترسند یعنی بوقت معاینه شدن عذاب بوقت مرگ یا بوقت گشتن بحرب بدر
فلا فوت و ایشان را از آن حال جستن و رستن روی نبود واخذوا من مکان
قریب و بگیرندشان از مکان نزدیک و این عبارتست از زود یا گرفتن و بنظیر
این جانست که می گوید واستمع یوم ینادی المناد من مکان قریب وصف
کرد از زود یا که بود هر چند که از مکان دور بود و این اخبارست از گرفتن
ایشان و در مانده گی ایشان بوقت بأس قوله تعالی وقالوا آمنا به وانی
لهم التناوش من مکان بعید چون در مانند بوقت بأس بگروند گویند گرویدیم
با رسول و قرآن وانی لهم التناوش یعنی وانی لهم التناول و از کجا بود ایشان را
یافتن چیزی از مکان دور و این مثل است و مثل وی آنست که چون بوقت

باس رسیدند کجا بود ایشان را یافتن ایمان دور افتاده‌اند دورتر از صد ساله راه
چه هرچه گذشته اند بعد وصف کنند و هرچه بخواهد بودن آنرا بقرب صفت
کنند قوله تعالی وقد کفروا به من قبل ویقذفون بالغیب من مکان بعید
بدرستی که کافر شدند پیش ازین حال باس ویقذفون بالغیب من مکان بعید
سخن انداختند و کیلی بی حجت و بذکر قذف کفت زودی کفتن را ویقذفون
بالغیب رجما بالغیب بمعنی برابرست معنی آنست که میکویند سخن دروغ در نفی
وحدانیت وحق رسول وانکار بعث از مکان دور یعنی بی دلیلی و حجتی و بی
دستوری قوله تعالی وحیل بینهم وبین ما یشتهون کما فعل باشیاعهم
من قبل انهم کانوا فی شک مریب وجدا کرده شود میان کافران و میان
آنچ ایشان آرزو کنند دران حال از نجات از عذاب و یافتن راحت
و ثواب و بازکشتن بدین یقولون رب ارجعون ارجعونا کما فعل باشیاعهم
من قبل وچنانکه کرده شد باشیاع و اقران ایشان از پیش ازین یعنی
سنت اچنین رفته است در پیشینیان که هرکه ایمان آرد بوقت باس بپذیرند
وجدا کنند میان وی و میان آرزوهاء وی واین در معنی برابرست با آنکه
کفت سنة الله التی قد خلت من قبل قوله انهم کانوا فی شک مریب یعنی انهم
کانوا فی شک مشکل یعنی ایشان را در غایت شکند انهم کانوا فی شک مریب
قول ای الکروه یقال ارابت فلانا اذا اتیته بمکروه ایشان در شکی اند کنند
این شک بمکروه والحمد لله رب العالمین تفسیر سورة الملایکة سورة الملایکة
مکیة وهی خمسة واربعون وسبعمایة وسبعة وتسعون کلمة وثلثة الاف وماية
وثلثون حرفا وعن ابی بن کعب رضی الله عنه عن النبی صلی الله علیه وسلم قال من
قرا سورة الملایکة دعته یوم القیمة ثمانیة ابواب الجنة ادخل من ای ابواب
الجنة شئت ونظم السورتین انهما لبیان الوحدانیة وحقیقتها واثبات
رد الکفر وبطلانه ووعد المومنین ووعید الکفرة ومدح المومنین وذم الکفرة

بسم الله الرحمن الرحیم

بسم الله الرحمن الرحیم قوله تعالی الحمد لله فاطر السموات والارض
جاعل الملایکة رسلا اولی اجنحة مثنی وثلاث ورباع یزید فی الخلق
ما یشاء ان الله علی کل شیء قدیر ای خالقها وقیل فاتقها ای بعدها
خلقها کما قال کانتا رتقا ففتقناهما جاعل الملایکة رسلا ای جاعل الملایکة
الرسالة یعنی للوحی وقیل رسل الملایکة بالوحی فرستنده فرشتکان برسالت
با نبیا صلوات الله علیهم اجمعین اولی اجنحة مثنی وثلاث ورباع بعد او صف
الملایکة این فرشتکان خداوند الها اند بعضی را از وی دو پر و بعضی را سه پر و
بعضی را چهار پر و هرکرا پرزیادت فضیلت وی زیادت که این فرشتکان
رسالت آرنده بوده اند و حاجت بود ایشان را از آسمان بزمین آمدن و
مسافت بعید بود پرها و بالها داده شان تا بدیکر روزکار از آسمان بزمین
آمده بی و باز رفتندی واز آسمان تا زمین هزار ساله راهست پانصد ساله
راه سطری آسمان پانصد ساله راه هوا میان آسمان وزمین قوله یزید فی الخلق
ما یشاء بیفزاید خداوند عز وجل در آنچ بیافریند آنچ خواهد یعنی بیفزاید خداوند
عز وجل در آنچ بیافریند آنچه خواهد یعنی بیفزاید در قوت و بال فرشتکان
آنچ خواهد فانه جاء فی الخبر ان جبرییل علیه السلام ستمایه جناح کل واحد من المشرق
الی المغرب نخستین بار که رسول علیه السلام ورا بدید کما قال تعالی ولقد راه بالافق
المبین فقال علیه السلام ما علمت ان الله تعالی خلق مثلک فقال جبرییل
کیف ولو رایت اخی اسرافیل وله سبعون الف جناح این بحکم نظم است
که یاد کرد و روا بود که این زیادت بهم زیادتها باز بود یعنی بیفزاید در
صورت و جمال و سمن و عزه در آنچ بیافریند ان الله علی کل شیء قدیر ظاهر
قوله عز وجل ما یفتح الله للناس من رحمة فلا ممسک لها وما یمسک فلا مرسل
له من بعده وهو العزیز الحکیم آنچ بکشاید خداوند تعالی مر مردمان را از رحمت فلا
ممسک لها کس ورا باز دارنده نیست وما یمسک فلا مرسل له من بعده و آنچ وی

بازدارد کس وراکشاینده نیست اگر بگشاید در آسمان باران یا بگشاید در روزی
وفراخی بر کسی کس نتواند که ببندد و بران کس که ببندد وکس نتواند که بگشاید
و بر حکمت نظر روا بود که بگوییم اگر بفرستند فرشته را بوحی به بینی کس نتواند که باز
دارد وحی کس قادر نیست بفرستادن رسول وهو العزیز الحکیم ظاهر قوله
تعالی یا ایها الناس اذکروا نعمة الله علیکم هل من خالق غیر الله یرزقکم
من السماء والارض لا اله الا هو فانی یؤفکون ای مردمان یاد کنید
نعمت خداوند را که بر شماست از فرستادن کتاب ورسول وبیان حجت
وحق اسلام و دادن روزی و غیره هل من خالق غیر الله استفهام است
بمعنی نفی است خالقی بدون الله ای نیست چون خلق اشیا و نیست سزای پرستش
وی بود یرزقکم من السماء والارض ای من السماء بالمطر ومن الارض بالنبات
لا اله الا هو فانی یؤفکون از کجا گردانیده میشوید الافک بالنصب الصرف
والافک بالکسر الکذب و دروغ گردگردان بود ای از کجا گردانیده میشوید
از حق اشتری میگوید خودی گردانندشان بجبر گوییم اگر چنین بودی که ورا
بودی از حکمت وی که بقهر بگرداند باز گوید از کجا گردانیده میشوید قوله تعالی
وان یکذبوک فقد کذبت رسل من قبلک والی الله ترجع الامور قوله عز وجل یا ایها
الناس ان وعد الله حق فلا تغرنکم الحیوة الدنیا ولا یغرنکم بالله الغرور
یا مردمان وعدهٔ خداوند مومنان را بثواب وکافران بعقاب حقست وراست
کرا ثبات نزاجه باز دارد از انج بروی وعده است واین دنیاست کوی فلا
تغرنکم الحیوة الدنیا ولا یغرنکم بالله الغرور بفریبد شمارا شیطان بنعمت
وزینت دنیا فریفتن را بدنیا اضافت کرد و دنیا را فعل نیست و شیطان را تقهر و جبر
نیست معنی آنست که فریفته مشو که طبع تو فریفته شده است بدنیا و غرور دنیا
بر غرور شیطان بر تو دست نیابد قوله تعالی ان الشیطان لکم عدو فاتخذوه
عدوا انما یدعوا حزبه لیکونوا من اصحاب السعیر هر آینه شیطان مر شمارا

دشمن است

دشمن است دشمن را دشمن دارید انما یدعوا حزبه وی بخواند سپاه خود را
یعنی انما نرا که اجابت کنند ورا دعوت ورا قبول کنند وآن کافران اند و شیطان
همه را دعوت کند ولکن چون تنفیذ دعوت وی بر کافران بود اجابت کرد
دعوت را تا بدان تا باشند از اصحاب السعیر یا باشند ایشان از اصحاب النار
خودان ثم فسر الحزب فقال الذین کفروا لهم عذاب شدید ثم وعد
المومنین فقال والذین امنوا وعملوا الصالحات لهم مغفرة واجر کبیر ظاهر
قوله تعالی افمن زین له سوء عمله فراه حسنا فان الله یضل من یشاء
ویهدی من یشاء فلا تذهب نفسک علیهم حسرات ان الله علیم بما یصنعون
ای حسن لم قبح عمله فراه حسنا ای حقا ویجوز ان یکون الذی هو الله تعالی
بطریق التخلیق والاضلال ویجوز ان یکون هو الشیطان بطریق التسبیب کما
قال علیه السلام بعث الشیطان مزینا ولیس الیه من الاضلال شیء و یکتای و قیل
آیت آنست که این استفهام است بمعنی نفی وجواب وی مضمرست ودر وی تنبیه
لا تأسف ولا تحزن علی من زین له سوء عمله فراه حسنا کمن وفق الهدایة
فارشد ای هرگز این با آن برابر نبود نظیره افمن حق علیه کلمة العذاب الایة
قوله فان الله یضل من یشاء ویهدی من یشاء فقد ذکرناه مرارا قوله
فلا تذهب نفسک علیهم حسرات مشهودات تن تو بر ایشان در حسرتها ای مکش تن
خویش را بحرب باکرویش ایشان که خداوند تعالی داناست بدرنج ایشان میکنند
مکافات ایشان بدهد قوله جل وعز والله الذی ارسل الریاح فتثیر سحابا
فسقناه الی بلد میت فاحیینا به الارض بعد موتها کذلک النشور الله
آن خداوندست که بفرستاد بادها را تا برانگیزاند ابر را فسقناه الی بلد میت
برانیم ابر را بشهری مرده وخشک شد فاحیینا به الارض بعد موتها زنده
کردانیم بدین ابر باران زمین خشک مرده را از بعد مردگی کذلک النشور
همچنین خواهد بودن زنده کردن خلق را از بعد مردن ایشان قوله عز وجل

من كان يريد العزة فلله العزة جميعا اليه يصعد الكلم الطيب والعمل الصالح يرفعه والذين يمكرون السيئات لهم عذاب شديد ومكر اولئك هو يبور مي بايد مردان بايد که عزيز مي‌بري و عزيز خيزي خيزي هر که عزت خواهد عزت همه مر خدای راست عز و جل و قسمت عزت سه است عزت خدای راست و عزت نبوت رسول راست و عزت ايمان و توحيد مومنان راست كما قال تعالى ولله العزة ولرسوله وللمومنين همه طالب عزيم و راه طلب غلط کرده ايم عز بسيار مال و زن و فرزند مي‌جوييم و راه اين عزت نيکو همي خدای تعالی کسانی را که عز از جز وي طلبند كما قال تعالى ايبتغون عندهم العزة فان العزة لله جميعا گفت عزت همه مراست پيدا تا بگويم که بکدام راه روی تا يابی اليه يصعد الكلم الطيب والعمل الصالح يرفعه راه عزت آنست که مرا پاک گويی و خود را پاک کنی مرا بسزا صفت کنی و خود را از ناسزا کارها نگاه داری پارسی وی آنست که بوی برود سخنان پاک و عمل صالح بر دارد و اين آيت مشکل است و را تاويلها بسيار است بعضی گويند يعنی صعود آنست که بوی برود سخنان پاک از بنده و هر چه از بنده بود بحق خداوند تعالی آنرا بصعود وصف کنند و برفع و مراد حقيقت صعود و رفع باشد كما يقال ورفعت قصتي الى الامير و هر چه از خداوند بود بنده آنرا بانزال وصف کنند كما قال تعالى قل اوتيتم ما انزل الله لكم من رزق و قال تعالى يا بني آدم قد انزلنا عليكم لباسا و عن النبي صلى الله عليه وسلم انه قال يقول الله تعالى يا ابن آدم خيري اليك نازل و شرك الي صاعد هر نعمتی که از آن بهتر نبود بانزال وصف کنند و هر خدمتی که از بنده بود بحق خداوند آنرا برفع و صعود وصف کنند و قيل اليه يصعد يعنی بدان موضع رود که فرمان بود رفتن بدان موضع که فرمان بود رفتن بخداوند تعالی بود و دليله قوله تعالى حكاية عن ابرهيم عليه السلام انی

ذاهب

ذاهب الى ربي اي الى الموضع الذي امرني ربي به و کلم طيب توحيد است و عمل صالح طاعت است و قيل العمل الصالح هو الاخلاص يرفع الكلم الطيب اي لا يقبل الله تعالى الكلم الطيب الا الاخلاص وقيل والعمل الصالح يرفعه الكلم الطيب وهو مقلوب من الكلام فصار الدافع مرفوعا والمرفوع رافعا اي يصير العمل الصالح ذا قدر و شرف بسبب الكلم الطيب ابتدار الكلام اي يرفع الله تعالى العمل الصالح وقيل الكلم الطيب هو القرآن وهو كلام الله تعالى والعمل الصالح منا فالم يكن الذي من الله لا يقبل الذي منا وقيل اليه يصعد الكلم والعمل الصالح يرفعها الله هر چند بذکر يرفعه است بمعنی يرفعهما است نظير اين آنست که خداوند گفت والله ورسوله احق ان يرضوه وقيل اليه يصعد الكلم الطيب والعمل الصالح يرفعه اي يرفع صاحبه والذين يمكرون السيئات لهم عذاب شديد و ايشان کسانی که سگالند بد بجای بنی توحيد و بجای پيغامبران عليهم السلام و مومنان ايشان راست عذاب سخت و مکر اولئک هو يبور و سگالش بد ايشان هلاک شود يعنی بی نفاذ و بی ثمره است قوله تعالى والله خلقكم من تراب ثم من نطفة ثم جعلكم ازواجا وما تحمل من انثى ولا تضع الا بعلمه وما يعمر من معمر ولا ينقص من عمره الا في كتاب ان ذلك على الله يسير الله گفت است خداوند که بيافريد آدم را عليه السلام پدر شما را پدر از خاک پس شما را از آب اندک ثم جعلكم ازواجا پس شما را گونها بسيار کرد و انيد نر و ماده جفت کردانيد وما تحمل من انثى ولا تضع الا بعلمه بار برندارد هيچ ماده و ننهد مگر بعلم وی چون خالق بود از علم وی غايب کی بود وما يعمر من معمر و زندگانی ندهند هيچ زندگانی داده را ولا ينقص من عمره عما قدر للمعمر و کم نکنند زندگانی کس از آنچه تقدير کرده است ان بسيار زندگانی را يعنی هيچکس را زندگانی دراز ندهند و کوتاه ندهند نه همه در لوح نبشته است که هر يکی چند زيد ان ذلك على الله يسير نبشتن آنچه خواهد بودن در لوح بر خدای آسانست وقيل وما يعمر من معمر برخوردار ندهند هيچکس را از عمر خويش

برخورداري برندارد از عمر هيچكس نه همه در لوح نبشته است و برخورداري عمر را
بزيادت عمر وصف كنند و نابرخورداري عمر را بنقصان عمر وصف كنند ازين
معني اين خبر آمده است الصدقة تزيد في العمر و مانند وي همه بمعني برخورداري است
قوله تعالى وما يستوي البحران هذا عذب فرات وهذا ملح اجاج ومن
كل تاكلون لحما طريا وتستخرجون حلية تلبسونها وترى الفلك فيه مواخر
لتبتغوا من فضله ولعلكم تشكرون اين بيان وحدانيت است مقرون
بذكر نعمت برابر نيست هر دو دريا هرچند بعد بسيار است بر دو وصف است
يا خوش است يا شور و تلخ هذا عذب فرات اين يكي خوش سخت خوش است
عذب فرات هر دو عبارتست از خوشي وهذا ملح اجاج وان ديگر شور سخت
شور است والملح افصح من المالح قوله ومن كل تاكلون لحما طريا و از هر يكي
ميخوريد گوشت تازه يعني ماهي وتستخرجون حلية تلبسونها و بيرون مي آيد از
هر دو دريا پيرايها تا بپوشيدن پيرايه را بعضي گفته اند كه ماهي از آب
خوش بيرون مي آيد و پيرايه از درياي شور نظيره يخرج منهما اللؤلؤ والمرجان
وقيل يخرج من المالح دون العذاب قوله وترى الفلك فيه مواخر و مي بيني
كشتي را در وي رونده و آينده يعني بسبب آب مي برد و بيرون مي رود چرا
كردم ولتبتغوا من فضله تا بجوئيد از فضل من يعني دنيا ولعلكم تشكرون
اي ولكي تشكروا قوله عز وجل يولج الليل في النهار ويولج النهار في
الليل وسخر الشمس والقمر كل يجري لاجل مسمى ذلكم الله ربكم له الملك
والذين تدعون من دونه ما يملكون من قطمير در آرد شب را در روز و در
آرد روز را در شب وسخر الشمس والقمر و مسخر كرداند آفتاب را و ماه را تا
مي روند هر يك بمنازل خود مر شما را و ديگر تاويل تا مي روند با فناء عالم
كل يجري لاجل مسمى تفسيرش مسخرست ذلكم الله ربكم له الملك اينك بدين
وصف است كه ياد كرديم خداوند شماست كه وراست پادشاهي والذين تدعون

من دونه

من دونه وتطلبون الغنى منه الله وراند ون من يجد انسي ميجويند ما يملكون
من قطمير ايشان مالك اين كفك خرما و سفال نيستند و آن رشته كه در ميان
شكاف خرما بود مالك وي نيند ان تدعوهم لا يسمعوا دعاءكم ولو سمعوا
ما استجابوا لكم ويوم القيامة يكفرون بشرككم ولا ينبئك مثل خبير و اگر
نشنوند خواندن شما را اجابت نكنند شما را يعني اگر شنوند اند چه نه حاجت
شما بتوانند روا كردن بملك خود نشنوند ويوم القيامة يكفرون بشرككم
و روز قيامت منكر شوند و باز گفتن شما را شرك بكافران اضافت كرد
از آنكه ايشان شريك گفته بودند اين معبودان را ولا ينبئك مثل خبير و كس
خبر نكند ترا باحوال كافران و رنج ايشان خواهد رسيدن مانند آنكه خبر دهد
الخبير لا ملك لها ولا نصرة في الدنيا ولا حشرة قوله تعالى يا ايها الناس انتم
الفقراء الى الله والله هو الغني الحميد اي الى مغفرته ورحمته ورزقه وعافيته في
الدنيا والى جنته في الآخرة فالعبد لا يستغني عن الله تعالى بحال من الاحوال خلافا
للمعتزلة فانهم يقولون ان الله تعالى اعطى من الاصلح والصلاح للعباد فصار
العبد مستغنيا عن الله تعالى في تحصيل الدنيا فيصير العبد خالق فعله والآية رد
عليهم اي مردمان شما درويشان حاجت مندانيد بخداوند تعالى روا بود و خطاب
خاص مر كافران را بود اي اي كافران اگر هر يكي هزار معبود گيريد بدانكه
الله اند محتاج و بيد روزي و زندگاني و نفع و ضرتان از وليت والله هو
الغني الحميد و خداوند تعالى بي نيازست از شما و ستوده است بي ستايش شما
كسي را بجبر و قهر بر كفر ندارد قوله عز وجل ان يشأ يذهبكم ويأت بخلق
جديد وما ذلك على الله بعزيز ولا تزر وازرة وزر اخرى وان تدع
مثقلة الى حملها لا يحمل منه شيء ولو كان ذا قربى انما تنذر الذين يخشون ربهم
بالغيب واقاموا الصلوة ومن تزكى فانما يتزكى لنفسه والى الله
المصير كمال قدرت و بي نيازي پيدا كرد گفت اگر بخواهد ببرد تان اي پليدان تا ان

ذلک

ویات بخلق جدید ویباورد خلق تو شما را بمیرد و بدل شما خلق نو آفریند وما
علی الله بعزیز و هلاک کردن شما و آوردن گروه دیگر بر خدای تعالی هیچ
دشوار نیست قوله عز وجل ولا تزر وازرة وزر اخری ای واین هلاک و عذاب
که کنم از شما کنم که کسی را بقیامة بگناه کسی نگیرم و آیت در جواب کافرانست که
اتباع خود را میگفتند اتبعوا سبیلنا ولنحمل خطایاکم خداوند تعالی رد قول ایشان را
آیت فرستاد ولا تزر وازرة وزر اخری الی قوله ولو کان ذا قربی گفت
کسی بقیامة بار گناه کسی بر نگیرد وار بهم قرابت و خویشی و پیوند بود چون نسبت
دور بود و بیگانه بود کی بگیرد وان تدع مثقلة الی حملها من الذنوب لا یحمل منه
شیء ولو کان ذا قربی ای ذا قرابة منه فی الرحم والوزر فی الاصل هو الثقل
معنه الوزیر چه بعضی بار از ملک برگیرد بتدبیر و رای و مشورت ومنه سمی الاثم
وزرا الاخرة ثقل صاحبه ومنه قوله تعالی حتی تضع الحرب اوزارها ای
اثقالها وذکر بخواند تن که آن بار یکبار لسوی بار خویشتن تا بر دارد گناه و
چیزی بر ندارد وار چند که برادر را خواند یا عم را ولو کان ذا قربی کنایة عن
الدعوة قوله انما تنذر الذین یخشون ربهم بالغیب ای ینفع انذارک بهم
وقیل ینجع انذارک فی قلوب هولاء ثم الخشیة عن الرب بالغیب ان یخشاه
فی الخلوة والغیبة عن الخلق وقیل بغیة الجنة والنار وقیل بالغیبة عن الطاعات
علی معنی انه یغیب عن طاعاته هذا یعتمد علیها هر آینه بیم کنی انکسی را که
از خداوند خود بترسند بغیب یعنی کسی را منفعت کند بند تو که ترا کار بود وقوله
ومن تزکی فانما یتزکی لنفسه و هر که پاک میشود خود را پاک میشود از الائش گناه
که طاعت بقال نفس زکیه ای طاهرة عن ادناس المعاصی والی الله المصیر
و باز گشت آنکه از خدای بترسد وانکه نترسد وانکه از گناه پاک شود وانکه نشود
همه بخداوند است قوله تعالی وما یستوی الاعمی والبصیر ولا الظلمات و
لا النور ولا الظل ولا الحرور وما یستوی الاحیاء ولا الاموات ان الله

یسمع

هل

یسمع من یشاء وما انت بمسمع من فی القبور ای الکافر والمومن والجا
والعالم والشقی والسعید والقریب والبعید والاجنبی والعارف والمطیع و
العاصی وما یجری هذا المجری واین بیان مثل کفر و ایمان است و بیان مثل
کافر و مومن گفت یکسان نیست نابینا با بینا ای مومن با کافر معتقد باطل چون
نابیناست افتان و خیزان میرود راهی نداند متحیر وار میرود و معتقد حق
چون بیناست بر راه راست میرود واز افتها حذر میکند و گام بجایگاه می نهد
کذلک ایضا معتقد حق اعتقاد خود را بر اصلی درست بنا کرده است و ایمن
گشته است از مناقضتها و ذلتها ولا الظلمات ولا النور و یرا بنیست کفر
با ایمان باطل چون ظلمت است و توحید چون نور است ولا الظل ولا الحرور
الظل المستراح و یرا برنیست آسایشگاه با گرم جایگاه یعنی بهشت با دوزخ
بهشت را به سایه و مثل کرد که در وی لذت و راحت است و دوزخ را بحرور مثل کرد
والحرور هو الریح الحارة وفی الشمس کالسموم فی اغلب الاقاویل و این مثال
کننده است یعنی آنرا که بجا بهشت بود یکی برابر بود با آنکه جزاء وی دوزخ
بود قوله وما یستوی الاحیاء ولا الاموات و برابر نیستند اینانکه پند گیرند
و نفع و برزند کاینه بر دارند با آنکه دل شان مرده است و عظت نپذیرند در
خبر ها و پند ندهند چون مردگانند ان الله یسمع من یشاء خدای تعالی شنواند
حق آنرا کی خواهد ای توفیق حق شنیدن دهد آنرا که خواهد وما انت بمسمع
من فی القبور و تو که محمدی نیستی شنواننده ایشانرا که در گورهاند ای کافران که
در گورها شنوانیدن قوله تعالی ان انت الا نذیر انا ارسلناک
بالحق بشیرا و نذیرا وان من امة الا خلا فیها نذیر نیستی تو جز رسول
بیم کننده بر تو جز از بیم کردن نیست خویشتن تن را مکش اگر ایشان نگروند
تو بر همین انذار می باش اگر بحق این بعضی منفعت نکنند بحق دیگران منفعت کنند
قوله انا ارسلناک بالحق بشیرا و نذیرا ای لبیان دین الحق ولتکون بالجنة

بشیراً لمن اطاعک ونذیراً لمن خالفک بالنار ما فرستادیم ترا بیان حق را تا وبـ
شریعت بدان کنی و مژده دهی ببهشت آنرا که قبول کند و بگرود و بیم کنی بعذاب
دوزخ آنرا که قبول نکند و نگرود قوله وان من امة الا خلا فیها نذیر و نه تنها ترا
فرستاده ام بایشان بلکه هیچ گروهی نبوده اند از گذشتگان که من رسولی
فرستاده ام برایشان قوله عز وجل وان یکذبوک فقد کذب الذین من
قبلهم جاءتهم رسلهم بالبینات وبالزبر وبالکتاب المنیر اکنون اگر بعضی
قبول نکنند تو دل تنگ مکن که اگر ترا دروغ زن میدارند این کافران بدرستی
که دروغ زن داشتند آنانکه پیش از ایشان بوده اند آن رسولان را که پیش
از ایشان بوده اند جاءتهم رسلهم بالبینات رسولان بیاوردند ایشان
معجزها و بالزبر یعنی بالشرایع وبالکتاب المنیر و کتابها پیدا کننده بعضی انبیا را
معجزه بوده است و بیان شریعت کتب پیشین که ورا شریعت نو نبوده است
چنانکه بعد موسی تا بوقت عیسی علیهما السلام همه انبیا بر حکم توریة بوده اند
و بعضی گفته اند که ایشان را کتاب بوده است چون موسی و عیسی علیهما السلام
و بعضی گفته اند هر دو یکی است زبر و کتاب اسم جنس است تاکید را مکرر یاد کرد
قوله تعالی ثم اخذت الذین کفروا فکیف کان نکیر چون ایشان دروغ
زن داشتند پیغامبران را پس من نیز گرفتم شان بکفر و خلاف ایشان بانواع
عقوبات کما قال تعالی فکلا اخذنا بذنبه قوله عز وجل فکیف کان نکیر چگونه
بود آن گرفتن و عقوبت من ایشان را و آن تهدید است عاصیان مصطفی را علیه السلام
قوله عز وجل الم تر ان الله انزل من السماء ماء فاخرجنا به ثمرات
مختلفا الوانها وغرابیب سود این خطاب مصطفی است علیه السلام
و مراد ازوی امت نه می نگری و نه می دانی و نه مینی یا محمد و این استفهام
است بمعنی امر ای که ببینند و بدانید که وی آن خدایست که فرستاد از آسمان
آبی یعنی باران فرستاد و فاخرجنا به ثمرات مختلفا الوانها بیرون آوردیم

از زمین

از زمین بدین باران میوها مختلف و متفاوت در لون و مزه و صورت یکی
رز و یکی سپید و یکی سرخ و یکی سبز و یکی سیاه بعضی ترش و بعضی شیرین
خاک یکی آب یکی میوه در رنگ و مزه متفاوت تا بدانید که وی را خالق است
اگر یکسان بودی طبایع گفتی این از آب و خاکست مختلف می آید تا بدانید
کو را حجت گشتنده است نظیره وفی الارض قطع متجاورات الآیة ومن
الجبال جدد بیض وحمر مختلف الوانها الطرایق وغرابیب سود قال ابو
عبیدة هو مقدم ومؤخر معناه هی مقلوب معناه ای وجدد سود وغربیب وهو
شدید السواد فقال لمن ابطلا عنه الشیب فلان غربیب واشتقاقه من
الغراب و بیافریدیم از کوهها خطها سپید چون طریق و خطها سرخ چون
طریقی اصل سنگ یکی در وی خطها مختلف چون طریق سپید و سرخ و سیاه
رو بر طبایعی تا مقر آید بخدایی وی و قیل ومن الجبال غرابیب سود ای علی
لون واحد دیگر تاویل وی را و بیافریدیم در کوه خطها سپید و آن سیم است و
خطها سرخ و آن زرست از سنگ با قیمت ترست و از زر و سیم با قیمت ترست
رنج با قیمت تر بود و دو قیمت ترنها و تا خلاف طبع بود و غرابیب سود و شبها
سیاه در کوه نهاده ام قوله تعالی ومن الناس والدواب والانعام مختلف
الوانه کذلک انما یخشی الله من عباده العلماء ان الله عزیز غفور ای
وخلق من الناس والدواب و بیافریدیم آن آدمیان و جنبندگان و چهار پایان
و ستوران مختلف برنگ همه را اصل یکی و آن آنست بعضی سپید آفرید چون
آدمیان و بعضی نگوسار جز چهار پایان بعضی را با پایی آفرید چون مار
و هر جنسی از یشان اجناس برنگ مختلف متفاوت کذلک انما یخشی الله
من عباده العلماء بود در معنی کذلک دو تاویل است مفسرین قراء بر کذلک
وقف کنند و ان انما یخشی الله ابتدا کنند و معنی وی چنان بود که چنانکه
کوهها و میوها برنگ و لون مختلف اند هم چنین آدمیان و جنبندگان مختلف اند

بعد

مختلف اند کذلک ای قبل کرده در تفاوت ونذکر فی حرف ایا وابن مسعود رضی الله
عنهم مختلف الوانه انما یخشی الله من عباده وهو حجة هولاء القوم ونظم انما یخشی
الله آن بود بدین قول که علما ترسند در آیات وحدانیت تفکر کنند وبعد کیرند
واما بقول وابن جریج وجماعتی از قرار رحمهم الله از کذلک ابتداء کنند ومعنی
وی آن بود که چنانکه کوهها ومیوها مختلف است همچنین عالمان در ترسکاری
از خداوند تعالی مختلف اند تا عالم آنرا داری که ترسکاری بود واز یک صد
هزار مسئله بداند وترسکاری نبود بقول خدای وی عالم نبود وحال علم بود
واگر یک مسئله بداند وترسکاری بود عالم است وحشر وی با علماء بود روزی قیل
واحد فی عصر النبی علیه السلام فسله الی علی رضی الله عنه لیعلمه العلم والشرایع
ثم رای علیا بعد ذلک بمدة فسال عن الرجل فقال این هو فقال علی تعلم
سورة وذهب فقال واتی سورة فقال اذا زلزلة فلما بلغ قوله فمن یعمل
مثقال ذرة شرا یره فقال یکفینی هذا وترا مری فقال علیه السلام دعه فقد
لفقه الرجل وقال النبی صلی الله علیه وسلم کفاک من العلم مقدار ما تخشی الله
وفی خبر آخر من خشی الله فهو عالم وقری انما یخشی الله من عباده العلماء
ان یستحی منهم ان یعذبهم ان الله عزیز غفور ظاهر قوله تعالی ان
الذین یتلون کتاب الله واقاموا الصلوة وانفقوا مما رزقناهم
سرا وعلانیة یرجون تجارة لن تبور لیوفیهم اجورهم ویزیدهم
من فضله انه غفور شکور این وصف علماء ترسکار است کفت این
ترسکاران آنانند که خوانندکان کتاب اند وبندکیرندکان اند بکتاب بی
لغو وسخن کسان قران خوانند وبپای دارندکان نمازند بحدود وی
وشرایط وی ومنه سوق قایمة اذا کانت نافقة جاریة فی حضور الناس
ایاها وتبایعهم فیها علی وضعت له فلا تکون کاسدة مهجورة متروکة فکذلک
اقامت نمازان بود که بکذارد بوقت وی بران وجهی که زبان شریعت ان

وانفقوا

حقوق

وانفقوا مما رزقناهم سرا وعلانیة ای واخرجوا من المال الذی اعطیناهم
الله تعالی وسایغ فی کلام العرب اوخال الفعل الماضی علی المستقبل والمستقبل علی
الماضی یتلون کتاب الله مستقبل واقاموا الصلوة وانفقوا ماض یرجون تجارة
مستقبل وقیل سرا وعلانیة نعت الصلوة ویقیمون الصلوة سرا کما یقیمونها
علانیة وقیل نعت الصلوة ولا تعلق جمیعا فانه یستحب اخفاء نوافل الصلوة
کما یستحب اخفاء نوافل الصدقات علی ما روی عن زید بن ثابت عن النبی صلی
الله صلی الله علیه وسلم انه قال افضل صلوة الرجل فی بیته الا المکتوبة یرجون
تجارة لن تبور کذارنده اند هم خدا را وهم حق خلق عقب کذارد واین در
حق او میدوار اند و ای این علما وترسکاران باین اعمال که می آرند او میدوار اند
بخداوند تعالی که این بازرکانی ایشان سودمند بود یعنی این طاعتها ایشان
مقبول بود مردود نبود وزیان نکنند بروی واصل البوار الهلاک کنی عن الکساد
بالهلاک چه هرچه کاسد کردد هلاک کردد ثم بین معنی ما ذکره من تجارة لن تبور
فقال لیوفیهم اجورهم ویزیدهم من فضله معنی الام آنست که یطیعون الله ویعملون
هذه الاعمال لیوفیهم الله اجورهم تا تمام بدهد خداوند تعالی مزد کار ایشان یعنی
آنچ وعده کرده است شان ویفزاید شان بر وعده از فضل خود انه غفور شکور
ظاهر قوله تعالی والذی اوحینا الیک من الکتاب هو الحق مصدقا لما
بین یدیه ان الله بعباده لخبیر بصیر بستود خوانندکان قران را وکار کنندکان
وی وانچ وحی کردیم بتو یا محمد از کتاب یعنی از قران حق است وموافق
کتاب پیشین مصدق لما بین یدیه در وی هیچ خلاف وتناقض کتب پیشین
نیست ان الله بعباده لخبیر بصیر ظاهر قوله تعالی ثم اورثنا الکتاب الذین
اصطفینا من عبادنا فمنهم ظالم لنفسه ومنهم مقتصد ومنهم سابق بالخیرات
باذن الله ذلک هو الفضل الکبیر کلمة ثم ههنا للاستیناف وانما ذکر لفظ
المیراث لانه لو ذکر لفظ المنة او العطیة اقتضی التسویة بین الکل فذکر لفظ

الميراث ليعلم ان الناس فيه على التفاوت منهم من يصيب ظرافته ومنهم من
يعرف ظاهره ومنهم من يعرف ظاهره وباطنه ومحكمه ومتشابهه كما يكون التفاوت
في الميراث وقيل انما ذكر بلفظ الميراث ليعلم انه قبل ذلك سبب ووصلة لان
الميراث لا يكون الا بعد وجود السبب وتلك الوصلة هي التوحيد والمعرفة وقيل
ثم بمعنى بعد يعني بعدما اوحينا اليك الكتاب واورثنا الذين اصطفينا من عبادنا
و همه را اصطفی از بعد از وی آیت یاد کنیم تا روشن تر بود فمنهم ظالم لنفسه
فان قيل لاي معنى قدم الظالم والمقتصد على السابق في الذكر وقد سبقت
الآية لاظهار الفضل والكرامة قلنا ان تقديم الظالم لدفع الياس عنه وتقريبه
اليه لانه في الذكر من اخر نفسه في العمل واخر في الذكر من قدم اليه الرجال كما قال
يحيى ابن الرازي رحمه الله سبحان الذي من قدم في الذكر من اخر نفسه في
العمل واخر في الذكر من قدم نفسه في العمل ليعلم ان الامر هنالك مبني على
العناية لا على السعاية وقال ابراهيم بن جعفر الهروي رحمه الله الظالم وان كان
مقدما اي للذكر فهو موخر في الحقيقة لان الله تعالى وعدهم الجنة والسابق اقرب
الى الجنة في الذكر من الظالم الا ترى انه قال ومنهم سابق بالخيرات ثم قال جنات
عدن يدخلونها فصار الظالم ابعد في الذكر من الجنة وقيل البداية بالذكر لا توجب
التفضيل كما قال فمنكم كافر ومنكم مومن ومثله كثير وقيل انما قدم الظالم لان الآية
خرجت مخرج الشكايت والظالم اولى بالبداية بالشكاية عن المقتصد والسابق
وعلى ان المراد ههنا هو الجمع لان الواو يوجب الجمع دون الترتيب ثم الكلام
في الظالم والمقتصد والسابق وروي عن رسول الله صلى الله عليه وسلم انه قال
السابق والمقتصد يدخلان الجنة بغير حساب والظالم يحاسب حسابا يسيرا ثم
يدخل الجنة وقال عبد الله بن عباس رضي الله عنهما الظالم الكافر من كفران
النعمة لا من الكفر الذي هو ضد الايمان والمقتصد المنافق المرائي لا الذي
ينافق في الدين والسابق هو المخلص وقيل الظالم الذي يحضر الصلوة وقت

الاقامة

وقيل
الاقامة والمقتصد الذي يحضر بعد الدعوة والسابق الذي يحضر قبل الدعوة
الظالم طالب الدنيا والمقتصد طالب العقبى والسابق طالب المولى وقيل
قد يجتمع هذه الاوصاف في شخص واحد فالظالم هو النفس والمقتصد هو القلب
والسابق هو الروح وقتاده گويد رحمه الله كه ظالم كافرانند ومقتصد مومنان
گنهكارند وسابق بالخيرات مطيعانند وميراث دادن كتاب بحق كافران
بدان معنى است كه كتاب بشما فرستاديم وبشما كردانيده ايم ليكن كافران رد كردند
وقبول نكردند وبكفر بر خود ستم كردند واصطفينا بحق كافران بمعنى گزينش خلقت
باز گردد كما قال تعالى ولقد كرمنا بني آدم اين تكرمة خلقت است نه تكرمة
شرف وكرامت است نظير وصوركم فاحسن صوركم ودرستي آنست كه اين خطاب
صاحب است از مومنان ومقتصد خداوند صغاير وسابق الخيرات مطيعان
دليل برين كه همه را وعده بهشت كرد چنانكه گفت جنات عدن يدخلونها
قوله ذلك هو الفضل الكبير با ورثنا واصطفينا باز گردد ومراد از اصطفي
بحق ظالمان اصطفا با يمان بود قوله تعالى جنات عدن يدخلونها يحلون
فيها من اساور من ذهب ولولوا ولباسهم فيها حرير باين سه گروه
باز گردد پيرايه پوشانندشان درين بهشت از دست برنجنها از زر ومرواريد
وپوشش ايشان درين بهشت حرير بود كه از حرير نرم تر وباريك تر بود وگويند
معنى اين كه اهل بهشت را از مرواريد است برنجن پوشنند آنست كه حسنه
كالذهب وصفاوه كاللولو نظير اين چنان است كه گفت قوارير من فضة
اي قوارير الما بياض الفضة وصفا القوارير قوله تعالى وقالوا الحمد لله
الذي اذهب عنا الحزن ان ربنا لغفور شكور چون بهشت در آيند
گويند حمد مر آن خداوند را كه ببرد از ما همه اندوهها در دنيا ورنج كسب و غم
قوت كه بسبب گناهان ما پيش وي بود واندوه خاتمت واندوه عذاب گور
وهول وفزع قيامت وشمار وايستادن بمقام سوال وعذاب دوزخ وابن عباس

گوید رضی الله عنها غم تان که منظم کار مومن حلال خورد و لست اینها همه گفته اند
در تفسیر خون ان ربنا لغفور شکور حمد آن خدای را که اندوه کناهان از ما ببرد
که گفتیم که امروز با ما آمرزید و گفتیم که طاعت با فضل ما بدیرد یا ما بپذیرفت
و اجهنین غم خوردن گناه رست بود خداوند ما هر آینه غفور است گناه بسیار ما در گذاشت
شکور است طاعت اندک ما پذیرفت و ثواب بسیار داد قوله عزوجل الذي احلنا
دار المقامة من فضله لا يمسنا فيها نصب ولا يمسنا فيها لغوب حمد آن
خداوند را که فرود آورد ما را ببرای درنگین بفضل خود جنات عدن و دار
المقامة و هر دو یکی بود قوله لا یمسنا فیها نصب نرسد ما را درین بهشت
هیچ رنجی یا ندگی النصب التعب کما قال لقد لقینا من سفرنا هذا نصبا
و لغوب ماندگی بود کما قال تعالی و ما مسنا من لغوب قوله والذين كفروا
لهم نار جهنم لا يقضى عليهم فيموتوا ولا يخفف عنهم من عذابها كذلك
نجزي كل كفور قضا نکنند برایشان تا بمیرند برهند از عذاب و لا یخفف
عنهم من عذابها نیز سبک نکند عذاب از ایشان نظره و نادوا یا مالک لیقض
علینا ربک قال انکم ماکثون و قال تعالی و ان له جهنم لا یموت فیها ولا یحیی
ای لا یموت فیها فینقطع عنه العذاب ولا یحیی ای لا ینال راحة الحیوة
و قال تعالی و یاتیه الموت من کل مکان و ما هو بمیت قوله کذلک نجزی
کل کفور قوله وهم يصطرخون فيها ربنا اخرجنا نعمل صالحا غير الذي
كنا نعمل اولم نعمركم ما يتذكر فيه من تذكر وجاءكم النذير فذوقوا
فما للظالمين من نصير جزا کنیم کافران منکران کتاب رسول ما و ایشان
درین آتش بانگ می کنند بلند فریاد میخواهند المصطرخ المستغیث والمصرخ
المغیث و قال تعالی ما انا بمصرخکم و ما انتم بمصرخی قوله وهم یصطرخون فیها
علی الاصوات و یقولون ربنا اخرجنا نعمل صالحا غیر الذی کنا نعمل ای پروردگار
ما بیرون کن ما را بدین ارا تا نیکو کردیم و طاعت کنیم جز آنچه که کردیم از کفر و معاصی

نظره

نظره رب ارجعون لعلی اعمل صالحا گویند ایشان او لم نعمرکم ما یتذکر فیه من تذکر
و زندگانی و عمر ندادیم شما را چندان که پند گیرد در وی آنکه پند گیرد یعنی چندان
زندگانی داده بودیم تان که اگر خواستید که پند گیرید بگرفتید روا بود که
استفهام بمعنی تقریر بود جواب دهند که زندگانی داده بود ما را جاءکم النذیر
و رسول آمده بود با و پند داد ما پند نگرفتیم جواب آید شان فذوقوا فما للظالمین
من نصیر بچشید عذاب که امروز هیچ ظالم نصرت کننده نیست تا لا یزال شما را
کار است باشید این بانگ و فریاد و دعا و قیل او لم نعمرکم ای چندان زندگانی
ندادیم تان که شما را امکان پند گرفتن بودی یا و همان یک ساعت بعد البلوغ
یعنی چون یک ساعت بعد از بلوغ زمان یافت و نگرویده و پند نگرفت وی اهل
گشت عذاب جاودان را و این درازی عمر بعد از بلوغ از خدای تعالی فضل
و رحمت غایت الزام را حجت ما بر ایشان و قیل و جاءکم النذیر و المراد
به الشیب قوله تعالی ان الله عالم غيب السموات والارض انه عليم بذات
الصدور گفت منم عالم غیب دانم که اگر شما را بدنیا باز گردانم کافر شوید کما قال
تعالی ولو ردوا لعادوا لما نهوا عنه هر آینه خدای تعالی دانای پوشیدگی
ها آسمان و زمین است انه علیم بذات الصدور و داناست بدانچه در دلها
خلقست قوله عزوجل هو الذي جعلكم خلائف في الارض فمن كفر فعليه كفره
ولا يزيد الكافرين كفرهم عند ربهم الا مقتا ولا يزيد الكافرين
كفرهم الا خسارا این بیان سنت میراث آوردن کتابست یا میراث
آوردن زمین بنفاذ تصرف شما در وی تا قیامت وی آن خدایست که شما را
باشندگان پس دارنده در زمین فمن کفر فعلیه کفره هر که کافر شود بروی است زیان
و وبال کفر وی از وعده آمن و رحمت دور ماند لا ینقص من ملکه شئ ولا یزید
الکافرین کفرهم عند ربهم الا مقتا و کافران را کفر وی جز خشم خداوند نیفزاید
و معنی المقت هو البعد من ثواب الله تعالی لانه من البغض انه البعد من نعمه

ولا یزید الکافرین کفرهم الا خسارا و بیفزاید کافرانرا کفر ایشان بکردگار
و محرومی از ثواب و وعدهٔ بهشت و دیدار خدای تعالی قوله عز و جل قل ارایتم
شرکاءکم الذین تدعون من دون الله ارونی ماذا خلقوا من الارض
ام لهم شرک فی السموات ام آتیناهم کتابا فهم علی بینة منه بل ان
الظالمون بعضهم بعضا الا غرورا از بعد بیان و حجت حق بطلان
کفر و شرک یاد کرد و گفت بگوی یا محمد خبر کنید مرا بآن که با بتان
با مر خدای تعالی پرستید شان و ارایت در ابتدا سخن گفتن از عادت
عرب است و مراد ازوی آنست که اخبرونی عن هذه الاشیاء التی جعلتموها
شرکا ارونی ماذا خلقوا من الارض بگوی شان یا محمد بنمائید بمن تا بدیده
اند این بتان و معبودان شما در زمین ام لهم شرک فی السموات یا هست
ایشانرا انبازی در آسمانها اگر انبازند چنانکه شما میگوئید حجت بیارید
آتیناهم کتابا فهم علی بینة منه یا داده ایم ما ایشانرا کتابی و گفته ایم در آن
کتاب که ایشان انبازان منند تا ایشانرا حجتی بود و برهانی باشند
از آن قوله بل ان یعد الظالمون بعضهم بعضا الا غرورا نیست چنانکه کافران
گویند مرا شریک نیست و مرا هیچ مثل نیست و ایشانرا درین انباز گفتن
هیچ عذر و حجت نیست لیکن این نیست مگر وعده که کافران بعضی مر بعضی
را میکنی فریبند ای ما یعد الظالمون وعدهٔ نمیکنند این کافران بعضی مر بعضی
را مگر غرور قوله عز و جل ان الله یمسک السموات و الارض ان تزولا و
لئن زالتا ان امسکهما من احد من بعده انه کان حلیما غفورا
نفی کرد شرکت بتانرا از خلق آسمان و زمین و بدین آیت اثبات کرد
خالقی خود هر آینه خداوند تعالی نگاه میدارد آسمانها و زمین را ان تزولا
ای ان لا تزولا ای نگردند از مکان خود و لئن زالتا ای و لو لم یمسکها
از الا و لئن بمعنی و لو است کما قال تعالی و لئن ارسلنا ریحا سوی الله ولما

آسمان
قال زالتا لانه جعل السموات شیا واحدا و اگر بگردند کیست که نگاه دارد
و زمین را انه کان حلیما غفورا او یی خدای حلیم است فرا گذارنده است
زود عقوبت نکند تا بندگان از کفر و گناه توبه کنند غفور است از ایشان
عفو کننده قوله عز و جل و اقسموا بالله جهد ایمانهم لئن جاءهم نذیر لیکونن
اهدی من احدی الامم فلما جاءهم نذیر ما زادهم الا نفورا استکبارا
فی الارض و مکر السیئ و لا یحیق المکر السیئ الا باهله فهل ینظرون الا سنة
الاولین فلن تجد لسنة الله تبدیلا و لن تجد لسنة الله تحویلا این اخبار
است از شکستن عهد ایشان که اهل کتاب خویشتن را فضل مینهادندی
بر عرب بدانکه گفتندی ما اهل کتابیم و از فرزندان اسحاقیم علیه السلام و
چندین هزار پیغامبر در میان ما بوده است و عرب نابکار بودند و گردنکش گفتند
اگر خداوند تعالی رسولی فرستد از ما سوگند خوردند بجهد ایمانهم یعنی مبالغت کردند
در تاکید سوگند ای بجد لبی سوگند خوردند لئن جاءهم نذیر لیکونن اهدی من
احدی الامم اگر بیاید بایشان بیم کنندهٔ ای پیغامبری ایشان راه یافته
تر باشند از یکی ازین دو گروه یعنی جهودان و ترسایان فلما جاءهم نذیر چون
بیامد بایشان بیم کننده ای پیغامبری ایشان رسولی یعنی محمد علیه السلام
که پیش از وی در عرب رسول نبوده بود کما قال و ما ارسلنا الیهم قبلک من
نذیر قوله ما زادهم الا نفورا نفزود ایشانرا از آمدن رسول مگر رمیدگی و رسول
ایشانرا رمیدگی نفزود و حاشا که دعوت کرد و بحق خواند و لیکن چون بآمدن
رسول ایشانرا رمیدگی افزود رمیدگی برسول اضافت کرد استکبارا فی الارض
آنگاه سبب رمیدگی ایشان از توحید پیدا کرد که چه بود کبر آوردن ایشان
در زمین و مکر السیئ هم کبر آوردن و هم بخون رسول سگالش بد کردند و اضاف
المکر الی السیئ کما قال حق الیقین و دلیله فی قراءة ابن مسعود و قیل انما
اضاف الی السیئ لانه قد یکون مکر الاشیاء کما یمکر المسلمون فی حق الکفار فلا

یحیق المکر السیئ الا باهلها و فرود نیاید سکالش بد مکر باهل وی یعنی
نکالنده بر سزای عذاب کرده هم بدنیا و هم بعقبی و کل ینظرون الا سنة
الاولین آنچه خواستند و آرزو بردند بداوم خلاف کرد ناکنون چشم
دارند مگر سنت ما را در حق پیشینیان بهلاک کردن مکذبان کتاب و رسول
و نظیره فهل ینظرون الا مثل ایام الذین خلوا من قبلهم قوله فلن تجد لسنة
الله تبدیلا و لن تجد لسنة الله تحویلا اگر این رحیم میدارند نیابند ایشان
سنت ما را تبدیل و تحویل همان کنم با ایشان که با پیشینیان کردم قوله عز و جل
اولم یسیروا فی الارض فینظروا کیف کان عاقبة الذین من قبلهم و
کانوا اشد منهم قوة وما کان الله لیعجزه من شیء فی السموات و الارض
انه کان علیما قدیرا استفهام است یعنی امر ای بروید در زمین تا ببینید
که چگونه است عاقبت آنانکه پیش از شما بوده اند و کانوا اشد منهم قوة
و ایشان بودند بقوت بیش ازین گروه وما کان الله لیعجزه من شیء
فی السموات و الارض انه کان علیما قدیرا چون که خداوند تعالی هلاک و عذاب
قومی کند کس خداوند را عاجز کننده نیست ای کس مر آن قوم را از عذاب
خداوند رهاننده نیست در آسمان و زمین انه کان علیما قدیرا وی خدای
داناست باهل عذاب تواناست بر عذاب و هلاک کافران ایشان قوله تعالی
ولو یواخذ الله الناس بظلمهم ما ترک علی ظهرها من دابة ولکن یوخرهم الی
اجل مسمی فاذا جاء اجلهم فان الله کان بعباده بصیرا باز خبر داد که اگر تاخیر
کنم در عذاب نه عجز راست که اگر خداوند تعالی گیرد مردمان را بکسب ایشان یکی
تا ها زنده نماند در روی زمین ابن عباس رضی الله عنه آسمان از فرمان وی
تا بر زمین نشیند تا هیچ جنبنده نماند هلاک شود کافر بکفر و زشت کاری
و مطیع با جل خود نه عقوبت کسب بدرا ولکن یوخرهم الی اجل مسمی لکن زمان
میدهد شان تا اجل مسمی که حکم کرده شده است که هر یکی تا کجا زید و این و بلیل

که ولو یواخذ الله الناس ببغیه ولو یعجل الله الناس بالعذاب علی ظلمهم است و بیل
ولو یوخر العقاب الی اجل مسمی عنهم علی حسب ما یعلمه فاذا اجلهم یعنی فاذا جاء
اجل الوقت الذی جعله اجلا لعذابهم چون وقت عذاب ایشان بیاید که تقدیر
کرده ایم فان الله کان بعباده بصیرا خداوند تعالی بیناست و دانا به بندگان خود
که کیست سزای هلاک و نجات هر کجا که بود هلاک کند کس تفسیر سورة یس
سورة یس مکیة و هی ثلث و ثمانون اٰیة و سبعمائة و سبعة و عشرون کلمة
و ثلثة الالف و عشرون حرفا و عن ابی بن کعب رضی الله عنه النبی صلی الله علیه
و سلم انه قال ان لکل شیء قلبا و قلب القرآن یس من قرا سورة یس یرید
به وجه الله تعالی غفر الله تعالی له و اعطی من الاجر کانما قرا القرآن اثنی عشر
مرة و ایما مسلم قرئت عنده سورة یس حین ینزل به ملک الموت نزلت الیه
بکل حرف منها عشرة املاک یقومون بین یدیه صفوفا یصلون علیه و یستغفرون
له و یشهدون غسله و یشیعون جنازته و یصلون علیه و یشهدون دفنه و ایما
مریض قرا سورة یس و هو فی سکرات الموت لم یقبض ملک الموت روحه
حتی یجیبه رضوان خازن الجنة بشربة من شراب الجنة فیشربها و هو علی
فراشه فیقبض ملک الموت روحه و هو ریان و یدخل قبره و هو ریان و یخرج
و تحاسب و هو ریان ولا یحتاج الی حوض من حیاض الانبیاء حتی یدخل الجنة
و هو ریان و نظم السورتین انهما مکیتان و هما لبیان حقیقة النبی علیه السلام و
بیان حقیقة القرآن و بیان حقیقة الاسلام و بطلان الکفر و رد اعتقاد الکفرة
و بیان وعد المومنین و وعید بسم الله الرحمن الرحیم قوله عز و جل
یس والقرآن الحکیم قیل معناه یا انسان بلغة السریانیة و عنی به
محمدا علیه السلام و قیل هو اسم الله تعالی و قیل اسم القرآن و قیل اسم السورة
والقرآن الحکیم ای المحکم امره و نهیه لا یرد علیه النسخ بعده سوگند فعلو و در
من و سوگند بقرآن محکم امر و نهی وی و وعد و وعید وی جواب قسم انک لمن المرسلین

سوگند بدین سوگند آن که تو از فرستادگانی نه شاعر و ساحر انک لعلی
صراط مستقیم بر راه راستی و بر دین صوابی تنزیل العزیز الرحیم واین
بتو فرستادم شعر و سحر و مفتری نیست فرستاده خداوند عزیز و رحیم است
عزیز گفت تا نامه عزیز را عزیز داری رحیم گفت از رحمت اوست که بر بندگان
خود کتاب فرستاد و قیل والقرآن الحکیم الذی هو تنزیل العزیز الرحیم
انک لمن المرسلین علی صراط مستقیم الذی هو صراط الرسل والمومنین اجمعین
کما قال اهدنا الصراط المستقیم صراط الذین انعمت علیهم فالمنعم علیهم الانبیاء
والصالحون کما قال تعالی اولئک الذین انعم الله علیهم من النبیین والصدیقین
ویقرا تنزیل بالنصب معناه انک لمن المرسلین ارسالا من العزیز ای المنتقم
من عصاه الرحیم بالغفران لمن اطاعه ویتوب علیه لتنذر قوما من
عذابه ما انذر آباؤهم فهم غافلون ای لم یات آباءهم نبی ینذرهم
ولا انزل علیهم کتاب بلسانهم کما قال تعالی وما آتیناهم من کتاب یدرسونها و
ما ارسلنا الیهم قبلک من نذیر تا بدین کتاب بیم کنی قومی را که بیم نکرده اند
پدران ایشان را بکتابی بلسان و زبان ایشان و بپیغمبری هم از ایشان
و قیل لتنذر قوما بما انذر آباؤهم تا بیم کنی قریش را بدان که بیم کرده اند
پیغامبران گذشته پدران ایشان را که دعوت همه انبیا مر خلق را بدو
چیز بوده است بخدای شناختن و بخدا پرستیدن فهم غافلون عما اعد لهم
من العذاب قوله عز وجل لقد حق القول علی اکثرهم فهم لا یومنون ای
وجب الوعید بالعذاب علی اکثرهم هولاء الغافلین کما قال الله تعالی سواء
علیهم ءانذرتهم ام لم تنذرهم لا یومنون وقال الذین حق علیهم القول
وقال ولکن حق القول منی لاملان جهنم من الجنة والناس اجمعین قوله
تعالی انا جعلنا فی اعناقهم اغلالا فهی الی الاذقان فهم مقمحون
این را در تاویل است یکی چون حاضر کنیم شان بدوزخ غل بر گردن ایشان

بهیم

بهیم فهی الی الاذقان فهم مقمحون دستهای ایشان وا با گردن بغل کنیم و دلیل
صحت هذا التاویل قرات ابن مسعود رضی الله عنه انا جعلنا فی ایمانهم اغلالا فهی
الی الاذقان فهم مقمحون و قیل المغلولون ایشان دهان باز کرده باشند از تشنگی
که بدنیا بریت و زبان جفا کرده اند بارسول و یاران وی وقال القفال رحمه الله
اذا غل یده الی عنقه بقی رافعا راسه لا یخفضه غاضا بصره و لا یفتحه فجعل رفع
الراس و اقتصاب العنق مثلا للمتکبر عن الحق والغاض بصره مثلا للمستقبل
للحق والوصف بالمقمح یجمع هذین المعنیین نظیره اذ الاغلال فی اعناقهم وقال
القتیبی المقمح الذی یرفع راسه و یغض بصره و یقال بعیر قامح وابل القماح اذا وردت
من الماء فقمحت یرید انا حبسناهم عن الانفاق فی سبیل الله موانع کالاغلال
و بیش لذاکه بقیامت رسند در دنیا چه کردیم با ایشان وجعلنا من بین ایدیهم
سدا و من خلفهم سدا فاغشیناهم فهم لا یبصرون و در دنیا سد کردیم پیش
و پس ایشان و السد الجبل وجمعه اسداد و قری سدا بالنصب و سد منع بود که
خلف و قدام عبارت است از کل شخص چنانکه گفت لهم من فوقهم ظلل من النار
و من تحتهم ظلل در کرانه یاد کرد و مراد از وی همه است فاغشیناهم فهم لا یبصرون
ای البسنا الغشاوة علی اعینهم واعمیناهم عن الهدی و این همان معنی است
که بسورة البقرة گفتیم درین آیت که ختم الله علی قلوبهم و علی سمعهم و علی ابصارهم
غشاوة و این هم بمعنی تحقیق کفر ولیست باختیار وی نه بمعنی قهر و جبر بر کفر
و قیل قرآن بتو وحی کردیم تا تو بیم کنی خلق را بوی و بشارتی از بیمها ناگفته
که بند بگسیختند و مکر و بند و قصد جفا نتوانند کرد همه هدیت و هم زبان و لیکن تو
از ایشان هیچ باک مدار که من دستهای ایشان بغل کنم و دهانهاشان
و چشمهاشان بکام وعده او مصطفی را علیه السلام که من دستهاشان و دهانهای
شان و چشمهاشان در بند کنم که نتوانند که ترا ببینند و با تو جفا کنند و این
در ابتدای وحی بود در حالی که وی ضعیف بود کما قال تعالی کزرع اخرج شطأه

تا رزه وتاوی ضعیف بود حال همین بود دست شان از آزاری کوتاه بود
وزبان شما از جفا گفتن وی بسته بود وچشمهاشان در حجاب بود چنانکه
در نزول سوره تبت یاد کنیم ان شاء الله تعالی وهذا کما قال تعالی واذا قرأت
القرآن جعلنا بینک وبین الذین لا یؤمنون بالآخرة حجابا مستورا قوله تعالی
وسواء علیهم أأنذرتهم أم لم تنذرهم لا یؤمنون إنما تنذر من اتبع الذکر
وخشی الرحمن بالغیب فبشره بمغفرة وأجر کریم وصف کرد آنها را که پند وی
بپذیرند گفت هر آینه تو بیم کنی آن را که متابعت کند قرآن وخشی الرحمن بالغیب
وبترسید از رحمن بغیب بهر جا ایمان بوی فرا غیب است فبشره بمغفرة واجر
کریم مژده ده مر او را با آمرزش ومزد بزرگ قوله تعالی إنا نحن نحیی الموتی
ونکتب ما قدموا وآثارهم وکل شیء أحصیناه فی إمام مبین چون
رسول برخواند برایشان انا جعلنا فی اعناقهم اغلالا گفتند قیامت خود خواهد
بود ما را زنده نخواهند کردن خداوند گفت عز وجل مائیم ما که زنده کنیم
مردگان را ونکتب ما قدموا وآثارهم وی نویسیم ز ایشان کان ما می نویسند
امر ما آنچ میفرستند خلق را از خیر وشر وآن سنت بد ونیک که دیگران
بوی اقتدا کنند ما همه را جزا کنیم وقیل وآثارهم ای وخطاهم فی
الدنیا بالخیر والشر هر گامی که میزنند بخیر یا بشر می نویسند وعن عکرمة
عن ابن عباس رضی الله عنهما قال نزلت الآیة فی بعض الانصار کانت
منازلهم بعیدة من المسجد فارادوا ان ینتقلوا قریبا من المسجد فانزل الله
تعالی نکتب ما قدموا وآثارهم فقالوا لا بل نمکث مکاننا وکل شیء احصیناه
فی امام مبین وهمه چیزها نگاه داشته ایم وشمرده اند در لوح محفوظ را امام گفت لانه
یرجع الیه فیقتدی بما فیه وسمی الامام اماما لانه یقتدی به لا یخالف وکذلک
الخلیفة سمی اماما وقال الله تعالی وانهما لبامام مبین وهو الطریق الواضح للذی
من اراد ما وراءه سلکه ولا یخالفه قوله عز وجل واضرب لهم مثلا اصحاب القریة

اذجاء

اذ جاءها المرسلون ای صف لهم مثلا برخوان برایشان وبیان کن وصف
کن ایشان را قصه اصحاب انطاکیه که ما رسولان فرستادیم بایشان دعوت
کردن وحق بیان کردن نگرویدند ما همه را بیک صیحه هلاک کردیم بیان کن
این قصه برایشان تا پند گیرند مر ایشان را وبعضی از قصه یاد کنیم تا تفسیر آیت
ظاهر تر شود وذکر عبد بن حمید فی تفسیره عن وهب بن منبه انه لما اخبر الله تعالی
عیسی یا عیسی انی متوفیک ورافعک الی ومطهرک قال للحواریین انه قد دنا
فراقی ایاکم وان الله تعالی یرسلکم الی الاحمر فاحفظوا وصیة الله لکم وقدموا
علی طاعته واستقیموا له فاذا اتیتم قوما ان شاء الله فارفقوا بهم واصبروا علی
اذاهم وکونوا فی الناس کالنحلة فی الذباب لا تنازعوهم علی دنیاهم واجعلوا
الله تعالی فی جمیع امورکم نصب اعینکم وتوکلوا علیه فی سفرکم ولا یجد لکم ویکفیکم
حجتکم ویلطف السنتکم لمعتهم فآخی بین کل اثنین وآخی بین شمعون ویحیی
وبین موسی وعزه فقال شمعون الحواری یا نبی الله این توجهنی ای برسالتی
فقال نحو انطاکیة بارض الروم فقال شمعون وکیف استطیع ذلک وقد تقادم
سنی وضعف قوتی فقال له عیسی علیه السلام ان الله یقویک علی امرک فقال
یا نبی الله ان کان کذلک فانی احب ان یکون لی صاحب من الحواریین اشاوره
واسایله ویکون لی عونا فقال له المسیح اختر احد الحواریین فاختار شمعون یحیی
بن زید وآخی بینهما وتوجه بولس وصاحبه الی ارض الحبشة وتوجه قوم الی ارض
الهند ففارقوا عیسی علیه السلام وتابوا الیهم تلک جمیعا فی محراب مسقف وکانوا
یلقون الیه قبل ذلک وکانوا مهتمین لفراق عیسی علیه السلام الیهم [illegible] فاسر
بکل اثنین الی البلد الذی اخبرهما به عیسی علیه السلام واسری بشمعون ویحیی من
بیت المقدس حتی وضعا فی حصن انطاکیة فحملتهما الملائکة علی اجنحتها فی
روایت وهب ابن منبه میگوید ان شمعون ویحیی رسولان عیسی بودند بدعوت
این قوم وقال الثعلبی رحمه الله فی روایته هما رسولان من الله باز گفته اند که

چون ازشب بعضی بگذشت شمعون بیدار شد صحرایی دید بزرگ پر ستارگان
واسمان دید گفت ما در جایی مسقف خفته بودیم اکنون صحرا ها می بینم
مگر غلط می بینم یحیی را بیدار کرد و دانستند که این از خداوند تعالی اینجا رسانیده
است تا برنج ایشان از دور بارهٔ شهر دیدند شمعون یحیی را فرستاد گفت
برو بنگر تا چه شهر است چون در شهر بگشادند گشادند و زان برون می آمدند
و کارگران بکار خود میرفتند یحیی سخن ایشان بشنید زبان ایشان
بدانست در وقت خداوند تعالی ورا بدان زبان دانا کرده بود تا برسید که
این چه شهر است مردمان ویرا بجاسوسی تهمت کردند و بگرفتندش و وی گرسنه بود
و وی ایشان را سوگند میداد بخدای و بحق مسیح چون نام مسیح و نام خدای
بشنیدند پیش راندش بگفتند تو نام کیست که گفتی که ویرا نمی پرستیم و مسیح نگرویده ایم
یحیی بسیار زاری کرد تا رها کردندش یحیی بسوی شمعون آمد و وی را از حال خویش
خبر داد و گفت یا شمعون کجا می بریم ما اینجا خواهد بودن اوصیکم که
این مردمان اند کفر که نام خدای و رسول نمیتوانند شنیدن و من نومید گشته ام
ازینها واره حق غریبی بودی بگشتندی مرا شمعون گفت یا اخی لا تقنطوا
من الله فانه من توکل علیه کفاه و گفت ما بدین آمده ایم تا ایشان را دعوت
کنیم و براه حق بخوانیم و رنج و بلا ایشان بکشیم و میگفتند یا قوم هلموا الی
الربح الکثیر والغنیمة والربحة والراحة والطوبلة و هو ان تعبدوا الله تعالی
وحده الذی خلق السموات والارض والبحار و ما فیهما و خلق اللیل والنهار
فلم یجبهما احد بل استقبلهم نفر من اهل البلد و ضربوهما ضربا حتی ظنوا انهم
قد قتلوهما ثم سحبوهما وهما کالمیتین فلما دخل اللیل اتاهما من الله ان قال
لهما استیقظا من نومکما رحمکما الله تعالی فتنبه شمعون و یحیی صحیحین کان
لم یصبهما الم قط و در زندان بر ایشان گشاده و بوقت سحرگاه برون آمدند
و در کوی ها میگشتند و دعوت میکردند و خلق را باواز بلند میخواندند ملک ایشان

آواز بشنید

آواز بشنید خشمناک شد و خاصگان خود را فرمود که یاران ایشان را بیاوردند
و میزدندشان بردند بسوی ملک در راه شمعون را تشنگی غلبه کرد مردی بر در خانه
نشسته بود ازوی آب خواست آن مرد گفت من مقعدم بر جای مانده ام و دختر کم
نیز همچنین است گفت هر دو کرا می پرستید گفتند خدایان خود را بوس و لدیه طلس
را شمعون گفت نزا است آنرا که وی ایشانرا پرستد که مقعد ماند این مرد گفت
پس کرا فرمایی که او را پرستیم تا بهتر شویم گفت یک خدایرا که آفرید او آسمان
و زمین را مرد مسلمان شد و دختر وی نیز مسلمان شد و در وقت زکمان وی
گشاده شد و بهتر شد و دختر وی کذلک چون فاضلان آن بدیدند گفتند
اینها جادوگران اند و نیز و ملکشان بردند و زان حال خبر دادند و فرمود
تا ایشان را بعقابین هر دو کشیدندشان و تازیانه می زدند تا بیهوش گشتند الخ
هر دو را بزندان باز داشتند و این زندانی بود بالای آن دیوار پنجاه گز
و پهنای وی پانصد گز و عمود وی بود که سپس در زندان نهادندی بچهل تن
و بچهل تن بر داشتندی چون این در فراز کردندی بانگ کردندی چنانکه
آواز این در همه اهل شهر بشنیدندی و شمعون و یحیی را میان [illegible]
و بدان باز داشتند و در بستند خداوند تعالی قولس را فرمان داد تا با نگاه کنیه
رود و شمعون و یحیی را از زندان برون آرد و در دعوت با ایشان یار شد
و حجت حق بیان کند کما قال الله تعالی اذ جاءها المرسلون ای جاء اهل
القریة المرسلون قوله تعالی عزوجل اذ ارسلنا الیهم اثنین فکذبوهما
فعززنا بثالث فقالوا انا الیکم مرسلون ای شمعون و یحیی دعوت
کردند فکذبوهما دروغ ان داشتندشان فعززنا بثالث قوی کردانیدیم
شمعون را و یحیی را برسول سیوم و آن قولس بود تا بدان حصار آمد خداوند
فرشته را امر کرد تا حصار و زندان بکشاد چنانکه کس آگاه نشد و قولس
بزندان در آمد و شمعون و یحیی را گفت بدانید که این کاری عظیم است که شما را

فرموده اند شما را نخست بایستی که بوجهی درآمدید که بملک نزدیکی شدید و با خلق
لطف و رفق کردید تا پرده‌ها دریده شدیدی و شما را بعلم بحلم و حکمت
شناخته شدی آنگاه دعوت آشکارا کردید تا مقصود بحاصل آمدی و مثل شما چون
مثل زنی بود که ورا خدای عز و جل پسری دهد از حریصی بزرگ شدن وی
رود آب طعام در دهان وی کردند کیرد شیر ناداده طعامش دهد بمیرد شما این
ملک را دعوت کردید بناگفت تا بدین جای رسیدید و لیکن ان شاء الله که من
تدبیر ایشان بسازم و وقت فولس نگاه داشت تا آنگاه که همه به بت خانه گرد
آمدند بعبادت بمیان ایشان به بت درآمدند و خداوند تعالی هر سه را بلغت ایشان
دانا کرده بود و در بتخانه بعبادت بایستاد و نماز میکرد و خداوند را تعظیم و حرمت
ایشان گمان بردند که وی بتان را می پرستد چون بسیار شد آن ملک گفت
روزی من درین بتخانه کس ندیده ام در عبادت تا بدین حرمتی و بدین جهد
چون وی دیگران گفتند کیف و لو سمعت کلامه و رایت حلمه و علمه بهیچ حال
ترا از وی چاره نیست فاتخذه وزیرا ملک گفت بیاریدش تا بپرسم کوی
کیست و از کجاست آوردندش فقال الملک من انت ایها الرجل الصالح
فانی اری لک قوة فی العباد و قد تبین فضلک علینا فقال فولس انا رجل من
بنی اسرائیل و قد انقرضت اقرانی و بقیت تحت یدی اصحابک لا ارن منکم
و اسکن فقال له الملک قبلنا مودتک و سرورنا بک علینا و نحن مسرورون بصحبتک
فمکث فیها بینهم مدة تدبیرها کرد بیشان و غم ایشان خوردی و ملک برو اعتماد
کرد و قول وی داشت که کار تمام شد در هست ایستاد روزی گفت ایها الملک شنیده
ام که دو مرد را بزندان باز داشته که ترا دعوت میکردند بدین دیگر جز از
دین شما و عجب مانده ام از دلیری ایشان بگو بخوانید تا بشنوم سخن ایشان
و از تو نیابت دادم در حجت گفتن با ایشان ملک را این سخن از وی
خوش آمد گفت زود بیارید شان بیاوردند فولس گفت شان خبر کنید مرا از

قدرت خدای که شما او را می پرستید جواب دادند که تا الله انه قادر علیم
ما بشان فولس دست بسر بزد و تعجب کرد چنانکه کسی سخن کسی نپذیرد و بنمود
ملک و اصحاب وی که من منکر می دارم این قول ایشان فولس گفت شان
این چه میگوئید که من حجت این دعوی از شما طلب خواهم کرد از آن اگر راست
گوئید متابعت کنیم تان و ارنه سیاست کنیم شان گفتند بخواه هر چه بخواهی خداوند
عز و جل آن بکند فولس گفت خداوند شما تواند که خلقی نو پیدا فرمید چنانکه ما می
بینیم گفتند تواند فولس گفت ملک را ایها الملک این هر دو کس میباید که زود
ایشان حقیقتست و علمی که از تو یا بیستی ایشان را خود راست بیارندی
کردن بر سر این جمع اکنون که تو ملکی کار بکن این بتان را که تو ایشان را
می پرستی بگو تا ایشان خلقی نو بیافرینند چنانکه ما ببینیم تا این عز و شرف
ترا بود و بتان ترا که اگر ایشان آن بنمایند که دعوی میکنند دل این مردمان
مایل گردد بر ایشان ملک گفت یا فولس از تو ما را چیزی پنهان نیست می
دانی که این بتان نه بینند لا یسمعون و لا یبصرون و لا یعرفون شیئا
فولس روی بشمعون کرد و گفت بیارید آنچ شما دعوی میکنید باوردند کودکی
علامی نابینا مادر زاد را گفتند ورا دو چشم بینا کن شمعون با یحیی خاک و
یحیی پاره خاک بگرفتند و با آب دهن تر کردند و دو بندقه کردند مانند دو دیده
آنگاه هر بندقه را یکی بر یک چشم نهادند و یکی بران چشم و دعا کردند و فولس
نیز دعا میکرد و حتی صارت البندقتین حدقتین ینظر بهما الغلام چون ملک
و اصحاب این بدیدند بر قوم خویش بترسیدند خواستند که غلبه کنند شان فولس
گفت ملک را و قوم را که اندوه مدارید و ازین عجب مدارید که فرج شما از دین
بنزد منست فولس گفت بیارید نابینا دیگر را که مادر زاد بود و دیگری را
آوردند وی از گل غنده کرد چنانکه شمعون و یحیی کردند و دعا کرد خداوند
تعالی بینا کرد چون نابینا بینا شد بر دست فولس گفت یا ملک هر اند اینست گیرا

قوت کرد این خدای مرا سجده کنید تا شما را بر دشمنان غلبه وظفر دهد وقوت
کند گفتند این معبودان خود را چگونه مانیم فولس گفت یا ایها الملک نه خود گفته
که اینها مردگانند لا یسمعون ولا یبصرون ولا یعرفون شیئا از تو خداوند
مرا سجده کنی ایشان چه دانند ملک گفت راست گفتی همه سجده کردند باز فولس
گفت شمعون را و یحیی را خداوند شما مرده را زنده کند یا نه فقالا نعم فولس تعجب
شود آنگاه گفت ای ملک گمان برم که ایشان مرده را زنده کنند و این قوم
را دل بد شود بر تو یاری تو از ان بتان خود بخواه تا این عز و شرف ترا
بود ملک گفت فولس را تر خبر بتان خود گفتم ولیکن باشد که این خود تواند
آوردن و ار بسیار رفد ما ترا یاری دهیم تا تو ایشان را مقابله کنی فولس گفت من
شما را نتوانم فریفتن و دروغ نتوانم گفتن من از خلق روی زمین کسی ندانم
که وی مرده زنده تواند کردن من این گمان عاجزم باز روی با ایشان کرد گفت
بیارید تا به بینیم این دعوی که کردید ملک ما را مرده است که از هفت روز باز مرده است
پس دهقان شهر ما ست پدرش رفته است بضیعت و پس اینجا مرده است
ورا داشته ایم تا پدرش باز گردد این مرده را آوردند بوی گرفته و متغیر شده
دعا و زاری کردند تا خدای تعالی زنده گردانیدش و گفت شمعون گفت یحیی از
وی بپرسیدند که از کی باز مرده قال سبعة ایام قالا له ما رایت بعد الموت
گفت بهفت وادی دوزخ بگردانیدند جان مرا و در هر وادی عذابی چشیدم
که عذاب هیچ فراموش نکردم ای قوم پند دهید چشم باز که [illegible] جزای
خدای جز الله خدای عیسی علیه السلام و دهقان از خبر مرگ پسر مرده برده بودند
و غمناک شده که فرزندش بجز این پسر نبود دهقان بیامد پسر را زنده دید
و قصه بعد مرگ از وی بشنید و خبر این دو مرد بر رسید یک روایت ما گفتیم
بیاوردند و شمعون و یحیی پند پذیرفتند و بیک روایة دهقان گفت شما از بیا
دعوت خلق چه مزد می خواهید گفتند مزد نمی خواهیم دهقان بگروید بدین روایت نام

همین بود دهقان حبیب نجار بوده است که بگرویدند با ایشان و قوم را گفت یا قوم
اتبعوا المرسلین اتبعوا من لا یسئلکم اجرا وهم مهتدون چون حجت بر
ایشان لازم شد و معجزات ایشان بر ایشان ظاهر گشت آنگاه فولس حال خویش با
و حال شمعون انکار را کرد و ملک و قوم را دعوت کردند چون دعوت انکار را
کردند زبان نداند و حال هر سه را و حبیب نجار را بکشتند و به دیگر روایت این
حبیب نجار مردی بود گرویده و ایمان پنهان میداشت چون بشنید که قصد کشتن
پیغامبران کردند ایمان خود را آشکارا کردن و این کرانه شهر بیرون بود. ایشان
بیامد چنانکه خداوند گفت وجاء من اقصی المدینة رجل یسعی یعنی حبیب النجار
وقیل من وسط المدینة یسرع فی المشی حتی سمع خبر الرسل فقال لاهل انطاکیة
هل تطلبون منکم اجرا علی ما یامرونکم وقالوا لا فقال ان … یدعوکم الی الله
تعالی لا یطلب منکم اجرا فلا تطیعونه حتی ما طمعکم کثیر فلم یتابعه احد وقتلوه قیل
له ادخل الجنة معناه اذا کان یوم القیامة قیل له ادخل والجنة وان حل الجنة
بجسده وحده فی الارض … فی الجنة با جب … حبیب النجار و ادریس علیه السلام
و مریم او الیسع قوله عز وجل قالوا ما انتم الا بشر مثلنا وما انزل الرحمن
من شیء ان انتم الا تکذبون گفتند شما نیستید مگر آدمی همچو ما از کجا واجب
شده است بر ما طاعت شما گفتند خدای عز وجل فرستاده است ما را بشما
و این فرمان ولیت که شما می یارسانیم گفتند وما انزل الرحمن من شیء
خداوند تعالی نفرستاده است بشما هیچ چیز ان انتم الا تکذبون ای ما انتم
الا کاذبون قوله عز وجل قالوا ربنا یعلم انا الیکم لمرسلون گفتند خداوند
ما میداند وی گواه است بر ما بدانکه ما رسولانیم بشما وما علینا الا البلاغ
المبین و دعوت کردیم و حجت بر شما ظاهر کردیم بر ما بیش از رسانیدن چیزی
نیست با شما را و بیدا مینت قالوا انا تطیرنا بکم لئن لم تنتهوا لنرجمنکم ولیمسنکم منا
عذاب الیم گفتند ما بشما فال بد گرفتیم ایمان ستابکم شما را شوم داشتیم تا شما

یا مدیه ما را قحط و تنکی آمده است و قیل شما را شوم کرفتیم هر کجا شما روید با خبر
کاران قوم هلاک و استیصال بود قالوا طائرکم معکم ائن ذکرتم بل
انتم قوم مسرفون جواب دادند این رسولان قال بدر شما با شماست
و شومی شما با شماست یعنی کفر شما و عصیان شما این ذکرتم جواب وی مقدرست
این ذکرتم تشئمتم یعنی برانکه ما شما را پند دهیم شما ما را شوم کیرید و قیل
معناه اکر شما را پند دهند بخدای شما ما را تهدید کنید بعذاب و نه خرد و کین
یعنی ان ذکرتم بالله تعالی تهددونا بالرجم والتعذیر بل انتم قوم مسرفون
ای بنشنیم تا شوم جانکه شما میکویید لیکن شما کروهید از حد در کذشته ای
کافران آید با ایشان این مناظره کردن کافران جواب دادند یکی ایشان
حبیب نجار که ایمان پنهان داشته بود در رسید بروایت عبد الله بن حمید ایشان
دهقان بود بدر مرده وجاء من اقصى المدينة رجل يسعى قال يا قوم
اتبعوا المرسلين اتبعوا من لا يسألكم اجرا وهم مهتدون کوئی مراد
از سعی شتافتن بود در رفتن لا جلد و لده سعی را چون تاویل حبیب نجار
بکوئی که باشنده بود بکرانه شهر چون خبر یافت که بخواهند کشتن رسولان را
بیامد و بستود رسولان را و بیا طعنی کفت یا قوم اتبعوا المرسلین اتبعوا
من لا یسألکم اجرا وهم مهتدون یعنی این رسولان راه یافتگان اند
و بر حق اند و با ایشان اقتدا کنید تا راه یافته باشید چون این سخن ایشان
از وی بشنیدند کفتند که تو کرویده بدیشان و خدای ایشان را پرستی
جواب داد وما لي لا اعبد الذي فطرني واليه ترجعون وای چه چیز
منعی وای عذر است مرا ترک عبادة من خلقنی چه بازدارد مرا ازان که پرستیدن
آنکه مرا بیافریده است والیه ترجعون و بازکشت شما هم بوی است شما را نیز
عذر نیست چه عذر خواهید آوردن چون بوی بازکردید قوله عز وجل ااتخذ
من دونه الهة ان يردن الرحمن بضر لا تغن عني شفاعتهم شيئا ولا ينقذون

ای ازال

الرحمن
ای ازال اخلاص عباد الله الذی فطرنی واتخذ من دونه الهة ان یردن
بضر لا تغن عنی شفاعتهم شیئا ولا ینقذون از خالق ایمن زبانی و رنجی خواهد
بود یعنی مرا عذاب دهند برانکه در دین عاصی شوم منفعت نکند مرا شفاعة ایشان
چیزی و نه رهانند مرا از عذاب رحمن یعنی از من ان کنم که شما کردید انی اذا
لفی ضلال مبین و مراد ازین توبیخ قوم وی است یعنی از من ان کنم که بدون ورا
بخدای کبرم من در کم بوده یکی پیدا باشم برتن خود انی امنت بربکم فاسمعون
روا بود که خطاب رسولان را بود و روا بود که قوم را بود من کرویده ام تا فردیگار
شما فاسمعون از خطاب قوم را نهی فاسمعون اطیعون بود وای مرا طاعت
دارید و از خطاب رسولان را نهی معنی ان بود که بشنوید اکه تا برین بقیامت
بر من کواهی دهید قیل ادخل الجنة قال یالیت قومی یعلمون روا بود که
این اخبار بود از اندر آوردن وی به بهشت بر سبیل امر کما قال تعالی
سوره سیروا فیها لیالی و ایاما امنین ای جعلنا ها علی ما یسیرون فیها
و این بر سبیل ثواب بود یعنی بهشت و ثواب دادش و قیل چون حبیب
نجار این سخن بکفت بکشتندش آن قوم اما برخی کرده عید کرده بودند بسنگ و اما
برخی و اینجا اجارت فقتلوه فقیل له ادخل الجنة یعنی در بهشت بودند تا
میخورد با جان شهیدان کما قال تعالی بل احیاء عند ربهم یرزقون و چنین
و چون روز قیامت بهشت اندر آید خداوند تعالی خبر وی دهد از تمنی وی قال
یالیت قومی یعلمون بما غفر لی ربی وجعلنی من المکرمین کفت یا کاشکی
که بدانیدی قوم من که خداوند بچه آمرزید کناهان و بچه کرامی کرد مرا در بنا
نعمت بهشت معتزله کویند بهشت آفریده نیست و تاویل کنند این آیت را
با بشارت در آمدن به بهشت بقیامت و دلیل این آنست که تاویل کنیم روح را و نمود
که در ای بهشت یا جسد یا با روح چنانکه یاد کردیم قوله عز وجل وما انزلنا علی
قومه من بعده من جند من السماء وما کنا منزلین الکاه خداوند تعالی

جزو او از انتقام را دوستان از دشمنان بهلاک کافران از بعد کشتن ایشان
رسولان وجفا کردن ایشان با مومنان کفتا بفرستادیم بر قوم این حبیب نجار را
از بعد کشتن ایشان وی را هیچ سپاهی بهلاک ایشان از آسمان وما کنا منزلین
وما ینبغی الذی است ای والذی کنا منزلین هی الصیحة صیحه فرستادیم نه جماعة
جنانکه بر قوم عاد وثمود ولوطیان بر قوم نوح واین اخبارست که ما را بهلاک
ایشان سپاه بایست بکمترین چیزی هلاک کردیم شان جنانکه قوم نمرود را
علیه اللعنة بپشه هلاک کردیم وقوم جالوت را بسنگ هلاک کردیم ویکیرا
روز بعد بمشتی خاک کردیم یعنی جنان بود که والذی کنا منزلین ما کانت
الا صیحة واحدة فاذا هم خامدون من خمدت النار وطفیت اذا اصابت
رماد او دیگر تاویل وما انزلنا علی قومه ای وما انزلنا علی قوم الرجل من بعد
اقتلهم علیه بالقتل من جند من السماء برسالة ای بنی اخر لنجعله الیهم
اوذالا عذار قد وجعت بالثلثة من المرسلین یعنی نفرستادیم ما بر قوم حبیب
از بعد انکه ایشان پیشی کردند بکشتن وی سپاهی از آسمان برسولی تا
بروند بایشان که حجت لازم کشته بود وعذاب واجب شده بود برسولی
دیگر حاجت نبود بخلاف بار نخستین که شمعون ویحیی آمده بودند حجت لازم
نکرده بودند بر ایشان وحق تمام بیان نکرده بودند لاجرم فولس را فرستادم
فاما اکنون حجت لازم شد وحق بیان شد نفرستادیم رسولی دیگر وما کنا منزلین
وسنت ما چنین بوده است که از بعد الزام حجت وتبلیغ وحی رسالت نفرستاده
ام هیچ رسولی دیگر بلک هلاک کرده ایم و سپاه بدان یعنی گفت که آینده
وحی از آسمان برسولان جبرئیل بوده است علیه السلام وی با سپاه
در فتی کما قال تعالی فانه یسلک من بین یدیه ومن خلفه رصدا قوله تعالی
ان کانت الا صیحة واحدة فاذا هم خامدون سپاه نفرستادیم ولکن بآواز
جبرئیل هلاک کردیم هی یک بانک کرد همه بمردند بر جای یا حسرة علی العباد ما

یاتیهم

یاتیهم من رسول الا کانوا به یستهزؤن هذا وعظ لاهل العصر الخ.
خبر میدهد خداوند عزوجل از بندگان و حسرت ما کردن ایشان چون بقیامة
بیایند وببینند که کرویدگان بهشت میروند ناکرویدکان بدوزخ جاودانه
غایت پشیمانی را کویند یا حسرت علی العباد ای حسرة علیهم من انفسهم یا
حسرتا علی ما فرطت یا حسرتنا علی ما فرطنا فیها کذلک یریهم الله اعمالهم حسرات
علیهم ویا ویلنا یا که این قوم را بود بر کفر وباد ره ودریغا که بر ایشان بود
که بیامد تا بنی ورسولانی ایشان افسوس کننده بودند بروی ودروا بود که
این همه بحق کافران بود چه حسرة علی العباد عامست چه هیچکس نیست که روی
اهل عذاب بود که نه ورا حسرتی بود اما مومن مدام کافر الا انکه چون تا آخرت
کفت ما یاتیهم من رسول الا کانوا به یستهزؤن دلیل است بحق کافران حسرت
موجب بود وبحق مومن حسرت موقت وقال القفال یا حسرت علی العباد ای
علی قبل الرجل والرسل قوله تعالی الم یروا کم اهلکنا قبلهم من القرون
انهم الیهم لا یرجعون ای نمی بینند این کافران مکه چه مایه کردیم بعذاب از
قرنهای پیشین هروغ زن دارستند ایشان رسولان را انهم الیهم لا یرجعون
یکی از آن هلاک شدگان بیاید بلک که تا قیامت نیز نه خیزند وهرکز بدنیا
باز نیایند تا بکروند وبقیامت جز حسرت نبود شان قوله عزوجل وان کل لما
جمیع لدینا محضرون ای ما وکل الا جمیع ونباشد هم مکر حاضر کردکان نزد حساب
وجزا قوله تعالی وآیة لهم الارض المیتة احییناها واخرجنا منها حبا فمنه
یاکلون انکاه دلیل وحدانیت پیدا کرد از بعد خبر دادن هلاک پیشینیان کفت
نه بوشیده است که ای بنایند کردیدن وشان وحدانیت ما آیتی از ما است زمین
مرده بنبات زنده کنیم واخرجنا منها حبا وازوی دانها بیرون آریم کندم و
جو وغیر آن فمنه یاکلون وازوی میخورند وجعلنا فیها جنات من نخیل
واعناب وفجرنا فیها من العیون لیاکلوا من ثمره وما عملته ایدیهم افلا یشکرون

ونیز بوستانها آفریدیم در زمین از خرما وانگور و بین فجرنا فیها من العیون
وروان کردیم درین زمین از آب چشمها چرا لیاکلوا من ثمره وما عملته
ایدیهم تا بخورند از میوها این بوستانها ورنج خود کشت کرده اند ورنج دستهاء
ایشان لنا کرده است یعنی عسل وسرکه و می پخته ورنج از خرما وانگور آید افلا
یشکرون چرا شکر نکنند تاویل وما عملت ما بمعنی الذی بود وقیل ما بمعنی النفی
یعنی تا بخورند از میوه آنچ کشت کرده اند واز میوهاء ان باغها که شما را صنعی
نبوده است در آفرینش وی الا آنکه فعل همه اندام بدست اضافت کرد
چنانکه عادت عربست قوله عز وجل سبحان الذی خلق الازواج کلها مما
تنبت الارض ومن انفسهم ومما لا یعلمون ای قولوا سبحان الذی
خلق الاصناف بگویید پاک وبی عیبست ان خداوندی که بیافرید این همه
گونها را مما تنبت الارض ومن انفسهم ومما لا یعلمون از آنچ برویاند زمین
واز انچه از ایشان نداند روا بود کرد مما لا یعلمون با د میان ما رز و دیگر
آفریده است ودر تحت الارض ودر آسمانها بسیارست که ما ندانیم قوله عز وجل
وآیة لهم اللیل نسلخ منه النهار فاذا هم مظلمون واز نشانها یگانگی
خدای عز وجل آنست که ایشان را روز از شب بیرون آریم واین دلیل آنست
که شب پیش از روز بوده است بدین دلیل گفت یغشی اللیل النهار چون
روا بود که شب پوشانندهٔ روز بود روا بود که روز بود از شب کما یقال
لبست الثوب وترعنه وسلخته فاذا هم مظلمون ای داخلون فی الظلمة کما
یقال امسینا اذا دخلنا فی المساء واصبحنا اذا دخلنا فی الصباح همیدون
روز بریم باز شب در آریم ثم وصف الشمس والقمر فقال والشمس تجری
لمستقر لها ذلک تقدیر العزیز العلیم وآفتاب میرود با قرارگاهی که ورا است
هر شبا وروزی بامر رب عز وجل وقیل تا قرارگاه وی تا وقت فناء عالم
وذلک تقدیر العزیز العلیم این تقدیر وحکم خداوند و علیم است والقمر قدرناه

منازل حتی عاد کالعرجون القدیم ای وقدرنا القمر منازل ما تقدیر کردیم
ماه را منازل چنانکه آفتاب را حتی عاد کالعرجون القدیم در افق ماه زیادتی
حکمی ونقص بود بیان کرد وخبر داد از آن زیادت گفت ونقصان می شود تا
از کمال باریک گردد وباریکی چون بن شاخ خرما خشک شده العرجون بن خوشه
خرما خشک شده قدیم روزگار بر آمده چون روزگار بر آید خشک گردد وکژ شود
ماه با خر هر شبی روزی همچنان شود چرا لتعلموا عدد السنین والحساب و
مواقیت الناس والحج لا الشمس ینبغی لها ان تدرک القمر ولا اللیل
سابق النهار وکل فی فلک یسبحون نزا نیست ونشاید که آفتاب ماه را
دریابد یعنی هر دو بر یکدیگر بر می زنند یکدیگر را در نیابند ولا اللیل سابق النهار
ونه شب پیشی کند بر روز که دو شب جمع شود وکل فی فلک یسبحون وهر یکی در
فلک خویش میروند وآیة لهم انا حملنا ذریاتهم فی الفلک المشحون
المشحون اصحاد یعنی حملنا هم وذریاتهم فی الفلک المشحون وآیت وحدانیت من ایشان را
آنست که بر داشتیم ایشان را یعنی اهل مکه این مشرکان وفرزندان ایشان را
در کشتی پر بار یعنی در کشتی نوح علیه السلام که در عالم کشتی نبوده است از آن
بزرگتر وپر بارتر این بیان منتست که ما نوح را علیه السلام کشتی ساختن
تعلیم کردیم واهل کشتی را نگاه داشتیم تا این مشرکان عرب وفرزندان ایشان
از اصل این قوم بدید آوردیم اگر این اضمار نگوییم وبظاهر تاویل کنیم که ما
برداشتیم فرزندان این مشرکان عرب را در کشتی گران بار نیکو نباید
که بیان منت بر برداشتن این مشرکان در کشتی اولیتر از آن بود که بیان
منت بحق فرزندان ایشان چون تغیر فلک مشحون کشتیها دیگر گوییم کشتی
نوح وخلقنا لهم من مثله ما یرکبون درست نیاید این با حاجت
نیاید بخلق کشتی مانند وی تاویل درست که یاد کردیم وخلقنا لهم من مثله
ما یرکبون آفریدیم مرین مشرکان عرب را وبجز ایشان را مثل کشتی نوح انچه

بر پای نشستند بروی و کلّه من جنس را بود اینجا وقیل وخلقنا لهم من مثله ما یرکبون
و بیافریدیم مر ایشان را مانند کشتی آنچ بر پای نشینند یعنی ستوران و اشتر و اسب
و خرها کما قال تعالی وجعل لکم من الانعام ما ترکبون اشتر کشتی است بیابان خشک و
ان نشأ نغرقهم فلا صریخ لهم ولا هم ینقذون الا رحمة منا ومتاعا
الی حین واگر بخواهیم غرق کنیم شان ای این بر نشینندگان را بر کشتی یعنی
ایت آنست و وشنیا لغرقنا من حملناهم مع نوح فی الفلک المشحون ولا
یجدون من مقدم کالم یجدوا من اغرقناهم فی عصرهم من الامم الماضیة
قوله فلا صریخ لهم ولا هم ینقذون ولکن بخواستیم اهل کشتی نوح غرق کردیم
کس مر ایشان را از غرق تا فریاد رسیدی و نه رهانیدی الا رحمة منا ومتاعا
الی حین ای لکن رحمة منا یعنی رهانیدیم بدان ایشان را برحمتی از ما و برخوردار
تا وقت اجل ایشان تا بوده کردیم شان قوله عز وجل واذا قیل لهم اتقوا
ما بین ایدیکم وما خلفکم لعلکم ترحمون چون گویند این کافران بترسید
از آنچ پیش از شما فرو آمد از عقوبت بجانند شما تا کردیدگان برسولان وما
خلفکم و از آنچ وعید است بقیامة تا سزاوار اهل رحمت کردید ای بترسید از عذاب
دنیا و از عذاب آخرت وقیل وهو قول الکلبی ما بین ایدیکم یعنی القیامة وما
خلفکم الدنیا هرچه گذشت بس افتاد یعنی بترسید از قیامة و کار کنید جزا و را
و مهما احکام وهو قوله فاعرضوا عن هذا الوعظ فالاعراض مضمر وهذا من
باب الاکتفاء قوله عز وجل وما تأتیهم من آیة من آیات ربهم الا کانوا
عنها معرضین و نیاید بریشان هیچ آیتی از آیات خداوند ایشان رسول
با کتاب نه ایشان از آن آیت روی بر دانیده اند چون اعراض در جنا
یکی آیت یاد کرد و در آیت اول یاد نکرد قوله عز وجل واذا قیل لهم انفقوا
مما رزقکم الله قال الذین کفروا للذین آمنوا انطعم من لو یشاء الله
اطعمه ان انتم الا فی ضلال مبین خداوند عز وجل مومنان را می بستاید بعضا کردیم

مال در رضا

مال در رضا خداوند عز وجل و کافران خود مال خدای را کردند ریا با مومنان
گفتند بکر بدید و مال بدانجا خدا کنید که مومنان میکنند ای بمو منان حرف
کینه جواب دادند قال الذین کفروا یعنی کفار مکه انطعم من لو یشاء الله اطعمه
بعدما قیل لهم انفقوا مما رزقکم الله قالوا انطعم من لو یشاء الله اطعمه ای من
لو یشاء الله ان یطعمه اطعمه گفتند کافران طعام دهیم اگر بایستی وی خودش
بدادی اپیس مشیت خداوند را و نا کردیدن گفتند لو شاء الله ما اشرکنا ولا اباؤنا
خداوند عز وجل عذر و حجت نهادن ایشان باطل کرد گفت ان انتم الا
فی ضلال مبین ای ما انتم و تعالی و ابن مقسم آورده که آیت در حق
زنادقه عرب است که منکر بودند صانع را گفتند این مومنان میگویند که خداوند
ما خالق آسمان و زمین است و قادر است بر توانگر کردانیدن شما که خواهد و بار ما را
میگویند که ما را طعام دهید اگر همچنان است که ایشان می گویند از وی بخواهند
تا ایشان را توانگر کند تا از ما بی نیاز شوند چون از ما می خواهند دلیل
است که خدای مثبت و ایشان در ضلالت بندارند بدین اعتقاد بخداوند
الله تاویل ان انتم الا فی ضلال مبین ورا بود که اخبار بود از کافران قوله
تعالی ویقولون متی هذا الوعد ان کنتم صادقین گفتند این وعید که
میگوئید کی خواهد بودن جاریه یک راه اگر راست میگوئید خداوند عز وجل
جواب دادشان ما ینظرون الا صیحة واحدة تأخذهم وهم یخصمون
چشم نمی زنند مگر آنکه یک آواز را قیل هی النفخة الاولی وقیل هی الثانیة
فاما النفخة الاولی قول اسرافیل علیه السلام ینادی اربعین سنة انتبهوا
انها الغفلة فمن کان سعیدا تیقظ ومن کان شقیا تخاف وا ولا یفیق
استدراجا یقول بعد ذلک هذا شیء لیظهر من جهة العادة ثم یکون بعد ذلک نفخة
النفخة التی ذکرناها ثم بعد ذلک نفخة البعث فاخذهم وهم یخصمون یکبر دشان
ان او ز دو ایشان خصومت می کنند ای یتنازعون فی اسواقهم خصومت مر ا حصت بود

در کلام این میکوید واصله یختصمون فادغمت التاء فی الصاد فصار یخصمون
کما قال تعالی المدثر والمزمل اصله متدثر ومتزمل وقوله اثاقلتم ای تثاقلتم
وفیه قرائت واضحه من لغة واحدة لا یختلف المعنی فمنهم من کسر الخاء والصاد
مشدده وهو عاصم والکسائی واصله یختصمون ولکن لما ادغمت التاء ادغمت التاء فی الصاد
ذهبت التاء حرکة الخاء الی الکسر اتباعا الصاد ومن فتح الخاء وکسر الصاد
وهو ابو عمرو وابن کثیر وابن عامر قالوا کانت الخاء ساکنة فلما ادغمت
التاء نقلت فتحة التاء الی الخاء ومن جزم الخاء وترک الصاد بالکسر
مشددة ترک الخاء بعد الادغام کما کانت وقرا حمزة یخصمون ساکنة
الخاء مکسورة الصاد خفیفة کقوله میت وهین بی میت وهین فلا یستطیعون
توصیة ولا الی اهلهم یرجعون ای یرجلهم الموت مقدار ما یوصون
او یتکلمون او یرجعون الی اهلهم قوله تعالی ونفخ فی الصور فاذا
هم من الاجداث الی ربهم ینسلون وهی النفخة الثانیة او الثالثة
علی حسب ما اختلفوا فیه وهذا کما قال تعالی ثم نفخ فیه اخری فاذا هم قیام ینظرون
نفخ ثانیة بلمفدار بعد نفخ اول بدمیده که صدای داند عزوجل من الاجداث
الی ربهم ینسلون ای یسرعون ای الموضع الذی یحاسبهم فیه ویمیدون
از کورها برخیزند ودیل شتابند تا شمار کاه قالوا یا ویلنا من بعثنا من
مرقدنا هذا ما وعد الرحمن وصدق المرسلون ای مقامنا وانما
یسمون ذلک مرقدا لانهم شمارا واهوال القیمة هان علیهم عذاب القبر
حتی کان ذلک کالنوم فی جنب ما صاروا الیه وقیل انهم ویسمون ذلک مرقد
الان العذاب یرفع عن جمیع الخلق قبل البعث اربعین عاما فسمی ذلک
الایام الرقدة لیکون فرقا بین عذاب الدنیا وعذاب الآخرة ای
کافران چون برانگیزانند کویند یا ویل برما که برانگیخت ما را زنده کرد
ازین خواب جای ما والویل کلمه تدل علی ان ما کان من الحادث لم یکن ثم یقول

والله تعالی

والله تعالی هذا ما وعد الرحمن وصدق المرسلون وقیل یقول لهم الملایکة وقیل
یقول بعضهم لبعض هذا الکلام یک تاویل آنست که خود کویند وخود را جواب
دهند که این آنست که ما را خداوند عزوجل وعده کرده بود بدنیا وما دروغ زن
داشتیم رسولان ما درست کفته بودند ایشان دلیل صحة هذا التاویل فانما هی
زجرة واحدة فاذا هم ینظرون وقالوا یا ویلنا هذا یوم الدین هذا یوم الفصل
الذی کنتم به تکذبون وبعضی کفته اند که این جواب ذل شکان بود ایشان را
وقیل انبیا این جواب مومنان بود که از کور بجمله برخاسته بودند کافر کویند من
بعثنا مومن در پهلوی او بود کوید هذا ما وعد الرحمن وصدق المرسلون ان
کانت الا صیحة واحدة فاذا هم جمیع لدینا محضرون نبود بودن قیامة
مگر یک آواز فاذا هم جمیع لدینا محضرون همه بنزد شما حاضر کرده کان
باشند فالیوم لا تظلم نفس شیا ولا تجزون الا ما کنتم تعملون الکا
جزاء او از معاملت خود یابند کان خود درین روز کفت درین روز قیامة
کم نکند از طاعت هیچکس ذرة وزیادت کرده نشود بر کناه هیچکس ذرة
وظلم اینجا بمعنی نقصانست نظیره کلتا الجنتین آتت اکلها ولم تظلم منه
شیا ای ولم تنقص ولا تجزون الا ما کنتم تعملون ای ولا تجزی احد الا
جزاء عمله ان کان خیرا فخیر وان کان شرا فشر وجزا داده نشوید مگر
انچ کرده باشید اگر نیک کرده باشید ثواب ودرجه واگر بد کرده اید عذاب
وعقوبت قوله عزوجل ان اصحاب الجنة الیوم فی شغل فاکهون
ای متفکهون یقول العرب الرجل اذا کان یتفکه بالطعام او بالفاکهة
او باعراض الناس ان فلانا یتفکه بکذی ومن قراء فکهون اراد
کما یقال لابن وتامر قال القراء رحمهم الله جمیعا واحد وفکه وفاکه کما یقال
حذر وحاذر وذکر فی بعض التفاسیر فاکهون ناعمون وفکهون معجبون چون
بهشتیان را لذة دوزخیان جدا کنند وبهشت رسند ایشان در شغلها باشند

ودر عيش خوش ومصطفى عليه السلام تفسير كرد مر شغل را قال افتضاض الابكار
بفروج لا تمل وبذكر لا يفتروا هذا قول ابن عباس وقال شغلهم زيارة بعضهم
بعضا وقيل في شغل اي في استئذان الحجاب رسل الله لان رسول الله
ياتي مع الهدية والكرامة الى المؤمن فيستاذن من كل حاجب حتى ينتهي الى المؤمن
والى الله وقال النبي عليه السلام والذي بعثني بالحق انه ليستاذن من سبعين
حاجبا حتى ينتهي الى المؤمن وقيل في شغل في زيارة الملك الجبار كما روي في
الخبر ان المؤمن اذا قصد زيارة الرب عز وجل بعث الله تعالى اليه مركبا
عليه فلا هو يمس المركب ولا يمسه المركب قوله عز وجل هم وازواجهم في
ظلال على الارائك متكئون لهم فيها فاكهة ولهم ما يدعون سلام قولا
من رب الرحيم ايشان وجفتان ايشان روا بود كه زنان مومنان
بود كه ايشانرا بدرجه شويان فراز رسانند وفرزندان ايشانرا با ايشان
تا ايشان شادي مومن [illegible] ويجوز ان يكون الزوجة حور العين كما قال تعالى
وزوجناهم بحور عين وروا بود كه هر دو بوند ايشان وزنان ايشان در
سايها باشند الظلال جمع ظل والظل عبارة عن الراحة بر تختها كلها بستر كشيده
باشند ايشان وجفتان ايشان الارائك السرر في الحجال واحدها اريكة
قال مجاهد وعكرمه وازواجهم كما قال الله تعالى احشروا الذين ظلموا وازواجهم
اي قرناءهم وازواجهم قوله تعالى لهم فيها فاكهة ولهم ما يدعون ايشانرا بود
درين بهشت ميوها ونعمتها ولهم ما يدعون اي يتمنون ايشانرا بود انچ
آرزو برند واصله من اضافة الشيء الى نفسه منه يسمى الدعوى لان المدعي
يضيف الشيء الى نفسه فهو في معنى التمني سلام قولا من رب الرحيم اي لهم
ما يدعون سلام خالص اي قولا اي اقول قولا احقا وقيل وسع لهم ما يدعون
ومع ذلك يبشرهم الملائكة بسلام من الله تعالى وقيل مع هذا النعيم سلام الله
تعالى على عباده بغير وسطة ولهذا قرنه بالقول سلام بر شما از رب رحيم و پروردگار آمرزگار

بواسطه

بواسطه وامتازوا اليوم ايها المجرمون الم اعهد اليكم يا بني آدم ان لا
تعبدوا الشيطان انه لكم عدو مبين وان اعبدوني هذا صراط مستقيم
و روز حساب را گويند شما جدا شويد از مومنان واين امرست بمعنى اخبار اي
ما جدا كنيم شان وروا بود كه كافران را بجز جدا كنند از مومنان قوله الم
اعهد اليكم يا بني آدم ان لا تعبدوا الشيطان انه لكم عدو مبين وگويند مر اين
جدا شدگان را يا فرزندان آدم انه فرموديم شما را اي رسول فرستاديم وكتاب
فرستاديم وبيان كردم شما را كه مپرستيد شيطان را اي طاعت مداريد شيطان را
ودر رنج شما را مفرمايد بر سبيل تزيين ووسوسه وي مر شما را دشمني
آشكارست ودشمني پدران تان آشكارا كرده است وان اعبدوني
اي وعهدت اليكم ان اعبدوني فاني خالقكم ورازقكم هذا صراط مستقيم
اي هذا الذي عهدت اليكم وامرتكم به صراط مستقيم فاتبعوه ان عهد كرديم
بر شما كه فتم راه راست مست اين راه را متابعت كنيد جز مرا مپرستيد
قوله عز وجل ولقد اضل منكم جبلا كثيرا افلم تكونوا تعقلون قدر خلقا
ودرستي كه گم كرد از شما خلق بسيار را اين شيطان كه شما را از وي حذر
نبودم افلم تكونوا تعقلون يا هوش تان نيست كه تفكر كنيد وبينديشيد
تا بدانيد كه چنين است كه ما ميگوييم وروا بود كه اين خطاب بآخرت بود يعني
اي عقل تان نبود كه بدنيا خبر داده بودم تان كه تفكر كرديد اكنون تفكر
بكرديد هذه جهنم التي كنتم توعدون على مجازاة عهدي بعبادة غيري
اينست دوزخ آنكه شما را بوي وعيد كرده بودم اصلوها اليوم بما كنتم
تكفرون درآييد درين دوزخ كه اين جزا كفر شماست ونقض عهد
شماست اليوم نختم على افواههم وتكلمنا ايديهم وتشهد ارجلهم بما كانوا
يكسبون چون فردا آيد شان درآييد بدوزخ كفر شما گويند هرگز ما
كافر نبوديم والله ربنا ما كنا مشركين خداوند تعالى الزام حجت را بر ايشان

مهر کنند دهانهاشان یعنی زبان در دهانهاشان بیاماسد چنانکه سخن نتوانند
گفتن و دست و پای ایشان را بسخن آرد وتکلمنا ایدیهم وتشهد ارجلهم
چون دست و پای و اندامها گواهی دادند گیرند آنگاه دیگر بار زبان وی
باز دهد زبان اندامها را خطاب کند که من گواهی چرا دادید وقالوا لجلودهم
لم شهدتم علینا جواب دهند انطقنا الله الذی انطق کل شیء آنگاه زبان
بهرچه کرده است مقر آید کما قال یوم تشهد علیهم السنتهم وایدیهم وارجلهم بما کانوا
یعملون قوله تعالی ولو نشاء لطمسنا علی اعینهم فاستبقوا الصراط فانی
تبصرون آنچ یاد کرده احکام آخرت بود و دنیا اگر بخواهیم ببریم چشم
باطل ایشان را طمس بردن اثر بود و مراد ازین بینا چشم سر نیست بلکه مراد
از وی چشم باطلست ای ولو نشاء لفقأنا اعین ضلالتهم فابصروا الصراط
فانی یبصرون اذا لم نفقأ عین ضلالتهم وبیان هذا ان القلب الکافر عینان
ینظر باحدیهما الی الحق بالباطلیة وینظر بالاخری الی الباطل بالحقیقة وکذلک
قلب المؤمن عینان ینظر باحدیهما الی الباطلیة وینظر بالاخری الی الحق بحقیقة
فاخبر الله تعالی انه لو شئت لفقأت عین الضلالة والباطل والکافر ولا یری
الا الحق فاذا لم افعل فلک وترکته علی حاله فانی یبصرون نمی برم
ضلالت را چگونه بینند ایشان حق را و آیت مشکلست و بظاهر شبهت جبر داد
که خدای گفت عز و جل اگر بخواهیم چشم ضلالت کافران ببرم تا گمره نشوند چون
نبرد شبهت افتد بظاهر که عذری بود کافران را که وی نبرد چشم ضلالت
را تا ما بگرویدیمی که اگر وی ببردی ما بگرویدیمی جواب آنست که کافران را هیچ عذر
نیست در ناگرویدن و این شبهت نیست چه آیات قرآن بر سه قسمت یک
قسمت از وی بیان خداوندی خدایست عز و جل بی هیچ بیان معاملت و دیگر
قسمت بیان بندگیست بی هیچ بیان خدای خداوند و قسمت سوم آنست که در وی
هم بیان خدایست و هم بیان معاملت بنده اما آیتی که در وی بیان خدایست

و هیچ بندگی نیست چنانست چون یهدی من یشاء ویضل من یشاء و چون این
بدین آیت گرفتند و بندگی نفی کردند و گفتند همه از خداوندست عز و جل کما
آنجا که در وی حکم بندگیست و هیچ ذکر خدای نیست چنانکه در قصه پسر
نوح علیه السلام گفت انه عمل غیر صالح ذکر بندگی مجردست نظیره من اهتدی فانما
یهتدی لنفسه ومن ضل فانما یضل علیها بیان بندگیست قدریان بدین آیات
گرفتند و گفتند همه از بنده است و از خداوند عز و جل نفی کردند و هر دو گروه گمراه شدند
و سنی بهر دو آیت گرفت از آیات مجمل را با آیات مفصل تفسیر کرد چنانکه قسمت ثالثه
است بیان خدای و بندگی کما قال تعالی یهدی الیه من اناب یهدی بیان
خداییست من اناب بیان بندگیست ویضل الله بیان خداییست الظالمین
بیان بندگیست و همچنین وما یضل به الا الفاسقین وقال الله تعالی والله ارکسهم
بما کسبوا ارکسهم بیان خداییست بما کسبوا بندگیست آنجا که بیان خداییست
و لیس بیان بندگی در وی مضمرست و آنجا که بیان بندگیست و لیس بیان خدای
هم در تحت وی مضمرست و این مذهب سنت و جماعت است آمدیم بدین آیت
ولو نشاء لطمسنا علی اعینهم این بیان خداییست ولکن اختیار بنده بندگی
وی در وی مضمرست و مراد از وی تحقیق کفر ایشانست باختیار ایشان
و عطا دادن ایمان مؤمنان باختیار ایشان و این قسمتها است دشوار تامل
فقد رک انشاء الله تعالی قوله عز و جل ولو نشاء لمسخناهم علی مکانتهم
فما استطاعوا مضیا ولا یرجعون اگر خواهیم مسخ کنیم شان یعنی
صورت و هیات شان ببریم چون جماد بی کردانیم شان یا حیوانی چون خوک
و کپی بر آن مکان که هستند یعنی اگر خواهیم بر جای شان بگیریم فما استطاعوا
مضیا ولا یرجعون نتوانند که از آنجا بگذرند و نتوانند که بحال اول و هیات
اول باز روند قوله عز و جل ومن نعمره ننکسه فی الخلق افلا یعقلون مسخ
می کردانیم شان یا حیوانی چون بهائم یکینیم شان بلک زندگانی میدهیم

شان هرکه امروز از دنیه ضعیف‌ترست این ورا بندست میگوید آنرا که من
زندگانی دراز دارم ننکسه فی الخلق ای قلبنا ورددناه الی النقصان وارذل
العمر بازکردیم حلق ورا بنقصان بالا وراستش راکوژ کنیم معدهٔ قوی ورا ضعیف
کنیم چشم روشن ورا تاریک کنیم افلا یعقلون اهوش تان نیست که بیند بیند
اگر شما را باقی داشتن خواهیمی تا بنقصان بودمی قوله عزوجل وما علمناه
الشعر وما ینبغی له ان هو الا ذکر وقران مبین کافران گفتند که این چه
محمد میگوید شعرست طبعش یاری میدهد خدای گفت ما ورا شعر نیاموزانیدیم
وما ینبغی له وسزا نیست ورا شعر گفتن که شاعری ناپسندیده است کما قال
تعالی والشعراء یتبعهم الغاوون پس چون شعر نیست ان هو الا ذکر وقرآن
مبین نیست این قرآن یعنی این سوره مگر پند وقران پیدا با امر ونواهی
ووعد ووعید چرا فرستادیم لینذر من کان حیا ویحق القول علی
الکافرین ای من کان ینتفع بانذاره ومن کان حی القلب تا بندهد آنرا
که زنده دل بود واین حیوة قلب است بالایمان نظیره او من کان میتا
فاحییناه قوله تعالی ویحق القول علی الکافرین وواجب شود عذاب برکافران
وعذاب خود بکافران واجب است بکفر ولکن معنی اینست که تا بیان بود ما
وعید ایشانرا بدین قرآن ومذهب شعریان اینست که تا رسول وکتاب
نبود وبیان نکند عذاب برکافران واجب نشود وبدین آیت حجت کنند با دلیل
اینست که یاد کردیم قوله تعالی اولم یروا انا خلقنا لهم مما عملت ایدینا
انعاما فهم لها مالکون قوله او دخال الواو دلیل علی نسقه علی ما قبله معنی
نبینند موضع وبدیدند دربن بسیار بدیدند استفهام است بمعنی التوبیخ قوله انا
خلقنا لهم مما عملت ایدینا انعاما آنچ بیافریدیم مر ایشانرا مما عملت ایدینا انعاما
مشکلت ومتشابه ومراد از وی اینست که ما آفریدیم لایشرکنا فیه احد واین
روت برتشبیه که گوید در وصف آدم که بدست خود آفرید وگل از انگشتان وی بیرون

میرفت

میرفت هم صورت خودش آفرید عزیزی آدم را لعنهم الله واجراهم
بیان کردیم تفسیر بیان منت است برخلق که ما آفریدیم چهارپایان شما را
مالک ایشان کردانیدیم قوله تعالی وذللناها لهم فمنها رکوبهم ومنها
یاکلون ودیگر بیان منت است چه هنوز شما را مالک کردانیدیم وایشانرا
مسخر کردن بعضی مسخر برنشست شما را بعضی کرنشست چون شتران
کما قال تعالی والخیل والبغال والحمیر لترکبوها وگوسپند وگاو بود واشتر
مرخوردن را کما قال تعالی ولکم فیها منافع کثیرة ومنها یاکلون وشما را در
چهارپایان منفعتهاست چون برنشستن وخوردن ونسل وکرا وبها وپشم و
قال اسماعیل بن معاذ الرازی رحمه الله ان الله عزوجل یلزم حجة یوم القیمة
علی المذنبین والمطیعین بالدواب لانه یقول للمذنبین الم اجعل هذه
الدواب مسخرة لکم فیقول نعم فیقول لهم هل عصوکم فیقولون لا فیقول
لهم فلم عصیتمونی انتم فیتحیرون عن الجواب ثم یقول للمطیعین مثل ذلک فیقول
لهم هل استعملتموهم شیا فلم یعملوا او هل عملوا شیا بغیر امرکم فیقولون لا
فیقول لهم هل فعلتم شیئا بغیر امری فلا یقدرون علی الجواب قوله عزوجل
واتخذوا من دون الله آلهة لعلهم ینصرون من خالقه من الجن والشیاطین
والمولات بدون الله ای لم یشکروا باخلاص العبادة لما بدون الله
بخدای گرفتند مخلوقات را تا نصرت کنند شان وشفاعت کنند لا یستطیعون
نصرهم وهم لهم جند محضرون نتوانند نصرت کردن این کافران را از
عذاب خدای عزوجل چنانکه ایشان گمان می برند واین کافران این بتان را
سپاهی باشند بدوزخ حاضر کرده یعنی همه را جمع کنند نزد بتان الکفاه
همه را بدوزخ رانند کما قال تعالی انکم وما تعبدون من دون الله حصب جهنم
الآیة قوله عزوجل فلا یحزنک قولهم انا نعلم ما یسرون وما یعلنون الآیه
تسلی دل مصطفی را علیه السلام گفت غم دار هیچ مباش از گفت ایشان

کر ما سرّ و علانیة ایشان می دانیم ای جراد هیم شان بر انچ پوشیده میدارند
و برانچ آشکارا میکنند قوله عز وجل اولم یر الانسان انا خلقناه من نطفة
فاذا هو خصیم مبین ام چینه این ادمی ونه دانذ که ما بیافریدیم ورا از اصل اندک
از یک قطره اب انگاه نیکو هید بمقابله این نعمت مرا شکر می کند و نیز خلاف
میکند فاذا هو خصیم مبین این ادمی خصومت کننده بدهات میکوید که با خداوند
تعالی انبازست و بعث نیست کافران خصومت میکنند بباطل و مومنان خصومت
میکنند بحق کما قال تعالی هذان خصمان اختصموا فی ربهم قوله عز وجل وضرب لنا
مثلا ونسی خلقه قال من یحیی العظام وهی رمیم این تغیر و خصومت
کردن ولیت گفت مثل رو ما را و فراموش کرد آفرینش خود را استخوانی
پوسیده بیاورد و پیش رسول بمالید بر کف دست و بعف کرد و بیان برداد
انگاه گفت یا محمد این را الکند و گوشت ورا بخورد و استخوان وی را پوسید
ویاد ببرد بقیامت چگونه دیده شود خداوند تعالی این وسیلا دو ضرب
لنا مثلا ما را مثل یاد کرد و خلق خود را فراموش کرد و گفت که زنده کند مر این
استخوانها را و وی پوسیده جواب ده قوله عز وجل قل یحییها الذی انشاها
اول مرة وهو بکل خلق علیم الذی جعل لکم من الشجر الاخضر نارا
فاذا انتم منه توقدون بگوی یا محمد زنده کندش انک باول بیافریدش
وهو خلق علیم ووی بهر ذره و موی تا و بیشی عزوی داناست همه را جمله
کند و باز آفریند الذی جعل لکم من الشجر الاخضر نارا انک بیافرید شما را
از درخت سبز آتش وان مرخ و عفارست دو درخت در بادیه عرب هر گاه
خواهد که بیفروزد شاخی ازین درخت بر کند و شاخی از ان دیگر یکی بالد آتش
جهد چنانکه از میان سنگ و آهن جهد فاذا هم انتم منه توقدون شما از و
آتش گیرید انکه قادرست از درخت سبز آتش آفرید قادرست که در تن شما
جان آفریند قوله تعالی عز وجل اولیس الذی خلق السموات والارض بقادر

علی ان یخلق مثلهم بلی وهو الخلاق العلیم یا نیست قادر انکه بیافرید
آسمانها و زمین را با بزرگی ایشان و با بسیاری عجایب در ایشان بدانکه
بیافریند مانند این کافران را اینجا سوالیست که خداوند تعالی مرده زنده کند ایشان
را باز آفریند یا مثل آن افریند جواب انست که ایشان را آفریند و کافران
اعادت را منکر بودند ابتدا را بس تشبیه از خداوند عز وجل با فرینش مثل
چرا که گفت علی ان یخلق مثلهم جواب آنست که خداوند عز وجل برا فرینش
مثل حجت کرد بر کافران تا قیاس کنند کافران اعادت را بر خلق ابتدا که انکه
قادرست بر آفرینش آسمان و زمین و مانند شما قادرست بر باز آفریدن
همان قادر بود که نابوده را بیافریند بر باز آفریدن بوده قادرتر بود نزد
خلق کما قال تعالی وهو الذی یبدؤا الخلق ثم یعیده وهو اهون علیه
نیز رغم الخلق اسانتر یا ترا و مرا بود که نگار ما آیت بود صنع وی
بی آلت بلی وهو الخلاق العلیم و نیست چنانکه شما میگویید که بعث
نخواهد بودن بلک خواهد بودن و خداوند تعالی آفریدگارست از حال بحال
بی آفریند لذ خردی بکلانی آرد واز جوانی به پیری رساند عالم است بهر که فریند
قوله عز وجل انما امره اذا اراد شیا ان یقول له کن فیکون باز
خبر داد که آفریدن من رحمت خواست منست هر چه بخواهم بیابود و هر آینه امر و
مر بودن چیزی که بوده گرداندش نابوده گردانیدن وی بوده گرداند بقهر
وی بی اختیار وی لکن بذکر امر چیزی یاد جلال خدای را قوله عز وجل
فسبحان الذی بیده ملکوت کل شیء والیه ترجعون باز شما گفت بر خود
تا آخر سوره گفت که پاکست ان خداوندی که بیدولیت ملکوت هر چیزی
و باز گشت شما همه خلق بولیت وی روا بود که سبحان بمعنی امر بود که ان خدای
را ای ورا پاک … عیب گوید که خالق شما و دبیر و دارنده و روزی
دهنده و نگاهدارنده و میراننده و زنده کرداننده شما ولیت والملکوت کالطموت

المجرمون اشباههم زهبوت جمع من زحموت اي لاتكون في موضع رباهت
جمع من ان تكون في موضع بسم الله الرحمن الرحيم
قوله عز وجل والصافات صفا وقال ابن معتمم رحمه الله اصله الصافات
صفة وصافقتان وصافقات ادغمت التاء في الفاء فصارت صافات
واين مدح است فرشتگان را كه بطيبي زده اند در طاعت وي امروز وفردا
هم بقيامت در عرصات حاضر آيند صف زده كما قال تعالى وجاء ربك والملك
صفا اي الملائكة صفوفا صفوفا وقال تعالى يوم يقوم الروح والملائكة صفا
هركه امروز بصف آيستد فردا بهمان خيزد بنگر تا بصف مطيعاني يا بصف عاصيان
وقيل اراد به صفوف الغزاة يعني سوگند از خداي عز وجل بصف غازيان آن
كه تن وجان ومال فدا كرده اند در سبيل خداي تعالى كما قال تعالى ان الله
يحب الذين يقاتلون في سبيله صفا وبعضي گفته اند كه اين قسم بصف
مرغانست كما قال تعالى والطير صافات وقال تعالى اولم يروا الى الطير صافات
وبعضي گفته اند اين قسم بصف مومنانست در طاعتها وروا بود كه اين همه
مراد بود ومعني والصافات بالكسر اي اقسم بالصافات الا انه جعل الواو
بدلا عن حرف الباء واضمر قوله اقسم اقتصارا واختصارا وحرف القسم حرف بود
الباء والتاء والواو وقوله صفا مصدر ذكرا تاكيدا قوله عز وجل فالزاجرات
زجرا سوگند ازين خداي بفرشتگان كه رانندگان ابرند بانگ برابر زنند
بانگ برزدني واين مدح است ملائكه را بفرمان برداري وقتاده گويد رحمه الله
اين قسم است از خداوند عز وجل بآيات وعيد كه زجر الخلق مومنان را
بوي از انكتاب في نواهي ومخالفت اوامر وكسر الزاجرات لانها معطوفة
على الصافات فالتاليات ذكرا سوگند بفرشتگان خوانندگان قرآن
جبرئيل وميكائيل واسرافيل وغيرهم من السفرة كما قال تعالى بايدي
سفرة كرام بررة وذكر يعني قرآن آيد كما قال تعالى وهذا ذكر مبارك وقوله

انزلنا

انزلناه اليك الذكر لتبين للناس وقيل ذكرا مصدر است بدل از تلاوت واين
از عادت عربست كما قال تعالى والله انبتكم من الارض نباتا واين مدح است
فرشتگان را بخواندن قرآن وقال ابن عباس رضي الله عنهما المراد منه والله
اعلم وهم الرسل وبدين تاويل هم فرشتگان درآيند وهم پيغامبران كما قال
الله تعالى الله يصطفي من الملائكة رسلا وروا بود كه عام بود بهمه خوانندگان
قرآن قوله ان الهكم لواحد سوگند بدين سوگند ان كه خداي شما يك خدايست
وان اين مشد وجواب قسم است والصافات ان الهكم لواحد اي معبودكم الذي
يستحق عبادة الخلق واحد رب السموات والارض وما بينهما ورب
المشارق باز وصف كرد خود را گفت هم وليست خالق آسمانها وزمينها وانچ
ما بين ويست وخالق برآمدن جايهاي آفتابست واين اظهار وحدانيت
است ودليل وحدانيت كه ايشان بدين مقر بودند وگفتيم كه بيان وحدانيت
بقرآن بر وجوه است ومشارق ياد كرد ومغارب ياد نكرد اكتفا را ذكر مشارق
دليل است بر ذكر مغارب كه طلوع آفتاب از بعد غروب بود وتخصيص مطالعه
ازان معني است والله اعلم كه اين مصالح كه متعلقست بطلوع شمس مثل آن
مصالح است متعلقست بغروب قوله تعالى انا زينا السماء الدنيا بزينة
الكواكب از بعد آنكه خبر داد كه خالق آسمان منم از وصف آسمان خبر داد
گفت ما بياراستيم آسمان دنيا را بآرايش ستارگان وحفظا من كل
شيطان مارد اي وحفظنا حفظا من كل شيطان مارد اي نگاه داشتيم
آسمان را نگاه داشتني از هر شيطاني ستنبه گردن برده برهنه از همه خيرها بزينة
الكواكب غير منون بكسر الكواكب بياراستيم آسمان دنيا را بستارگان كه زينت
هر چيزي بود ولكن چون بكواكب اضافت كرد زينت را بار آرايش تا بار آرايش
بار آرايش ستاره آسمان مزين شود ونصب وحفظا على المصدر اي وحفظناها حفظا
ومنافع ستاره بر وجوه است يكي از وي زينت وآرايش آسمان ودنيانست چنانكه ياد

کردیم ودیکر راندند کان شیطانند کما قال عز وجل وجعلناها رجوما للشیاطین سیوم
راه بربت بوی کما قال عز وجل وهو الذی جعل لکم النجوم لتهتدوا بها فی
ظلمات البر والبحر وقال وعلامات وبالنجم هم یهتدون ودیکر استدلال کرد
بر یکانکی وی کما قال فی قصة ابرهیم علیه السلام فلما جن علیه اللیل رای
کوکبا وقتاده کوید رحمه الله خدای عز وجل ستاره بیافرید واز منافع وی
خبر داد اکر کسی عیب تواند که دانستن خداوند خبر دادی واین لولیت بودی یا
بخبر دادن کواین منفعت بزرکتر قوله تعالی لا یسمعون الی الملا الاعلی
ویقذفون من کل جانب دحورا ولهم عذاب واصب الا من خطف الخطفة
فاتبعه شهاب ثاقب جون تشدید خوانی اصل وی لا یتسمعون بود فادغم
کالمزمل والمدثر ومعنی وی کوش ندارد وسخن ملا اعلی را والتسمع هو التعرض
للسماع وقد یسمع وقد لا یسمع ومن قرا لا یسمعون بالتخفیف ای نشنوند
کلام ملا اعلی ای انا حفظنا السما بالکواکب الزاهرة من الشیاطین ای
یتسمعوا الوحی ای لیطمعوا فی سماعه وان یتعرضوا الیه لئلا لا یسمعوا ای
لئلا لا یقع فی اذانهم شی من الوحی الا انه حذف حذف الناصب فارتفع
وعلامة الرفع ثبوت النون وهذا کما قال الله تعالی افغیر الله تامرونی اعبد ایها
الجاهلون ای ان اعبد فلما حذف الناصب ارتفع والملا الاعلی هم الملائکة
علیهم السلام فوحد الاعلی کما یقال السلف الصالح ویقذفون من کل جانب
دحورا ای یبعدون ویرمون من جوانب السما طردا وابعادا عن مقاعدها
اکر این شیطانان بر آیند بر آسمان یا بر زوند سخن ناز فرشتکان جانکه عادت
ایشان بوده است پیش از مولد مصطفی علیه السلام انداخته شوند از کرانهای
آسمان ورانده ودور کرده شوند دحورا ای طردا کما قال تعالی قال اخرج
منها مذوما مدحورا ای مطرودا من رحمة الله تعالی ومعناه ویقذفون قذفا
الا انه ذکر المصدر بلفظ آخر کما هو عادة العرب ولهم عذاب واصب ای دایم کما قال

تعالی وله الدین واصبا ای دایما واین شیطانانرا بجز این رجم ستاره وکوه
دریا نیز عذاب دایم بود با جزت بکفر ایشان الا من خطف الخطفة استثنا
منقطع ای لکن من خطف الخطفة لکن هرکه بربایند بود فی فاتبعه شهاب
ثاقب در بابد درستاده درخشنده تابان جون پاره آتش هرکجا بد رسید ش
کداره کند ش ثاقب کداره کننده بود من الثقب نظیره الا من استرق السمع
فاتبعه شهاب مبین شهاب پاره آتش بود وقال ابو عبیده رحمه الله الثاقب المضی
یقال اثقب نارک ای اضیئها دار کسی کوید الا من
خطف الخطفة جون درست آید وقال تعالی انهم عن السمع لمعزولون وقال
تعالی فمن یستمع الآن یجد له شهابا رصدا وقال تعالی وانا لمسنا السما فوجدناها
ملیت حرسا شدیدا وشهبا باین اخبار وبا این جندین نکاه بانان رفتن جون
درست آید جوابه لا یسمعون وانهم عن السمع لمعزولون فانهم کانوا فی الابتدا
تقعدون مقاعد السمع ویسمعون ثم یلقون اولیا هم من الکهنة من اهل
الارض فیزید فیه الشیطان ویزید فیه الکهنة والان لا یسمعون ولو خطف
شیطان الخطفة یدرکه الشهاب الثاقب فیطرحه ما شاء الله ولا یهلک
الشیاطین بذلک فان حکم الشیاطین حکم ابلیس لعنهم الله فانهم منظرون
الی یوم القیمة قوله عز وجل فاستفتهم اهم اشد خلقا ام من خلقنا انا خلقناهم
هم من طین لازب از بعد بیان وحدانیت الفتهم وآیات بکرویدند ورسول
را علیه السلام ساحر ومجنون کفتند وبآیات قرآن فسوس کردند وبعث را
وجزا را انکار شدند خداوند تعالی هلاک کردشان غایت لطف وکرم را بکی
رسول را علیه السلام بکفت یا محمد سوال کن شان وبپرس که از انکانی زعم
واعتقاد شما است خلق شما سخت تر دو شوار تر است یا انج آفریدیم از آسمان
وزمین وانج مابین ولیت از خلایق وکوه ودریا وایشان مقر بودند
که خالق اشیا خداوند است عز وجل وازین معنی کفت لخلق السموات والارض

اکبر من خلق الناس جواب ازو و بیرون نبودی بر راستی مقر آمدندی که بزرگ عظیم
و در اعتقاد ما خلق آسمان و زمین و ما بینهما بزرگوارتر و دشوارتر است
یا خاموش بودندی چون درا سامان نبودی که معاینه بود انگاه چون مقر آمدند عجب
کن برایشان که چون نمی شوید و مقر بید که خالق آسمان و زمین و آنچ ما بینهما است
الله است درین عظیم ترا چرا منکر می شوید خلق او را ابیاتیه و بعث و جزا او را بیا
بزعم و اعتقاد شمان آسان تر قوله عز و جل انا خلقناهم من طین لازب اگر این
انکار شما بعث را بدانست که شما خاک و پوسیده گردید این هیچ نیست که من
خود شما را باول از خاک آفریدم از گل بر رشیده از غیر نضج بود گرفته یعنی
آدم را علیه السلام را اللازب ای اللاصق لازم فابدل المیم بالباء لقرب المخرج
کانه نکته بکذا قوله عز و جل **بل عجبت ویسخرون** بقراء فتح التاء و رفعه
فمن فتح فمعناه بل انت عجبت کما اوحی الله تعالی الیک فی نظمه و اعجازه
وما اشتمل علیه من العجائب والسحر هولاء المشرکون ویقولون انه سحر وا
الثانیه بل عجبت من شرکهم و اعراضهم من التدبر و التفکر لما جبت بود و هم یسخرون
منک فیما تدعوهم الیه ومن قراه بالرفع فهو راجع الی الله تعالی و بدانکه عجب داشتن
در وصف خداوند عز و جل روا نبود و در وصف آدمیان روا بود که آدمی
چیزی بیند که ندیده بود یا چیزی شنود که نشنیده بود ازان عجب دارد و این
در وصف خداوند روا نبود که عالم بر کمالات و بهمه صفات خود قدیم است پس
معنی عجبت در وصف آن بود که بل عظم کفرهم و جزاتهم عندی و از بزرگی
بذکر عجب خبر داد و بنا بر عادت   که عجب از چیزی دارند که آن چیز بدرجه
از دیگران بزرگتر بود و بلندتر یعنی بزرگست ان کفر ایشان نزد من
بوبال و عقوبت و ایشان فسوس میدارند بتو و بدین قرآن **واذا ذکروا لا**
یذکرون ای اذا وعظوا لا یتعظون انهم خلقوا من طین لازب و لا یتفکرون
واذا راوا آیة یستسخرون و چون معجزه و نشانی بینند قاطع بر صدق نبوت و حق

بونت

بنوت تو فسوس کنند سخر و استسخر بمعنی عجب و تعجب و استعجب **وقالوا ان هذا**
الا سحر مبین و گویند نیست این آیت و معجزه مگر جادوی پیدا قوله تعالی
ائذا متنا وکنا ترابا وعظاما ائنا لمبعوثون ای صرنا ترابا و عظاما و گویند
چون ما خاک گردیم و استخوان پوسیده ایا لمبعوثون ما را انگیختگان باشیم که
ما را برانگیزانند بقیامة **اوآباؤنا الاولون** یا برانگیزانند پدران مرده ما را و
اولو ما را **قل نعم وانتم داخرون** بگوی یا محمد ایشان را برانگیزانند شما را
از پس مرگ و پدران شما را و انتم داخرون و شما ذلیلان و خواران باشید
چون برآئید که عذاب خواهد چشید بکفر خود **فانما هی زجرة واحدة فاذا**
هم ینظرون انگاه خبر داد که این بعث چگونه خواهد بودن گفت یکبارگی با هول
و با فزع بود همیدون همه خلق زنده شوند فاذا هم ینظرون و در قیامت ایستاده
باشند و می نگرند و را هوال قیامت و این زجره همان نفخ صورست **وقالوا**
یا ویلنا هذا یوم الدین انگاه رسول را علیه السلام خبر داد که این منکران
بعث چون به بینند قیامت را چگویند خود را گویند تا ویل ربنا اینست روز جزا
کار خلق گذشته حاضر بود گوید **هذا یوم الفصل الذی کنتم به تکذبون** اینجا
روز جدائی و حکم کردنست نفصل بین الناس بین المصدق والمکذب قوله
عز و جل **احشروا الذین ظلموا وازواجهم وما کانوا یعبدون من دون**
الله فاهدوهم الی صراط الجحیم انگاه فرمان فرشتگان آید که گرد کنید
و جمله کنید کافران این منکران بعث انظلم شرک بود کما قال تعالی ان
الشرک لظلم عظیم وازواجهم یعنی و امثالهم و اشباههم و مانندگان ایشان
را که منکر بعث بودند بعث را دیگران منکر بوده اند هم ابتدا را و هم بعث را
و این دهریانند همه را جمع کنند و قیل وازواجهم ای و قرناؤهم کما قال عز و جل
وقیضنا لهم قرناء و قال ابن عباس رضی الله عنهما وازواجهم و اتباعهم و اشیاعهم
و قیل وازواجهم ای و ثن رهم غلاما فرا حشر کنند و زنان ایشان را که در ظلم با ایشان

یار بودند با ایشان جمع کنند در عقوبت چنانکه زنان مومنان را با شوهران
گردانند در بهشت کما قال عز وجل ربنا وادخلهم جنات عدن التی وعدتهم ومن
صلح من آبائهم وازواجهم واین همان معنی است که گفت واذا النفوس
زوجت ای الصالح بالصالح والطالح بالطالح و این بود که ابتدا آیت
بحق ظالمان مومنان را بی آنکه هر عذابی که بحق کافران موبد بود
وبحق مومنان موقت وصحیح آنست که آیت بحق کافران فرو آمده نه مومنان گفت
وما کانوا یعبدون من دون الله جمع کنید ظالمان را و آنچ ایشان را می پرستیدند
اند بدون الله از طاعت فاهدوهم الی صراط الجحیم همه را بدوزخ برانید
قوله عز وجل وقفوهم انهم مسئولون ای محاسبون و پیش از آنکه در آتش
در آریدشان بگوید دوزخ بشمارگاه باز دارید شان که با ایشان شمار کنیم
واز کردار ایشان سوال کنیم مالکم لا تناصرون ای شما مردان قوی بودید
بسوال و شمار در مانند بدوزخ رانند فرشته گوید شان چه بوده است شما را
نصرت نمیکنید امروز یکدیگر را تا از عذاب برهانید چنانکه نصرت میکردید
بدنیا یکدیگر را بر ظلم و شرک واین استفهام است بمعنی توبیخ بل هم الیوم
مستسلمون بل رد ما قبل است واثبات ما بعد ای نصرت نکنند امروز کسی مر
کسی را از عذاب خداوند لیکن همه امروز گردن داده اند عذاب خداوند
را عز وجل یعنی آن پایه جایی که نصرت کنند طمع دارد گردن نهد چون از همه
رویها نومید گردد گردن نهد قوله عز وجل واقبل بعضهم علی
بعض یتساءلون سوال العتاب والملامة لا سوال الفائدة چون بعضی ایشان
ایشان اتباع مر سران را عتاب کنند و ملامت قالوا انکم کنتم تأتوننا عن
الیمین یعنی قاده را گوید شما بودید خداوند جاه از قوت ای شما سران وقویان
وعزیزان بودید و ما ذلیلان وضعیفان بودیم که ما را بقهر وجبر بکفر آوردید
والیمین عبارة عن القوة قال تعالی لاخذنا منه بالیمین ای بالقوة وقال تعالی

فراغ

عن
فراغ علیهم ضربا بالیمین ای بالقوة وهذا لان قوة الرجل فی یمینه فعبر
القوة بالیمین جواب دهند این مهتران مر این کهتران را قالوا بل لم تکونوا
مومنین گویند نیست چنانکه شما میگوئید ما را بر شما قهر وجبر نبود لیکن
شما خود نبودید و این مناظره اتباع با سران در دوزخ بقرآن بسیار است
واین همان معنی است که گفت ان ذلک لحق تخاصم اهل النار وما کان
لنا علیکم من سلطان بل کنتم قوما طاغین نبود ما را که قاده ایم بر شما
سلطان قهر وجبر که شما را بکفر آوردیمی بل کنتم قوما طاغین لیکن شما خود
قوی بودید گردن برده و از حد رونده اکنون در از نگشید فحق علینا
قول ربنا انا لذائقون واجب بر ما همه آن وعیدی که خداوند عز وجل
یاد کرده بود بر زبان انبیا علیهم السلام لاملان جهنم منک وممن تبعک
منهم اجمعین انا لذائقون ای العذاب ما چشیدگانیم عذاب فاغویناکم
انا کنا غاوین انگاه پیدا میکنند که از ما چه بود اجل گفتند شما مومن نبودید
بلک طاغی بودید واکنون از حق پیش روی و دعوت ثابت گردید یعنی راه
نبردیم تان ولیکن شما را دعوت کردیم و شما تلبیس کردیم و ما خود گمراه بودیم
و راه گم کرده فانهم یومئذ فی العذاب مشترکون ایشان آن روز در
عذاب دوزخ انباز باشند قاده را عذاب کنند عذاب کفر و اغوا و دعوت
و اتباع را عذاب کفر و متابعت انا کذلک نفعل بالمجرمین ما چنین جزا
کنیم مجرمان را انگاه خبر داد که جرم ایشان چه بود انهم کانوا اذا قیل لهم لا اله
الا الله یستکبرون ایشان در دنیا چنان بودند که چون ایشان را گفتندی که
نیست خدای مگر الله کبر آوردندی یعنی اعراض آوردندی چنانکه کسی از چیزی بگردد
اعراض کند از اعراض بکبر خبر داد ویقولون ائنا لتارکوا آلهتنا لشاعر
مجنون ای بقول شاعری گفت چون توحید و حق شنوند گویند یا ما دست باز
دارنده ایم عبادت خدایان خود را بقول شاعری دیوانه ای که سخنی منظوم

میگویند چنانکه شاعران میگویند و دیوانه است که بی مذاهبه که چه میگوید
محالی می گوید که ما زنده شویم از پس مرگ و دیگر که طمع میدارد از ما مانند
مدت پدران خود و اعتقاد کردن مدت وی بل جاء بالحق وصدق
المرسلین نیست محمد شاعر و دیوانه چنانکه میگویند لیکن بیاورد حق را
یعنی توحید را خدای شناختن و خدای پرستیدن و راست گویی داشتن همه رسولان
گذشته را انکم لذائقوا العذاب الالیم واین رسانیدن عذاب الیم
از من مر شما را ظلم نیست آن جزاء کردار شماست که باور نکنند شما را
بدان کردید الا عباد الله المخلصین باز مقابله ایشان است و [illegible]
مخلص را که بوی ترک [illegible] و وعده کردشان بر توحید و اخلاص در طاعت
و عبادت الا در اکه استثناء بود از اینجا که گفت انکم لذائقوا العذاب
الالیم الا عباد الله المخلصین و در و بعد که استثناء منقطع بود یعنی لکن ای
لکن بندگان خداوند عز وجل خالص کردگان بی شرک و بی شک و بی ریا خالص
کرده است شان ایشان را عذاب نیست قوله عز وجل اولئک لهم رزق معلوم
ایشان بندگان ایشانراست روزی معلوم یعنی داده که بدیده نشود و هرگز مقدار
جزاء کار ایشان و ایشان دانند که داده خواهد بودن و منقطع نخواهد گشتن
بخلاف روزی دنیا که همیشه در بیم انقطاع بود قوله عز وجل فواکه وهم مکرمون
ثم بین الرزق المعلوم قال هو الفواکه یعنی این روزی معلوم فواکه است و مراد
از میت فواکه نه عین فواکه است لیکن مراد از وی نعمتهاست و طعامها که حکم
این نعمتها در لذت حکم میوهای دنیاست که بخورند مگر لذت را یعنی از بهر لذت
را خورند و از نه حاجت گرسنگی وهم مکرمون این مخلصان گرامی کردگان باشند
بدرجهای بلند فی جنات النعیم در بوستانها و با نزهت یا نعمت باشند
علی سرر متقابلین نشسته بر تختها و بازوی که کس قفاء یکدیگر نه بینند
واین چنین هر بعض اوقات باشند که گرد آیند قوله تعالی یطاف علیهم

بكاس من معين بيضاء لذة للشاربين میگردانند بر ایشان آن جامها
سپید روشن های روان والكاس القدح المملوء المتتابع من معين ای من
العيون الجارية قال ابو عبيدة رحمه الله المعين الظاهر الجاري اي يخرج من
الحجر قليلا قليلا يقال امعن الماء اذا اخذ في الجريان يعنى يكون الخمر في
غاية الكثرة كالعيون الجارية بيضاء نعت الكاس الا انه على وزن فعلاء
فلا ينصرف یعنی همه از سپید و روشن بود و هم بخوردن خوش و با مزه بود لذة
للشاربين نفع تمام کرد و ضرر نفی کرد لا فيها غول ولا هم عنها ينزفون
نباشد اندرین کاس [illegible] هیچ هلاکی و زیانی و دردی قال ابن عباس رضي الله
عنهما الغول وجع البطن وقال غيره الهلاك یعنی هلاک نکند این شراب عقل
خورندگان بخلاف شراب دنیا فان فيه عيوبا اربعة احدها انه يزيل العقل
والثاني انه يورث الصداع والثالث يقيء والرابع يزيد البول وهذه العيوب منفية
عن شراب الجنة ولا هم عنها ينزفون بفتح الزاء اي لا يذهب عقولهم ولا
يسكرون ومنه نزف الرجل فهو منزوف وبكسر الزاء قال الفراء له معنيان
اذا انفد خمره او ذهب عقله يقال انزف القوم اذا انقطع شرابهم یعنی این
مخلصان را هرگز نه شراب ایشان سپری شود و نه هرگز عقل شان زایل شود ثم
وصف ازواجهم فقال وعندهم قاصرات الطرف عين كانهن بيض مكنون
ایشان را بود حوران کوتاه نکنندگان یعنی چشم نظر ایشان در نگه داران از
جفتان ایشان قاصرات الطرف اي ما باتات النظر كما قال تعالى حور مقصورات
في الخيام عين قال ابن عباس رضي الله عنهما اي حسان العيون كانهن
بيض مكنون در حجاب باشند گویی که ایشان مغز بیضه اند یا در باطن پوست
چنانکه چشم و دست و لطف بخلق کوتاه بود از مغز بیضه هیچ چیزی بوی
نرسد مگر آنکه بشکند کذلک چشم و دست و لطف خلق کوتاه بود از ایشان
نه بیند و نشان جزاء جفتان ایشان حورا به دو چیز وصف کرد هم بمغز بیضه

که حور بهشت و هم لؤلؤ که در بهشت و حور عین کامثال اللؤلؤ المکنون
این دلیل است که از حور هم نفع ظاهر است بدیدار و هم نفع باطن است باستمتاع
و باز علامات بهشتی را بلؤلؤ آخذ کرد که دیدار رهست و لیس یطوف علیهم ولدان
مخلدون اذا رایتهم حسبتهم لؤلؤا منثورا و ما خدمه کردن شان بجزی خوردنی
دلیل است که ایشان منفعت دیدار را از بهر منفعت باطن را و دیگر چون
حوران استقرارش پیدا بود نه در وصف ایشان لم یطمثهن انس قبلهم
ولا جان یعنی گرد از ایشان نبرده کسی دیگر را دل خوش جفتان ایشان
را و باز وصف غلامان نفی این معنی بهشت دانستیم که ایشان این معنی را
نه اند قوله عز و جل **فاقبل بعضهم علی بعض یتساءلون** این بعض هولاء
المخلصین علی بعض یتساءلون عن اخبارهم من حیث بعثوا الی ان دخلوا الجنة
چون با یکدیگر بنشینند از احوال و اخبار یکدیگر بپرسند که دنیا چون گذاشتی
در هول قیامت چون گذاشتی **قال قائل منهم انی کان لی قرین انک**
لمن المصدقین قال یعنی یقول است بگوید گوینده از ایشان یعنی از این مخلصان
که مرا قرینی بود یعنی یاری داده بود گوینده مرا برادری برادر است و گوینده مراد از وی
شریکست و قصه این دو برادر با این دو شریک بسورة الکهف یاد کردیم نام
یکی ابو قطروس و نام دیگر یهودا یقول انک لمن المصدقین یعنی قال ابو
قطروس لیهودا انک لمن المصدقین **ائذا متنا وکنا ترابا وعظاما**
ائنا لمدینون ای مجزیون ومحاسبون هکذا قال ابن عباس رضی الله
عنهما ومنه یوم الدین ای یوم الجزاء **قال هل انتم مطلعون** استفهام
بمعنی الامر یعنی یهودا گوید مخلصان را هستید شما نگرنده بدوزخ ایشان گوینده
یهودا را تو بنگر لعلک تری ذلک القرین الذی دعاک الی التکذیب فقال
نعم و هذا کله مضمر قوله عز و جل **فاطلع فرآه فی سواء الجحیم** ای اطلع یهودا
قرینه فی وسط النار الموقدة و هو تفسیر الجحیم همی از مقام خود نظاره کند اطلاع

افتد شان

آتش

افتد شان بر همه اهل دوزخ به دید قرین خود را ابو قطروس را در میان
از دوزخ چون بخود برسی دیگ بی برآید وی فرو آمد فی سواء الجحیم **قال تالله**
ان کدت لتردین ولولا نعمة ربی لکنت من المحضرین ای هودا او گوید
یاد کرد و بتحقیق قول خدا را بخدای که نزدیک بود که مرا هلاک کردی ای لقد
قاربت ان تهلکنی ان تاکید است و لام لام دیگر جواب آن وارد به الهلاک
و کاد بمعنی قارب آید کما قال تعالی ولولا ان ثبتناک لقد کدت ترکن الیهم شیئا
قلیلا ای ان تمیل الیهم و نیز کاد بمعنی اراد آید ای بخدای که خواستم که هلاک
کنی چنانکه خود را هلاک کردی ولولا نعمة ربی لکنت من المحضرین ای من المحضرین
النار کما حضرت و اگر نه فضل و منت پادشاه بودی برمن بتوفیق و عصمت وی
متابعت کردمی ترا و هر آینه من با تو حاضر بودمی در آتش آنجا که تویی اینک
شکر است از وی مر خداوند را تعالی کما قال الله تعالی خبرا عن اهل الجنة
الحمد لله الذی هدانا لهذا وما کنا لنهتدی لولا ان هدانا الله قوله عز و جل **افما**
نحن بمیتین الا موتتنا الاولی وما نحن بمعذبین باز یاد میکند بزرگی
و فضل و کرم خداوند عز و جل و سعت و رحمت وی الف استفهام وما
نفی است و الا بمعنی غیر و سوی یا نیستیم ما میرنده کانیم از بعد مرگ نخستین و ما نحن
بمعذبین و نیستیم ما عذاب کرده کان عطف است بر استفهام بمعنی نفی و قیل
افما نحن بمیتین قول یهودا است مر ابو قطروس را که بر غشوان بود که ما نمیریم
بجز یک مرگ و ما را بعث و جزا نخواهد بودن وما نحن بمعذبین تقریع آنست
مر قرین خود را چنانکه عادت است میان خلق که کسی کسی را نصیحت کند
و نپذیرد و جفای گوید چون در ماندن سخن وی را بر سر وی زند یا گوید
اکنون دلیل صحت این قول که این سخن در سورة دیگر از کافران خبر داده
ان هولاء لیقولون ان هی الا موتتنا الاولی وما نحن بمنشرین قوله عز و جل
ان هذا لهو الفوز العظیم ثم یحمد الله تعالی و شکر میکند یعنی این که ما در وی ایم از این نعیم

از مرگ و رستگاري از عذاب و رسيدن بظفر و دولت و فوز بزرگ اخبار
از سخن بهيوده تمام شد اكنون خداوند عز و جل از بعد اخبار از مقالات كافران
در دوزخ و مسايلت و ملامت اتباع و قادة مي ترغيب كند بندگان را فقال
لمثل هذا فليعمل العاملون يعني اين راه خبر دادم شما را از ثواب نعمت و كرامت
جاودان كار كنند كاركنان قوله عز و جل اذلك خير نزلا ام شجرة الزقوم
اين كه ياد كرديم از نعمت و كرامت جوار كار مومنان را اين بهتر بود و آمدن را
يا درخت زقوم كه فرود آمدن جاي كافرانست هر چند نزل درخت زقوم
بدين آيت ياد كرده است بآيت ديگر ياد كرده است بسورة الواقعة لاكلون
منها من شجر من زقوم الى قوله هذا نزلهم يوم الدين والنزل هو ما بعد
للنازلة والمامعة من زاد ونحوه كالرزق يجري لهم ما داموا هناك معتمين الى ان
يرتحلوا الا ترى انه قال في اول الاية اولئك لهم رزق معلوم انا جعلناها
فتنة للظالمين ثم وصف شجرة الزقوم التي اعدها لاهل النار اي جعلنا
ذكر كون الشجرة ما ذكر بودن آن درخت در آتش فتنه كافران گردانيديم چنانكه
خبر داديم از عدد موكلان دوزخ فتنه ايشان را عليها تسعة عشر الى ان
قال وما جعلنا عدتهم الا فتنة للذين كفروا انها شجرة تخرج في اصل الجحيم
اي في قرار الجحيم و ارضه باز صفت كرد برو را گفت طلعها كانه رؤس
الشياطين قبحا فالشياطين وان لم يكن مرئية فان من عادة العرب
ضرب المثل بها في الاشياء القبيحة ديدار اين درخت زقوم در زشتي
چون ديدار شيطانست و شيطان در زشتي بدان محلست كه اگر همه خلق عالم
را اطلاع افتد بشيطان بران صورتي كه خداوند و را مسخ گردانيده است همه
از زشتي وي از جان بي جان شوند قال الفراء رحمه الله انه نبت قبيح
الرؤس يسمى رؤس الشياطين وقال الفراء ان في العرب حية ذا عرف
قبيح الوجه يسمى شيطانا فانهم لاكلون منها فمالئون منها البطون

[illegible] الشجرة [illegible]

ان ظالمان

ان ظالمان هر آينه خورندگانند اين زقوم را و شكمها از وي پر كننده اند
آيت طعام و ميوه ايشان بدل طعام و ميوه اهل بهشت ثم ان لهم
عليها لشوبا من حميم على بمعنى مع است اي لهم مع الزقوم والشراب
الخلط والمزج والحميم الماء الحار الذي يد لاهل الجنة پس اين ظالمان
را با اين خوردن زقوم آميغي بود از حميم يقال اكلت لحما وشربت عليه هذا
لغة العرب ويجوز ان مزج الحميم بالزقوم صيغوه كالمزج لاهل الجنة
ويسقون فيها كاسا كان مزاجها كافورا و زنجبيلا ويسقون من رحيق و مزاجه
من تسنيم وقيل انه مزج الحميم بالغساق كما قال تعالى لا يذوقون فيها بردا
ولا شرابا الا حميما وغساقا وقيل انهم اذا سقوا الحميم اختلط بالزقوم الذي
اكلوه فيتغلى الزقوم في بطونهم كما يغلي ذلك الحميم كما قال تعالى ان شجرة الزقوم
طعام الاثيم كالمهل يغلي في البطون كغلي الحميم قوله تعالى ثم ان مرجعهم لالى
الجحيم باز ايشان بسوي جحيم بود ايشان خود در جحيم اند از گشتن بوي
چگونه بود معني آنست كه خداي عز و جل با عذاب آتش نيز گرسنگي بر ايشان
گمارد تا عذاب گرسنگي عذاب آتش را غلبه كند كما قال تعالى ان افيضوا علينا من
الماء او مما رزقكم الله طعام خواهند از گرسنگي و فرياد كنند مالك ايشان را
بسوي زقوم راند زقوم خورانندشان تشنگي بر جگرشان گمارد تا از تشنگي
فرياد كنند بجحيم رانندشان عصاره و ريم از دوزخيان روان شود كه
تشنگان ابو جهل تنها يك ساله راه بود چنانكه بخبر آمده است بنگر تا چه
مايه كافرانند چه مايه عصاره بود گرد آمده در قعر دوزخ بخورانندشان طعام
شان ضريع بود كه لا يسمن ولا يغني من جوع جمله آن شرابها بخورانند
شان آنگاه بسوي ميان آتش بازبرندشان قال ابو معاذ عن كعب الاحبار
رضي الله عنهم قال يعذبون في الجحيم حتى اذا عطشوا واشتهوا الماء انطلق
بهم الى الحميم يترددون كذلك ابدا قوله عز و جل انهم الفوا آباءهم ضالين

ای وجدوا آباءهم علی الضلالة فهم علی آثارهم یهرعون ای یسرعون
یا دوران الی تقلیدهم یعنی این سختی عذاب ایشان را بدانست که ایشان
پدران خویش را بر ضلالت یافتند برپی و سیرت ایشان رفتند و تقلید
کردند و بر متابعت ایشان می شتافتند قوله عزوجل ولقد ضل قبلهم اکثر
الاولین ای تقلید چرا باید کردن پیشینیان را بدرستی و راستی که گم شده اند
بیش از ایشان بیشترین پیشینیان قوله عزوجل ولقد ارسلنا فیهم
منذرین و ضلال ایشان نه از رسول نافرستادن بود و بیان ناکردن که
بدرستی که فرستادیم در میان ایشان رسولان بیم کنندگان ایشان دروغ
زن داشتند رسولان ما را فانظر کیف کان عاقبة المنذرین الذین
انذرهم الرسل بنگر که چگونه شد عاقبت کار کافران بندنا برندگان الا عباد الله
المخلصین اگر الا بمعنی لکن داری روا بود یعنی لیکن برهانیدیم بندگان مخلص
را از عذاب و اگر بمعنی استثناء حقیقت داری روا بود معنی چنان بود
که فانظر کیف جری علیهم سوء العاقبة الا عباد الله المخلصین ولقد
نادینا نوح فلنعم المجیبون در هر قومی منذری فرستادیم چنانکه ترا که مصطفائی
بدین قوم منذر فرستادیم و این قوم پیشین تکذیب داشتند منذوران مر برهانیدیم
این منذر را و هلاک کردیم قوم منذران را از جمله ایشان خاصه کرد نوح
علیه السلام یاد کرد که ما ورا بقوم وی فرستادیم بخواند ما را بنصرت خود و بهلاک
قوم فلنعم المجیبون نیک اجابت کنندگان بودیم ما ورا بذکر جمع گفت حال
و عظمت را ای اجابت کردیم ما ورا آنگاه میغ و تاثیر اجابت پیدا کرد گفت
ونجیناه واهله من الکرب العظیم برهانیدیم ورا اهل ورا یکی از آن دو عیال
ورا و سه پسران ورا سام و حام و یافث را از غم و اندوه بزرگ یعنی که از آن
و بیم غرق وجعلنا ذریته هم الباقین بیان منت است بر نوح علیه السلام
و اهل وی کردانیدیم فرزندان ورا ایشان ای همه را هلاک کردیم و فرزندان

نوح را باقی داشتیم ابن عباس گوید رضی الله عنهما اهل کشتی همه بمردند و
نسل از پسران نوح بود سام ابو العرب والعجم و حام ابو الحبش و یافث
ابو الروم والترک والصقالبة فی الخبر و گفته اند که تنها نسل از اولاد نوح علیه السلام
نه بود بلک از دیگران نیز بود بدان دلیل که خدای عزوجل گفت ذریة
من حملنا مع نوح و قال تعالی وعلی امم ممن معک وامم سنمتعهم و اینکه تاویل اول
زود از این جواب دهد ذریة من حملنا مع نوح من اهله و ولده و قوله وعلی امم ممن
معک ای ذریته و ولدک وترکنا علیه ای ابقینا الثناء الحسن والتعظیم والصلوات فی
الامم المتاخرة عنه الی یوم القیامة ذکر الترکه و لم یذکر المتروک اکتفاء لکونه
معروفا عندهم ای باندیم ما مدح و ثناء نیکو و صلوات بر وی بر زبان پسینیان
از وی تا بقیامت تا هر رسولی که بقومی آمده است دعوت کرده است قوم را
بایمان و اقتدا بوی و بشارت گفتن کما قال تعالی شرع لکم من الدین ما وصی به
نوحا و قال مجاهد وترکنا علیه فی الآخرین باندیم و باقی داشتیم مدح و ثناء
ما ورا در آخران فردکار ورا آنگاه تفسیر کرد این مدح و ثناء ورا فقال سلام
علی نوح فی العالمین سلام ما بر نوح تعلیم ایشان را تا ایشان سلام گفتند بر وی
چنانکه ما سلام کردیم بر وی آن مدح و سلام حاست با نوح در عالمیان ای
بر عالمی را خبر میکرده ام ورا بود که سلام علی نوح ابتدا ثنا و کرامت بود
از خداوند عزوجل ای سلام ما بر نوح باد در عالمیان انا کذلک نجزی المحسنین
انه من عبادنا المؤمنین ما چنین جزا کنیم محسنان را وی مرده و ثنا ما بر وی رود
انه من عبادنا المؤمنین ختم ثناها بنام مومنی کرد این تنبیه است و بزرگی نام مومنی
ثم اغرقنا الآخرین ثم اخبار است ای ثم اخبرکم انی قد اغرقت الآخرین وان
من شیعته لابراهیم اذ جاء ربه بقلب سلیم هر آینه ابراهیم از گروه و تبار
نوح بود و بر راه و شریعت وی بود اذ جاء ربه بقلب سلیم با تابعه نوح یاد
کن که بیامد و رو بخداوند خود با دل بسلامت از کبر و شرک و غل سلیم بمعنی سالم

کسمیع بمعنی سامع ورحیم بمعنی راحم قوله عز وجل اذ قال لابیه وقومه
ماذا تعبدون فرستادیم ما ورا بقوم وی بانذار از بیم و بنار آغاز کرد
پدررا و قوم خودرا گفت چه چیزرا می پرستید واین بر سبیل تقریع وتوبیخ بود
چنانکه کسی کاری تباه کند وتو وی را گوئی چه کنی ائفکا آلهة دون الله
تریدون تقدیم وتاخیر است آلهة افکا دون الله تریدون یا گوئی لا آلهة دون
الله تریدون کذبا یا خدایان بدروغ می خواهید بدروغ از سنگ وچوب خود تراشیده
آنگاه ورا پرستید این چنین چیز سزای عبادت بود وقیل اصل الافک من الانقلاب
وسمی مداین لوط موتفکات لانقلابها وقال ابو العباس المبرد الافک اسوا
الکذب الذی لا یتماسک ومنه ائتفکت الارض فیها فوکه اذا هوی فلم یتماسک
ای ان تسمیتکم هذه الاصنام التی تنحتونها آلهة قول لا یتماسک ولا ثبات
عنده الله بل یبطل کالشی الذی یهوی الی اسفل فما ظنکم برب العالمین
ای بمن هو رب العالمین عزه فما ظنکم به اذا لقیتموه چیست گمان شما بخداوندگار
عالم چون بازگردید بجزاء وی که با شما نیکوی می کند با اینچنین معاملت فنظر
نظرة فی النجوم تعریض وکنایت عیب بتان میگفت وبدانها در میخوردند و باز
نمیگشتند تا سوگند یاد کرد وتالله لاکیدن اصنامکم بعد ان تولوا مدبرین
ونقدش درین الزام حجت حق بود بر ایشان نگاه میداشت هیچ بتخانه از
عابدی خالی نمی یافت تا وقت عیدشان آمد همه بعید از شهر بیرون رفتند
ابراهیم علیه السلام نرفت ووفا سوگند را ازوم وابن عباس گوید رضی الله
عنهما بنگریست در علم وفقه خود ای بیندیشید در علم خود یا چگونه کند علم النجوم
گفت چرا زیرا که چنانکه بستاره راه دنیا توان بردن بنور علم راه دین را بی آن نتوان
توان بردن ازین معنی از علم بنجوم کنایت کرد وقیل نظر فی علم النجوم وقیل
نظر فی نجم طلع که عادت ایشان آن بود که بنگریستندی یا در ستاره یا در علم
نجوم وآنگاه حکم کردندی در مستقبل که چنین خواهد بودن ابراهیم علیه السلام بر سبیل

عادت

بعیدگاه
عادت ایشان مرآیات ایشان را همچنین کرد باز گفت آن مرد مارا گرمی
نی روم فقال انی سقیم ای سا سقم من بیمار خواهم شدن کما قال انک
میت ای ستموت وقیل انی سقیم ای من بدل بیمارم که غمناک وانده گین
را به بیماری وصف کنند وابن عباس وسعید بن جبیر رحمهم الله میگویند انی سقیم
بالطاعون افتد وهم بیماریها رو بکر افتد ابراهیم علیه السلام تعریض آن
نام بگفت مرا او از وی بیماری دیگر خواست ای بیمار خواهم شدن ولا محاله هر که
مرونیا بود بیمار شدنی بود ایشان را چنانکه فهم شد که وی طاعون میگوید واز
بیماری طاعون اهل حذر کردندی وگفتندی جایکه گذرنده است چون گفت بستاره
یا بعلم نجوم نگاه کردم خودرا از بیماری می بینم نباید که اگر برون آیم بمانم با من
فتولوا عنه مدبرین برگشتند از وی پس پشت ای پشت بوی آوردند و در رفتند
بعیدگاه فراغ الی آلهتهم فقال الا تاکلون ما لکم لا تنطقون چون ایشان
بعیدگاه رفتند مال ابراهیم الی اصنام ابراهیم سوی بتان باز گشت وبیل
کرد بایشان وایشان را طعامها پیش نهاده بودند وبعیدگاه رفتند تا وی
ان طعامها بتان بر سرور آنگاه چون باز آیند این طعامها بخورند ولجستند ابراهیم
گفت این بتان را علی طریق الاستهزاء الا تاکلون نه خورید ازین طعامها
جواب ندادند چه جاد بودند همین بر سبیل سخریت گفت ما لکم لا تنطقون چه
چه بوده است که سخن نمیگویید واین از عادت خلق است که چیزی را از آن
دشمنی هلاک کند در آن ساعت هلاک تقریع را گوید با ایشان منفعت
برورار مدیت فراغ علیهم ضربا بالیمین ای مال بالضرب الیمین میل کرد
بزخم وبشکستن بتان و دوای یمین سایح را وقیل ضربا بالیمین تیغ زد
تبر بدست راست که قوت مرد بدست راست بود ای بانک تیمینک وقیل بالقوة
وقیل بالقوة کقوله لاخذنا منه بالیمین تا همه بتان را دست و پای و سر
بشکست کران است کلا نرا بجا ماند وتبر بر کتف وی نهاد ودست تبر بدست وی

بيت چون کافران باز آمدند وان حال بديدند هول آمدشان فاقبلوا اليه
يزفون اي نادروا الي ابراهيم مرعين اي همه سوي ابراهيم شتافتند که در
بتخانه درمانده بودند وديگر که چون گفتند من فعل هذا بالهتنا گفتند سمعنا فتي يذکرهم
يقال له ابراهيم گفتند تو کردي اين با بتان ما گفت بت کلان ترکرده باشد بپرسيد
اگر سخن گويد وي کرده است واين از جمله تعريضات وليست وقد ذکرنا في سورة
الانبياء کافران گفتند لقد علمت ما هولاء ينطقون فوجد ابراهيم الحجة عليهم فقال
افتعبدون من دون الله ما لا ينفعکم شيا ولا يضرکم اف لکم ولما تعبدون من
دون الله انگاه حجت اشکارا کرد وعيب بتان گفت افلا تعقلون اي هوش
تان نيست که اينچنين جمادرا مي پرستيد قال اتعبدون ما تنحتون والله
خلقکم وما تعملون اي عجب مي پرستيد چيزها را که مي تراشيد از چوب وسنگ
وآهن وتترکون عبادة الله الذي هو خالقکم وخالق حرکاتکم وما تعملون اي
واعمالکم هکذا فسره اهل السنة وقالت المعتزلة اي ومعمولکم والصحيح
ما ذکرنا لان کلمة ما مع الفعل المستقبل بمعني المصدر وحجت ما برايشان در مسله
خالق افعال اين ايت قوله عزوجل قالوا ابنوا له بنيانا فالقوه
في الجحيم گفتند بنائي برآريد وبر هيزم کنيد وآتش دروزنيد واورا از مکاني
بلند دروي اندازيد وقيل منارة از براي انداختن ابراهيم بزدند برآورده است
فالقوه في الجحيم بيفکنيدش در آتش بزرگ تا بسوزد فارادوا به کيدا فجعلناهم الاسفلين وايشان قصد بر کردند با ابراهيم برابر کيد ابراهيم بر بتان
فجعلناهم الاسفلين کردانيديم ما ايشانرا از فروتران يعني يعني از مقهوران
وذليلان قوله عزوجل وقال اني ذاهب الي ربي سيهدين اي مهاجرا
الي ربي چون بيند خشنودش با آتش گفت من بريده ام از شما وروي نهاده ام بخداوند
خود چون سوختن را نهاد گفت باري دررضاء وي روم ودر طاعت وي
هدي دهد مرا يعني برهي بدارد مرا رب هب لي من الصالحين واين غم وبلا

را از دوستان وخويشاوندان باشد تا با وي يار باشند وابراهيم از
پدر وقوم خويش نوميد بود وبرادر نداشت واميد نجاة ميداشت فرزندي
خواست از خداوند عزوجل گفت اي خداوند من بخش مرا فرزندي نيک
فبشرناه بغلام حليم وما کس را اجابت کرديم واورا بغلامي حليم مژده داديم
قوله عزوجل فلما بلغ معه السعي قال يا بني اني اري في المنام اني اذبحک فانظر
ماذا تري قال يا ابت افعل ما تومر ستجدني ان شاء الله من الصابرين
چون رسيد اين پسر با ابراهيم بمحل التصرف در طاعت وعبادت ومحل خطاب
وبلاغت رسيد والسعي هو التصرف في الامر وکلمه مع بهمان معنيست که در
مع سليمان لله نه مقارنت را يعني چون ولد کار رسيد با ابراهيم بنمودند ابراهيم
راالخواب که فرزندي راي کشتيد بيداد شد گفت پسر را قال يا بني اني اري
في المنام اني اذبحک اري يعني رايت هنيت گفت با پسرک من بخواب ديدم
که من ترا مي کشتمي فانظر ماذا تري بنگر يا پسر تا چه بيني او از بين
ماذا تري جواب وي بود جواب دهد نه انکه اگر دي عندي کفتي ابراهيم
بماندي پدر را جواب داد قال يا ابت افعل ما تومر بکن يا پدر انچ ترا
فرموده اند واين دليلست که خواب انبيا وحي بوده بيني که گفت افعل
ما تومر ونه گفت افعل ما رايت ويک قسمت از وحي انبيا بخواب است واين
دليل است که ابتلا ذبح پسر ابراهيم را در حال بلوغ پسر بوده است که
چنين خواب جز از بالغ عاقل حکيم بحاصل نيايد وديگر دليل گفت فلما اسلما
اين مرج است هر دو را کيمان از خداوند عزوجل بايد که حال ايشان يکيان
بود ستجدني ان شاء الله من الصابرين بيابي مرا از بحکم اينکه خداوند عزوجل
الصابرين از صابران ودين بس رفتن فرمان وبايستني اعتقاد کرد
را کرد وي خطري عظيم بود فلما اسلما وتله للجبين وچون چنان کردن
دادند بامر پسر با ابراهيم هر دو بحکم وقضا ما را رضا دادند وتله للجبين اي در عم

للجبينه كما تصرع الشاة عند الذبح والوجه جبينان والجبهة بينهما اي بيفکندش
يک کرانه روي وناديناه يا ابراهيم قد صدقت الرؤيا انا كذلك نجزي
المحسنين ندا كرديم ابراهيم را يعني ز اشتکان مانند اكرده بامر ما با ابراهيم
قد صدقت الرؤيا بدرستي که راست کردي خواب را يعني وفا کردي بدانچ بتو نمودیم
ترا در خواب انا كذلك نجزي المحسنين ما چنين جزا کنيم محسنان را که وي
تن فدا کند و در امر ما و را نصرت کنيم و ذبح برداريم و ثنا روي باقی داریم ان
هذا لهو البلاء المبين آزمایش کرديم از کردن ودادن ایشان مر بقبول امر ما را آزمایشی بیّنت
پيدا وفديناه بذبح عظيم وفدا کرديم ورا بکشتاري بزرگ والذبح بالكسر
ما يذبح والذبح فعل الذابح والفداء العوض واقامة الشيء مقام غيره
اقتداء وقوله عظيم يجوز ان يراد به كان الذبح عظيم القدر لانه كان فداء
نبي قوله عز وجل وتركنا عليه في الآخرين وباقي مانديم برابراهيم ثنا ی
نيکو در پسینان سلام على ابراهيم كذلك نجزي المحسنين انه من
عبادنا المؤمنين هر قومي را بدين خبر ميداديم که سلام بر ابراهيم است
خليل ما كذلك نجزي المحسنين تکرار جزا احسان از معني آنست که باب اول
بستودش بتصديق رؤيا قد صدقت الرؤيا ثم قال كذلك نجزي المحسنين
بالفداء ثم مدحه بالايمان والعمل ثم قال كذلك نجزي المحسنين وترک
ها هنا ذكر انا لانه ذكر مرة انا كذلك واين جزا باقی داشتن ثنا دوست
در زبان خلق باحسان وي وضم سایر الامدحه بالايمان وبشرناه
باسحق نبيا من الصالحين ومژده داديم ورا ابراهيم فرزندي نام وي اسحاق
پيغامبر از نيک مردان وباركنا عليه وعلى اسحاق ومن ذريتهما محسن وظالم
لنفسه مبين اي على ابراهيم وعلى اسحاق اي کثرناه خیری که کم نشود وهر چند
برداري گويند که اين بابرکتست واصله من الثبات والاستقرار يعني باقی
داشتيم نبوت در نسل ابراهيم با مصطفی عليه السلام وقيل البركة اليمن والسعادة

ومن ذريتهما

ومن ذريتهما محسن وظالم لنفسه مبين وهر چند بعضي ظالم خواهند بودن واين
در جواب آنست که گفت قال ومن ذريتي قال لا ينال عهدي الظالمين
ثم اختلفوا في الذبيح اختلافست ميان مردمان که ذبيح اسماعيل بوده است
يا اسحق قال سعيد بن المسيب وسعيد بن جبير وعطاء والضحاک والكلبي
ومحمد بن كعب القرظي وابن عباس في رواية ان الذبيح عليه السلام والاعتماد
على هذا وقال عباس بن عبد المطلب وعثمان وابن مسعود وابن عباس في
رواية وعبد الله بن سلام وجابر وابي بن كعب وعبد الله بن عمرو بن العاص
وابو سعيد الخدري وابو الدرداء وكعب الحبر والسدي وقتادة وعكرمة
رضوان الله عليهم اجمعين ان الذبيح اسحاق عليه السلام وجه قول من قال
بان الذبيح اسماعيل عليه السلام قوله تعالى خبر عن ابراهيم انه سال ربه عز وجل
ان يرزقه ولدا فقال رب هب لي من الصالحين ثم قال فبشرناه بغلام حليم اي
رزقناه اسماعيل لانه اول ولد له عقيب دعائه المستجاب ثم اتصل قصته فلما بلغ
معه السعي ولم يختلف اهل ان اسماعيل اكبر سنا من اسحاق عليه السلام وقال بعضهم
انه اكبر منه بثلث عشر سنة وقال بعضهم بخمس عشرة سنة ثم قال بعد القصة وبشرناه
باسحق نبيا من الصالحين فلو كان الذبيح هو اسحاق لم يكن لذكر اسمه في
هذا الموضع فائدة ويقال وبشرناه به نبيا دل ان البشارة الاولى باسماعيل
ولا وجه لصرف البشارتين الى ولد واحد اذ كان لابراهيم ابنان والدليل
على صحة ذلك ما روي عن النبي صلى الله عليه وسلم انه قال انا ابن الذبيحين وهو
كان من نسل اسماعيل عليه السلام وقصته قد ذكرناها وجه قول من قال ان
الذبيح اسحاق قوله فبشرناه بغلام حليم عقيب سواله رب هب لي من الصالحين
ولم نجد في كتاب الله ذكر البشارة لابراهيم بولد ذكر سوى اسحاق والدليل عليه
انه طلب الولد حين خرج مهاجرا مع سارة الى الشام ولا ولد حينئذ لهاجر
قوله عز وجل ولقد مننا على موسى وهرون ونجيناهما وقومهما من الكرب

العظیم واز جمله رسولان که بخلق فرستادیم موسی و هرون بود علیهما السلام
گفت هر دستی در رستی کردیم منت نهادیم بر موسی و هارون و منت بحقیقت چیزی را
رسد که دهنده نعمت بحقیقت وی است ونجیناهما وقومهما من الکرب العظیم برهانیدیم
ورا هارون را برادر ورا وقوم ایشان را بنی اسرائیل را از اندوه بزرگ که بودند
و سختی فرعون و غم غرق آنگاه خبر داد که چگونه رهانیدیم ونصرناهم فکانوا
هم الغالبین نصرت کردیم شان را بسپاه و پیروزی دادیم ایشان را بحرب
ایشان تا بودند ایشان غالب و قاهر و دشمن ایشان مغلوب و مقهور
و هلاک شده وآتیناهما الکتاب المستبین تا دریغ و نا ایمنی بودند امرها
نفرمودیم شان چون دشمن شان هلاک شد و ایمنی و نعمت پدید آمد گفت
اکنون پرستش باید که مومن با عبادت نیکو بود و عبادت را کتاب باید
گفت بدادیم شان از بهر قوم کتاب پیدا یعنی پیدا امر و نهی و وعد و وعید وی
و اخبار گذشتگان وهدیناهما الصراط المستقیم و بنمودیم شان راه راست
یعنی دین اسلام یعنی بداشتیم شان موسی و هرون را بر راه توحید وترکنا علیهما
فی الآخرین باقی ماندیم مدح و ثنا ایشان و سلام بر ایشان در زبان پسینیان
سلام علی موسی وهارون روا بود که این سلام تفسیر بود ان متروک تا
و روا بود که این ابتدا بود کما ذکرنا فی الاول انا کذلک نجزی المحسنین
قد ذکرنا انهما من عبادنا المومنین علی ما ذکرنا وان الیاس لمن
المرسلین دیگر رسول الیاس بود بقوم خبر داد که الیاس از جمله رسولان
بود بقوم خود چنانکه موسی و هارون اذ قال لقومه الا تتقون ای یعنی
حین هست آنگاه که گفت قوم خود را از خدای نمی ترسید استفهام یعنی الامر
اتدعون بعلا وهو اسم الصنم وتذرون عبادة من هو احسن الخالقین
ای المقدرین الذی هو الله ربکم ورب الملائکة ابائکم الاولین
علی ما ذکرنا غیر مرة سلام علیکم علی آل یاسین انا کذلک نجزی المحسنین

انه من عبادنا المومنین قراءة بعض القراء آل یاسین وبعضهم الیاسین
وهو الاحسن اما من قرا آل یاسین قال معناه سلام علی آل محمد لان یاسین
اسم محمد علیه السلام قال هو مقطوع عن الاول وهو ابتداء وانما اختاروا
هذه القراءة لانهم وجدوا فی المصحف آل مقطوعا عن یاسین ولو کان
الیاسین لکتبوه موصولا ولما ادخل فی اخره الیاء والنون کما لم یدخل فی
ابتداء الآیة وان الیاس لمن المرسلین ولم یقل وان الیاسین ولکن
معنی می باید ان وجه را که قرات متابعت خط ثابت نشود قال ابو عمرو
الیاس اولی واصح سلام بر الیاس بود اولیتر بود که نظم آیت این دلیل
میکند چنانکه بقصهای پیشین گفت بقصه نوح گفت سلام علی نوح فی العالمین
وبقصة ابرهیم گفت سلام علی ابرهیم وبقصه موسی و هرون گفت سلام علی
موسی و هرون کذلک فی قصة الیاس گفت سلام علی الیاسین ولم یقل فی
قصة من هذه القصص سلام علی آل فلان بغیر ذلک النبی یدل علیه انه قال
بعد ذلک انه من عبادنا المومنین ولو کان المراد منه آل محمد لقال انهم من عبادنا
المومنین قوله انه ادخل فیه الیاء والنون فانما لینتظم فواصل الآی فلا یختلف
کما قال لمن المرسلین الی قوله الا عباد الله المخلصین الاخرین الیاسین یدل علیه
ان الیاس والیاسین همان گفت می پرستید بعل را و بزمین شام شهری است
بنام آن بت نام بعلبک و ایشان را بتی بود نام وی بعل ایشان ورا می
پرستیدند نام این شهر بنام آن بت بازخواندند که الیاس رسول بود بدان
قوم وقیل البعل الرب والصاحب یقال هذا بعله ای ربه وصاحبه وسیل ابن عباس
رضی الله عنهما عن تفسیر البعل وقد کان رجل وجد لقطة وکان یطلب مالکها
فنادی لمن هذا فقال رجل انا بعله ای مالکه فقال ابن عباس رضی الله عنهما
الا تسمع ما یقول یعنی البعل الرب ومعنی وی همین تا دلیل آن بود که بت را
بخدای میگرفتند وایشان را رب میخواندند وی بجای عبادت خداوند میکردی

نیکوترین تقدیر کنندگان است که شما را صورتها بدین نیکویی تقدیر کرد و قیل البعل اسم امراة کانوا یعبدونها وقیل البعل الزوج وهو بمعنی السید قال الله تعالی عن سارة وانا عجوز وهذا بعلی شیخا ای سیدی شیخا الله ربکم بالنصب رد علی قوله احسن الخالقین الله وبالرفع ابتداء الله ای الله ای آفریدگار شما فکذبوه فانهم لمحضرون الا عباد الله المخلصین دروغ زن داشتند فانهم لمحضرون این تکذیبان از حاضر کردگان باشند در دوزخ الا عباد الله المخلصین یجوز ان یکون استثناء ویجوز ان یکون الا بمعنی لکن یعنی بندگان مخلص پاکان از حاضر کردگان نباشند بدوزخ وترکنا علیه فی الآخرین کما در یاسین و فی قراءة عبد الله بن مسعود وان ادریس لمن المرسلین سلام علی ادراسین و فی قراءة ابی بن کعب سلام علی ایلیاسین وان الیاس لمن المرسلین وقال ابو المعتمر الیاسین جمع الیاس کانه ذکر هو ومن معه کما یقال المهلبون والسعدون ای من کان رؤوسهم المهلب والسعد کما یقال خاقیان وقیل ای عمر وابو سلام علی آل یاسین فقال ومن یاسین یعنی ان آخر القصة راجع الی ابویها کذلک نجزی المحسنین انه من عبادنا المومنین علی ما ذکرنا قوله عز وجل وان لوطا لمن المرسلین وهرآینه لوط از جملهٔ رسولان بود بقوم خود وقصهٔ وی بهر جا گفتیم ونجیناه واهله اجمعین چون قوم وی انکار کردند برهانیدیم ورا واهل ورا از کردندگان الا عجوزا فی الغابرین مگر گنده پیری را یعنی زن لوط را که وی از ماندگان بود در هلاک ثم دمرنا الآخرین ورا کردیدگان برسانیدیم و دیگر ازا هلاک کردیم وانکم لتمرون علیهم مصبحین وباللیل افلا تعقلون وشما کاامت محمدید علیه السلام هر میگذرید برایشان در سفر بامداد وشبانگاه باین شارستانها زیر وزبر شده افلا تعقلون آیا هوش ان نیست که پند گیرید تا حذر کنید از کارهای ایشان کردند تا نرسد شما را آنچه بایشان رسید قوله عز وجل وان یونس لمن المرسلین دیگر یونس را فرستادیم بقوم وی از رسولان بود اذ ابق الی الفلک المشحون

چون بگریخت سوی کشتی پربار المشحون المملو وکیها مبالغة فی انا قمرقیت تا آنجا که خدای خواست یک روایت چنین است رفتن کرد وایستاد کشتی بایستاد وکشتی بانان گفتند درمیان ما عبدی آبق است یا بنده گنهکار چون حال چنین شود کشتی نرود تا گنهکار از میان قوم بیرون نیاید یونس گفت که آن گنهکار منم گفتند معاذ الله که ما بتو این گمان بریم و لیکن قرعه زنیم تا بر که بیرون آید فساهم فکان من المدحضین ای فقارع فکان من المسهومین المحجوجین الذی یدحض حجتهم ای تزل ولا تثبت کما قال تعالی داحضة عند ربهم ای غیر ثابتة مستقرة ولشی الباطل یوصف بهذا الوصف ای فخرجت علیه القرعة قرعه زدند بر یونس بر آمد از قرعه بر آمدگان بود وکلیم بخود بجهید بکرانه کشتی آمد تا خود را بیفکند از دو ماهی دید دهان باز کرده بهر کرانه که رفت همان ماهی دید خود را بیفکند فالتقمه الحوت وهو ملیم همی یک لقمه کردش ماهی وفرو خوردش وهو ملیم ای مستحق الملامة من الله تعالی وی مستحق وسزای ملامت وعتاب رب بود که بی فرمان وی از میان قوم بیرون آمد یقال الام الرجل اذا اتی امرا یلام علیه ویونس نیز خود را ملامت میکرد در شکم ماهی که ای یونس میان قوم بودی به بودی فلولا انه کان من المسبحین قال ابن عباس رضی الله عنهما فلولا انه قبل ذلک من المصلین وقیل التسبیح هو الذکر کما اخبر الله تعالی عنه فنادی فی الظلمات ان لا اله الا انت سبحانک انی کنت من الظالمین للبث فی بطنه الی یوم یبعثون هرآینه درنگ کردی در شکم ماهی تا روز قیامت اگر نه آن بودی که وی پیش ازین از نماز کنندگان بود یا از تسبیح کنندگان بود تا حشر وی در شکم ماهی بودی در شکم ماهی تسبیح می کرد آواز وی در ملکوت افتاد و فرشتگان گفتند صوت معروف من مکان غریب فنبذناه بالعراء وهو سقیم ای سقیم البدن ای القیناه وطرحناه فی الصحرا آنجا که

عن البناء وعن الستر بیفکندیم ورا از بعد چهل روز وبیک روایة جمعة عن ابیها
وبیک روایة ثلثة ایام در صحرای وی بیمار وضعیف بود چنانکه تن وی طاقت
آفتاب نداشت واین دلیل است بر مانده است در شکم ماهی وانبتنا علیه
شجرة من یقطین ورویانیدیم بروی درختی از این درختان بی ساق یعنی
درخت کدو که مگس بروی کم نشیند وبرگ وی فراخ تر بود آفتاب را باز دارد
وارسلناه الی مائة الف او یزیدون بفرستادیم ورا بر سوی صد هزار
مرد وبیشتر زیادت او بمعنی واو است   او بمعنی بل نظیره وما امر الساعة
الا   البصر او هو اقرب یعنی بل هو اقرب وقیل   واو قرب وسئل النبی
علیه السلام الزیادة ... احد بها قوله الذین احسنوا الحسنی وزیادة فقال
هو لقاء الله وعن هذه الزیادة او یزیدون فقال اهل عشرون الفا ای
کنا ارسلنا قبل ان السقمة الحوت الی مائة الف وزیادة فامنوا بی بعد مفارقته
ایاهم وتابوا فتبنا علیهم فمتعناهم الی حین از بعد آنکه یونس بیرون آمد از
میان ایشان بپذیرفتیم ما توبه وایمان ایشان از آنکه از اخلاص بود
وایمان یاس نبود وقد ذکرنا هذا فمتعناهم الی حین وبرخورداری دادیم
شان تا بوقت اجل ایشان بگردانیدیم آن عذاب آمده از ایشان
قوله عز وجل فاستفتهم الربک البنات ولهم البنون بنو ملیح مر ورا
دختران صفت کردند بپرس شان یا محمد تا حجت بدانکم که ایشان این
دروغ میگویند با گفت حجت عقلی گویم بگوی شما خود را دختر نمی پسندید
وی بکشید ومنکر می دارید وشما مقرید که من خداوندم وشما بنده دنیا
سالتهم من خلقهم لیقولن الله ولا شک ان العقل لا یقتضی ان یکون افضل
نوعی الاولاد للمملوک وادونها للمالک بل یقتضی ان یکون الافضل للمالک
وللمملوک ادونها وهر که این را منکر شود مقتضاء عقل را منکر شده است
وعادت خلق را دلیله قوله الکم الذکر وله الانثی تلک اذا قسمة ضیزی

ام خلقنا

اینا قسمت که وجود بود ومقتضاء عقل عقل بودند خود این قسمت از کجا
مر امحل خدای دارید وخود را محل بدیکه آنگاه بپسندید مر آنچه خود را نپسندید
قوله عز وجل ام خلقنا الملائکة اناثا وهم شاهدون یا بیافریدیم ما فرشتگان را
ماده وایشان حاضر بودند آنجا بدیدند که ما ماده آفریدیم شان این حجت
عقلی بود واین حجت مشاهده است نظیره وجعلوا الملائکة الذین هم عباد الرحمن
اناثا اشهدوا خلقهم ستکتب شهادتهم ویسألون ونتوانند این دعوی
کردن که حاضر بودیم الا انهم من افکهم لیقولون ولد الله وانهم لکاذبون
الا کلمة تنبیه است بدانید که ایشان اندکه دروغ گویانند از دروغ ایشان
است که همی میگویند که خداوند فرزند زاد وایشان هر آینه دروغ زنان
اند جهودان گفتند که عزیر ابن الله وترسایان گفتند المسیح ابن الله خدای عز
وجل گفت ذلک قولهم بافواههم یضاهون این سخنی است که بزبان می
گویند دروغ قوله عز وجل اصطفی البنات علی البنین ما لکم کیف تحکمون
ای اصطفی النصیب الناقص وبرگزید دختران را بر پسران خداوند عز وجل
الف استفهام است بمعنی توبیخ الف وصل بگداخت ونا پیدا شد واندر آمدن
الف استفهام چنانکه نا پیدا شود الف اندر آمدن حرف عطف اذا کانت
الف الفصل غیر مقطوع او غیر اصلیة وثبت فی ابتداء اول الکلمة ولو کانت
اصلیة او الف قطع لظهرت مع الف الاستفهام کقوله انت قلت ءاستغفرت لهم
ءاشفقتم ءاتخذ من دونه الهة ما لکم کیف تحکمون چه بوده است شما را که
چنین حکم کژ می کنید که عقلتان رد میکند افلا تذکرون ای تپند گیرون ومتعظون
بمواعظ الله قوله عز وجل ام لکم سلطان مبین یا هست شما را حجتی پیدا را
سلطان گویند بوی خصم مقهور شود چنانکه به سلطان مقهور شود قوله عز وجل
فأتوا بکتابکم ان کنتم صادقین گفت بیارید کتاب شما اگر شما راست
گویانید این مبالغت در بیان حجت حق تا جواب نکردند وهلاک شوند

بريدا[ي] هلاك شوند زبان عذرشان بريده شود قوله عز وجل وجعلوا
بينه وبين الجنة نسبا ولقد علمت الجنة انهم لمحضرون آنگاه خبر داد
خداوند عز وجل از زشتي مقالت وعقيدت ايشان كه صفت كردند ميان
خداوند عز وجل وپريان پيوستگي وبعضي زبان لگام ارند ان گفتند ميان
خداوند و بنده واين نيز قول مولميح بود لعنهم الله كه گفتند ان الله يصاهر
مع الجن فولدت له الملائكة بنات الجنة والجان جمع الجن والجني ايشان
ايشان گفتند كه خداوند عز وجل خويشي كرد پريان وميان پريان وخداوند
عز وجل الا يعني لكن است لكن بندگان خداوند خالص كردگان دين خداي
را خداي را حاضر كردگان بد قدح بنا سزا عذاب را ملاورد بود كه است
بود معناه انهم لمحضرون الا عباد الله المخلصين دختران بديد آمدند ودر
قود ولقد علمت الجنة انهم لمحضرون واين جنه را روا بود كه اسم پريان
بود بدرستي كه دانند پريان مومن با ملايكه كه اين گويندگان از حاضر
كردگان باشند ودرستي آنست كه مراد ازين جنه تا نيه ملايكه است وعرب
فرشته را جنه گويند پريان را كه هر دو پوشيده اند از چشم وخلق وازانجا
است كه ديوانه را مجنون گويند كه عقلش پوشيده است وسپر را جنه گويند كه مرد
زير وي پوشيده شود اي بدرستي كه دانسته اند فرشتگان كه اين گويندگان
از حاضر كردگان باشند بقيامت عرض پادشاه را چنانكه ديوان و
پريان وا وميان وقيل ولقد علمت الملائكة ان المفترين على الله بهذه
المقالة لمحضرون الحساب والنار قوله عز وجل مجده سبحان الله عما يصفون
ثم نزه نفسه گفت پاكست الله از آنچ اين كافران وصف كردند ورا
الا عباد الله المخلصين فانهم غير محضرين قوله عز وجل فانكم وما تعبدون
ما انتم عليه بفاتنين الا من هو صال الجحيم فانكم معاشر الجاحدين
بين الله وبين الجنة نسبا وما تعبدون يعني والذين يعبدون من الاوثان

من دون الله ويجوز ان يكون ما مع الفعل المستقل المصدر اي
انكم وعبادتكم ما انتم عليه ترجع الى كلمة ما وهي الاوثان او العبادة
لهذا لم يونث ما انتم عليها لانه يرجع الى وما بمعنى عليه اي منه اجله ولعبت
على فلان اي بي لان كلمة على تذكر ويراد به من اجل كما يقال اشترب على
فلان اي من اجله ولعبت على فلان اي من اجله وقيل عليه بمعنى به لان كل
واحد منهما من حروف الصفات فيقوم احدهما مقام الآخر بفاتنين اي
بمضلين گفت شما مشركان بيد وآنچ شما مي پرستيد از بتان يا كوي شما در پرستش
شما مرين تا بتان بشتيد شما از بهر دعوت مرين بتان گم كننده كمرا نرا كه وي خود
در ايند است باختيار خود مر دوزخ به دعوت شما ما انتم بفاتنين بشتيد شما و
يعني مرين بامرين عبادت ايشان فتنه كنند يعني گم كننده كمرا نرا كه وي خود
در آينده است در آتش دوزخ اين نفي سلطانيت قهر وجبرست از كافران
اي شما نتوانيد كسي بقهر وجبر گم كردن از حق كسي متابعت كند شما را كه ازل
حكم كرده ام كه وي باختيار كفر اندر اينده بود با آتش دوزخ هزار سال سلطان شما
عالم وسوسه كننده ودعوت كننده بياراييد جز چنين كسي متابعت نكنيد
شمان واين آيتها است مشكل درست همنست كه ياد كرديم قوله عز وجل وما
منا الا له مقام معلوم وانا لنحن الصافون وانا لنحن المسبحون يعني
اينها را كه شما ايشان

است معلوم و

نايم كه مايم صف زدگان در عبادت خداوند عز وجل ومايم مايم مسبحان
نفي كنند عيب ولادت كه در حق خداوند گفتند سبب ما وهمه عيبها ديگر
ثابت كننده ايم ورا بهمه صفات سزا قوله عز وجل وان كانوا ليقولون
لو ان عندنا ذكرا من الاولين وآنگاه خبر ميدهد از دروغ زنان اين
مشركان ودروا بود كه ان ولام صله را بود چنانكه گفت عاقيل اجا عن

قلیل و میگفتند اینان که اکنون تغییر کردند زمان الجهل و مادانی اگر باشد
بنزد ما کتابی یا رسولی چنانکه بنی اسرائیل را بود ما آنچه کانی مخلص باشیم
ای بوحی بگرویم و مومن باشیم و قیل وان بمعنی ما اگر الجد والسلام فی قوله الیقوئی
بمعنی الا معناه وما کانوا الایقولون کما قال تعالی وما کان قولهم الا ان قالوا قوله
فکفروا به ای بالذکر بعد او جاءهم ای بس وادم اچ ایشان خواستند چون
مصطفی علیه السلام رسولی فرستادم با ایشان فاضلتر از همه رسولان و چون
قرآن کتابی فرستادم مجموع دروی همه معانی کتابها دیگر ایشان کافر شدند
قوی فسوف یعلمون ما نزل بهم من العذاب قوله عز وجل ولقد سبقت
کلمتنا لعبادنا المرسلین زود بود که بدانید چون خودرا مقهور بینند و شمارا
قاهر و غالب روز بدرک با زل وعده وان جندنا لهم الغالبون
نصرت سابق شده است از ما مر رسولان ما انهم لهم المنصورون
ای الرسل هم المنصورون علی کذبهم دکفرهم لانهم جند الله والکفار
جند الشیطان وحزبه وجند الله هم الغالبون لان الله ناصرهم وقیل
ان الله تعالی لم یبعث نبیا فاتره بالجهاد الا ظفر قاتلا علی عدوه فی
العاقبة وانما قتل من النبیین ومن لم یوم بالقتل ولکن هذا الیکل بقوله
وکاین من نبی قتل معه ورابود که انهم لهم المنصورون تفسیر کلمه
بود وکلمه گفت که این واعده نصرت بکلام ولیست معنی این رسولان
نصرت کرد کافتند بدانکه ایشان سپاه منند ومن وعده کردم
که سپاه من غالب بود وما می بینیم که سپاه اسلام شکسته
می شود این وعده روا بود ورو ابود که بحجت بود وروا بود که
باخرت بود فتول عنهم حتی حین تا وقت نصرت شما آید و هلاک
ایشان امروز باری روی بگردان از ایشان یعنی مکافات یکنه
شان بهرچه میکنند می کرد تا آن وقت که فرمان حرب در رسد

والبصرهم فسوف یبصرون و چشم دار با ایشان که زود بود
که ببینند ورنج وعید کردیم شان وروا بود که گوی چشم را و لب
وهلاک ایشان دار که ایشان بهلاک تو چشم دارنده اند و نظره
وانتظر انهم منتظرون فارتقب انهم مرتقبون قوله عز وجل افبعذابنا
یستعجلون ودروا فاذا نزل بساحتهم فساء صباح المنذرین
وتول عنهم حتی حین مرجل النار وعیدا والبصر فسوف یبصرون لاستعجال اهل الضلال
استعجال بها سبحان ربک وهو العذاب استفهام
التوبیخ ستعجلوا به وانه نازل بهم لامحالة فاذا
ساحتهم فساء صباح المنذرین فاذا ترک بکم سار صباحکم
چون بیاید ان عذاب بدر سرای شما بد با مدادی بود آن بامداد بیم کردگان
از قوم ساحت کندت کند نزل بکم العذاب وساحتکم العذاب
هردو بد معنی بگیت قوله عز وجل وتول عنهم حتی حین والبصرهم
یبصرون بعضی گفته اند این تکرار است ورا در وعید کارزان
ولتسلی دل مصطفی موما نرا ادم ارم وعجل وعجل وهیهات وهیهات
قال بعضهم لا بل معناه عنهم بعد نزول العذاب فیهم ای دع ذکره
فی القیامة لعرقوب یبصرون العذاب فی الاخرة اول را معنی ان
وی بگردانید رابا ایشان و چشم ودرمان
رابا ایشان ما ایشان نزا کنم شمشیر شما رود بود که ایشان
خودرا ببینند در عذاب شما واین دیگر را معنی الست که چون عذاب
فرود آید ایشان روی بگردان از ایشان از ذکر ایشان

تهر سخنی را
تکرار حل کرد

سبحان ربک رب العزت عما یصفون وسلام علی المرسلین والحمد
لله رب العالمین آنگاه خبر داد که خود ستوده ام بی
ستایش شما اگر تو مرا ستوده کردی پاکست ولی عیب
خدا این خداوندی که عزت وراصفة یصفون
پاکست از آنچ کافران ورا کنند از انباء وزن وفرزند و
مضاهرون وسلام علی المرسلین وسلام من مر بعضی
رسولانرا بذکر خاصه کرد وباخر سوره همه را السلام عام یاد
کرد لله رب العالمین ای سزاء حمد وثناء وشکر
آن خداوندست کوی آفریدگار خلق است وجمله معانی همه سوره
یکا آیت است ورواست بود کان معنی تعلیم از
خداوند عز وجل ای سبحول لله عما یصفون وسلام علی
المرسلین والحمد لله رب العالمین

تمام شد این تفسیر [illegible]

کتابخانه مجلس شورای اسلامی تأسیس ۱۳۰۲

۲۶۶

با این ورقه و یک ورقه در اول کتاب
عدد مجموعی دویست و شصت و شش ورق

۲۰۰ بح ٦

من كتب اقل الطلبة عبد الحسين